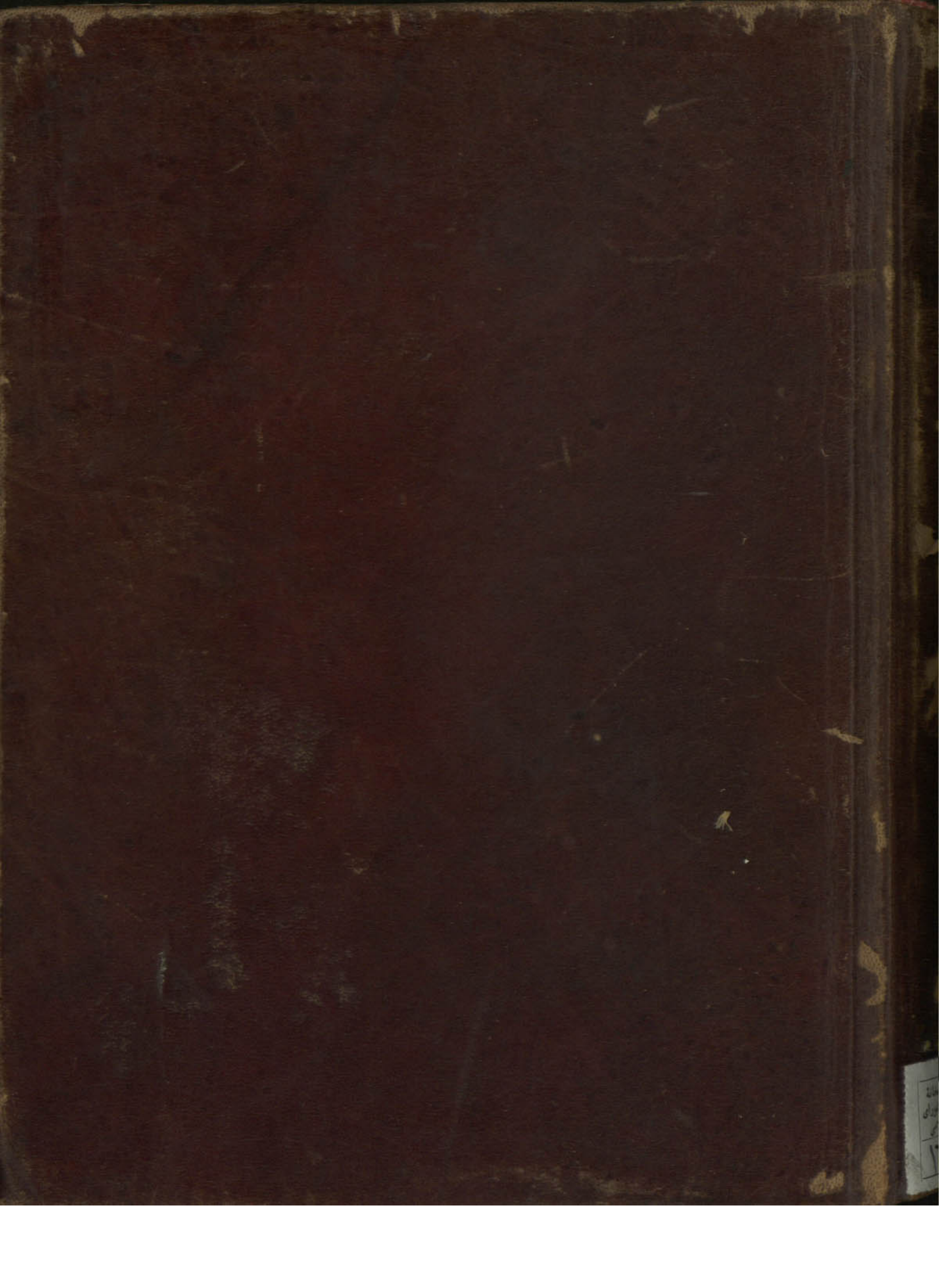
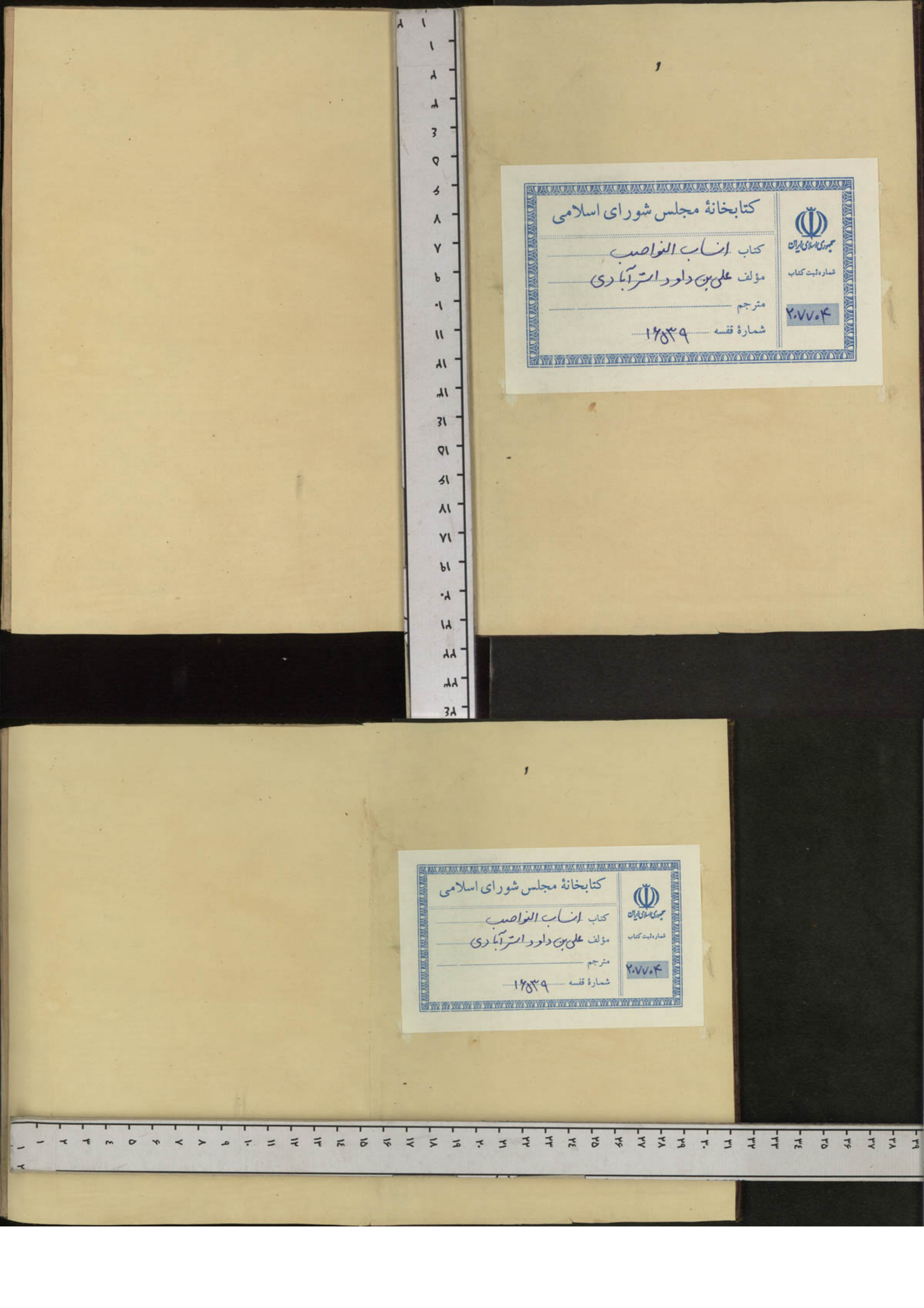
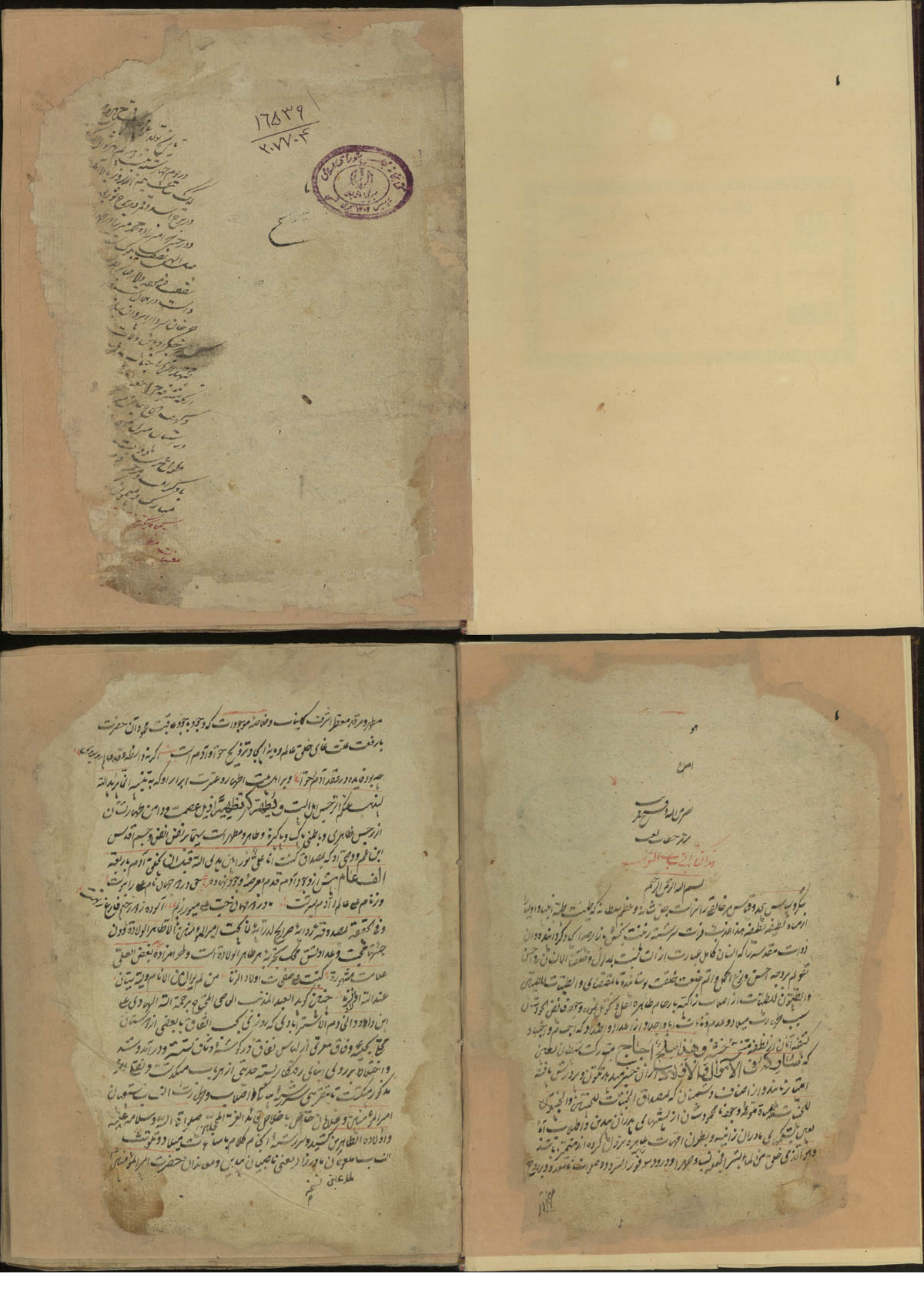



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب انساب النواصب
مؤلف علی بن داود استرآبادی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۵۳۹
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۷۰۴



هو

بسم الله الرحمن الرحیم

۱ که لعبت بود و فرزندی ایشان البته بعضی از اشخاص معین و مشخص نیست جهة افعال و ... احوال ایشان
از رغبت مخفی بود و تیر سیه تر و تار و سیاه روی و کوشش زردی انگشت نمای اهل روزگار شد
عزری که از سخن او گریزی نبود از این جا بضاعت الله بس نمود که رساله در رد انساب و دغاوی
اصحاب رؤسای ذوی الاذناب و مطاعن و مثالب ایشان بعضی از روایات و حکایات
و نکات مناسب این باب جمع و تألیف نماید تا از کار ایشان پرده برخیزد و مهر تدلیس از روی
دغصه آن لمرهد لهذا لی با کمر شروع در ترتیب این اوراق نموده این رساله را مسمی به
النواهب الرسوم گردانید و این کتاب مرتبست بر پنج باب و ابدا السر المرجع
والمآب باب اول در ذکر نسب ریس المنافقین ابوبکر این ابی قحافه البعینی بعد از
این نسب نامه حق را تصدیق است بنظر از من که جای تصدیق است در کتاب
احسن الکبار آمده که نام ابوبکر البعینی قبل الاسلام حتر بود و در اسلام عبدالرحمن نام او
نهادند و پدر او را نام عثمان ابن عامر بود و لقب او عتیق و کنیت او ابو قحافه و در تاریخ گزیده
و دیگر کتب اهل سنت ذکر شده که ابوبکر در جاهلیت ما بین عبدالکعبه بوده و پیغمبر او را
عبدالله نام نهاده و عتیق لقب او بوده و در کتاب بضاعة الاماین مسطور است که ابوبکر
متولد شده است بعد عام الفیل به سه سال و عبدالعزی نام داشت و عزی نام بتی است
که در زمان جاهلیت کفار معبود خود میدانستند و کنیتش ابوالفصیل بود بعد از آن که خدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید و اظهار اسلام نمود آنحضرت او را نام عبدالله نمود
و کنیت او ابوبکر ساخت و نام پدر ملعونش عثمان بود و کنیت او ابو قحافه و اسم مادرش سلمی بنت
صخر ابن عامر بود و هشام ابن محمد ابن السائب الکلبی که از علمای اهل سنت است در کتاب
مثالب الصحابه و جمعی دیگر از علمای فریقین در کتاب خود یاد کرده اختلاف نسب او را ذکر

ابو داود

کرده اند خلاصه کلام آنکه ابوبکر در زمان جاهلیت خیاط بود بعد از آن معلم اولاد یهود شد و ابو قحافه گاهی
قری و امثال آن میکار میکرد و گاهی معلم کودکان بود و در کتاب ریاض الالباب آمده که ابو قحافه
مشهور و معروف به برص بوده و چون نابینا شده اجیر ابن جدعان شده و ابن جدعان مردی
بود که در مکه طعام می پخت و بمردم میفروخت و ابو قحافه در رتبت بام خانه او منادی میکرد
و مردم را بطعام خوردن می طلبید و اجرت یک درهم با آنچه در ته صحنها میماند میگرفت و بمردم خانه
میداد با ابو قحافه او را ملامت میکرد و مغرب چون کاسه را بالتقاط میکرد نسبت کاسه لیس با ابو قحافه
مشهور شد و در کتاب منهاج الفاضلین ذکر شده که بعضی از مورخان گفته اند که ابوبکر
طباخ عبدالله ابن جدعان و ابو قحافه ندا کننده و بعد از آنکه عبدالله جدعان بمرد ابو قحافه خیاطی میکرد
و بنده الخیطه میبرد و میفروخت و او را شریکی بود نام او سعید فارسی و متولی بنده الخیطه بود در روزی
ابو قحافه مرغی گرفته بود بسعد داد که بپزد او سعد کباب خود بره وحصه و رسانید و ابو قحافه
از این سبب از سعد رنجیده کینه او را در دل گرفت و صبر کرد تا روزی خانه سعد را خالی دید در خانه
او رفت و هر چه دید بعوض آن مرغ برداشت بدین سبب این موسوم بابو قحافه شده بقال قحف
ای جمع و چون بعضی جمع کرد آنچه یافت و نام او عثمان بود و بعد از آن خانه سعد را تاراج کرد
مشهور و ملقب بابو قحافه شد و در کتاب ریاض الالباب آمده که مادر ابوبکر سیمات و برزناشور
بود و چون پوست تنک داشته اند از همه کس نکاح زانیه خبر از این او را از مکه اخراج نموده اند
و خانه اش در ابطح بود و علم سرخ داشته که نشانه زنان کاری او بوده و ابو قحافه از طایفه
تیم است که از همه طوایف و قبایل خسیس تر اند و هشت که ابوبکر مردی بود دلال اما پیمان
بهدین مرد و حمی را که مشاهده میکنند او را اعزاز و اکرام می نمایند از برای آنکه شباهت
بکیفیت اول دارد و در اکثر کتب فریقین ذکر شده که چون مردم با ابوبکر بیعت کردند

اوراخلیفه ساختند ابو قحافه نوشت ای فرزند مردمان با وجود بنی هاشم که صاحب رفعت و شان و بلند
مرتبه اند بچه سبب بخلافت تو راضی شده اند با این بی نامی و پایانی و پستی منزلت تو ابوبکر در جواب نوشت
که چون در سن من بزرگتر بودم بنابر این بخلافت من راضی شدند ابو قحافه در جواب نوشت پس من خود
که من در سن از تو بزرگترم پس باستی که با من بیعت نمایند و مرا خلیفه سازند و ابو قحافه با ابوبکر
بیعت نکرد چنانچه بعد از این انشاء الله در باب مطاعن ابوبکر مفصل مذکور خواهد شد باب دوم در ذکر
العویمین هاشم تنافرت عنک الکلاب الت رده ان علی ابن ابی طالب امام مفترض
طاعته الملائک فقال من لا تمکن رغبته خانتک فی مولک الوالده باب سیم در نسب
ثانی بدعت در شیطان امت عمر ابن الخطاب علیه اللعنه و العذاب بطریق مخالف و موافق
اما بطریق مخالف در کتاب نهایة الطلب حنبلی مذکور است که خطاب اول فروشی
بود و خطاب اسم او نیست و لقب اوست و چون مردم مادر او را خطیبه میخواندند
از این جهت ملقب بخطاب شد و خطیبه پدر مغنیه آمده بعضی لکه و بعضی حنا و چون مادر خطاب
جماع به رسید او زنا میکرد لهذا پسر او مشهور بخطاب گشت و کنیت او ابو حفص بود و در
کتاب احسن الکبار آمده که نام وی نقیل بوده و کنیت او ابو عمرو بود و ابو جهل خال عمر بود و نام
مادرش حنتمه بود و در کتاب طرائف از کتاب نهایة الطلب حنبلی نقل شده که عمر در
جاهلیت بخرج و امثال مشغول بوده و از قبیله عدالت و در کتاب بضاعة الامین آمده که اسم
مادرش حنتمه بنت هاشم ابن مغیره است و هشام ابن السائب الکلبی که از علمای
اهل سنت است در کتاب مثالب الصحابه ذکر کرده که صهاک حبشیه کنیز هاشم ابن عبد مناف
بود و نفیل ابن هاشم و بعد از آن زنا کرد عبدالعزی ابن ریاح و از این دو پسر نفیل بهم رسید و نفیل
و عبدالعزی هر دو از برای فرزند داشتند منازعت و مخاصمت کرده هر کدام ادعا نمودند که فرزند ماست

و نفیل جد عمر

حنتمه

و نفیل جد عمر ابن الخطاب است و کلبی ابن هشام گفته که صهاک کنیز هاشم ابن عبد مناف بود و نفیل
با هشام و با وی زنا کرد عبدالعزی بهم رسید و بعد از آن عبدالعزی با صهاک مادر خطاب مجامعت کرد
نفیل بهم رسید که جد عمر است و گویند که جده او تا هفت پشت حرامزاده بوده و بهذا بعضی از شعرای
عرب در باب نسب آن ملعون گفته اند هذا ابن الخطاب الاسود ابو عمهم
ابن الوقت التبع فیما تبعوا و عزیزی ابن مغفور از درجیش تو نشانی از ظلم در آورده
بود آن سگ حرامزاده که پشت همچو آباء سیوطی پشت به پشت اجدادش تمام زانیه بود
این نه خطابی کس خانیه بود در کتاب فضایل اهل بیت روایتست از ابو عبیده ابن سلامه که نزد اهل سنت
از راویان پسندیده است که خطاب البیست تردی داشت بر ابو بکر در بازار عکاظ و از زهری که از علمای
محدثین اهل سنت است از مصنفات خود بعد از آنکه باید از رود نسب خلیفه دوم نقل کرد در باب
نسب شاه اولیا و سرور اوصیا حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام فرموده عربیه
نسب المطهر بین الناس ب الوری کالشمس بین کواکب الالباب والشمس ان طلعت
فمن کواکب الا تغیب فی نقاب حجاب یعنی نسب شاه اولیا بر انساب
عرب همچو نسبت آفتابست بر کواکب و ستارگان و چون آفتاب طلوع نماید همه ستارگان
سر در نقاب حجب کشند و هیچیک از ستارگان در پیش آفتاب نمایان نگردند پس کسی که تمیز
از احوال او چنین کرده به این که دوست از احوال او چه خواهد گفت پس نظر کنید از روی انصاف
به نقل علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت به انصاف در وصف خلیفه بزرگوار ایشان
که جده او کنیز هاشم باشد و زانیه باشد و جد او نفیل نیز از زنا باشد و تقدیم و تفضیل دادن او بر
اولاد هاشم و تابع مسند خلافت و سزاوار مرتبه امامت دانستن و امیر المومنین و امام المتقین
علی ابن ابی طالب علیه السلام را با آن جلالت قدر و منزلت و شرافت حسب و نسب

و علوم مراتب که خود ذکر میکند تابع امر و فرمان او دانستن و عقل و نقل را درین باب بهیچ وجه راه ندادن
محض مکابره و عناد و عین کفر و الحاد است اما بروش موافق بعض فرقه ناجیه اثنی عشریه روایت
از هشام ابن هشام قمی از یحیی ابن محبوب از ابان ربانی از حضرت امام جعفر صادق
و هم چنین از محمد ابن شهر آشوب مازندرانی که از بزرگان فرقه ناجیه است از حضرت ... در
کتاب مثالب ذکر کرده و صاحب کتاب لوامع الانوار از مروج مذهب اثنی عشری شیخ
علی ابن عبد العال روایت نموده در کتاب ملتقطات ذکر شده و مصنف کتاب تحفه عجیبه
و غیر ایشان نیز باندک اختلاف در نسب عمر منزل بقر روایات نموده اند خلاصه آن اینکه صهاک کنیز
زبیر ابن عبد المطلب بود و مفتون هشام ابن مغیره شد و چون هشام بصهاک گمان زنا داشت
او را از برجامه اجرمی نوشاند و بند زیر جامه او قفل میزد تا زنا نتواند کرد و شتران هشام را بچراگاه برده
و نفیل که جد عمر منزل بقر است غلامی از غلامان قریش بود بعضی گویند حبشی بود بچراگاه غنم
و شتران رفته میخواست که باوی زنا کند صهاک عذر آورد که بند زیر جامه من قفل دارد پس نفیل
دستهای او را از درخت آویخت تا گوشت بدنش کشیده شده و اندک اندک زیر جامه را بزیر
کشید و باوی جماع نمود و مدتی در این کار بودند تا خطاب از نطفه نحس او متولد گشت و صهاک
پسر را در همان صحرا انداخته شخصی او را برداشت و بشیر پرورشش داد و چون بسر حد بلوغ رسید بحکم
اتفاق روزی نظرش بر سر بن مادرش افتاده باو در افتاد و حنتمه از نطفه خطاب پسر که ابا کرگشته
دختری از وی بوجود آمد که زحمت کشیدن آن کره و دوشیدن شد از کار را انداختن از ترس مولا
دختر را در پارچه صوف پیچیده در میان خاشام مکه انداخت و هشام ابن مغیره ابن الولید او را
یافت و بمنزل خود آورد و او را تربیت کرده تا بزرگ شد و او را حنتمه نام نهاد و چون حنتمه بسر حد بلوغ
رسید بحکم اتفاق خطاب نظرش باو افتاده عاشق جمال او شد و با او جماع کرد و عمر از او تحم

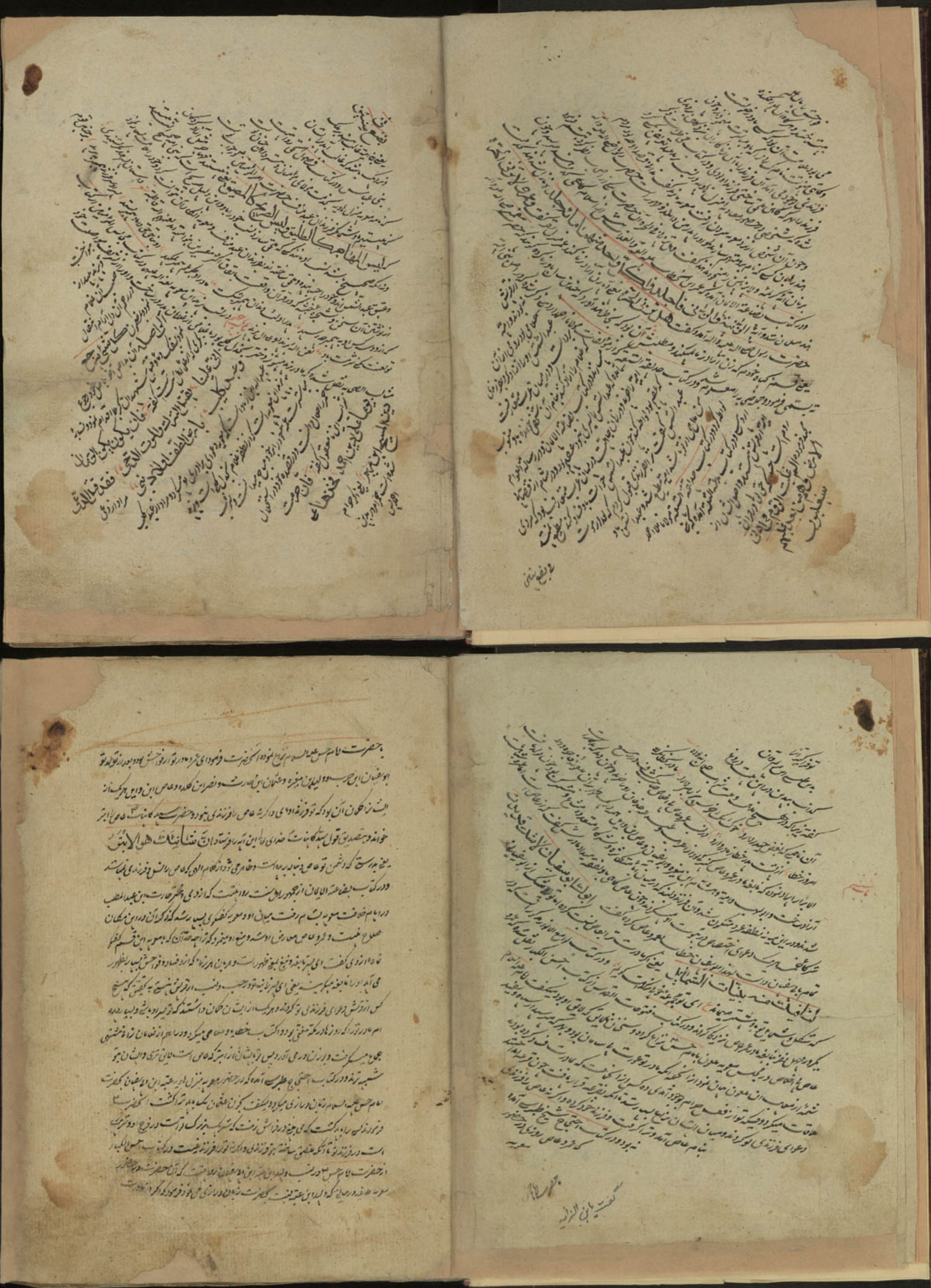
الی آخر الحدیث

آن مدرحمی شده لهذا ابن حجاج که یکی از شعرای عرب است در بیان نسب آن علائب
گفته و بعضی این شعر را بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام نسبت میدهند و نیز مصنف
کتاب لوامع الانوار ذکر نموده که از مروج مذهب ائمه اثنا عشری شیخ علی ابن عبد العال شنیدم
که این شعر از کلام معجز نظام حضرت امام جعفر صادق است شعر من جده خاله و والده و امه
اخته و عمته اجدر بان یبغض الوصی وان ینقض یوم الغدیر بیعته
یعنی کسیکه جد او خال و پدر او باشد و مادر او خواهر و عمه او باشد چنین کسی سزاوار است
که با وصی حق که امام مطلق است دشمنی کند و عداوت نماید و منکر بیعت روز غدیر خم گردد و حکیم
فردوسی در بیان حسب آن ناپاک سرگفته شعر که گر راه رفض او بود در شرع پیغمبر مسمای
محوان کوهست کیر کلماک از ترس هر آن کس را که باشد مادرش خواهر روا نبود که او بر پا
منبر نهد از بی باکی تبرا کن تبرا کن از ان توامان بد اختر تبرا کن تبرا کن از ان دون ناکس مادر گاه
اگر با کره در اصفحه خطا دانست ای خواجه چه فردوسی کی هم لعنت لعنت بر اعدا و نیز باین
لازم می آید که خطاب پدر و جد و خال و حنتمه مادر و خواهر و عمه آن ولد الزنای حلال باشد روا
نیست که چون عبد المطلب برین مقدمه وقوف یافت خطاب را گرفته عقب سر
او را تا گوش و میان هر دو چشم او را داغ کرده صهاک را از مکه اخراج نمود و
در طایف بر دو آخر آن سگ حرامزاده حرامزاده که خود در الظاهر رسید و در انتقام
داغ کردن عبد المطلب خطاب را اولاد عبد المطلب را بداغ فقر و فاقه مبتلا کردانیده حقوق
ایشان را از دست ایشان انتزاع نمود فنعت صحابت بکل علج معلمها بابی نا
حرام فلا ملکها علی ابنائها فما علی امثالها مادام ولا تمنعها ولم ترضها ولیس علی امائلها

سن عمر اول ابنها امام یعنی زنا کردی که بهزنا چه بری از مذهب حق با که علم بود بگرمت زنا
پس تو علامت آن نکن بزنا بواسطه آنکه بود دوستی او علامت و لوازمش نیست و او را علامت تکمیل و اما
علامت آن زنیمی را که نقش کرده باشد که این صوک امامت و زنیم آن کس را گویند که بغیر پدر منتسب
و غیر او را بخود ملحق ساخته شعر آنرا که بود بغض علی بهر عمر باشد ز زنا نطفه آن بد اختر و اما چه گفتند
مقتدای بقر بر بکر و جانشین عثمان بعمر با شسیم در بیان نسب عثمان ابن عفان علیه اللعنه
والعذاب والنیران و کنیت عثمان ابا لیلات و در کتاب احسن الکبار آمده که کنیت
عثمان ابو عبد الله بود و از قبور با بو عمر و است و مادر او دختر کریز ابن ربیعه است و وی اول
ملوک بنی امیه بود و تولد عثمان قبل از ولادت پیغمبر علیه السلام بهفت سال نوشته اند محمد
ابن محمد ابن الصباح الکلبی از جمله اهل سنت است در کتاب مثالب الصحابه وی به شافعی نیز در
کتب خود آورده اند و در کتاب طرائف نیز آمده که عثمان دف نوازی میکرد و در
محفلها و عروسیها رفته خوانندگی و رقص میکرد و کون می جنبانید تا زنان بخندند و زنان دستها بر زنند
و بغایت محل تعجب که علمای اهل سنت در کتب خود ذکر میکنند که هر آن ائمه و امامان
اولاد زنا و مخنث و دیوث و دف نواز و رقاص و کون جنبان بوده اند با و جود این حال
ایشان را مقدم می دانند و رجحان میکنند بر ایشان ابن عم پیغمبر در طهارت ایشان را هیچ است
و ما هذا الا عجب و غریب و عزیزی این مضمون را در چنین نوعی در رشته نظم کشیده عجب
آن بد گهری که نام او عثمان است تنها نه همین دف زن و کون جنبان است با شبه بدانی
که دشمن حیدر و آل بابا پدری یک پدرش شیطان است باب چهارم در نسب معویه
منزل هاویه در کتاب احسن الکبار آمده که معویه بعض تنک ماده بی کشنده است روایت کرده است

راوی ...

[illegible]
... صاحب ... در کتاب ربیع الابرار ...
مثالب ... ابن ولید ابن المغیره المخزومی ...
[illegible]
کتاب ... المستفید ...
[illegible]



[illegible]

با حضرت امام حسن علیه السلام مزاح نموده آن حضرت فرمود ای عمرو مادر تو از روسپی بود و بعد از تولد تو
ابوسفیان ابن حرب و ولید ابن مغیره و عثمان ابن حارث و نضر ابن کلده و عاص ابن وائل هر یک از
ایشان گمان آن بود که تو فرزند اوئی و آخر عاص را فرزندی نبود حضرت رسول صلعم را ابتر
خواند و به تصدیق قول [illegible] خدای تعالی این آیه را فرستاد إنّ شانئك هو الأبتر
یعنی بدرستی که دشمن تو عاص [illegible] ظاهر می شود از کلام الهی که عاص را نسل و فرزندی نباشد
و در کتاب بضاعة الایمان از جمهور راویان روایت است که اروی دختر حارث ابن عبد المطلب
در ایام خلافت معویه بشام رفت میان او و معویه گفتگوی بسیار رسیده که ذکر آن در این مکان
صلاح نیست و عمرو عاص معارض او شد و منع او می نمود که ترا چه حد آن که با معویه این قسم گفتگو
نمائی اروی گفت ای پسر نابغه [illegible] ظهور است و عربان هر زنی که از وی فساد و فواحش بسیار بظهور
می آمد او را نابغه می گفتند یعنی ای پسر زانیه تو در حسب و نسب از قریش نیستی به تحقیق که پنج
کس از قریش دعوای فرزندی تو کردند و هر یک از ایشان گمان داشتند که تو پسر اوئی [illegible]
[illegible]
[illegible]
شبیه تر بود و در کتاب احتجاج طبرسی آمده که در حضور معویه [illegible] عتبه ابن ابوسفیان به حضرت
امام حسن علیه السلام زبان درازی می کرد و می گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
از حضرت امام حسن ع [illegible]
[illegible]

[illegible]

می پرسید که پدر تو کیست در آن وقت که او دو کس را نکاح کرده بود و ترا ابو چه کسیست و از مرنت
از بهر خود حاصل میکردی و تواریخ و پشت میشد که ذکر آن با سر علی از اهل صفوریه مجبوشه بر زنان بکوزه
بدری که دست عمر گرفت بامی ماور او باب هفتم در نسب زیاد ابن ابیه علیه اللعنه در کتاب روضة الصفا
مسطور است که ابو سفیان پیش از قبول ایمان نزد بطایف آمده بود و در خانهٔ خماری ابو مریم نام فرود آمده
شراب خورده و در اثنای آن تقاضای زنی کرد ابو مریم شبیه علیه ابو مریم سمیه را حاضر گردانید
ابو سفیان دفع شهوت خود کرد و سمیه بزیاد حامله شد و روایت که ابو سفیان که بخدمت حضرت رسالت
آمده ادعا نمود که زیاد فرزند منست حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله پرسید که از نکاح یا از سفاح ابو سفیان
گفت از سفاح حضرت فرمود الولد للفراش و للعاهر الحجر و معویه حکم رسول خدا را
باطل کرده زیاد حرامزاده را برادری خود نسبت داد و بموجب کل آت یطبع مع شکله مثل
خود حرامزاده را برادر خود گردانید و در کتاب احسن الکبار مذکور است که نامهٔ امام حسن علیه السلام
بمعویه علیه ما علیه نوشت و قبایحی که از معویه سرزده بود در آن نامه درج کرده از آنجمله که زیاد
ابن سمیه که نطفهٔ یکی از غلامان بنی ثقیف بود بوجود آمده ترا دعوی کردی که از ابو سفیان بوجود آمده
و در کتاب [illegible] الایمان آمده که خواهر ابو سفیان در خانهٔ عبیده نام مردی بود و زیاد از خواهر
ابو سفیان در فراش ابو عبیده متولد شد و معویه تکذیب ابو عبیده نموده ادعا کرد که برادر من
ابو سفیان با خواهرش که عمهٔ معویه باشد نزدیکی نمود و زیاد از ابو سفیان بهم رسید و برادر
و پسر عمهٔ معویه است با آنکه خود شرعی فرزند ابو سفیان نبود نقل است که شخصی پیش معویه آمده
دعوی میکرد در پسری که در فراش غیر متولد شده بود گفت فرزند منست [illegible] شوهر شود
چون جهد از معویه پیشش [illegible] بر زمین نهاده است [illegible] بقول پیغمبر نمود الحجر للعاهر آن مرد
گفت ترا قسم میدهم که بگوئی حرامزاده [illegible]

گفت یا ابن الزانیه گفت مراد شما میدانی بحری که ببو شرف و فرزند [illegible] ام و روایت
که چون معویه زیاد را بخود ملحق کرد بر خلاف مردمان گران آمد بر آن انکه زنا ظاهر نمیزند چه دران حجره می گفت
ظاهر بود به قول حضرت رسالت که الولد للفراش و للعاهر الحجر و زیاد همیشه در مقام تصحیح آن فرزند
نسب میشد بود و هر کرا نه که [illegible] میرد آن [illegible] از انکه خواست بعد ان دختر ابو سفیان رود
بدعوای برادری او را دفع آمد و دیگری نامه نوشت بعایشه ابن لفظ ای عایشه ام المؤمنین
من زیاد ابن ابو سفیان و غرض او آنکه عایشه در جواب بنویسد ای زیاد ابن ابو سفیان و نوشته
عایشه در حکم شهادت باشد بر آن نسب عایشه در جواب نامه نوشت من عایشه ام
المؤمنین الی زیاد ابن ابیه غرض که زیاد ملعون هر چند سعی نمود که ورا زیاد ابن ابو سفیان خوانند
مردم از خوف آنکه خلاف رسول نمود نگفتند و عایشه او را زیاد ابن ابیه نام کرد و بدان مشهور شد بیت
عجبت علی ترف السکوک ۞ و ترکوا النفوس و تصفو البحار ۞ فهما آیات
محل الله فتم [illegible] کان و تم الفخار ۞ و مهماه ابت عدو الله ۞ ففی
اصله النسب مستعار ۞ فلا تعجب لو علی فعله ۞ فحیطان
دار ابیه قصار ۞ باب هشتم در نسب عبید الله ابن زیاد علیه اللعنه و العذاب
در کتاب مثالب النصی به آمده زیاد با زوجهٔ خود سمیه مقاربت نمود عبید الله از رسید
از این باید دانست که سمیه مادر و جدهٔ عبید الله باشد و در کتاب تحفهٔ عباسی مذکور است
که عبید الله را پدر مشخص نبود و معویه او را بزیاد نسبت داد و بسبب غرضی که ذکر آن طولی دارد بیت
اولاد احمد کل ام غیبه شاحب ۞ بعد الشباب ملوح کالحالک
و بنو البنات یملکون علی الوری ۞ سبحان خالقنا علی الافلاک
در نسب عمر ابن سعد ابن وقاص علیهم اللعنه و العذاب باب نهم
باب نهم

که در کربلا آب بر روی جگر گوشهٔ رسول خدا و نور دیدهٔ مرتضی شاه شهدا بست و آنحضرت را بکشته
او شهید کردند و در کتاب مجالس المؤمنین از کتاب مثالب نقل شده که نسب پدر ظاهری
عمر بو قاص درست نیست بلکه سعد از نطفهٔ یکی از بنی عذره است که دوست امیه بود و دلیل بر این
آنکه در وقتی سعد ابن وقاص بمعویه گفت که من سزاوارترم از تو بخلافت معویه گفت
که بنو عذره این دعوی را از تو قبول نمیکنند و مقصود از جهت استهزا یادی بروی رها کرد و در
کتاب فصول الحق آمده که سعد ابن وقاص بدنام بود که از بنی عذره خادم عیالان خود نموده
بود و آن خادم در زمان غیبت بخدمت زوجهٔ سعد رسیده بود و عمر آن سگ حرامزاده از او
بوجود آمد معویه روزی بعمر گفت که نسب تو به بنی عذره تمام می شود و سعد ابن وقاص
از اهل ثوری بود بواسطهٔ آنکه سرور مؤمنان پدر او را در یکی از حروب بقتل رسانیده
بود کین آن حضرت در دل گرفته میل بخلافت عثمان کرد و در رسالهٔ قاضی زاده کره رود
آمده که چون نوبت خلافت بیک ظاهر بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید سعد ابن
وقاص از خدمت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام دوری نموده بنزد معویه رفت
و اعتقاد صاحب روضة الصفا انست که سعد از اخیار است و الله اعلم باب دهم
در نسب زبیر ابن عوام ابو منذر ابن هشام ابن محمد ابن السائب الکلبی و در کتاب مثالب
النصی به آورده که عوام پدر زبیر خویلد نبود بلکه غلام او بود چون خویلد او را پسر خوانده بود و با
منسوب گردید و قاعده بود عرب را در زمان جاهلیت که هرگاه میخواستند که غلام خود را نسبت
بخود دهند و داخل نسب کنند او را در نسب خود آن غلام را آزاد میکردند و او را از آن میدادند
از قبیلهٔ عرب و مادر زبیر صفیه بود که از جمله بغایا و فواحش بود و در کتاب فصول الحق ذکر شده
که محمد ابن السائب الکلبی در کتاب خود ذکر کرده که روزی عدی ابن حاتم بمجلس معویه آمد
[illegible]

و حال آنکه یک چشم او در جنگ جمل از دهان باز نمانده بود و عبد الله ابن زبیر با جمعی از قریش و غیر قریش در آن
جنگ بود [illegible] باعث بر آن که او از جنگ برگشت این قضیه نیز آمده است که گفت ذکر و فتی
که پدر تو از معرکه [illegible] گرفت [illegible] برگشت و ترا ابلک اشتر خواست که ضربتی بزند از
گریختی و از حرب گاه بیرون شدی [illegible] که مضمون یکی از آنها آنست که پدر تو پدر تو
صحیح ندارند و بنده و بنده زادهٔ قریش اند و عبد الله دیگر انکار این سخن نتوانست کرد و دلیل بر این که زبیر را
پدر شرعی نیست کلام معجز نظام حضرت نبوت که آن حضرت [illegible] بشارت قاتل ابن صفیه بالنار
و حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام در جنگ جمل وقتی که ابن جرموز زبیر را بقتل رسانیده بشارت نار بدو
داده و چنانچه انشاء الله تعالی در باب [illegible] احوال زبیر مذکور خواهد شد و از کلام معجز نظام حضرت رسالت پناه اظهار میکرده
که زبیر پدر شرعی نداشته باشد از برای آنکه ذکر حلال زاده می بود آن حضرت او را با مادر خطاب میکرد و خطاب حضرت
امیر المؤمنین هم بکرات بعد از این خطاب [illegible] اللهم العن ابن صهاک
و ابن صفیة والعن من توقف فی لعنهما از آنکه وجود شان از نتیجهٔ زنا است [illegible]
[illegible] چون این اثر [illegible] ممکن [illegible] از امر خدا
باب [illegible] در نسب طلحه ابن عبید الله [illegible] هشام ابن محمد ابن السائب الکلبی در مثالب آورده است که صعبه
دختر حضرمی از جمله بغایا و فواحش بود که از غایت شهرت در غیب فساق بشارت او رایت بر در
خانهٔ خود بر پا میکرد و در اثنای آنکه ابو سفیان بر او واقع شد عبد الرحمن عثمان تیمی او را تزویج نموده و بعد از
شش ماه از تزویج طلحه متولد شد و در بعضی نسخ ذکر شده که عبیده تیمی برادر ابو بکر بر محل است و ابو سفیان و عبید الله پسر
آن فرزند منازعه نمودند آخر صعبه را که مادر او بود حکم ساختند و او طلحه را بعبید الله ملحق ساخت و چون مردم بصعبه
عتاب نمودند که با ظهور نسب طلحه با بو سفیان چگونه او را ملحق بعبید الله ساختی گفت عبید الله کریمی است و ابو سفیان
بخیل کرا استم که بخیل منسوب باشد و در روایتی آنکه صعبه گفت ابو سفیان برادر بکرام و عبید الله برادر بکلاغ [illegible] روایت
که روزی حسان ابن ثابت در هجو طلحه شعری خوانده که دلالت بر حلال زادگی او نداشته و مضمون آن بیت این بود که عجب
از قبیلهٔ عبد الشمس که برادر خود را انکار میکنند که کنده شد و قوم نسب شما را میدانند و ابو سفیان

زنده است و ترا فرزندی [illegible] تو میکند و بعد از یقین تو عبید الله مخنث بود و معاشر که بر این معنی گواهند علماء از شیخ
نجم الدین [illegible] گفت و دوست و دشمن ازین سخن در تعجب ماندند و صاحب کتاب لطائف المعارف که از
علماء اهل سنت است روایت میکند که در کتاب عبد الله جابر انصاری آمده که مادر طلحه [illegible] بود و مادر که میرسید [illegible] مینمود
و این طلحه [illegible] که جد مادر طلحه بود و خواهر [illegible] صعبه مادر طلحه بود [illegible] ابن امیه گذاشت و نزدیک [illegible]
شده چون [illegible] صعبه از ابو سفیان [illegible] شده بود حضرت گفت [illegible] ابو سفیان گفت [illegible]
مدار که صعبه را با جمعی قریش که عبد الله [illegible] عبد الله [illegible] طلحه را بر فراش او آورد
هر یک گزند [illegible] با شمشیر [illegible] که همه آنها [illegible] است در احادیث حضرت باب دوازدهم در بیان
دشمنان حضرت امیر المؤمنین و مولای متقیان [illegible] علیه الصلوة والسلام از حضرت ختم پیغمبران رسول
رب العالمین صلی الله علیه و آله مرویست که دوست نمیدارد امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب را مگر کسی که حلال زاده باشد یا از
نطفه حرام [illegible] باشد [illegible] که دشمن دارد آن حضرت [illegible] که حرام زاده است و دشمن آن حضرت
کیست که بعد از حضرت رسول امیر المؤمنین [illegible] خلیفه [illegible] حضرت ترجیح دهد چنانکه
در [illegible] ابن شاذان از ابن عباس روایت است که حضرت رسول الله فرموده که علامت بغض و عداوت با علی
ابن ابی طالب [illegible] و در کشف الغمه از ابوذر غفاری رضی الله عنه مرویست که حضرت رسول الله
دست بر کتف علی علیه السلام زد و گفت [illegible] که او را دوست دارد او [illegible] که او را دشمن دارد [illegible]
و هیچ نام کافر است [illegible] و صاحب [illegible] شیخ مفید در کتاب ارشاد
روایت نموده از جابر ابن عبد الله انصاری [illegible] که امیر المؤمنین [illegible] شده [illegible]
و [illegible] شیعیان [illegible] شده اند و چون روز قیامت [illegible]
مردم [illegible] نام مادران [illegible] خوانند از برای آنکه اصل ایشان پاکست و در میان شیعیان ما
فرزند زنا نمی باشد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که دوست نمیدارد ما را [illegible]
و [illegible] فرزند زنا [illegible] باشد و این شعر از کلام [illegible] حضرت امام محمد باقر علیه السلام است
ومن لم یتولنا [illegible] ومن [illegible] ومن [illegible] وما [illegible]
حقا [illegible] فیوم القیمة میعاده [illegible] و در کتاب [illegible] روایت است که علامت [illegible]

فرزندنا

فرزندنا [illegible]
[illegible]
روضة [illegible] روایت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
حیض گفت [illegible]
آن حضرت [illegible]
بود با [illegible]
و دشمن امیر المؤمنین [illegible]
امیر المؤمنین علی علیه السلام [illegible]
دوست [illegible]
[illegible]

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از نطفه [illegible] این علامت [illegible]
در کتاب فصول [illegible] ذکر شده که روزی متوکل [illegible] مردم آن زمان [illegible]
[illegible] رسید که [illegible] گفت [illegible] پس متوکل [illegible] رسید که بعد از
حضرت ختم رسل خلیفه که بود گفت [illegible] و مطلب [illegible] امام المشارق والمغارب [illegible]
مولانا علی ابن ابی طالب علیه السلام پس متوکل بغلامان گفت که او را [illegible] زدن غلامان [illegible] گفت که ابو بکر
گفت ابو بکر متوکل گفت که خلیفه دیگر [illegible] گفت [illegible] القبلتین ابا
الحسنین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام باز متوکل امر بزدن او کرد [illegible] گفت بگو عمر گفت یا امیر
متوکل گفت دیگر [illegible] گفت ابن عم رسول و زوج البتول الذی انزل الله فیه انما ولیکم الله و رسوله والذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون مولانا و مولی الثقلین علی ابن ابی طالب علیه السلام باز [illegible]
[illegible] متوکل امر بزدن او نمود [illegible] از غلامان گفت که بگو عثمان گفت یا امیر [illegible] پس متوکل گفت
که دیگر کیست خلیفه گفت یا امیر [illegible] متوکل گفت [illegible] این بار که [illegible]
او را ترک کردی گفت یا امیر [illegible] زدن [illegible] سیدم [illegible]
که مثل [illegible] پس متوکل گفت عایشه افضل است یا فاطمه گفت
و [illegible] عایشه گفت [illegible] زیرا که خدای تعالی فرموده که [illegible]
و عایشه در بصره [illegible] متوکل گفت [illegible]
متوکل گفت [illegible] گفت یا امیر [illegible] گفت ترا امانت
گفت [illegible] که مادر و جد [illegible] پس متوکل [illegible]
علیه اللعنه او را از بغداد اخراج نمود و خطیب خوارزمی از ابو هریره و شیخ ابو جعفر طوسی در امالی [illegible]

[illegible]

[illegible] از علماء [illegible] از جعفر صادق نقل کرده اند در حدیثی که ذکر آن طول دارد که دشمن نمیدارد علی را از قریش
مگر [illegible] و نه از قوم انصار الا یهودی و نه از عرب الا دعی و نه از سایر مردمان الا شقی و در روایتی ابن مسعود از زنان
الا سلقلق [illegible] یعنی زناکار است و [illegible] از نطفه [illegible] باشد
[illegible] در کتاب فردوس دیلمی که از عمده کتابهای اهل
سنت [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] آمده گفت یا امیر المؤمنین [illegible] مولای مؤمنان
فرمود که [illegible] گفت [illegible] آن حضرت گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده با علی
دشمن ندارد ترا [illegible] گفت که راست
گفته است رسول خدا [illegible] و ذرة [illegible] و فاطمة الزکیة [illegible]
بغضهم [illegible] فاذیقن انه سلقلقیة [illegible] باشد [illegible] هر زن
که بود [illegible] و در کتاب [illegible] اهل سنت
ذکر شده که جابر ابن عبد الله انصاری در آخر عمر [illegible] در کوچهای مدینه میگشت و میگفت علی خیر البشر
من ابی فقد کفر [illegible] انصار [illegible] اولاد کم علی حب علی ابن ابی طالب فمن ابی فلینظر فی شان امه یعنی حضرت
امیر المؤمنین حیدر بعد از پیغمبر [illegible] مردمان بهتر است و هر که از قبول این معنی ابا نماید [illegible] کافر است
ای جماعت انصار اولاد و فرزندان خود را [illegible] امیر المؤمنین [illegible] کرد اند
و هر کدام از اولاد شما که از محبت [illegible] حال مادر [illegible] قصور [illegible]
حکایت در کتاب [illegible] که روایت کند صاحب کتاب کشف الیقین که [illegible] گفت [illegible]
بغداد [illegible] و در خانه [illegible] گفت
علی امام برحق است و دیگری میگفت [illegible] است پس [illegible] گفتم که [illegible] فرموده که یا علی
دوست ندارد ترا مگر مؤمنی که طاهر الولاده باشد و دشمن ندارد ترا مگر فرزندی که از زنا [illegible] باشد

پس بناه از خانه بیرون آمد سخن کودکان و حدیث من شنیدند و گفت صدق یا رسول الله بدانید که این دو فرزندمند
الکه با امامت علی اقرار میکند از حلال تولد یافته است و آنکه دشمن آنحضرت است و به خلافت ابوبکر اعتراف میکند از حیض
تولد یافته است که پدر او در حیض یمن مباشرت نموده آن ناجی بهم رسیده و در کتاب عیون اخبار الرضا حدیثی ذکر شده
که دلالت بر آن میکند که مبغض امیرالمؤمنین علیه السلام بمشارکت شیطان لعین از نطفه ایشان بوجود می آید و آن
ولدالزنا فرزندانت که از دو پدر حاصل می شود و مضمون این حدیث آنست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که در
خدمت حضرت رسول خدا صلعم نشسته بودیم در در کعبه ناگاه در آمد پیری پشت خمی که موی ابروی او چشم او را گرفته بود
از شدت پیری و در دستش عصای بود که سر آنرا ابعی گرفته بود و در بر سر او کلاه دراز سرخی بود که گیسه آنرا پر
میکند از نبود و در بر او جامه موی بود پس نزدیک حضرت پیغمبر صلعم آمد و پشت بکعبه کرده گفت یا رسول الله طلب
آمرزش کن که گفت من آنحضرت فرمودند که ضایع است سعی تو ای پیر خایب کار و کردار تو پس چون رفت
حضرت پیغمبر صلعم فرمود یا ابا الحسن شناختی این پیر را عرض کردم که بخدا او کنده ندانستم گفت آن لعین شیطان است
پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که از عقب او رفتم تا رسیدم و او را بر زمین زدم و نشستم بر سینه او و کردن گرفتم
دست خود را بر حلق او که او را بکشم پس گفت مکن یا ابا الحسن که من از جهت تا یقه بگاه تا وقت معلوم بخدا قسم
یا علی که من دوست میدارم ترا و دشمن نمیدارد ترا کسی مگر آنکه شریک شدم با پدر او در رحم مادر او پس گردیده دشمن تو فرزند
زنا مولای مؤمنان فرح یافته بتبسم شده از او در گذشتم و نیز ابن بابویه در کتاب امتحان آورده از ابن عباس
نقل نموده که گفت حضرت رسول با زوجه خود در ربار کعبه نشسته بودند و من در خدمت ایشان بودم که شخصی بکنه
رفیق از طرف رکن یمانی پیدا شد و رسول خدا با و فرمود لعنت خدای بر تو باد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برجسته
حلقوم و سینه او را گرفته بر زمین زد گفت یا رسول الله من این ملعون را مهلت نمیدهم تا بکشم پس رسید کائنات
فرمود یا علی آیا نمیدانی که او را مهلت داده اند تا روز قیامت که وقت معلوم است مولای مؤمنان او را گذاشت
رخصت انصراف داد شیطان ملعون گفت یا علی ترا بشارت دهم که مرا با تو و شیعه تو نصیبی نیست بخدا قسم که هیچکس

[illegible]

نیست که ترا دشمن دارد الا که من در نطفه او شریک بودم و فرزند او از نطفه او و من بهم رسید چنانکه حق تعالی در قرآن مجید
فرموده وشارکهم فی الاموال والاولاد و حضرت رسول فرمود که حق است و در کتاب تهذیب
الاحکام شیخ ابو جعفر طوسی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که هرگاه مردی اراده جماع کند با زوجه خود و اسم
خدا را بر زبان براند دور می شود شیطان از او و اگر اسم خدا را بر زبان جاری نسازد نزدیک آمد شیطان ذکر خود را پس
در مقاربت هر دو شریک شوند راوی گوید که از آنحضرت سؤال نمودم که بچه چیز شناخته می شود این معنی آنحضرت فرمودند
که بدوستی و دشمنی ما بدان ای مؤمن پاک اعتقاد که هر که دوستدار ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است ولد الحلال
و شیطان را شرکت در نطفه او نیست و هر که بعد از حضرت رسول زوج بتول را بمقام خلیفه حق نداند و دیگری را بر آنحضرت
ترجیح دهد ولد الزنا است و شیطان در نطفه او شریک است و مولانا محسن کاشی در کتاب نوادر المهدی فرموده اند بیت
حلال زادی کی همت بشود دشمن تو " که این حدیث ز میر عراقی شنیده است " بجو طهارت مولد ز دشمنان علی که جای مادر
آن قوم را زده وده است " یکی بامر دیگر اینها کرده است دخول " ز اختلاف دو آب آن عدوی حق زاده است " حد حرم
هر بری ای دشمن علی بر رفیض " ولای آل نبی روزی خدا داده است " عیسی ابن دلف عجلی ذکر نموده که برادر من دلف
این ابو دلف مبغض حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود روزی هر دو از مجلس برخواسته بیرون رفت برادرم دلف گفت
که همیشه پدرم میگوید که لا یبغض علیا احد الا کان الی ابنه یعنی دشمن نمیدارد حضرت
علی را مگر آن کسی که از زنا بهم رسیده باشد و شما غیرت امیر را میدانید و هیچکس زبان طعن بحال حرم او دراز نکرده و عصمت
و پاکدامنی ایشان بر جمیع و بر همه ظاهر است بخدا قسم که من بغض و کینه علی را در دل دارم و در آن اثنا ابو دلف
داخل شد برادرم که پدرم را دید تعظیم کرد پدرم گفت که بمن رسید آنکه دلف گفت و خبر و روایتی که در این باب وارد
شده هو والله ولد زانیة و حیضة یعنی بخدا قسم که او فرزندیست که از زنا و حیض بهم رسیده بصورت
حال در این مقال آنکه من بر لیف بودم و مادرش جاریه خود را بکاری نزد من فرستاده و چون نظر بر او افتاد و خانه از
اغیار خالی بود عنان تملک از دست داده با او هم بستر شدم در حالتیکه او حایض بود و از آن نطفه این ولد حاصل
و در آن حال امام رسید و چون از حمل او ظاهر شد و ما کردم از این مقدمه اطلاع یافت آن گر زنا من بخشید

و چون این پسر از زنا در حالت حیض حاصل شده کینه و عداوت او که حضرت امیرالمؤمنین ازین بابت است
و تا حال این معنی را اظهار نکرده بودم و مخفی میداشتم در این وقت که سخن آن ناپاک بسمع من رسید بر من لازم شد
که وجه آنرا بیان نمایم و پرده از روی کار بردارم " هرگز نکند غلامان علی در دل یاد " گر پاک باشدم گرم گنه از مادر است
مشهور است که منصور خلیفه عباسی جمعی را موکل ساخته بود که هر گاه کسی بخدمت حضرت امام جعفر صادق رود
یک مثقال طلا از او بستانند و هر کسی که بیرون آید ابو حنیفه شیخ رود یک مثقال طلا با و دهد روزی شخصی بقصد آستان
بوسی امام همام و تحصیل امام از خانه بیرون آمده قدم در راه نهاد و لیث ربیعی که راه خاندان حضرت و ابو حنیفه
جدا می شد رسید با خود گفت که بخدمت امام رفتن چه موجب عظمی و سعادت کبری است اما تو بعلاوه
خلیفه زر از من طلب میدارند وانواع آزار و اذیت بمن میرسانند و مرا قدرت و استطاعت دادن آن به
نیست بخانه ابو حنیفه میروم و زری گرفته صرف معیشت خود میکنم و شیطان در میان او را گرفته بدر خانه
ابو حنیفه برد چون خواست که داخل خانه او شود از این معنی نادم و پشیمان شده با خود گفت چگونه دین را بدنیا فروشم
و بزخارف دنیویه از راه بیرون روم در دنیا و آخرت این ننگ و عار را بر خود قرار دهم از آنجا بازگشته
متوجه درگاه امام شد باز شیطان او را از راه برده و وسوسه کرد و بدر خانه آن ملعون آورد و چند نوبت بسبب
این تردد خاطرش بهم رسانید عاقبت او را دید متبسم شده فرمود که ان فعلت فعلت یعنی اگر مادرت
انکار میکرد تو انکار میکردی و بعد از آن آن مرد که نه بخود آمده صورت واقعه را با مادر گفت و حقیقه
قضیه آن را از او استفسار نمود مادرش با فشای آن سر راضی نشده گفت که هرگز اراده امری که خلاف مذهب
بوده باشد بر امون خاطرش نگذشته و در مدت العمر بکار زناکاری ارتکاب ننموده ام پس گفت بخدا
قسم که شیخ امام ورد صحبت و در تحقیق آن حال الحاح و مبالغه می نمود مادرش چون بغیر از راست
گفتن چاره ندید سر پوشش از پیرایش راز برداشت و گفت که چون پدرت مرا تزویج نمود مدت هشت
سال در خانه او بودم و بنا بر عدم قوت رجولیت و شیخی با دست او از رحم مطلوب کوتاه بود

[illegible]

بمشقت آرزو تش که مراد سفته نگردید تا شبی در باب در بام خانه با او در یک بستر خوابیده بودیم قوت
شهوانیه و هوای نفسانیه عنان اختیار از دست من ربود از کنار پدرت برخاسته متوجه بام دیگر غلامی
خوابیده بود شدم و بر سر بالین غلام رفتم که او را بیدار سازم و پرده ناموس و عصمت را به یک سو
اندازم حیا مانع شده باز گشتم و لیکن بی خود آمدم باز شیطان مرا وسوسه کرد و بغز نفس دو مرتبه دیگر بدستور
سابق بخوابگاه غلام رفتم و از خدا شرم داشته مراجعت نمودم و چند بار این مقدمه تکرار یافت
عاقبت از روی نفس اماره و لوای شیطان از خواطر بیرون کرده بعزم جزم و نیت ثابته از آن
عمل قبیح و فعل ناشایست توبه و انابه نموده رفته در کنار پدرت خوابیدم و در آن اثنا پدرت
بیدار شد و خدای تبارک و تعالی قوت رجولیت باو داده با من مباشرت نمود و در همان شب بتو آبستن
شدم و خدای تعالی ترا بکرامت فرمود نظم تا تاج ولایت علی بر سری " هر روز مرا خوشتر و نیکوتری " شکرانه که
مردانه حیدری " از لطف خدا و یک مادری با سبز دلم در میان کفر و ارتداد خلفای ثلثه لعنهم الله از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه کریمه والفسوق والعصیان فرمودند که مراد اول و ثانی و ثالث است
یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و در رساله قاضی زاده که روایت از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه کریمه و یوم
القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة نقل شده برا این وجه که هر که در دنیا
خود را امام کوید و تکذیب و افترا امام خود را خلیفه خدا و رسول نماید حق تعالی خطاب به پیغمبر خود میفرماید که خواهی
دید که ایشان که بدروغ و خلاف بر مسند خلافت نشسته باشند در صحرای محشر رو سیاه خواهند بود و ایشان در صف
مجرمان و روسیاهان جای نمایند و نیز در آن کتاب آمده که از وجوه وارده بر کفر ابوبکر و عمر یک حرامزاده
و عثمان و اتباعیشان و تابعین ایشان روایه منسوبه بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام است و در تفسیر
آیه و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله حضرت فرمود که معنی آیه این است که هر که در امور

دنیا اعتقاد بر عقل خود و هوای نفس گذاشته باشد و آنکه او را هادی از جانب الله تعالی باشد و تکیه بر چیزی دیگر نموده
باشند درین گمراهان باشند و هم در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق ع روایتست که مراد
از طایفه که مدلول علیه آیه شریفه فلنذیقن الذین کفروا عذابا شدیدا است جماعتی باشند که برگردند
از حق تعالی و خلافت امیر المؤمنین علیه السلام که از جانب الله است انکار نمایند و در این آیه حق سبحانه
و تعالی اعزاز و احترام و توقیر و اکرام آن حضرت را بجائی رسانده که مردود او را مردود خود دانسته و تعبیر از آن حضرت
به خود نموده تا ظاهر شود که منکرین آنحضرت بعینه در درجه منکرین حضرت حق سبحانه و تعالی بوده و نیز در آن کتاب
از آنحضرت در تفسیر آیه کریمه ان الذین آمنوا ثم ازدادوا کفرا اول ایمانا فرموده که مراد ابابکر
و عمر و عثمان و تابعین ایشان باشند و این آیه دلالت بر ارتداد آن مردودان میکند بنابر تصریح بلفظ امنوا
و در کتاب مستطاب القدس و در کتاب متقدمات در حدیثی که ذکر آن طولی دارد روایتست
که از حضرت امام حسن عسکری ع سوال نمودند از ایمان شیخین یعنی ابابکر و عمر و عثمان که ایمان ایشان بطوع و رغبت
بوده یا بجبر و اکراه آن حضرت جواب آن را بحضرت صاحب الزمان صلوة الله علیه رجوع فرموده حضرت صاحب
فرمود که ایمان ایشان نه بطوع و رغبت بود و نه بجبر و اکراه بلکه ایمان ایشان از برای طمع خلافت و ریاست بود و ایشان
در ظاهر ایمان آورده بودند و در باطن ایشان ایمان نبود و در کفر اصرار داشتند حتی که حق تعالی در سوره بقره رسول
خود را از کفر باطن ایشان خبر داده است و من الناس من یقول امنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین یخا
دعون الله و الذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم
بما کانوا یکذبون و در خصال ابن بابویه قمی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است که سه طایفه است
که الله تعالی روز قیامت با ایشان تکلم نخواهد کرد و از معصیت پاک نخواهد گردانید یعنی سزاوار دخول بهشت
نمی سازد و بعذاب شدید معذب میگرداند اول آنکه دعوی امامت کند که حق تعالی او را امام نگردانیده و او از جانب خدا
و رسول بامامت منصوب نباشد و دیگری آنکه انکار امامی میکند که از جانب خدا منصوب باشد

و دیگری آنکه اعتقاد داشته باشد که آن دو کس را از اسلام نصیبی است و مراد از آن دو کس ابابکر و عمر است
و کلینی در کافی از آنحضرت روایت نموده که ابن بابویه در بسیاری از کتابهای خود از حضرت امام جعفر صادق ع
نقل نموده که فمن ادعی الامامة و لیس باهلها فهو الظالم الملعون یعنی هر که دعوای امامت کند و اهل امامت نباشد
یعنی خدا و رسول او را جهت این امر تعیین نفرموده باشند آن شخص ظالم ملعون است و مستحق لعن و از زمره
کفره است و در کتاب مرآت الحق از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آن حضرت فرمود
که من نازع علیا الخلافة بعدی فهو کافر یعنی هر که منازعت و خصومت نماید با حضرت امیر المؤمنین ع
در امر خلافت بعد از من آن کس کافر است و نیز در آن کتاب آمده که حضرت سید کاینات ص فرموده
من نازع علیا الخلافة بعدی فقد انکر نبوتی و نبوة الانبیاء من قبلی یعنی هر که نزاع نماید با علی علیه السلام در امر خلافت
بعد از من پس به تحقیق انکار نبوت من کرده است و نبوت پیغمبرانی که پیش از من بوده اند نموده است
و در خصال ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که هر که شک کند در کفر دشمنان ما
و جماعتی که ظلم کرده اند بما آن کس کافر است و از ابن مسعود روایتست که شنیدم از حضرت رسول ص
که میفرمود که هر که ایمان آورده است و تصدیق فرموده من کرده است و او دشمن دارد علی را آن کس کافر است
و هر که او را برابر ابوذر مساوی باشد یا بگیران هرست منزلت هر که او را دوست داشته و دوستی او را
اختیار کرده خواهد بود ناجی و رستگار ای ناجی بدانکه مراد از دوستی و اطاعت آنست که بمفاد
حضرت امیر المؤمنین ع را وصی و خلیفه و جانشین حضرت رسول صلی الله علیه و آله دانند
شاه و رفیق که مصطفی را نایب ذات / وز پرتو یاقوت شمع جهان نور انا ذات / جستن سبب
رحمت رحمانست / بغض تو از عذاب جاویدانست / و از شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی
نور الله ضریحه روایتست که ابن عباس از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سوال نمود که وصیت
کند او را بامری که در دین و دنیا از آن بهره یابد آنحضرت در جواب او فرمود که بر تو باد بمحبت
و مودت علی ابن ابی طالب که قسم بذات پاک آنکه مرا بحق بخلق فرستاده که حق

سبحانه و تعالی هیچ حسنه از هیچ بنده قبول نکند تا از دوستی علی ابن ابی طالب از او سوال نماید
اگر از اهل ولایت آنحضرت باشد یعنی در دنیا تولای او نموده باشد اعمال وی درجه قبول
یابد و اگر محروم از این سعادت باشد از او سوال ننموده و امر بجهنم کند و ابن عباس گفته است
که مرا گمان چنان درست داده است که آتش بر دشمنان علی بیشتر غضب آلوده است که بر
کسی که گمان دارد که خدا را فرزند هست و ابن عباس گوید که گفتم یا رسول الله
آیا کسی دشمنی آنحضرت را در خاطر داشته باشد فرمود طایفه که نام ایشان بامت من برنامند
دعوی کنند و گمان کنند که ایشان را از اسلام بهره و نصیبی هست و علامت عداوت
آنحضرت تقدیم غیر او بر او است و ابن عباس روایت میکند که چون از آنحضرت
ایامی گذشت و وقت رحلت حضرت رسالت نزدیک شد گفتم یا رسول الله
چه میفرمائی که مردمان با علی بعد از تو مخالفت کنند فرمود ای ابن عباس مخالفت کن با هر که مخالف علی باشد و هیچ
وقت ناصر و مددکار ایشان مباش که هیچ از من الف او باشد ای ابن عباس اگر خواهی ملاقات پروردگار
نموده و از تو راضی باشد دوستی کن با دوست علی و دشمنی کن با دشمن علی ای ابن عباس بر حذر
باش که در باره علی شک در خاطر خود راه ندهی که هر که شک کند در باب آنحضرت
در نزد الله تعالی از قبیل کفره و مشرکین است و در تحفة الابرار طبرسی از حضرت رسول ص روایت
خطاب بمولای مؤمنان نموده فرمود که یا علی لا یتقدمک بعدی الا کافر و لا یتخلف عنک الا کافر و مراد
آنست که بعد از من کسی بر تو تقدیم نکند الا کافر و مراد از تاخیر ترک خدمت و بیعت و اطاعت
آنحضرت است و صاحب کتاب فرموده که متقدمان مشهور و معروفند و مراد ابوبکر و عمر و عثمان
اند و حرامزاده و از متابعان ایشان باشند و اما جمعی که متاخر شده اند یعنی

تخلف از بیعت آن حضرت نمودند مسالک عناد گردیدند بدین وجه است که معویه
مثل [illegible] و عبد الله ابن عمر و حسان ابن ثابت و محمد ابن مسلم و اسامه ابن زید و سعد ابن
وقاص و امثال آنها که بیعت با آن حضرت نکردند و در کتاب فتوحات القدس از ابو حمزه ثمالی
روایتست که روزی در خدمت حضرت امام زین العابدین بودم و از آن حضرت سوال نمودم که یا ابن
رسول الله مرا آرزو آنست که بجواب آن چشم روشن گردد و دلم از کدورت بیرون آید آن
حضرت فرمود که بپرس آنچه خواهی گفتم یا ابن رسول الله چگونه است حق اول و ثانی یعنی ابابکر و عمر گفت
بر ایشان باد انواع عتاب الهی و اصناف عقاب نامتناهی کند الله که هر دو رفتند از این دنیا
در حالتی که کافر و مشرک بودند و در مسند احمد ابن حنبل و در جمع بین الصحیحین مذکور است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روزی بخطاب حضرت امیر مؤمنان کرده فرمود که یا علی لا یحبک الا مؤمن
و لا یبغضک الا منافق یعنی ای علی دوست نمیدارد ترا الا کسی که مؤمن باشد یعنی اقرار بلسان
و تصدیق بجنان و عمل بارکان داشته باشد و دشمن نمیدارد ترا الا شخصی که منافق باشد یعنی
دلش با زبان موافق نباشد و بزبان گوید و در دل از خدا و رسول منکر باشد چه منافق
بقول خدا و رسول کافرانند و این ملعون سرکرده منافقانند شعر هر که زبانش ذکر دوال کرد تیغ بیاید
زدنش بر جگر و در کتب معتبره مسطور است که بعد از واقعه غدیر خم چهارده نفر از اصحاب
بجهه و الکفر و روسای اهل المنافقین نخاله ترک الانفس من الناس از دین پیغمبر بیرون
رفته بمطالعات هوای نفس و رضای شیطان از اهل ارتداد گشته رای فاسده ایشان باطفاء
نور وجود چراغ نبی عدنان اعنی رسول آخر الزمان قرار یافته در شب ظلمانی از بالای عقبه در
در آمده سنگهای گران بجانب حضرت نبوی رها کنند که ناقه حضرت رسول از هیبت
آن صدا رمیده آن اختر سپهر رسالت را بر زمین زند و هنوز داخل عقبه نشده بودند

که حذیفه را با عمار آن حضرت امر فرمود که زمام آن ناقه را نگاه دارد و عمار یاسر را فرمود که از عقب شتر
غافل نگردد و از صدای آن سنگها آن ناقه را اضطراب روی داد و از خطاب مستطاب آن عالیجناب آن
ناقه گویا شکم مبارکه آن رسیدن بار رسیدن و آن حرکت لیکن مبدل گشت حذیفه روایت کند که چون
اصحاب عقبه را مقصود حاصل نشد متوجه شدند که ناقه آن حضرت را بزور دست تحریک داده چنان سازند که شتر
کاهست را از پشت وی بر اندازد من و عمار روی بر شمشیر کرده ایشان را منع آمدیم و حذیفه دو مرتبه در تحقیق جماعت
منافقان که مصدر این قسم امری شده بودند مبالغه نمود حضرت رسول هر مرتبه او را نشمیدا از زحمت اسم اسامی
ایشان را برزبان معجز بیان گذرانید و آن جماعت چهارده نفر بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و ابو عبیده جراح و عبد الرحمن
و سعد ابن ابی وقاص و معویه و عمرو عاص و ابو موسی اشعری و مغیره ابن شعبه و اوس ابن حدثان بصره و ابو طلحه
انصاری و در بعضی نسخ مذکور است که ابو طلحه در آن شب همراه ایشان بود اما بر قرار داد ضمیر باطل ایشان
مطلع نبود و چون حذیفه را آرزوی دیدن آن جماعت نبود مهورت این معنی در آئینه خواطر مینوی انعکاس
یافته برق جهانتاب و روشنائی تیره بر توافکند سر از گریبان عقبه مظلمه بیرون آورده دوست از دشمن
و مسلمان از کافر و مومن از منافق متمیز گردید و بطبق آیه کریمه یعرف المجرمون بسیماهم دعوای ایشان بظهور
نقیض آن باطل یافت و این وجه واضح است بر کفر و نفاق آن گمراهان بادیه ضلالت و شقاوت و در
روز غدیر خم که اول بیعت با حضرت امیر المومنین کرد عمر بود و گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولا
کل مومن و مومنه یعنی خوشا بادت یا علی بروز آوردی مولای من و مولای هر مومن و مومنه و این
بیعت کردن ان سگ بعنی بجوانزاده که حضرت امیر از صمیم قلب نبود بلکه زبان آن منافق با دل موافق
نبود و بنا بر این بر ضرورت و مصلحت کار خود عهد بیعت و آنچه از او در وقت ضرورت شکست و تبع شد این
احمد در باب الکی از منافقین بیعت روز غدیر گفته نظم لا شک ان غدیر خم اشراقها کالشمس فی اشراقها جل ظهور
ما کان مرفوعا بانسه والا خیرا لیا احمد لا تنکروه ادامة حیدر و جماله و جلاله حتی القیمه نذکر اولا الانام بانی
یوالی المرتضی من یا خذ الاحکام عنه و باثر یعنی انکار مکن احوالات روز غدیر خم را که آنچون

آفتاب روشن است بلکه ظاهرتر و هر چه است در بیرون آمده و اگر بوده باشد آن انکار نباید کرد و در آن روز حضرت
امیر المومنین حیدر کرار را عالم و جانشین خود ساخت و جلال و بزرگی و جانشینی آن حضرت را مردمان با روز قیامت یاد کنند
بهترین و نیکوترین مردمان کسی بود که دوست و تولا کند بمرتضی علی و از آن حضرت فرا گیرد احکام دین خود را و از آن حضرت احادیث
و روایت نقل کند و اختیار کند او را بر دیگران یعنی بعد از حضرت رسول نوح بتول را نقل کند و جانشین بر جا دارد و ترک بکذا
کند روایت است که واقعه غدیر خم باعث این شد که این چهارده نفر قصد قتل سید البشر نمودند و باخبار جبرئیل امین این آن
ملاعین از حضرت سید المرسلین دفع شد اما بعد از رحلت حضرت بمعیت یک روز غدیر را نسیا منسیا انگاشته
در سقیفه بنی ساعده جمع شده اول عمر سگ با ابوبکر حرامزاده بیعت کرد و بعد از آن منافقین با مشاهده آن حال
منفعل بودن با ابوبکر بیعت نمودند و گردنها که کردند و این انفعال و بسوق طبعیت بر کفر آن مدبران که قصد قتل
پیغمبر آخر الزمان نمایند جهت آنکه چرا حضرت امیر المومنین را در غدیر خم وصی و جانشین خود نموده و این امر ما
از ایشان رجوع شده نظم ای اراده باطل زهی جهان جهل ای وه رفت بر این خطر گفته روز تنگ آن دین بهتر گرفت
از امیر المومنین حیدر گرفت تا محی الآئمه از مصطفی است و ز خداوند جهان شان این انما است از دو دستش لافتی آمد بهم
ور نه قرمش این اتما آمد بدید آن سه قرص چه بیرون شد زراه سرکش آمد دو قرص چهار ماه چون نبی و موسی که هرون بود
کر برادرش نبکو ما عمون بود هر دو هم لحم از هم او آمده موسی هرون هم دم آمده و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی
قصه عقبه بدین نوع ذکر شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه غزوه تبوک شد و تبوک اسم موضعیت در دیار روم
و امیر المومنین را در مدینه قائم مقام ساخت منافقان فرصت غنیمت دانسته گفتند الحال که چون هر دو از هم مفارقت
کردند اغوای ایشان بسهولت میسر شد پس اصحاب عقبه جمعی از ایشان و دوستان خود را در مدینه گذاشتند که بر قتل
حضرت امیر المومنین علیه السلام مبادرت نمایند و خود در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه غزوه تبوک
شدند پس آن ناکسان بکندن چاه عمیقی در راه حضرت امیر المومنین کردند که عمق آن پنجاه ذرع بود و به خس و خاشاک سر آنرا
پوشیده و جمعی از اسباب نفاق بنحوی که قبل از این اسامی ایشان ذکر شده که در رکاب حضرت رسول حاضر بودند

با سنگهای سیاه ایستادند و اسامی خود را پوشیده بر سر عقبه باد پائی پر سنگ ریزه انداخته که ناقه آن سرور را بر رمانند
جبرئیل امین بفرمان ملک جلیل خبر عقبه و چاه به سید المرسلین برسبیل تفصیل رسانیده بود و چون امیر المومنین با جمعی از مسلمانان
بمشایعت رسول رب العالمین بر سر آن چاه رسید و الدلدل سر بالا کرده بحضرت امیر المومنین عرض نمود که در سر راه چاه
کنده اند و سر آنرا بخس و خاشاک کسیر داده اند امیر المومنین فرمود که برو و اندیشه مکن که چاه بزمین هموار خواهد شد و دلدل بر سر
خاشاک گذاشته بگذشت اعدای دین که در کمین بودند متعجب شدند حضرت امیر المومنین بملازمان رکاب ظفر انتساب
امر فرمود که راه را از خس و خاشاک پاک کنند که پیغمبر خدا می آید چون خاشاک را بر گرفتند چاه عمیق پیدا شد آن حضرت از دلدل
برسید که این چاه را که کنده و چه فرمود که حفر نموده اند دلدل اسم کسی را از ایشان برد که بنفاق و شرارت هم این کار را کرده بود
حضار عرض نمودند که این قضیه را بخدمت رسول خدا عرض نما امیر المومنین فرمود جمعی رسول خدا را خبر داده و سید کاینات نیز
بمحبت رکاب خود فرموده که جبرئیل مرا خبر داد که در باب نفاق آنکه در مدینه با مولای مومنان کرده بودند و آنچه با او
مکنون خاطر و مکمون ضمایر منافقان و حی نشان فرموده رسول خدا را باخبر داشته گمان کردند که خبر فوت امیر المومنین بو رسیده
و از ذات ان منهای کمند و در این ان حضرت امیر المومنین با جمعی از اصحاب بخدمت حضرت رسول آمده مهورست وقیعه را
بعرض اقدس جناب مقدس رسانیدند آن ملاعین حال بر سحر نموده گفتند محمد در سحر مهارت تمام دارد پس متوجه مدینه شدند
در آخر شب بمواضع عقبه رسیدند چنانکه قبل از این مذکور شد و این خبر دلیل صحیح و برهان روشن است بر کفر آن سگ
سگ حرامزاده که اراده قتل سید انبیا و سرور اصفیا و اوصیا نمایند و کذب و سحر با ایشان نسبت میدهند و در کتاب
فتوحات القدس و در کتاب حسن الکبار و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده که چون جبرئیل امین حضرت رسول
المرسلین را از کید اعدا و اصحاب عقبه خبر داد حذیفه را آرزوی دیدن اصحاب عقبه بود در تحقیق جماعت منافقین
مبالغه مینمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله حذیفه را امر نمود که برو بر سر آن عقبه و آنجا پنهان باش بر سنگ بزرگ که رسول
خدا امر نموده که بر او برو و من خود جای داری و پنهان کن که آن گمراهان باد پیشه نفاق مرا نه بینند و من اسرار بینم
حون حذیفه بمیتو تنگ آمده بیعت حضرت رسول را رسانید عاسی از آن سنگ شکافته شده حذیفه را در روی

خود جای داد و راهی گذاشته که حذیفه اصحاب عقبه را بیند و ایشان او را نتوانند دید پس اصحاب عقبه
روی های بسته آمدند و میگفتند که تفحص کنید که کسی اینجا نباشد و چون کسی را ندیدند روهای خود را گشودند و حذیفه
ایشان را دید و دانست که آن جماعت منافق چه کسانند پس اراده کرد که بخدمت حضرت رسول برود و خبر گفته
دانست که مبادا از اندرون سنگ بیرون آید منافقان او را دیده هلاک سازند سنگ به آواز آمد
گفت ای عاشق آل محمد که ترا در میان من جا داده باز تو را از صاحب تو رساند که منافقان ترا نه بینند بیرون
آی و روانه شو که حضرت رسول انتظار تو میکشد پس چون حذیفه بیرون آمد خداتعالی او را کرامت نمود
که از آنکه بر دار نموده بخدمت رسید کاینات رفت و حقیقت حال را عرض نمود و نیز در کتاب احتجاج
آمده که بعد از آنکه مراد منافقین و کید ایشان به سید المرسلین حاصل شد و ناقه سید کاینات از عقبه
گذشت حضرت رسول عصای مبارک خود را بعمار یاسر داد و گفت برو بالای این کوه و این عصا را بر شتران
آن ملاعین زن و دور گردان ایشان را از عقبه عمار یاسر اطاعت نموده بسید ابرار عمل نموده بر ناقه هر یک از ایشان
عصا را می زد و عصا بر شتر هر کس که میخورد آن بهیمان از آن ناقه بر زمین می افتادند بعضی را بازو شکست
و جمعی را پا شکست و بر جمعی دیگر قصور یافت و وجع و درد بسیار از افتادن با ایشان رسید و آثار
شکستگی و خستگی در اعضای آن ملعونان باقی بود تا وقتی که درک اسفل را مقام و ماوای خود گردانند و در کتاب مناقب
مرتضوی که از کتب اهل سنت است از اهل اسلام مروی است که از جابر انصاری رسیدم که آنکه تو از فضایل و کمالات
مرتضی علی علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله شنیده خبری بیان کن جابر گفت امیر المومنین آن بود از خبر افتتن بموجب
نصوص قرآن و احادیث حبیب نبی تخیر البشر است پس گفتم به کرانا در حق او آنکه نقض عهد نمودند و حکایات روز
غدیر خم را فراموش کردند و حق او را غصب کردند و عداوت و دشمنی او را در دل داشتند گفت ایشان
به تحقیق کافر شده اند و دشمن ندارد علی را مگر کافر و احمد حنبل در مسند خود از کبید بن طارق نقل کرده که حضرت

رسول رب العالمین صلی الله علیه و آله فرمود که من اذی علیا فقد اذانی ایها الناس من اذی علیا بعث یوم
القیمة یهودیا او نصرانیا یعنی هر که آزار کند علی را و برنجاند او را پس بتحقیق که ایذا و آزار کرده است مرا ای
گروه مردمان هر که ایذا و اهانت رساند علی را بر انگیخته می شود روز قیامت یهودی یا نصرانی و حشر ایشان کرده خواهد شد
و هر گاه حشر ایشان با یهود و نصاری باشد ظاهر است که مثوبات ایشان چه بوده و کار ایشان بکجا خواهد رسید و حال عاقبت کار ایشان بکجا خواهد رسید و این سه
مدبر ملعون در ایذا و آزار آنحضرت بغایة الغایة کوشیده اند و هیچ تقصیر ننموده اند و این دلیل قاطع است در کفر و نفاق
ایشان که در مرتبه یهود و نصاری اند بلکه از یهود و نصاری بدترند و این طایفه حکم در جهنم خواهند بود و در کتب سیر این قصه مذکور است
که چون ابوبکر بر ملک غدار بعد از مقدمه شب غار عمر را ملاقات کرده از احوال سید کاینات میپرسید ایشان
میگفت ابوبکر بعضی از آن قصه را نقل کرد و قبل از واقعه اند که بعد از نبوت محمد صلی الله علیه و آله بسی در دین مشکوک
بودم و گاهی عقیده را قسم محکم میکنم بصحت و گاهی ببطلان میدهم چون از کلام استقرار در آن نمودم دست بر چشم من مالید
و بعد از آنکه چشم گشودم در پای جبرئیل و کتیبه جعفر که روانه حبشه بود تمامی کشتی ها در آمد و در این صورت مرا علم
بسحر او حاصل شده دانستم که آنچه از خوارق عادات از او صدور یافته از مقوله اقوال و احوال ساحران است
و چون عمر این حکایت را از ابوبکر شنید دانست که این ماجرا از ادله بر سحر ساحری آن حضرت قرار یافت در این
امر رسوخ یافتند و این سخن دلیل قاطع و برهان ظاهر بر کفر ایشان و دیگر حکایت عاقبت بر این معنی دلالت
میکند که آن ضال مضل را اعتقاد بر رسالت و نبوت آن سرور نبوده همان این است که علامات بوراکی در تغیر خود
آورده که زنی از اهل مکه عایشه نام با مهدر عایت و طمع نوازش به مدینه مطهره آمده از اکثر اصحاب رعایت یافته مراجعت
نمود شخصی اسم وی حاطب ابن ابی بلتعه مکتوبی باهل مکه نوشت و چون حضرت در آن وقت عازم مکه بود این خبر
مضمون او در آن نامه درج نموده بود که خبر داد آنحضرت امیر المؤمنین و عمرو شخصی دیگر را بر اثر عایشه روان ساخت
و فرمود که مکتوبی مشتمل بر احوال اهل اسلام و عزم رفتن بمکه همراه اوست مکتوب را از او بگیرید و اگر انکار نماید قتل
میکنید و چون ایشان روانه شدند اول عمر بوی رسید و از او طلب مکتوب نمود عایشه انکار کرد که نوشته مکتوب را

همراه من نیست عمر قبول کرده که آن زن از او را گذاشته و چون حضرت امیر المؤمنین از عمر را ان نمود که مکتوب را
بگرفته چه سبب او را گذاشتی گفت نوکنید یاد نمود که مکتوب نزد من نیست و بعد از استماع این کلام نا فرجام
از عمر بدین اسلام حضرت متوجه عایشه شده گفت والله پیغمبر خدا هیچ وجه خلاف و کذب نگفته و هیچ
فرموده از وحی الهی و پیغام که از جبرئیل بود و عایشه را اقرار نمود آن حضرت بر عایشه شمشیر کشیده
فرمود که مکتوب میدهی یا کشته می شوی عایشه چون دید که کشته می شود ناچار مکتوب را از میان گیسوی خود بیرون
آورده تسلیم حضرت نمود و بر صاحب ایمان ظاهر است که اگر کسی اعتقاد برسالت محمدی صلی الله علیه و آله داشته
باشد و کفته و کرده او را از فرموده خداوند احتمال کذب در سخنان آن صادق القول بیرامون خاطر نمی
میگردد پس چگونه قول زنی کافره را بر قول خدا و پیغمبر او ترجیح داده تکذیب بت پرستان را تصدیق نموده پیغام
خدا و گفته مصطفی را اعتماد نه نموده بنابر این عمر عدو در کفر هیچ تا و از دین اسلام ظاهری او را فایده نباشد
و در کتاب کشف الحق نقل شده که چون خبر شهادت حضرت امام حسین بمدینه رسید عبد الله ابن عمر از زاده
شده متوجه دمشق گشت که یزید را تهنیت نماید و چون از مدینه بیرون آمد اهل هر منزل که میرسید اظهار کفر و فسق یزید
میکردند و مردم را از بیعت و محبت او منع میکرد اند و مردم خبر جرح و خیره بمداد کشید از او قبول نمیکردند
تا آنکه بدمشق رسید و چون شخصی از مناقب امام حسین بیان نمود شروع بملامت یزید کرد یزید او را بگفتگو
بر دو کف خطی بدست خود در آمد و عبد الله کف یا صندوقچه حاضر ساختند مکتوبی در آن میان بود به رسم
جواب بخط عبد الله عمر داد و در آن نوشته بود که این عهدیست از عمر ابن خطاب بمعاویه ابن ابی سفیان
بدان ای معاویه که محمد صلی الله علیه و آله سحر را از عهده لات و عزی باز داشت و او سحر بوده و غلبه
غالب بود من بر همان بودم که هستم و ترک لات و عزی نکردم و چون محمد از میان رفت می باید کسی را

بر انگیخت که گواهی داد ند آنکه محمد گفته علی را از خلافت معزول ساختم و خلق را به بیعت ابوبکر داشتم و بظاهر
اظهار سنت او کردم اما باطنا بر همان که در جاهلیت بودم و با او لا و محمد هر چه مقدور بود کردم و تا زنده ام
میکنم و ترا ای معاویه نصیحت میکنم تا مقدور باشد بر ایشان ترحم نکنی و بجز کشتن راضی نشوی و اگر
نتوانی که خاندان محمد را بیک بار بر داری بظاهر از شرع او تجاوز نکن تا امت او بر او خروج نکنند
و بهیچ حال که ترا دست رس باشد دفع آن ممکن و زنهار که محبت لات و عزی از دل
بیرون نکنی و چون این مکتوب را سراسر مطالعه نمود دیگری بدستش داد بعد از آن دیگری و دیگری تا آنکه
قریب بهفتاد کتابت از این نمط بخط عظیم نوشته دید عبد الله خاموش شد و گفت هرگز نباید
این راز بگفت و اگر دانستمی هرگز ترا ملامت نمیکردم و عذر بسیار خواست و یزید صلهای بسیار
نسبت باو تفضل آورد و او را العطایا و جوایز بسیار رعایت کرد و بعد از آن بهر قریه و محله که میرسید میگفت
مقاله یزید از صدق و عدل او دور است اما چون رسید فضیلت یعنی میگفت یزید خود از ان و مثل
عدالت او و بغض ندیدم و من دوست میدارم که در کار او شریک می بودم و شیعه نیز بیعت که آنچه
حق او بخشش اوست قتل مظلوم و دست گرد لا از سر او است دلیل بکفر ابن عمر آنکه خلافت قول او حکم
رسول خدا را آنکار کردند و کشف الحق ایشان اثبات نموده و داود و ذکر آنها در سنن خود آورده و ترمذی در صحیح خود
و مسلم و حمید و احمد حنبل و غیر ایشان از دانشمندان اهل سنت هر یک از مصنفات خود شرح این را
بر این وجه و منوال ذکر کرده اند که سید کاینات در مرض الموت در حینی در تکمیل اسامه ابن زید
این جارئه را امر داری و صاحب اختیار لشکر و سپاه کرده بحرب سیر رد کرده که لعنت الله و العذاب نمود
فرموده و ابوبکر و عمر و عثمان و بعضی از اصحاب را مقرر داشت که متابعت اسامه نموده در عقب قتابع او

باشند و اسامه بر ایشان والی باشد و بعد و شام شهری که مسمی است بداروم از اقلیم فلسطین رفته
با سپاه حرب نماید و در کتاب فصول الحق آمده که سید انبیا ایشان را به دومة الجندل فرستاد که اهل آنجا به اسلام
در آورند و الا جزیه بر ایشان لازم سازند و آن سرور در باب رفتن ایشان تاکید بسیار نموده تمام فرمود
که جهز و احیش اسامه لعن الله من تخلف عنه یعنی کار سازی لشکر اسامه کنید که دور گرداند خدا از رحمت خود کسی را که تخلف کند از لشکر اسامه و آن منافقان بعد از مدینه بیرون رفته بعضی از آن
راه را طی کرده و در مسارعت اهمال میورزیدند و چون شنیدند که بیماری و ضعف آن حضرت در ازدیاد
داشتند اتفاق بر آنکه مبادا بعد از آن حضرت بمان و خلافت با آن شاه کشور ولایت قرار یابد
مراجعت نموده با این عذر و بهانه تمسک جستند که چون خبر اشتداد آزار آنحضرت بما رسید طاقت مفارقت
نیاورده صبر نتوانستیم نمود آمدیم تا آنحضرت را ملازمت نماییم و در بعضی کتب مسطور است که غالبه علیه اللعنه
صهیب را بنزد ایشان فرستاده و از شدت مرض آنحضرت ایشان را مخبر ساخت و آن منافقان
در همان شب داخل مدینه شدند و در آن سید کاینات قسم یاد نمود که راه یافت در مدینه شر عظیم
و دیگر باسه ایشان را امر نمود که معاودت بلشکر اسامه نمایند و آن ملاعین نشنیده انگاشتند پس
هر گاه حضرت رسول ایشان را از تابع و رعیت اسامه ساخته باشد و ایشان خلاف فرموده آنحضرت
کرده باشند و حضرت آنها را لعن کرده باشد چگونه قابلیت خلافت و ریاست دارند و این دلیل ظاهر است
بر کفران کرامان باوره ضلالت و نفاق که در هیچ باب راستی نباشند در کتب فریقین بطرق متعدده
و اختلاف عبارات و روایات ذکر یافته خلاصه آنکه احمد مختار و سید ابرار در مرض موت
کاغذ و قلم و دوات طلبیدند که وصیت نامه بر قلم رقم در آورند عمر چون میدانست که چه خواهد نوشت انکار
نموده اسناد هذیان بنسبت آن سرور داد و منع آنجناب شد و دوات و قلم و کاغذ از پیش آنحضرت بر داشت

ودر بعضی روایات مسطور است که کاغذ را پاره کرد و عمر ساوی النبی فقال انه لیهجر قد ضل بهجر سید البشر
وادی ابابکر اصحاب وام باهجر واقتدا وصی الا عمر یعنی وصیت نمود پیغمبر که در باب خلافت پس گفت
فتنه‌ای از ایشان که خطا کرد وبه بیان میکرد باشد وابوبکر را جواب وراست وبه بیان میکنند وفتنه
وصیت خلافت بعد میکرد عمر هرزه مرا زبان کلام گفتار در حق پیغمبر آل اطهار او را که عقیده او ایشان
چنین است او مرتد وکافر وبدعتی است غرض آنکه آن کافر بیدین در صلاح وصیت منع حضرت رسول
از آن جهة نموده بگذاشت که وصیت نامه در آن باب بقلم آورند وبه بیان اصحاب وما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی البته بادا که مبادا آنحضرت در آن وصیت نامه درج نماید که بعد از من لایق
مسند خلافت وسزاوار مرتبه امامت علی ابن ابی طالب است وآن نوشته در دست حضرت امیرالمومنین
باشد وآن ملعون علاج وچاره نتواند کرد وآن افعال واعمال محض کفر وزندقه است والی دار وآن ضال
مضل باعث اختلاف امت واضلال وسفک دماء واتلاف اموال وضلوا من بعد من الائمة
فی النار وافتتاح فروج حرام واکثار تولد وتناسل پسر بسفاح وزنا ونشر بدعت تا روز حشر شده
وازین امت او امت سید ابرار هفتاد وسه فرقه شدند وهفتاد ودو فرقه را گمراه کرده شده مانند خود غریق
بحر هلاک حسد ویک فرقه است که بحبل المتین دوستی ومحبت اهل بیت زده از شر آن شیطان امت نجات
یافتند وعارف شعور این مضمون در رشته نظم کشیده نظم ساختند یک خانه را هفتاد ودو درجه شان
ازوی احمد مختار باب یکی ازان بگفت مصطفی زانکه فرموده علی بابها باب چهارم در لعن خلفاء ثلثه ولعن
لاعن ولعن جماعتی که مستحق عقوبت وسزاوار لعنتند ولعن در لغت عرب بمعنی راندن ودور گردانیدن است
از رحمت آمرزگار وانزال عذاب وعقوبت است از حضرت پروردگار ولعن بر آنکسانی که سزاوار

تبرا آمده واستحقاق غضب الهی دارند از جمله عبادات است وموجب حسنات ورفع درجات وسبب خلاص از نیران است
زیرا که الله تعالی جل جلاله در قرآن مجید زمره ولعن برجماعتی منافقین کرده است وامر بلعنت ایشان فرموده قوله تعالی
اولئک یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون ونیز فرموده اولئک علیهم لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین ولعنت در این دو آیه اگر چه در صورت اخبار وقوع شده لکن مراد از دعا است
چنانکه در آیه کریمه والمطلقات یتربصن بانفسهن ثلثة قروء که مراد از این اخبار امر است که چون
مطلقه بر مقر تنهای امر معبود خود عمل نماید مستحق ثواب گردد زا اعدای دین اگر تبرا کنی مقامت بفردوس اعلا کنی
ونیز حضرت رسول صلی الله علیه وآله لعنت کرد بر ابوسفیان ومعاویه ویزید او ولعنت کرد بر معاویه وعمرو عاص وابوموسی
اشعری وابواعور سلمی ودرروی صنمی قریش که منظور است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام لعن آن دو بت که از کفار
قریش اند وکرده پس اگر لعنت موجب ثواب نشدی وحسنه بران مترتب نبودی سرور انبیا ولیّ الله علیه
بان اشتغال نمینمود ودر دعای صنمی قریش که کلام معجز نظام آن حضرت است اللهم العن صنمی قریش وجبتیهما وطاغوتیهما
مراد از صنمی قریش ابوبکر حرامزاده وعمر ولد الزنا است ومراد از جبتیهما وطاغوتیهما دو دختر اختر ایشان که عایشه
وحفصه است وعبد الحمید ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است که بعضی از علما حنامه در کتب خود
ذکر کرده‌اند که او کسی که دلیر ساخت مردمان را بر لعن ابوبکر وعمر امیرالمومنین علی علیه السلام است ونیز روایت است از ابو
حمزه ثمالی روایت از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که هر که لعن کند جبت وطاغوت را در هر بامداد
یک مرتبه بنویسد الله تعالی در نامه اعمال او هفتاد هزار حسنه ومحو کند از نامه اعمال او هفتاد هزار سیئه وبلند گرداند
از برای او هفتاد هزار درجه راوی گوید که این حدیث را نزد امام محمد باقر علیه السلام ذکر کردم آن حضرت فرمود که از برای
میکنند هفتاد هزار درجه واو را لیس حرام از آنحضرت درگذشت بخدمت امام جعفر صادق آمدم وعرض کردم که از پدر
وجد تو شنیدم چنین وچنان شنیدم آنحضرت فرمود که میخواهی ثواب لعن جبت وطاغوت برای تو زیاده
بگویم گفتم بلی فدای تو گردم فرمود که هر که لعن کند جبت وطاغوت را در هر بامداد یک مرتبه نمی نویسد خدا بر او در
آن روز هیچ گناهی تا شام واگر لعن کند ایشان را در شام یک مرتبه نمی نویسد خدا بر او گناهی تا صبح
مراد از جبت وطاغوت ابوبکر وعمر است بیت عمر کتا تخلص دگشته پسر بد بدو بود عمر انقلاب بان حتر

معصوم شده از ولادت پیغمبر کر تو حیدر نبوده چیزی اهتر ودر رساله قاضی زاده که روایت از بریده عجلی از حضرت امام
محمد باقر در تفسیر آیه کریمه اولئک الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا آمده است که کلام آن حضرت است
که هر که از طوائف بنی آدم گمان کند که در طریق هدایت غیر شاه کشور ولایت وذریه حضرت رسالت پناه بوده
انصاف هرزه است شرعی این چنین کس عند الله ملعون ومردود ومطرود است ودر او را نصیبی از ثواب جنت جاودان نبوده
مخذول ومنکوب ساکن جحیم گردد ونیز روایت است که هر که در صبح لعن بر عمر وابابکر کند هفتاد حسنه در نامه اعمال او ثبت میکنند ومحو مینمایند
سیئه وبلند مینمایند از برای او ده درجه ودر کتب ملعقات از حضرت امام جعفر صادق مرویست که مراد از قول خداوند
در من جاء بالحسنة فله عشر امثالها لعن فلان وفلان است که او را ثواب باشد که هر که یکبار لعن کند خدای تعالی ثواب
کسی که ده بار لعن کند در نامه اعمال او ثبت میکند اگر ترا او نشکسته میدهد از تو خواهد داده میدهد ابوزر من خود را موقف
مدار از لعن خلفاء ثلثه که لعن ایشان بر دفتر همه عبادات است وقتی لعن ایشان بگذار هیچ عبادت تو مقبول درگاه
الله تعالی نمی شود ومطالب دنیا وآخرت وراحت توقف بسبب لعن این سه مردود در وی آورد از جمله مجربات که هر گاه کسی را مشکلی
پیش آید ما چیزی گمشده باشد ودر طلب آن شود بگو لعن کند آنکه عمر بر انها بعد از آن چهار ضرب زند اللهم العن عمر ثم ابابکر وعمر ثم عثمان ومعاویه اللهم
العن عمر مشکل او حل شود وگم شده او پیدا شود واین روش مشهور است بلعن چهار ضرب ودر روایتی آنکه صد بار این
لعن چهار ضرب را بجهة هر مطلبی باید خواند ومروی است که هرگاه مطلبی داشته باشد ما از برای ادای دین وگم شده باید که گوید
بگنید وصد ویک ریگ حاضر سازد وهر یک ریگ را که در دست گیرد یکبار لعن چهار ضرب را بگوید ودر آن حفره اندازد
در آخر صد ویک بار لعن چهار ضرب را گفته باشد وروی آن حفره را بخاک بپوشد بر آن مطلب او حاصل شود وگم شده
او باز آید حکایت شیعیان از شیعیان را بجهة تنگی وتنگ معاش که از پیش نیک از فقر افتاده در بلای کوچی واقع بود ودر ایام
وحاکم آن از اهل سنت بود وایشان را بکتب الفاق بازی ودر آن ایام در آنجا رسم شده بود چون در بلای آن حاکم
نفرش بدست شیعه افتاد او را در بلای حبس طلب بود وچون آثار صلاح ودانش در بشره او ظاهر بود از او تفحص نمود که
جهت گذر تو بدین مکان افتاده آن مرد گفت از برای تنگی وتنگ معاش گفت چیزی خوانده گفت بی گفت
سابازی کشند دی عا اگران تا بار من بار باید اگر بار من بار تو باید تا اللغم ولوازم لعب را بنود بکتب وحاوات

روانه ساخت وانا ازوج چهار بار قسم که امرنامم که ترا ازین حصار بیرون اندازند آن جماعت درکار خود حیران شده گرسنگی
وتنگی معاش را فراموش کرده با چاره روز جمعیت نموده ایام حکومت گذاشت وکمی معاش آمد که از برای رد گم شده لعن
چهار ضرب بگفت در گوشه آمد حفره کند مرغان ساخت در آن روز بازوی باز آمد آن شیعه را اعزاز واکرام بسیار
نموده روز دیگر خبر رسید بان امر که پادشاه ترا از حکومت آن حصن معزول ساخته باز آن شیعه را طلب نموده گفت چیزی
بمن رسید دعائی بگوی که پادشاه بر سر شفقت آمد باز حکومت این حصار را بمن ارزانی دارد واقسم میخورم که ترا ازین
حصار بیرون اندازند آن بیچاره نیز بطریق روز گذشته مشغول بلعن چهار ضرب شد بعد از چند روز خلعت شاهی از برای
او آوردند باز حکم حفظ آن حصن بدو رجوع شد آن شیعه را طلب نمود در احترام او کوشید آنگاه کوشیده وگفت
این دعا را تعلیم من کن که در سختی وشدت مداومت آن کنم تا حاجتم روا شود وآن شیعه را گمان بود از حب جاه مردان
آورده وعا نموده که دعا را جهة محال من مشکلات تو خوانده ام ومطلب تو حاصل شده وآن ناصبی گفت بار از او گرفته گفت
بگو آن تا من بشنوم گفت من این دعا را حفظ نموده ام واز روی کتاب جهة حصول مطالب تو خوانده ام گفت در روز
من در وقت خواندن در گوشه مشاهده نموده که ریگ چند پیش خود جمع نموده بودی ومانند کتاب چیزی میخواندی من
دست از تو بر ندارم تا این دعا را تعلیم کنی واقسام ازینها که این کوه برنج انداختم آن شیعه چون این حال را مشاهده نمود
یکبار قطع حیات خود نموده در کار خود در ماند که اگر تعلیم نکند کشته می شود واگر حاضر نماید وآن ناصبی سنت ولعن خلفا را در
تو می آموزم که او اقسام دون که از تو چیزی پنهان نکرده ام آنکه آن شیعه آن ناصبی را با یک گوشه برد شروع در لعن چهار
ضرب کرده واو را ترسیده شروع در زیر گفتن نمود آن شیعه گفت دعای من همین است که از برای برآمدن مطالب
میخوانم دیگر تو میدانی وآن ناصبی را توفیق رفیق گردید وآن موسی بار بی راه او شد وتبرا از خلفاء ثلثه نمود وآیه مبارکه سبحانه
علیهم اجمعین نموده خود را بجرگه غلامان ومحبان مولای مومنان درآورد وشیعه اثنی عشری شد وآن مرد شیعه را
انعام واکرام بسیار نموده بطرف شهر یار بود روانه نموده بیت آنکه زار لنوی بر خیرات وانده که
بکف امام زمان است از زری بقای در داشت بهشت موقوف بلعن چهار ضرب عمر است ودر بعضی هر روز بجهت اداء
دین او وسعت رزق بعد از نماز صبح لعن چهار ضرب گفتن بر وی ادای دین او شود ووسعت در رزق او بهم رسد لعن الاول ثم الثانی
وعمر ثم عثمان وعمر ودر رساله شیخ علی ابن عبد العالی که مروج مذهب حق اثنی عشری است ذکر شده ونیز مصنف کتاب
فصول المکی که از علمای شیعه است در آن کتاب ذکر نموده که یکی ری وسیم وحمیدی در خطب وجامع صحیح ست که از علمای

اهل سنت اند همه اینها را بتمامها در کتب خود آورده اند که از روایات ایشان است که دلالت بر لعن خلفای ثلثه میکند این آیه است
ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة و اعد لهم عذابا مهینا یعنی بدرستی و راستی که آنها که آزار رسانند خدا
و رسول او را حق جل و علا لعنت بر ایشان کرده است و آماده کرده از برای ایشان عذابی که موجب اهانت و مستلزم فضیحت
ایشان است و وجه استدلال از این آیه بر آنکه ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه علیهم اللعنه سزاوار لعنت اند آنکه حضرت رسالت پناه در شان
حضرت خیر النساء فاطمه زهرا علیها السلام فرموده که فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی یعنی فاطمه دختر من پاره ایست
از من هر که او را برنجاند پس بتحقیق که مرا رنجانیده و هر که مرا برنجاند پس بتحقیق که حق سبحانه و تعالی را رنجانیده باشد و آن دو ملعون
ایذا و آزار رسانیدند بحضرت سیدة النساء صلوات الله علیها پس لعنت کردن ایشان بحکم آیه مذکوره واجب است بر آن سه منافق ملعون
و بیان ایذای آن مردودان بحضرت سیدة النساء در باب تسلط غصب آن ملاعین در باب منع فدک و غیره مذکور خواهد شد و نیز در
رساله شیخ علی قدس سره آورده که از جمله آیات قرآن که دلالت بر لعن ابوبکر و عمر و عثمان میکند این آیه است که حق سبحانه و تعالی
خطاب بمؤمنان میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا تولوهم الادبار و من یولهم
یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله و مأواهم جهنم و بئس
المصیر یعنی ای آنکسانی که ایمان بخدا و رسول او آورده اید وقتی که مرا رسیدند بکافران از برای قتال و جهاد پس باید که در آن وقت
نگردانید ایشان پشت را بشکست و برگشتن و هر که در آن روز پشت برگرداند مگر آنکه در آن حالت فرار و انهزام برکشتن روانست
الا از جهت آنکه بکار زار مشغول خواهد گردید و مکر کند و از سوی بسوی دیگر رود پس برگردد و دشمن را هلاک نماید یا در جهت آید جهت مدد و یاری
رسانیدن بمسلمانان و تقویت ایشان با اعدا بکارزار بیاید و در غیر این صورت که گفتیم انهزام موجب غضب و مستلزم دخول
در دوزخ و عذاب و عقوبت است پس بحکم نص قرآن حکم بسی بر منافقی که در جنگ فرار اختیار نماید مغضوب حضرت رب الارباب
و بعد از رحمت احدیت دور است و وجه استدلال از این آیه بر لعن ایشان آنست که آن دو ملعون از قتال کفار در حالت جهاد فرار نموده
پشت بر اعدا کردند و این صورت در چند موضع واقع شد یکی در جنگ احد که عمر اول کسی بود که فرار نمود و در آن جنگ ستیز کرده و لب
و دندان مبارک حضرت رسالت پناه در آن جنگ شکسته شد و ابوبکر و عمر و عثمان در آن جنگ فرار نمودند و تفصیل آن در کتب
تواریخ و سیر مذکور است و دیگر غزای حنین است که فرار نمودند و فرار ایشان در آن روز ثابت و محقق است و دیگر
در آن مصاف خیبر است و دیگر در حرب خندق فرار نمودند و این قصه و حکایت مشهور است که در روز اول ابوبکر

ده دهم

و در روز دویم عمر بغی نمود و حضرت پیغمبر رایات اسلام بر داشته متوجه فتح قلعه خیبر شده و هر روز منهزم شده
چون ماده شغالان از معرکه کارزار فرار نمودند پس گویم آیه مذکوره منطوق حضرت پروردگار سزاوار
لعنت خواهند بود و معنی غضب و لعنت فرق نکند بلکه مترادف اند و شعری در باب فرار ایشان در جنگ خیبر گفته بیت
شهر بجهت فتح خیبر کند که این کار بازوی حیدر کند و ابن ابی الحدید در مدح از قصیده اشعار فرار ابوبکر را ذکر نموده
و آن اینست بیت و لیس بنکر فی حنین فراره ففی احد قد فر خوفا و خیبرا یعنی تعجب نیست اگر در حنین ابوبکر
گریخته باشد و در احد و خیبر هم گریخته بود و روایتست که علی قلعه خیبر را از کفار فتح کردند چون لشکر اسلام دیدند
و شیطان ملعون ندای ان محمدا قد مات در داد ابوبکر و عمر بگریختند که روز شب رسید و ببعضی میگفتند که محمد مرده بود
و بعضی میگفتند برادران عبد الله بن ابی سلول منافق رفته بدست و پای او افتند و ذکر که شفاعت نماید از پیش ابوسفیان
و عذر گناه مظاهرت اسلام ایشان بخواهد و ابوسفیان بمنزل خود که در راه لشکر کفار است ایشان بکار باینها شد
و بعضی میگفتند که نام اسلام در این ساعت داخل میباید زند و جمعی سکنه عثمان بعد از سه روز دیگر بمدینه آمد و در رفتن نکشتند
عبد الله بن ابی سلول همراه بود و بمدینه رفتن او سه روز منع آن میکند که رفیق ایشان باشد و بکار زشتی که رفته بر آن نجیبه
در غیبت قدم و شی علت و دو ناوری شده اولیه و سید او نبود در آن روز نماز ورده بیت در فضل علی ابن ابی طالب گفته
این لحظه تر الیس سواله بهشته عاشه دناور تصدیق یکی که هست باور در بعد تحقیق بروز خیبر حقا که بود
مثل حیدر در روز احد که بود کرار از جمع مهاجران و انصار بر سایر تو زد شست اکمل اخف مکش زاول
اضعال او ضارب غنیمت صاحب بحق همه بوده اند یار رب نصرت بر ای حشر او بود فیروزی و
فتح کار او بود محبوب شه سوارت احدیت مغفرت شده دیگران مولت از آنکه ما قسم چنین است
برهان امامتش مبین است و در رساله شیخ علی قدس سره ذکر شده که از جمله آیات قرآن که دلالت
بر استحقاق لعن خلفای ثلثه میکند این آیه است که حق جل و علا در قرآن مجید فرموده است و من لم یحکم
بما انزل الله فاولئک هم الکافرون یعنی هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است از احکام الهی و بر خلاف
آن حکم نماید او از جمله کافران است و وجه استدلال از این آیه بر لعن آن منافقان آنست که ابوبکر

و عمر و عثمان علیهم اللعنه و ایشان تغییر و تبدیل در احکام الهی کردند و برخلاف آنچه نازل شده حکم کردند
و هر که برخلاف حکم الهی حکم کند کافر است و کافر مستحق لعنت است و بیان حی علی خیر العمل الذی امر به النبی
و تغییر احکام قرآن آنکه آن دو حرام را حلال گردانیدند متعه را یعنی متعه زنان و متعه حج را
و این خبر در میان مخالف و موافق مشهور است و بیان این در مطاعن او مفصلا ذکر خواهد شد
و این دلیلیست واضح بر کفر او و چون کافر باشد سزاوار لعنت است و بیان حی علی لعنت
عثمان علیه اللعنة و النیران در احکام دین و تغییر آنچه حضرت پیغمبر فرموده است که حضرت
رسول حکم ابن عاص را از مدینه اخراج نموده و در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در زمان خلافت
ناقص ابابکر و عمر آن ملعون در مدینه نبود و کسی نیز بگذارد رجوع او بمدینه نمی نمودند که گویند رجوع او بمدینه
خلاف حکم رسول بود و حکم حضرت رسول حکم پروردگار است و عثمان ملعون در زمان امارت خود او را
بخواند و تعظیم کرد و مسکن داد و ظاهر است که این حکم از عثمان خلاف ما انزل الله بود پس بحکم آیه
مذکوره عثمان ملعون کافر است و مستحق لعنت و دیگر از اخبار و احادیثی که دلالت
بر لعن ایشان میکند خبر جیش اسامه است و این خبر چنانچه نزد شیعه مسلم است در کتب اهل
سنت نیز مسطور است و بیان این در باب کفر ایشان مذکور شده غصب فدک از بتول
عذرا که نمود و ای بکلام مطلع نگفت که بود در جیش اسامه لعن از که کرد آن برور دین زبان
بطعن که گشود و نیز دلیل ظاهر است در لعن آن ضال مضل که مانع آمد حضرت رسول را از
وصیت نمودن و لیکن تفصیل آنحضرت و واحد چنانکه در باب کفر ایشان ذکر شده است
و هم چنین از اخباری که دلالت میکند بر لعن این سه مرتد آنست که در کتاب بحر المناقب
از ابن عباس روایت کرده که حضرت فرموده که در شب معراج دیدم در در بهشت
نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله علی حبیب الله الحسن و الحسین صفوة الله

و فاطمه امة الله علی باغضهم لعنة الله و ظاهر و روشن است که آن سه مرتد دشمن حضرت رسول و حضرت
امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام بودند پس بر ایشان لعنت حق نمیکنند که جانشین محمد گویند که علی است
و در کشف الابرار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که خدا حق تعالی آفریده است دشمنی که هست
از اولاد آدم و خبیث از اولاد شیطان و لعنت میکند دشمنان علی ابن ابی طالب را گفته اند رسول الله که احمد
آنها فرمود ایشان قتبرانند که ندا میکنند در سحر بر سر در خیمه الا لعنة الله علی مبغض علی ابن ابی طالب
و در کتاب منتقبات در حدیثی که ذکر آن طولی دارد از اسحق ابن عمار الصیرفی روایتست که گفت
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رفتم و عرض کردم یا بن رسول الله فدای تو گردم از پدر شما شنیده ام احادیث
بسیار در باب اول و ثانی حضرت فرموده اول و ثانی گوساله است و نام هر دو سامری و مراد از اول
ابوبکر ملعون علیه ما علیه و نام عمر آن سگ حرامزاده ثانی است و همی که سامری است مراد خلق
گوساله ای کرد و گمراه نمود و در روادی ضلالت انداخت عمر لعنه الله نیز بجهت بیعت ستاندن مردمان از
برای ابابکر و خلیفه ساختن او امت محمد را گمراه و رو سیاه نمود و این نیز دلیل ظاهر است بر آنکه ابوبکر
و عمر مستوجب لعن و مستحق دوری از رحمت پروردگار اند و نیز در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر
روایتست که بدرستی که خدا حق تعالی آفرید کوهی از زبرجد سبز بر گرد دنیا و سبزی آسمان از شعاع آنست
و آفریده در آن کوه خلقی و واجب نگردانید بر ایشان آنچه بر اولاد آدم فرض گردانیده از نماز
و روزه و حج و زکوة و دیگر از فروض و واجبات اما بر ایشان لازم و واجب ساخته است لعن
و نفرین دو مرد را از این امت که ابوبکر و عمر اند و نیز در آن کتاب در حدیثی که ذکر آن طولی دارد
از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا مرویست که در عقب این دنیا خدا حق تعالی هفت هزار عالم
خلق کرده که عدد خلایق هر عالمی زیاده از جن و انس است و همه ایشان لعن فلان و فلان میکنند
و مراد ابابکر و عمر است و در کتاب عین الحیوة از حضرت امام جعفر صادق مرویست که حضرت
امیر المؤمنین فرموده که خدا را شهریست در عقب مغرب که آنرا جابلقا میگویند و در آن

شهر هفتاد و هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل این امت اند و هرگز معصیت خدا نکرده اند و هیچ
عمل نمیکنند و ذکر خود نمیگویند مگر ولایت و دوستی اهل بیت رسالت و لعن و بیزاری از ابابکر و عمر و موید این
مقال حکایتی است در کتاب منقبات از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که حضرت امیر المؤمنین
در هر جمعه از مدینه طیبه بیرون میرفت و هیچکس نمیدانست که آنحضرت بکجا تشریف میبرد و یکبار شبهای
جمعه عمر ملعون از عقب آن حضرت روان شد که بر این سر مطلع گردد تا آنکه رسیدند بشهری که گفته اند
خوجابلسا (?) برداشت و آبهای روان در آن شهر بسیار بود شهری چه بهشت در نگاه باغ ارمی
بنا نمود و رویده آنحضرت داخل یکی از کنگره ها شده و فهو شد و در پای جوی جا بنماز نشسته و عمر
بخواب رفت و چون از خواب بیدار شد مولای مؤمنان و سرور متقیان را ندید و خود را در شهری دید
که هرگز ندیده بود و جمعی را مشاهده نمود نه او معرفت بحال ایشان داشت و نه آن قوم او را میشناختند یکی از
اهل آن شهر از عمر سوال نمود که از کدام شهری و از کجا آمده ای آن ملعون گفت از مدینه مشرفه مبارکه ام و از انجا آمده ام
آن مرد گفت که از آن بلده طیبه بیرون آمده ای گفت بلی آن شخص گفت ای احمق خاموش باش
که مردمان این سخن را قبول نکنند و ترا بکشند یا میگویند که دیوانه است و من از تو دست بردارم
تا تمامی احوال خود را براستی بیان نمائی عمر دید چون بجز راستی چاره ندید گفت ای اهالی
طالب در هر جمعه از مدینه بیرون می آمد و من نمیدانستم که بکجا میرود و از برای مطلع شدن برای
سر از عقب آنحضرت روان شدم و با وی آمده ام و او بنماز مشغول شد و من خوابیدم و چون از خواب
بیدار شدم او را ندیدم و الحال نمیدانم که چه چاره کنم آن شخص گفت علاج و چاره تو آنست
که داخل این شهر شوی و در اینجا توقف کنی تا آنکه در شب جمعه دیگر در خدمت آن سرور
بمکان و ماوای خود روی و از اینجا تا مدینه مشرفه زیاده از دو سال راه است پس عمر داخل آن شهر
شد و دید مردم را که جمیع لعن میکردند بر دشمنان امیر المؤمنین و ابجماعتی که ظلم بر اهل بیت رسول نمودند

و پیوسته سم و نفرین بایشان بکر از منافقین نام و لقب بردند و اول کسی را که لعن میکردند عمر ابن خطاب حرامزاده بود
و هر که کار میکرد اول لعن بر عمر و سایر منافقین میکردند و آن کار بر او آسان می شد و در وقت رحمت شدن
و در نه کاشتن لعن بر عمر میکردند آن غله الغور سبز می شد و بار میداد و عمر ملعون چون این کلام را از انجماعت شنید جهان روشن
در چشم او تیره و تار شد و از حرکت خود نادم و پشیمان شده و تا شب جمعه دیگر از آن سختی میکشید تا شبی و در شب جمعه
بآن مکان که در خدمت مولای مؤمنان آمده بود رفته قرار گرفت و چون حضرت امیر المؤمنین بآن مکان
تشریف آورده و بعد از فراغ از نماز و عبادت عمر در خدمت آن سرور بمدینه باز گشت و نماز صبح را در مسجد
با رسول خدا صلی الله علیه و آله ادا نمودند و بعد از فراغ از نماز سید کاینات متوجه عمر شد گفت ای عمر در این
هفته کجا بودی که حاضر نبودی عمر آنچه بر سر او گذشته بود در خدمت فخر بنی آدم عرض نمود سید کاینات
فرمود ای عمر فراموش نکن آنچه که بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده و چون آن ملعون از خدمت حضرت رسول
مرخص شد گفت این اندکیست از سحر بنی هاشم شعر لعن عمر ترا اهل بنا کی کند خاک قدمت بر سر افلاک کند
آن نام عمر ببر و لعنت کن که بین نفس از آن جنابت پاک کند و در رساله شیخ و دیگر کتب
شیعه آمده که روزی جمعی از مخالفان جهت امتحان نمودن نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمده
از آنحضرت سوال نمودند که چه میگوئید در حق ابابکر و عمر و حال خلافت ایشان حضرت در جواب فرمودند کانا
امامین عادلین قاسطین کانا علی الحق و ماتا علیه رحمة الله علیهما یوم القیمة یعنی ایشان بودند دو امام و دو عادل و دو
راست کار بودند بر حق و مردند بر حق و رحمت خدا بر ایشان خواهد بود تا روز قیامت و چون اصحاب و خواص آنحضرت
آن کلام را از زبان معجز بیان آنحضرت شنیدند و این الفاظ را از آن مقتدای اهل استیع نمودند بی متعجب
شدند و چون مجلس از مخالفان خالی شد عرض کردند که ای سید ما و سرور ما عجب سخنی بر زبان مبارک شما جاری
شد و غریب کلامی از دهان در افشان شما استماع افتاد و میخواهیم که ما را از این دغدغه و از اندوه سر این نکته
بر حال اهل گردانند حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود اول آنکه گفتم کانا امامین یعنی ایشان دو امام
بودند بلا فیدکه امام بر دو صفت اند نیک امامی است که سبب هدایت و نجات خلقان بودند و دیگر

نیران مردمان باشی شوند و سر امامیت که برده در آن روز در خیرخ میخوانند و سبب هلاک خلقان میگردد چه که حق تعالی در قرآن
مجید میفرماید و جعلناهم ائمة یدعون الی النار مفسود من از امامت قسم دوم بود و دیگر آنکه گفتم عادلین مراد من
عادل از حق بود یعنی برگردانیده از حق و دور کننده از راه صواب چنانکه در قرآن مجید واقعست و اما الذین کفروا بربهم یعدلون
و اما القاسطین بدانید که قاسط را دو معنی است یکی راست و درست و دیگر جفاکار و ظالم چنانکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده
و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا و مراد من از قاسط معنی دوم بود تا آنکه گفتم کانا علی الحق این معنی را اراده که امیر المؤمنین
علیه السلام حق بود و ایشان باطل و ایشان بر امیر المؤمنین که حق بود مسلط بودند و حق او را غصب کردند و آنکه گفتم و ماتا علیه
برای معنی که مردند هنوز بر حق مسلط بودند و آنکه گفتم رحمة الله علیهما یوم القیمة مقصودم آنست که حضرت پیغمبر رحمت خداست
برایشان و در روز قیامت لعن میکند آنحضرت چون این تاویل و توضیح شنیدند شاد و خوشحال گشتند و این
دلیل واضح است بر لعن آن منافقان و نیز از خبر و روایات که دلالت بر لعن منافقان صریح میکنند آنکه شیخ ابو علی طبرسی
در تفسیر آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بزوج بتول نموده فرمودند من اذی شعرة منک فقد اذانی
و من اذانی فقد اذی الله و من اذی الله فعلیه لعنة الله یعنی هر که اندازه آزار یک مو از موی تو رساند چنانست که من را
رنجیده و هر که مرا رنجانیده پس آنکه خدا و رسول خدا را رنجانیده است و هر که خدا را رنجاند لعنت خدا و غضب
الهی گرفتار شود پس آنان به رسول ایشان امر او رنجیدن شده و بایشان سزاوار لعنت و شایسته غضب و عقوبت اند
و دیگر از اخبار که دلالت بر لعن ابابکر و عمر میکنند که شیخ ابو جعفر محمد بن حسن الطوسی قدس سره در تهذیب آورده که کنیه
نام شخصی که از شیعه اهل بیت علیهم السلام بود بخدمت امام محمد باقر آمده سلام داده و زانوی مبارک آنحضرت را بوسید
و او الموده مغفرانند در حق ابوبکر و عمر آنحضرت فرمودند که ایشان اول کسانی بودند که بر ما ظلم کردند و حق ما را ببردند
و در زمره منافقین ساختند و این نوع ستم بر ما رفته و خونهای ما بر گردن ایشان است و غصب ما و از شیعه کس بر فلات اسلام
علی ابیه و علیه السلام ثبت دیگر در کتاب لوامع الانوار حدیثی مذکور است که ذکر آن مطول و از خلاصه آن آنکه اوصیا
و سر کرده علمای منافقان عمر خطاب ... و او لعن و طعن همیشه از منافقین دیگر بر او از اسیر ... او سبب ترویج مذهب اهل
اهل بیت علیهم السلام و دیگر از اخبار روایات که دلالت میکنند بر لعن ایشان حدیثی است که از کتب ابن زید الاسدی

که از اکابر شیعه امامیه عشری است و حضرت امامین و همامین امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است که روایت
کرده که روزی از حضرت الماس نمودم که مراد از رجال شیخین جبر و ما هو مراد از شیخین ابوبکر و عمر است پس آنحضرت
فرمود که بقدر ظرف حجیت خود را بکشد و الا آنکه و بال ریع در گردن ایشان خواهد بود تا روزی که قائم با بعوث صاحب
الزمان در صفحه روی زمین قیام و ظهور گردد و ما جماعت بنی هاشم امر کرده ام بزرگان خود و اطفال خود را
دلیت و لعن ایشان و برائت بیزاری از ایشان بیدریغ و در کتاب کافی نیز منقول است از اصحاب ابی بصیر
و او از پدر خود سید از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده و در کتاب تهذیب هم که امام جعفر صادق
در نماز بعد هر کس لعن میکرد چهار از مردان و چهار از زنان اما چهار از مردان ابوبکر و عمر و عثمان و معویه و از زنان
عایشه و حفصه و هند و ام سوره و ام جمیل زن ابو لهب که دختر بود اخت حرب ابن امیه بود و عمه معویه ابن ابی سفیان منزل
ما دیه و مراد از حمالة الحطب او است چون این رساله گنجایش زیاده بر این نداشت در این باب بهمین قدر اکتفا
نمود شعر لعنت بابابکر و عمر و عثمان و هم بر عمرو کی عاص و ابو سفیان هم بر عایشه و حفصه و طلحه و زبیر برخالد بن ولید و مروان هم
بر ابو سفیان و هند و بر شمر لعین بر سعد و سعید و عاص و یاران هم بر لعنت کش ابن سعد ملعون بر ابن زیاد و عایشه لعنها هم
بر روح قنفذ بر سنان ابن انس برنا صبیان و اجب النیران هم باب یازدهم در ذکر اخبار مطاعن منافقان که
که هر یک در آن ترک و سهو مرتکب شده اند آنکه در تجهیز و تکفین حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حاضر نبوده و از تفسیر حسن ابن
علی الطبرسی مذکور است که حق تعالی در سوره مریم بعد از ذکر انبیا علیهم السلام فرموده فخلف من بعدهم خلف
اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا که مراد از اضاعوا الصلوة آنست که ابابکر
و عمر و عثمان و سایر منافقان نماز جنازه حضرت رسول نکردند و مراد از و اتبعوا الشهوات استعدادا از خلافت که از آن
بطلب خلافت رفته که سبب انزال متوجه نماز جنازه آنحضرت نشدند خلافت بنی هاشم منتقل بود و ایشان
محروم ماندند و در اکثر کتب و تفاسیر مذکور است که بعد از رحلت حضرت رسول اکرم در هنگامی که امیر المؤمنین
با جمعی از بنی هاشم به تجهیز و تکفین حضرت نبوی مشغول شده بودند و مراسم عزا و ماتم داشتند ابوبکر و عمر و عثمان
در وقت غسل دادن و کفن و دفن و نماز بر آن سرور حاضر نبودند و در سقیفه بنی ساعده که مجمع بود که از برای برپا نمودن مهمات

جمع شده بتعیین نمودن خلیفه مشغول شدند و غیبت امیر المؤمنین را فرصت و غنیمت دانستند چنانکه گفته اند شعر چه شیر
تهی کرد از نره شیر شغالان در آیند میدان دلیر و آن ملاعین بعد از سه روز که از امر خلافت خواطر جمع گشته
اند نه که بر رسول خدا نماز گذارند و اراده آن داشتند که نبش قبر حضرت رسول نموده جسد مبارک آنحضرت را از قبر بیرون
آورده نماز گذارند حضرت امیر المؤمنین مانع آمد که اسلات که آن ملاعین کیستان ام اقدام نمایند بلا ازمی همه وجه و
بسیار که میدید حضرت امیر و منافقین روی نموده بر آن قرار یافت که بر مرقد منور مطهر حضرت رسول نماز کنند
در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که بکار رفتن و موالیان برو بر مؤمنان از اباهذیل علاف که از نامیان مبدی
و پیروان عمر لعین است سوال نمود که بعد از حضرت رسول مقدم و پیشوا کیست اباهذیل گفت ابابکر زیرا که حضرت رسول
فرموده قد تو اخیر کم و لو افضلکم و مردم همه بامامت او بکر آن مثل ابوبکر راضی شدند آن مرد گفت ای اباهذیل بر آن که اباسبه کاما
این سخن فرموده است و ابوبکر بر سر منبر میگفت اقیلونی و لست بخیرکم پس ابوبکر این سخن را دروغ گفت بدانستی
که خلاف قول رسول نمود خلاف کننده رسول دروغ گوینده امامت را نشاید و اگر راست گفته بطریق اولی اوراک گفت مردم
همه راضی بودند دروغ گفت زیرا که انصار میگفتند که منا امیر و منکم امیر و زبیر از مهاجرین بیعت نکرد تا آنکه
شمشیر او بشکستند و چند کس دیگر بر او او حجت گرفتند و بیعت با ابوبکر نکردند و سلمان فارسی رضی الله عنه میگفت اوقوم گردید
و نکردید و ندانستید که چه کردید و ای اباهذیل مرا خبر ده که از گفتن ابوبکر بر سر منبر که مرا شیطانی است که مرا میگیرد مراد او در
غلط انداز در دیوانه میکند مراد او شما را خبر داد که من این دارم و چنین کس امامت را نشاید و خبر ده از اینکه عمر بر منبر گفت
که کاشکی موی بودم بر سینه ابوبکر در جمله دیگر بر منبر که بود گفت بیعت ابوبکر با فکر و اندیشه بود خدا نگاه دارد از شر آن فلته
وادی بس هر کس که شما را بخواند مثل آن باید که بکشید او را پس بگو که میان این دو سخن تفاوت است تا انقدر صحبت و خبر ده مرا
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از خود خلیفه تعیین کرد و مردم ابوبکر را خلیفه کردند و ابوبکر عمر را تعیین کرد و عمر بشوری انداخت
و من تناقض میان این نهاد میکنیم و دیگر مرا خبر ده که عمر بیان شش کس شوری کرد و خلق او این بود که ایشان همه از اهل بهشتند
که اگر دو کس نقض کنند دو و چهار را باید سه را و عبد الرحمن عوف با ایشان نبوده باشد که بکشید آن دو را و اگر سه را انس آنها این
بعد از

دیانت است که بفتوی ابن حجر امر تو باید بیا باین چنان متحیرست که زبانش یاری نمیداد که مسئله جواب او گوید و دراک
گفته شعر مدل هرکه بغض علی کرد جای زمادر بود عیب آن تیره رای که بابای زاده بود خصم شاه اگر چند باشد برادران
قلم بر سر او بران همچو من که کم باد نامش بهر انجمن که هر سه خلیفه در آن مرتکبند که اقدام کردند بر کاری که مستحق آن
نموده بودند اطاعت جمعی که براشان نیز حرام بود آن کار زیرا که بیعت ایشان بی اذن خدا و رسول واقع شده و تفویض کرده
خدا و رسول و محق و جانشین آنحضرت زوج بتول بود چنانکه در کتب قصص الحق از ابن معاذی شافعی روایتست و در جمع
بین الصحیحین نیز مذکور است که جمعی از صحابه و بنی هاشم در خدمت حضرت سید کائنات نشسته بودند که ناگاه ستاره
از آسمان فرود آمد پس حضرت رسول فرمود که این ستاره در خانه هر که فرود آید همین وصی من است بعد از او آن ستاره
در خانه جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام فرود آمد جمعی از منافقان در آن باب گفتگو های ناخوش کردند پس خدای تعالی
این آیه فرستاده و النجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة
فاستوی و هو بالافق الاعلی یعنی بحق ستاره که از آسمان فرود آمد که گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
و خطا نمود و در تکب باطل نشده و سخن نمیگوید بهوای نفس و از روی طبع خود و نیست آن مگر وحی که فرستاده میشود
بسوی او حضرت و او را این فرشته تعلیم نموده با قوت یعنی جبرئیل علیه السلام که مامورست و مستقیم در کار و امر خود و این
آیات دلیل است که امیر المؤمنین وصی آن حضرت است و اولی و آن سه منافق و جهت مخالفت با آن ناشایسته انکار شته
مرتکب امر خلافت شدند و در اکثر کتب تواریخ و سیر تفصیل این ذکر شده و مجمل از آن در این رساله بیان میشود
روایت که چون جناب سید المرسلین محمد از این جهان فانی بدرود نموده بهشت جاوید انتقال فرمود و مسلمانان چون
خبر وفات حضرت رسول را شنیدند از هر جانب بمدینه جمع شدند تا ببینند که امر خلافت بکه قرار خواهد گرفت
و ابابکر و عمر و عثمان با سایر منافقان در سقیفه بنی ساعده جمع شده بودند بعد از فوت آنحضرت که در میان مهاجر
و انصار در باب خلافت واقع شده اتفاق نموده بیعتی که با حضرت امیر در روز غدیر خم نموده بودند فراموش کرده
به ابوبکر بیعت کردند و اول کسی که بیعت نمود عمر ابن خطاب علیه اللعنة و العذاب بود و این کلام بیعت عمر منشاء بیعت
و آن ضال مضل جبر او قهر او ابوبکر را بر مسند خلافت متمکن ساخت و اکثر مهاجر و انصار را آن بطال است

جواب ابوبکر

از راه برده بیعت ابابکر در آوردند از بنی هاشم دوازده کس بیعت نکردند از مهاجر و چهار نفر از انصار که مخالفت
نموده با ابابکر بیعت نکردند از مهاجر خالد بن سعید بن عاص و مقداد و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری
و سلمان فارسی و عبد الله ابن مسعود و عثمان ابن حنیف و بریده اسلمی و از انصار خزیمه ابن ثابت ذو الشهادتین
و سهل ابن حنیف و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم و چون ابوبکر بر منبر شد ایشان در کار وی با یکدیگر مشورت
کردند بعضی از ایشان گفتند چرا نرویم و او را از منبر رسول خدا فرود نیاوریم و بعضی گفتند اگر چنین کنید ریختن خون ما یاری
داده باشید و خود را در خطر افکنده باشید و حق تعالی فرموده است و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکه و لیکن بروید تا نزد
امیر المؤمنین علیه السلام تا تو او هادی ما مشورت کنیم پس نزد آنحضرت رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین نفس خود را
ضایع کذاشتی و حق خود را بگذاشتی تو اولی تری ترک کردی و ما خواستیم که پیش این نامرد رویم و او را از منبر رسول خدا فرود
آوریم چه اگر حق تو است و لیکن کراهت داشتیم که کاری کنیم بی مشورت تو حضرت امیر فرمود که اگر این کار کردید حرب
ایشان نداریم و لیکن نزد ایشان نامرد شوید و او را خبر دهید که از پیغمبر شنیده اید و نصیحت او کنید پس ایشان برفتند تا در
منبر رسول خدا را گرفتند و آن روز جمعه بود هر کدام از ایشان به نوبت بر خواستند و آنچه از آنحضرت شنیده بودند موعظه نمودند ابابکر
متحیر ماند و نتوانست جواب گوید و از منبر فرود آمد و سه روز در خانه
نشست و بیرون نیامد و در روز سیم از خانه بیرون آمد و یکی از ایشان جمعی که با او بیعت کرده بودند استعداد بیعت
میکردند و میگفتند اقیلونی اقیلونی عمر و عثمان و ابو عبیده جراح و سالم مولای ابو حذیفه و عبد الرحمن عوف و سعد ابی وقاص
هر یک با شمشیر در دست بر در خانه ابن ابی قحافه جمعی عظیم و منزه از مردم بسیار جمله سلاح پوشیده روز دیگر رفتند عمر دست
ابوبکر را گرفته و گفت بر خیز تا بمسجد رویم ابوبکر ابا نمود و گفت اقیلونی عمر گفت ای زمان اقیلونی میگویی که خود در زمان
حق اند اختیم اگر تو این کار را بار دیگر نمایی مردم بر ما لعنت کنند ابوبکر گفت من استعفا میکنم عمر گفت تو را نباید
بیعت نمودی و در خلافت شروع کردی و اکنون استعفا میخواهی اگر بخت متصدی خلافت نشدی و الا ترا با مسلمانی
ابوبکر گفت من همیشه در آرزوی خلافت بودم و این کار را خواهانم اما رو عدم یرنی اقامت و حجتها مکند

دیدار

و من بر سر منبر جمعی میتوانم عمر او ای شکل گفته ما بگذاریم و القصه بمسجد رسول خدا آوردند حضرت امیر المؤمنین با جمعی از اصحاب در
مسجد نشسته بودند چون او را دید گفت ای اصحاب سقیفه بخدا که اگر کار از شما مثل این سخنان که پیش از این گفته بر زبان جاری سازید
ره شمشیر شما را از تن بر میدارم پس خالد ابن ولید برخواست و گفت ای پسر ابو طالب شمشیر های خود را بر من بنمائی که چیست چون خود
ما را تهدید میکند بخدا که شمشیر های ما از شمشیر های شما تیز تر است و ما از شما بسیار تریم اگرچه بعدد اندکیم زیرا که حجت
خدا در میان ما است بخدا که اگر نه آن بیع از حجت کرم بدانم که فرمان برداری امام بر من واجب است و او بنا ترا ست من
شمشیر خود را بر کشیدمی و با شما جهاد کردمی در راه خدا پس حضرت امیر علیه السلام بر او فرمود ای پسر خالد کجا است
مقام تو را است بخت وای بر تو و بعد از آن سلمان فارسی رضی الله عنه برخواست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم
از رسول خدا که اما هر دو گوش من کر باد که میگفت که برادر پسر عم من در مسجد من نشسته باشد که جماعتی از سگان دوزخ بر او آیند
و من چنان سگم که آن شما بند سگان دوزخ اید پس عمر قصد وی کرد و حضرت امیر المؤمنین بر جست و دو را بکرفت و بر زمین
زده گفت ای پسر صهاک حبشیه اگر وصیت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودی تو را بنمودمی که کدام یک از ما ضعیف تر
و در کتاب احتجاج از شیخ طبرسی و در کتاب منهج الفاضلین ذکر شده که چون ابوبکر بخلافت و امارت نشست
و بمسجد حضرت رسول آمده بمنبر بر آمد پیری را رسید در غایت پیری و ضعیف و تکیه بر عصا کرده و پیش از همه او را
نمی شناخت بمنبر بالا رفته و بمبارکی گفت الحمد لله الذی لم یمتنی حتی اراک فی هذا المکان ابسط یدک فبایعه
یعنی حمد خدا را که مرا نمیراند تا تو را در این مکان دیدم دست بگشای که بیعت کنم پس ابوبکر
دست بگشود آن پیر با او بیعت کرد و از منبر فرود آمد و بی توقف از مسجد بیرون رفت و او اولین کسی بود که بر منبر
با ابابکر بیعت کرد آن پیر بود سلمان فارسی گفت که من در آن وقت در مسجد بودم و چون حال را دیدم به منزل امیر
حضرت مولای مؤمنان و سید والا جنان آمده و اخبار نمودم که مردم را از بیعت نمودن مردم با ابابکر آنحضرت فرمودند
ای سلمان آیا تو آن کس که در مسجد بر منبر با ابابکر بیعت کرد دیدی و شناختی گفتم دیدم پیری را وصف آن پیر را و اقوال
او را عرض نمودم و گفتم کلام آن پیر بغایت صعب بود زیرا که چنان معلوم شد که شماتت میکرد بوفات

رسول خدا و شادی می نمود حضرت امیرالمؤمنین فرمود ای سلمان دانستی که آن پیر که بود عرض کردم نه فرمود که او ابلیس لعین
بود و سبب آمدن و بیعت کردن و شماتت نمودن او آن بود که در روز غدیر خم که حضرت رسول مرا بامامت و خلافت منصوب
گردانید و فرمود که من کنت مولاه فعلی مولاه ابلیس لعین غمگین شد و ابالسه و مرده و شیاطین نزد او جمع شدند و گفتند که این
امت مرحوم و معصومند و من بعد ترا او را وسوسه کردن ایشان مشکل خواهد شد چه اگر دانستند که امام ایشان
بعد از رسول کیست و مقتدای خود را شناختند و بروی بیعت کردند از کفر ایشان بحزن و اندوه ابلیس زیاده شد و گفت
ظن من آنست که این امت بعد از فوت رسول ترک علی کرده گمراه شوند مولای مؤمنان فرمود که مخبر صادق مرا از این
حال اخبار فرموده و فرمود چنان خواهد شد که خلق ابلیس است و اتباع بعد از من ترک تو خواهند کرد و با دیگر اقتدا خواهند نمود
و حضرت رسول مرا فرمود که یا علی چون ابلیس بر منبر برآید با ابابکر بیعت کند از مسجد بیرون آید و با ابالسه و شیاطین و مرده و اصحاب
خود را جمع کند و گوید زعم شما این بود که من بر اغوای ایشان قادر نباشم و ایشان گمراه نشوند دیدید که چگونه ایشان را
اغوا کردم و گمراه گردانیدم که ترک کردند آن کسی را که خدا و رسول او فرموده بیعت او و اطاعت و انقیاد او امر کرده بودند با کسی
بیعت نمودند و اقتدا کردند که وارث الجاهلیت گمراه الله تعالی فرموده و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا
من المؤمنین و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی از سلمان فارسی روایت است که چون مردم با ابابکر بیعت کردند در آن شب
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه علیها السلام را بجهت تقدیم بر حماری سوار کرد و دست حضرت امام حسن و حضرت
امام حسین علیهما السلام را گرفته و بخانه هر یک از اهل بدر و از مهاجر و انصار رفته و ذکر حق خود نمود و طلب یاری آنحضرت
نمود پس قبول یاری آنحضرت ننمودند بجز ایشان قوم بر چهل و چهار کس و آنحضرت ایشان را امر فرمود که
بامداد سرهای خود را تراشیده و سلاح جنگ و جدال پوشیده در اول صبح حاضر شوند و آن چهل و چهار مرد در آن شب
بیعت کردند که تا کشته نشوند دست از قتال و جدال باز ندارند و چون اول صبح شد از آن جماعت وفا بعهد
و پیمان خود ننمودند بجز چهار کس که سرها را تراشیده بخدمت آنحضرت آمده بودند خود وفا نمودند از سلمان پرسیدند
که آن چهار کس کدام اند گفت من و ابوذر غفاری و مقداد و ابی اوس کندی و زبیر بن العوام و تا دو شب دیگر

آنحضرت ایشان

آنحضرت بهمان طریق بدر خانه اهل مدینه میرفت و از ایشان مدد و یاری طلب مینمود و بغیر از آن چهار کس هیچ کس
قبول اطاعت نمی نمودند و چون صبح میشد در خدمت آنحضرت نبودند الا آن چهار کس و چون بی وفائی از آن
گروه گمراه مشاهده نمود در منزل خود نشسته بجمع نمودن قرآن مشغول شد و چون از آن فارغ شد بمسجد حضرت رسول
آمده بآواز بلند فرمود که ای مردمان از آن روزی که سید کاینات رحلت نمود بعد از فراغ غسل و دفن آنحضرت
مشغول بودم بجمع نمودن قرآن و در قرآن آیتی نیست مگر آنکه او را گرفته ام با تاویل آن از حضرت رسول و بار دیگر گفته برای
خود ایشان طرف بروند و چون ابابکر و عمر و دیگر به بیعت گرفتن آنحضرت افتادند بهمان طریق با حضرت فاطمه و حسنین بدر
خانه اهل مدینه آمده هیچیک از ایشان قبول آنحضرت و یاری آنحضرت نکردند مگر چهار کس که ایشان سرهای خود را تراشیده
بامداد بخدمت حضرت امیرالمؤمنین آمدند و بروایتی آنکه آنحضرت از مدینه بیرون رفته از قبایل که نزدیک
بودند طلب یاری نمود هیچ کدام یاری ننمودند و چون آنحضرت بی وفائی قوم و اجتماع مردم بر ابابکر مشاهده نمود و آزار
و الم بسیار از ابابکر و عمر علیه اللعنه بآن حضرت رسید از روی جبر و تعدی از آنحضرت بیعت گرفتند و در بیعت نمودن
آنحضرت با آن جماعت اختلاف بسیار روی داده انشاء الله تعالی بعضی از آن مذکور خواهد شد و در کتاب [illegible]
از حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام روایت است که چون حضرت امیرالمؤمنین را بمسجد آوردند از برای
بیعت ابابکر لعنه الله مولای مؤمنان رو بقبر حضرت رسول ایستاده این آیه را خواند که یا ابن ام ان القوم
استضعفونی و کادوا یقتلونني یعنی ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که مرا بکشند پس دستی
از قبر مبارک آنحضرت بلند شد که تمام ابابکر شناختند که صدای آنحضرت است و این آیه را شنیدند
که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن
خدائی که ترا آفرید از خاک پس از نطفه آفرید ترا بکمال رجولیت و نیز در آن کتاب در حدیث

دیگر وارد شده که چون دست ظاهر شد این آیه بر او نوشته بود و در کتاب احتجاج ذکر شده که گفت سلمان
که من و ابوذر و مقداد و زبیر از روی اکراه و جبر با ابابکر بیعت نمودیم و همه امت از روی طوع و رغبت با آن
ملعون بیعت نمودند و در آن روز نمودیم ما چهار کس هیچکدام درشت گوتر از زبیر که چون بیعت نمودیم با ابابکر زبیر
خطاب بعمر نمود گفت یا ابن صهاک اگر آن جماعت از دین برگشته اعانت و یاری تو نمیکردند هر گونه مقدم تو
میداشتم عمر را این شمشیر عمر از شنیدن نام مادر در غضب شد گفت تو نام صهاک را میگوئی آیا بر زبیر گفت
مگر کیست که من نام او نبرم صهاک کنیز حبشیه بود از جد من عبدالمطلب و زنا کرد با او نفیل و خطاب پدر تو بهم رسید
و چون عبدالمطلب باین معنی وقوف یافت صهاک را به نفیل بخشید بعد از تولد خطاب و خطاب بنده زاده جد من
است و زاییده شده است از زنا پس صلح نمود میانه ایشان ابابکر و دست از هم برداشتند و چون ابابکر خاطر
از بیعت امیرالمؤمنین علیه السلام و آن چهار نفر جمع نمود عمر بسلمان گفت حال صاحب تو بیعت کرد الحال آیا
میخواهی بگو سلمان گفت گواهی میدهم که شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که گناه و ذنوب ابابکر
و عمر مثل تو برابر روز روز و بال و عقاب جمیع این امت است پس عمر گفت هر چه میخواهی بگو هر گاه تو و صاحب
تو بیعت کردید سلمان گفت گفتم که خوانده ام در بعضی کتب که خدا [illegible] نوشته است اسم و نسب و صفت
ترا در یکی از درهای دوزخ عمر گفت بگو هر چه میخواهی سلمان گفت در وقت سوال کردم از سید کاینات
از تفسیر آیه فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد آنحضرت گفت که آن کس عمر است که عذاب هیچ
کس برابر عذاب او نباشد پس عمر خاموش شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای سلمان ساکت
شو پس خاموش شدم و بخدا قسم که اگر آنحضرت مرا امر بسکوت نمیکرد هر آینه خبر میدادم هر چیزی که نازل
شده بود برای او و صاحب او و در بعضی از نسخ بنظر رسیده که قتل حضرت امام حسین علیه السلام بسبب
آن فرس در عید نوروز بود که باهتمام عمر در سقیفه بنی ساعده عقد بیعت جهت ابابکر گرفت و [illegible]

لعنه الله

که اگر بعد از وفات رسول حق با من بیکی قرار میگرفت این همه خون بناحق ریخته نمیشد و از صدوق منقول
است که شخصی از حضرت امام محمد باقر سوال نمود از خلافت ابابکر و عمر آنحضرت فرمود که ریخته نشد محجمه خون
در زمین از عاد و ثمود [illegible] مگر آنکه وبال آن بگردن ابابکر و عمر است تا روز قیامت روایت است که یکی از عمر [illegible]
بپرسید که مجنون ترین مردم کیست گفت ابابکر که در روز سقیفه بنی ساعده با من نزاع کرد که تو دست دراز
کن که با من بیعت کنی من ابا نمودم و با تو بیعت خواستم کرد و چون من دست آوردم که با تو بیعت
کنم او از سر قول خود گذشته [illegible] نمود با جابر من [illegible] این [illegible] با او بیعت کردم طبرسی که یکی از علمای
امامیه است در کتاب احتجاج آورده است که هشام بن الحکم از اکابر و راویان احادیث حضرت امام جعفر
صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است از کوفه به بصره آمده و اعلم اهل بصره عمرو بن عبید بصری بود در جامعه بر فراز منبر
برفته و مسائل حلال و حرام بیان میکرد پس هشام گفت ای اعلم علمای این زمان مرد غریبم مرا رخصت هست که چیزی
بپرسم گفت بپرس هشام گفت که تو آیا چشم داری عمرو گفت اگرچه سوال تو احمقانه است چشم دارم گفت بچه میکنی
گفت از آن مشاهده میکنم اشیاء و الوان موجودات را باز گفت آیا بینی داری گفت دارم گفت بچه میکنی از آن گفت دارم و از آن
استشمام روایح میکنم باز گفت آیا زبان داری و بچه کار تو می آید گفت بآن سخن میگویم هشام گفت ای دانای
روزگار خدا تعالی جوارح شما را امام و امیری تعیین نموده پس چگونه خلایق را امام و امیری و آنکه [illegible]
خلایق در حیرت و شک و اختلاف باشند و امیری و امامی تعیین ننموده که مردم از شک و حیرت و اختلاف
ایشان را رفع نماید و ایشان برای خود امامی تعیین نمایند و هر که هر کرا خواهند امام دانسته و این امر است بغایت
عجب پس عمرو بن عبید هیچ نگفت و از منبر فرود آمد و دست هشام را گرفت و بجای خود برد و از این مقوله ابیات گفت

ولای مرتضی واجب که را نیست ∗ هر آنکس را که مادر پارسا نیست ∗ اگر اصلش و نسبت پاک باشد ∗ ولش از دوستی [illegible] جدا نیست
∗ خطای مادر اندر وی اثر کرد ∗ صواب آنکه میگویم خطا نیست ∗ بیا از راه و با انصاف [illegible]

بگویم اگر ترا میل جفا نیست «سوی ما بیا و قبول فریاد رس» همیداری ترا شرم [illegible] علیهم اگرچه [illegible] فرموده [illegible] واقع شده او عمر

بزرگ غالیت عثمان بزرگ این اربابشان موافقت روایت کرد سوم و [illegible] و در قدم صاحب کتاب

انصاف آمده که همه از اعیان علما [illegible] از اهل سنت و جماعت‌اند که چون خلافت ابوبکر [illegible] یافت عمر ابن خطاب

و خالد ابن ولید و سالم مولای ابو حذیفه و مغیره [illegible] بحضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمدند پس عمر [illegible] آن مکان

گفت بیا یا علی بیا و بیعت کن امیرالمؤمنین گفت من مشغولم بمصیبت حضرت رسول و جمع کردن قرآن عمر گفت

بلی اگر تو بیرون نمی‌آئی [illegible] حضرت فاطمه فرمود خدا تعالی بر تو حرام کرده است که بی اذن در خانه

خانه شوی که من [illegible] مرا داده گفت که در سرای تو می‌آیم و همان جواب شنید پس [illegible]

آن معصومه [illegible] بجمعی که [illegible] حضرت [illegible] بود در را [illegible]

و آن منافقان که میان حضرت [illegible] گرفتند و [illegible] حضرت فاطمه علیها السلام از عقب آن حضرت فریاد کنان

و اشک ریزان می‌آمد چون [illegible] حضرت فاطمه را دید گفت [illegible] فاطمه را بکشم [illegible] و هر که من از حضرت

رسول [illegible] شنیده‌ام که فرمود که هر که فاطمه را بکشد مرا کشته باشد و هر که مرا بکشد خدا را کشته باشد

و بروایتی آنکه در خانه حضرت امیر [illegible] عمر [illegible] القرآن [illegible]

[illegible] گفت [illegible] خانه [illegible] بیعت [illegible]

[illegible] فاطمه [illegible] علیها السلام [illegible] آن معصومه [illegible]

[illegible] محسن نام [illegible] آن حضرت سقط شد و غلام عمر تازیانه بر کتف آن معصومه [illegible]

و [illegible] عمر [illegible] اختصار شد [illegible]

من آن امام گواهم که آتش افروزد [illegible] من آن امام گواهم که [illegible] فدک [illegible]

[illegible] مصطفی [illegible] من آن امام گواهم که [illegible] بیعت [illegible]

چه اعتبار بقول [illegible] میان حق و باطل [illegible] فرق کنند [illegible]

[illegible]

سه برگزیده من فقیر [illegible] خود را امیرالمؤمنین خوانند با آنکه میدانستند که این اسم مخصوص حضرت امیرالمؤمنین

علی ابن ابیطالب است و در بعضی از نسخ دیگر نیز که چون ابابکر خلیفه خود را خلیفه رسول الله می‌نامید و چون نوبت

خلافت بعمر رسید خود را امیرالمؤمنین خواند و عثمان نیز متابعت عمر نموده و خلفای بنی امیه و بنی عباس [illegible]

نیز پیروی ایشان نموده هر یک [illegible] خود را امیرالمؤمنین خواندند و در کتاب [illegible] که از مؤلفات

محمد ابن جریر رستم طبری [illegible] آورده که روزی یحیی برمکی از هشام ابن الحکم که از اکابر راویان اصحاب

امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است پرسید که مشهور است که علی ابن ابیطالب علیه السلام عمر ابن خطاب را

امیرالمؤمنین میخواندند [illegible] آن صادق بود یا نه هشام گفت صادق بود گفت پس چرا انکار استحقاق امامت

عمر میکنند هشام گفت خدا تعالی نیز از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام وصف کرد [illegible]

که [illegible] الحقیقة [illegible] در صدق کلام حق تعالی [illegible] نیست پس یحیی [illegible]

بود که علی ابن ابیطالب [illegible] از ایشان [illegible] وضع لغوی کرده باشد یعنی امر کننده بر مؤمنان و هر [illegible]

فاسق باشد چون امر او بر مؤمنان جاری شود او را امر کننده بر مؤمنان میتوان گفت و بیان این که اسم

مخصوص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و بر دیگران این اسم جایز نیست و در کتاب [illegible]

القدس مذکور است که روزی [illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible] نموده فرمود یا علی تو

امیر اهل آسمانها و امیر اهل زمینی و امیر کسانی که گذشته‌اند و امیر آنان که باقی‌اند تا روز قیامت و در کتاب

[illegible] از حضرت رسول الله مرویست که در شب معراج حضرت باری عز اسمه [illegible] فرمود که علی

ابن ابیطالب امیرالمؤمنین است [illegible] نام بردم باین نام هیچکس را قبل از او نام برده

نشود باین نام هیچکس بعد از او و در کتاب فردوس الاخبار از حذیفه [illegible] نقل شده و جمهور اهل سنت

از رسول خدا نقل نموده‌اند که اگر میدانستند مردمان که چه وقت خدا تعالی جل جلاله علی را امیرالمؤمنین

نام کرده باین نام او را خوانده منکر فضل او نمیشدند و او را وقتی امیرالمؤمنین خواندند و حال آنکه هنوز آدم در میان

روح و جسد بود یعنی هنوز روح داخل جسد او نشده بود در وقتی که حضرت عزت خطاب بذریات آدم کرد

و گفت که آیا نیستم من پروردگار شما گفتند بلی تو پروردگار مائی پس خطاب عزت بذریات آدم رسید که من

پروردگار شمایم و محمد رسول الله علیه و آله نبی شماست و علی امیر شماست و در کتاب [illegible] القدس آمده که مردی

بخدمت امیرالمؤمنین آمد و گفت یا ابا الحسن [illegible] امیرالمؤمنین میخوانند [illegible] امیرالمؤمنین کرد بر مؤمنان

آن حضرت فرمود که خدای عز و جل مرا امیرالمؤمنین بر ایشان ساخته پس [illegible] بخدمت حضرت رسول

آمد و گفت یا رسول الله آیا راست میگوید علی که خدا تعالی او را امیر مؤمنان خود نموده پس [illegible] در غضب

شده و گفت خدا تعالی او را امیر مؤمنان ساخته در بالای عرش و ملائکه را بر آن گواه گرفته

علی خلیفه خداست و حجت اوست و [illegible] اطاعت او اطاعت خداست و معصیت

او معصیت خداست و منکر امامت او منکر نبوت من است و هر که او را شناخت مرا شناخت

و هر که فضل او را انکار کند فضل مرا انکار کرده و هر که او را [illegible] گفت بتحقیق

که مرا [illegible] او از من است و خلق شده از طینت من و شوهر دختر من است و پدر دو فرزند من

حسن و حسین است و من و علی و فاطمه و حسن و حسین [illegible] امام از فرزندان حسین [illegible] خدائیم بر خلقان

او و دشمنان ما دشمنان خدایند و دوستان ما دوستان خدا او در کشف الغمه آورده‌اند

که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت یا ابا الحسن با آفتاب سخن کن که با تو متکلم شود

حضرت امیرالمؤمنین [illegible] خطاب ساخته گفت السلام علیک ایها العبد المطیع لله

پس آفتاب جواب داد که السلام علیک یا امیرالمؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین

یا علی انت و شیعتک فی الجنة و در کتاب [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

[illegible]

روایتست که نوشته شده است بخط روشن و صحیح در دور عرش دیگر که لا اله الا الله محمد رسول الله علی

امیرالمؤمنین ولی الله و خوارزمی که یکی از علمای اهل سنت است در یکی از کتابهای خود ذکر کرده که در روز

غدیر خم که حضرت سید المرسلین حضرت امیرالمؤمنین را بامر و فرمان رب العالمین خلیفه و جانشین

خود گردانید و در آن روز [illegible] بود که ابوبکر مردمان را [illegible] از خدا تعالی و بیعت کنید بعلی که او امیر مؤمنان است و یکی که

اول باین اسم بمولای مؤمنان سلام کرد و بیعت نمود عمر بود که گفت بخ بخ لک یا علی حضرت

مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنة یعنی خوش حال تو یا علی گردیدی تو مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه

تا اینجا کلام خوارزمی است و در کتاب بحر المناقب روایتست از سلمان که گفت بودم

روزی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حیات حضرت رسول که آمدند ابوبکر و عمر هر دو گفتند

السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته پس جمعی از منافقان گفتند با ایشان که علی امیر مؤمنان

است در حیات حضرت رسول عمر گفت بفرموده خدا تعالی و بر حضرت رسول علی امیر مؤمنان

است حکایت در لوامع الانوار روایت الکبری و در کتاب حدیقة الشیعه مولانا احمد اردبیلی

آمده که وقتی عمر بشام آمده بود و عباس همراه بود اهل شام عمر را امیرالمؤمنین میخواندند عباس گفت

او امیرالمؤمنین نیست برادر باین نام سلام مکنید که من سزاوارترم از او باین نام عمر از گفته

عباس برنجید و گفت اگر خواهی ترا خبر دهم بکسی که سزاوار این نام و این کار است عباس

گفت بلی بگو عمر گفت که مردیست که او را در مدینه گذاشتم و او علی ابن ابیطالب است عباس

گفت هرگاه او را از حق خود میدانستید تو و ابابکر چرا غصب حق او میکردید عمر گفت

او را در فضل و رتبه میشناسیم و بدان اقرار داریم و لیکن و بر او مقدم نداشتیم از آنکه قریش

کینه او در دل داشتند ترسیدیم که عرب با او جمع نشوند و این کار روبهم از دست ما برود

و تقدیم ما و تاخیر او بسبب این بود و خلافت ابوبکر کاری ناگهانی بود خدا از شر آن نگاه داشت

ای یک حارزاده این چه عذرهای ناموجه است که این قدر کینه از علی در دل قریش بود و صد بار آن از
رسول الله در دل ایشان بود پس باید که از این قرار حضرت رسول را نیز برسالت مردمان تکذیب
مینمودند و ابو جهل و ابو سفیان را مقدم میداشتند و چون خدا و رسول علی را امام تعیین کرده فرمودند پس
او اولی است که مردم از خدا و رسول بترسند و ای مرتد مینمایند که عداوت او با علی عداوت خدا
و رسول است و آنکه گفتی که ترسیدم که عرب مرا و ببایند اطاعت نکنند امام نمود پس از این قرار تو
و ابابکر و خلفای بنی امیه و بنی عباس همه امام باشید چرا که همه عرب اطاعت ایشان کردند و بیعت
ابوبکر که پیش نمود چگونه او را مقدم داشتی تا او هم ترا مقدم دارد و حکومت از دست نرود و چون خلافت
ابابکر که بسته شد روز اول زیاده بر چهار کس که با تو بودند یک دیگر بیعت نکرد و تو جبر و تهدید
و وعده و وعید مردم را به بیعت آن ملعون میبردی و تو را دل و بکفایت تا قبل روزه خود را جمع
کرد و ارزاقت حطب بر جهنم ساختی و الحال به کردار خود واقف آقا ... تو دل ندارد و در کتاب
ذخیرة الشیعه آمده که در روز خلافت ابابکر بعد از ... عمر ابن خطاب چهار کس با ابابکر بیعت نمودند
ابو عبیده جراح و سالم مولای ابو حذیفه و اسید ابن حضیر و بشیر ابن سعد و بغیر از این چهار کس دیگر روز دیگر
کسی با آن ملعون بیعت ننمود و در کتاب ... از ابن عباس روایت است که حضرت رسالت
رسانیدند که جمعی از قریش انکار مینمایند که علی ابن ابیطالب را امیر نام بردند و الحال ترا ... شاید
این انکار مینمایند حضرت ختم المرسلین بر منبر رفته فرمودند ای گروه مردمان بدرستی که خدا تعالی مرا بسوی
شما پیغمبر فرستاد و امر کرد مرا که علی را امیر شما گردانم هر که من پیغمبر اویم علی امیر او است امیر ساخت خدا علی را بر شما و امر کرد مرا
که اعلام نمایم شما را ... و اطاعت او کنید و ... فرمان او کنید و از ... بر ترکیب آن نشوید چه امر
شما است در حیات من و بعد از وفات من بدرستی که خدا تعالی امیر ساخت علی را بر شما و ... امیر المؤمنین و نام
نبرده هیچکس را پیش از وی باین نام و رسانیدم ایشان را که مامور بودم و ... هر که اطاعت قول من نکند بگفت

اولین و آخرین است پس در چهار مجلس که بگفت آن شرح میخواند و بدیدند که میان در دست دارد و آثار کوتاه
پوشیده و تیغ در دیوار خانه منقول است و این آیه را میخواند که ای کجا الانسان ... سدی الم یک نطفة من منی
یمنی ... اما همه از ادمی ... که انسان خود ... معطل که بدنیا مکلف و بعضی مبعوث نکرده ... نموده است آدمی
قطره آبی ... در رحم و آنحضرت و مردمان بگریه در آمدند و بعد از الحفظ آنحضرت و مردمان ساکت شدند آن مسئوله
سوال نموده و از آنحضرت جواب شنیده و چون خواهان جمع شده گفت ... حق تعالی بگزیده بود و ... است
در راه ما ... خلق تعیین کرده بود و لیکن قوم تو از آن ... و ... حق تعالی هر کس خود قرار کرد پس حضرت امیر
فرمود ای عمر هر روز زحمت روز ... که هر چیزی شخص می شود و هر کس ... خود را امید روزه و عده که ... است
و هر کس بجزای عمل خود رسد عمر از خدمت آنحضرت بیرون آمد و رنگ روی سیاه و تیره شده بود این ... و ...
بعد از نقل این حکایت گفته که از اینجا معلوم می شود که عمر و امثال آن ... جمله همه مردم میدانستند که امر ...
امامت و ... آنحضرت و او مظلوم است و دیگران ظالم و ... آنحضرت عمر را بقیامت داشت ... ای
معنی بود و عمر هم میدانست و ... و لیکن ... از حکومت گذشتن نمی ... را ... چنان تسلیم کرد امری و کاری ... فلک
... شیخ فرید عطار گفته «شعر» امیر المؤمنین آن شاه ... «و نبی ... و اولاد محمد» ... امام»
... «محمد را ... به تحقیق» خدا او را ... «بیفزاد او ... اماچی»
... «بکت ... زحیده دهد» ... «آرزی ...» «قطعه بیجم»
... و نقض عهد و میان روز غدیر خم نموده بیعت از وزرای ... شمد ...
معجم البلدان گفته که خم نام موضع غدیر است و آن جایی بود که آب باران آنجا جمع می شد و از حضرت
جعفر صادق علیه السلام روایت است که روز غدیر عید بزرگ است نزد خدا تعالی و حق ... هیچ پیغمبر را ...
... او را معلوم کرد حرمت این روز را و نیز از آن حضرت روایت است که گفت پیغمبران مقدم اوصیای

امیر المؤمنین و حضرت رسول ... عاشق ... و در کتاب ... از جابر ابن عبد الله انصاری مرویست
که حضرت رسول فرمودند که چه افتاده است مرا با گروهی که ملامت میکنند مرا در دوستی برادرم علی قسم بآنکس
که مرا بحق بپیغمبری برگزیده بدرستی که علی را دوست ندارم تا آنکه امر کرد خدا تعالی مرا بدوستی او و چه افتاده است
مرا با قومی که ملامت میکنند مرا در تقدیم علی ابن ابیطالب بر دیگران پس بعزت و بزرگی خدا قسم که من او را مقدم
نداشتم تا آنکه امر کرد خدا تعالی که او را مقدم و پیشوای خلق گردانم و گردانیدم حق تعالی او را امیر المؤمنین و امیر است ...
و پیشوای است ای گروه مردمان بدرستی که در شب معراج تا آسمان هفتم ... آسمانها که رسیدم دیدم که در آن
نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین و چون بحجابهای نور رسیدم دیدم در هر حجابی نوشته
که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین چون رسیدم بعرش دیدم در هر رکنی از ارکان آن نوشته که لا اله
الا الله محمد رسول الله علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین و حکایت ابن فهد که از مجتهدین مشهور است در رساله ... که
خود نقل کرده و این جامع ... رحمه الله در بعضی از مصنفات خود آورده و بر او ... از روش و در کتاب ... الشیعه
ذکر کرده که در کتاب ... السلام که گفته است از رقه ... ملعون خبیثه ... و تاریخ کتاب ... و ... داد
از هجرت و ... از ... این مروان از جبرئیل بن ... روایت که در ایام خلافت عمر ابن الخطاب ...
... ملعون ... عمر ... مشغول شده ... است و میکشت ... و ... آن ... ازان ... اوس او
بلهجه و انصار کرده گفت تمام ... این ... که ... سالک ... در جواب گفت تو امیر المؤمنین و ... در
... پس غضبناک شده گفت ای جمع ... خدا ... رسیده ... و ... ترا ... که ... گفتا
... میدانیم که ... و ... میکرد ... که ... بیاران گفته ... غرق ...
ابیطالب ... گفت ... و ... است ... گفته ... او ... است و بهترین آل
هاشم و معدن علم او ... مردمان ... بزرگتر او ... بعلوم

خود را در مثل چنین روز نصب کرده و درین روز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
نصب کرده و کی خود بهشت و رود است که ثواب روزه این روز را برابر ثواب روزه عمر دنیا است و امام محمد غزالی
که از علماء اهل سنت است دعوای اجماع بر صحت حکایت روز غدیر نموده و بعد از حکایت روز غدیر و عبارت کلمه عمر
که بخ بخ لک یا علی گفت که روز اول قبول حکم الهی نموده و رضا داده و تسلیم کردند و بعد از آن هوای نفس و حب جاه
و ریاست که آثار خلافت بنام بر نمود مجبت آنکه علمهای اهل خلافت در لیس و حق به پر رفته باشد و اسبان و شتران
سواری و دستها از هم که زرانده بصورت شتکه منظرشان در آید و مردم بدر رفته اثناش جمع نمودند چنانکه روش حکام
و نهایت عهد و میثاق روز غدیر را فراموش کرده و در پس پشت انداختند و آخرت را به بهای بسیار اندک فروختند و بد خرید و فروختی
ختی بود تا اینجا عبارت کلام غزالی است و حکایت مرحوم [illegible] بالکلام غزالی است
که چون اینکه مشرفه رفت اظهار تشیع نمود و منصب نقابت و خطابت مکه معظمه را با و دادند که در رواج مذهب
تشیع مبالغه می نمود که کتاب نواقض الروافض نوشته و در آنجا چیزی چند نسبت باهل بیت طهارت و عصمت
ذکر کرده و افترا ها نموده که هیچ ناصبی نکند و نکرده و روز آخر در حال مردن بجرمی وصیت کرد و التماس نمود که برا غسل و کفن
و دفن بروش امامیه خواهی کرد آن مرد گفت تو مرد که بر عقیده اهل را جواب گفتی و تو سنتی آنچه تو نوشته [illegible] آورده
دلگفت [illegible] و چون تسلیم نمود مجمعی از حکایت روز غدیر که در کتب معتبره [illegible] ذکر شده مشتمل بجمعی
و [illegible] این گوا که این [illegible] خوانند و در کتب ایشان چنین مرقوم
گشته که چون حضرت سید المرسلین از مراسم و وظائف حجة الوداع فارغ شد در روز پنجشنبه هجدهم ذی الحجة
الحرام سنه عشره من الهجرة النبویة بغدیر خم رسید با وجود انکه آنجا مکان منزل نبود و آب و علف بهم نمی رسید فرود آمده
در آنجا نزول فرمود که قبل از تفرق اصحاب امیر المؤمنین را بخلافت و جانشینی خود نصب نماید چون اراده او را
مقتضی آن بود که تمامی آن مردم از ولایت شاه ولایت پناه وقوف یابند منطوق این آیه کریمه قبل

از نزول با فغان

از نزول با فغان نازل شده که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول رسان چیزی که نازل شده بسوی تو از پروردگار تو و اگر چنین نکنی پس
نرسانیده باشی رسالت او را و خدای نگه میدارد ترا از شر مردمان و این [illegible]
و تاکید است که درین وارد شده و در کتاب فتوحات القدس ذکر شده که این مروی است از علمای اهل
سنت است و در کتاب مناقب از عبد الله بن مسعود روایت نموده که ما میخواندیم این آیه را در عهد رسول
بدین طور که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس و چون بنا بر مدلول آیه کریمه وجوب نصب امیر المؤمنین بخلافت
و وصایت بتحقیق انجامید حضرت خاتم النبیین در موضع غدیر خم نزول کرده فرمود که در سایه
بعضی از درختان خار مغیلان در آن بیابان پالان شتر را جمع کرده برابر یکدیگر نهادند و [illegible]
الفرموده حضرت [illegible] و چون خلایق جمع گشتند سید کائنات بر بالای پالانها بر آمد
و علی مرتضی را حسب الفرموده آنحضرت بالا رفته یک پایه راست آنحضرت قرار گرفت
و حضرت خیر المرسلین بعد از حمد و ثنای رب العالمین و پند و نصیحت مسلمین آگاه کرد [illegible]
مردم را از انتقال خود بعالم بقا فرمود ایها الناس الست اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی ای مردمان
آیا نیستم من بهتر و اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان از اطراف و جوانب آواز بر آمد که بلی
یا رسول الله تو از همه بجمیع وجوه اولائی آنگاه دست امیر المؤمنین علیه السلام را گرفته فرمود من
کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله
یعنی هر که را من مولا و رهنما و اولی بتصرف بودم در دین و دنیای او بعد از من علی مولا و رهنما و اولی بتصرف است
در امور او خدایا دوست کن هر که دوست کند او را و دشمن کن هر که دشمن کند او را و یاری کن هر که یاری
یاری کند و خوار ساز کسی که او را خوار سازد [illegible]

با امیر المؤمنین [illegible] سلام کند برای امیر مؤمنان در آن روز بموجب فرموده سید المرسلین امیر المؤمنین در خیمه نشست
تا طوایف خلایق بطریق تهنیت بخدمتش شتافته با عبارت بر او سلام کنند و صد هزار کس در آن روز بزبان حق سلام
کردند که السلام علیک یا امیر المؤمنین و اول و دوم و ثالث مقدم بر همه کس بر آنحضرت سلام کردند و عمر بر آن
افزوده گفت بخ بخ لک یا علی اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة و کلمه بخ را عرب در حال رضا و در
وقت تعجب استعمال میکنند و بخ بخ یعنی به به و خوشا حال تو ای علی که بامداد کردی در وقتیکه مولای من و مولای
هر مؤمن و مؤمنه شدی و بعد از آنکه مردان از سلام فارغ شدند زنان که در آن سفر همراه بودند ایشان
نیز آمده بآنحضرت تهنیت گفته سلام کردند و روایتی آنکه در آن یک یک آمده دست بر دست آنحضرت
گذاشته بخلافت و جانشینی آنحضرت بیعت کردند و اول کسی که دست بدست آنحضرت نهاده عمر بود
که بیعت کرد و در کتاب کامل بهائی مذکور است که بیعت زنان با مولای مؤمنان چنان بود که امیر المؤمنین
بفرمود تا طشتی پر آب کرده و دست مبارک در آن طشت نهاد و امر فرمود که آن طشت را در خیمه
آنحضرت گذاشتند و زنان می آمدند و سلام می کردند و بامامت امیر مؤمنان و دست بر آن طشت
می نهادند و باز میگردیدند و آن بیعت ایشان بود و در بعضی روایات واقع شده که حاضران
در آن روز صد هزار بودند بعدد قوم موسی علی نبینا و علیه السلام در آن وقت که حضرت موسی برای برادر
خود هرون بیعت میگرفت هفتاد هزار بودند آخر ایشان بیعت را شکستند و حدیث من کنت
مولاه فعلی مولاه بحد جمهور بصحت پیوسته و این حدیث بتواتر بایشان رسیده و [illegible]
و [illegible] چنانکه منقول است [illegible] عماد الدین بن کثیر شافعی در تاریخ خود آورده که ترجمه
محمد ابن جریر شافعی کتابی است مشتمل بر دو جلد که احادیث غدیر خم در آن جمع است و ابو المعالی
جوینی که مشهور و معروف بامام الحرمین است تعجب میکرد و میگفت که در بغداد در جلدی در دست
صحافی دیدم در آنجا نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق من کنت مولاه فعلی مولاه [illegible]

ابو علی عطائی

ابو علی عطائی همدانی منقول است که میگفت من این حدیث را از دویست و پنجاه طریق روایت دارم
و شیخ محمد جوزی شافعی که از اکابر ائمه حدیث اهل سنت است رساله مشهوره در تواتر حدیث غدیر دارد
[illegible]

از حکایت روز غدیر به نظم آورده شعر بوجه احسن آن سلطان دین ، او ید الله است در عین الیقین ، نه خدا
گفته است در خم غدیر ، یا رسول الله بلّغ بر منبر ، ایها الناس این بود الهام او ، زانکه از حق آمده پیغام او
گفت احمد با خلایق این ندا ، هستم این دم خود رسول بر شما ، هر چه حق گفت خود من آن کنم ، بر تو اسرار خدا آسان کنم
چونکه جبریل آمده با من بگفت ، من بگویم با شما راز نهفت ، این چنین گفته است قهار جهان ، حی قیوم آنکه دانای
غیب دان ، مرتضی را در این ملک منت ، هر که این معنی نداند آن بگفت ، بگو کره از نکهان رو دل بود ، هم آن
تمر لعین ملعون بود ، اما بر دلش نشود انی عشریه و مذهب حق ناجیه امامیه آنکه چون حضرت رسول از حج تمام ساخته بآیه
مبارکه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بشارت داد حاضران روز غدیر را
با آنکه اسلام در آن روز کامل شده و اتمام نعمت الهی بر بنده گان و رضا و خوشنودی حق تعالی از زمین و آسمان در آن روز
بحصول پیوسته بعد از نزول این آیه حضرت صلی الله علیه و آله فرمود الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضا الرب
برسالتی و ولایة علی بعدی یعنی بزرگ خدای که منت نهاد بر من بکامل شدن دین و اتمام شدن نعمت و راضی بودن
حقتعالی از پیغمبری من و ولایت و امامت برای علی ابن ابیطالب بعد از من و در کتاب ملتقطات آمده که روز
غدیر بعد از بیعت نمودن آن سه منافق اول اولی ابن کیدف جسته ابرار آمده گفت یا رسول الله هیچ
چیز را از عمر خود دلشمرده ام مگر این بیعتی که با امیر المؤمنین علیه السلام کرده ام و به تحقیق گمان دارم که خدا آنقدر برکت این
بیعت قصرهای بهشت کرامت کند و بهترین این جماعت باشم که در بهشت ساکن کند بعد از آن عمر گفت یا رسول الله
فدای تو گردم بهیچ چیز اعتماد ندارم که ببسی آن داخل بهشت شوم و از دوزخ نجات یابم مگر این بیعت که با علی
کردم و سوگند میخورم که من در خاطر ندارم که نقض عهد و پیمان کنم و اگر از تحت الثری تا عرش همه جواهر فاخره باشد
آنرا بمن دهند هر آینه بیعتی که با امیر المؤمنین کرده ام از آن بهتر دانم و بعد از آن عثمان لعین برخاست و گفت
یا رسول الله آنقدر از خوشحالی وشادمانی هستم این بیعتی که کرده ام نقض نمیکنم و بوده باشد مرا گناه تمام اهل زمین این
بیر بر دو محو می شود بسبب این بیعتی که با امیر المؤمنان کرده ام و در کتاب جامع الاخبار ابن طاوس

الحمد لله

از حضرت امام جعفر صادق روایت است که مراد از طایفه که در آیه مبارکه یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها جماعتی باشند
که در روز غدیر اقرار و اعتراف نمودند بولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین و انکار آن نمودند در روز سقیفه بنی ساعده
و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی و در لوامع الانوار و در احسن الکبار و در کتاب مناقب مذکور است که در روز غدیر خم
جبرئیل علیه السلام بصورت جوانی خوش صورت خوشبوی پاکیزه لباس معطر بوهای خوش در آن مجلس حاضر شده بود بعد از اتمام
امر وصایت و خلافت شاه ولایت گفت که والله که ندیدم هیچ امروزی و نشنیدم که هرگز بیعتی بسته شود بکیدی
از برای پسر عم خود عقد ولایت و خلافت نموده بدرستی که حق این عقده کو نه کرد و این کروی که نخواهد گشود مگر کافر شده
بخدا و رسول او هر کس بسته باشد و عقاب عظیم و عذاب الیم برای او خواهد بود کسی را که حق این عقده کند و عمر ابن خطاب
از جمله آن جماعتی بود که این کلام را از آن جوان خوش صورت شنیده چون از کلام او رخته کنده است یا رسول الله آمده که
از آن جوان شنیده بود بیان نمود پس آنحضرت فرمود که آنجوان را شناختی عمر عرض کرد که من او را ندیده بودم ولی شنیدم
حضرت رسول فرمود که آنجوان جبرئیل امین و ملک حضرت رب العالمین بود و به پیغام ای عمر که شنیده آن کره تو باشی بدرستیکه
که اگر تو حل آن عقده نماید از زمره کفر روانجماعتی خواهی بود که خدا ستم بالا در سول و مومنان از ایشان بیزار خواهد بود و مع هذا
که این کلام را از جبرئیل امین شنیده بود از سید المرسلین استماع کرده بود حل آن عقده نموده و عهد و پیمان را شکسته خود را مستوجب لعن و عذاب
الهی ساخته و مولوی در مثنوی اشاره باین نموده شعر ، نقض میثاق و عهود از احمقی است ، حفظ ایمان و وفا کار
تقی است ، چون درخت است آدمی و بیخ عهد ، بیخ را تیمار می باید بجهد ، عهد فاسد بیخ چون پوسیده بود ، در تیمار لطف
هم بیبهره بود ، شاخ و برگ عهد اگر چه سبز بود ، با فساد بیخ سبزی غیب بود ، و در اکثر تفاسیر و کتب تنبیه طور است که چون
که چون خبر وصایت و خلافت حضرت شاه ولایت با طراف و جوانب رفت حارث ابن نعمان که سردار و بزرگ
آنقوم بود مجلس حضرت رسول آمده گفت یا رسول بوحدانیت خدا و برسالت خود و نماز و روزه و زکوة تکلیف کردی قبول کردیم
با آنها راضی شده خلافت را بپسر عم خود حواله نمودی این از فرموده تو است یا از جانب خدا حضرت سوگند یاد فرمود
که این امر از خدا واقع شده پس از مجلس رو گردان شده گفت خدایا اگر آنچه محمد میگوید راست است و حق

بقرمائی که از آسمان سنگی بر سر من فرود آید که مراد نشنیدن این حکایت نیست هنوز سخن او تمام نشده بود که سنگی از آسمان
بر سر او آمده از اسفل بیرون رفت و ملعون بجهنم واصل شده و مقارن آنحال این سوره نازل شد که سأل سائل بعذاب
واقع یعنی سوال کرد سایل عذاب را که هیچ چیز دفع آن نکند و آن واقع شده حکایت در روز غدیر خم بعد از آنکه آن دو
را که دو منافق یعنی ابابکر و عمر لعین با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت کردند و از مجلس بیرون رفتند در سر کوچه در راه ما بان
برخوردند یکی از ایشان بدیگری گفت والله لا نسلم هذا القضب ابدا الیا من ولایته ای طالب
قسم بخدا که ولایت این پسر ابیطالب را ابدا تسلیم نکنیم پس آنحضرت این جماعت را بجانب حضرت نبی آمده اکثر ایشان
شنیده بود عرض کرد که این دو سنگی و او را سنگ هایی بود ابابکر و عمر لعین هر دو حاضر شده فرمود بایشان که چرا کلمه ای از نفاق
بیعت کرده و نیامدید و در زبان اقرار و در دل انکار میکنید ایشان گفتند معاذ الله که بیعت نمائیم از سر حجت و انکار نشده پس بقول او
حضرت رسول آن دو سنگدل را که بزبان فصیح و منبع این آنکه ازان دو منافق شنیده بود بیان نمود ایشان گفتند که او پیمکرت اگر
شاهد دیگر بتصدیق قول او گواهی دهد قبول قول او میکنیم بفرمان خدا متعال زبان آن سنگها گویا شده هر یک بنوعی دیگر در کمال
شهادت دادند آن دو منافق بیدین شرمنده شده و منفعل از خدمت حضرت سید المرسلین بیرون رفتند و چون
حضرت رسول از دار فنا بسرای بقا نقل و ارتحال نمود عهد و پیمان روز غدیر را فراموش کردند و قول خدا و دوست
مصطفی را ناشنیده انگاشتند و آن دغا که کردند مراد این معنوی در وصف حال آن جماعت گفته ، کرده هیچ را بدل
صد داعیه ، جستند را از ... سابه داعیه ، پس وصیت کرد و تخم و عظ کاشت ، چون زمینشان شوره بود سودی نداشت

طعن ششم

قصه فدک از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و آن او که سه منافق و دو این امر از تر تکرده و بمشورت هم کرده
امیر تر تکه علیه صاحب معجم البلدان گفته که فدک قریه ایست در حجاز که میان آن و مدینه دو روز راه است
و بعضی گفته اند سه روز راه و آن قریه از کفار خیبر بود که بطریق مصالحه در تحت تصرف آنحضرت در آمده بود و بموجب
امر الهی خالصه حضرت رسالت پناهی شده بود و در اکثر چشمه ها آب روان و در ختان خرما بسیار بود و در کتاب
لطایف طوایف مذکور است که روزی هارون الرشید به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام گفت فدک را

حد و دکن تا بتو گذارم که میدانم در آن امر ظلم بر اهل بیت رفته است امام فرمود اگر حد ود گویم خواهی که حق او ندهی و اصلا نگذاری
ولیکن یاری ننماید که بمن باز گذاری هارون سوگند یاد کرد که میگذارم امام فرمود که حد اول عدن است رنگ هارون
از این سخن بگشت گفت دیگر بگو امام فرمود حد دوم سمرقند است رنگ هارون زرد شد و گفت دیگر بگو امام
فرمود حد سیم افریقیه رنگ هارون از سرخی بسیاهی گشت و مدتی سر در پیش افکند بعد از آن
سر بر آورد و گفت حد چهارم را بگو فرمود حد چهارم ملک هاست تمام بر روی که حق بنی فاطمه است و بنی عباس غصب و ظلم کردند
امام فرمود که ای هارون من اول بتو گفتم که این قسمت راضی نخواهی شد روایت است که چون آیه و آت ذا القربی
ذی القربی حقه نازل شد حضرت رسول فدک را بحضرت فاطمه علیها السلام بخشیدند و تا سیزده سال در حیات
بود فدک در تصرف حضرت سیدة النساء بود و در بعضی نسخ بنظر رسیده که سه سال در حیات حضرت
عامل حضرت سیدة النساء در فدک بود و چون حضرت رسول وفات یافت و ابوبکر بنا حق متصدی امارت
و خلافت شد عمر با ابابکر گفت که مردم بنده گان دنیا و طالبان درهم و دینار اند پس تو از آن کس منع کنی
از علی و اهل بیت او خمس فدک را از جهة آنکه چون مسلمانان و محبان علی ابن ابیطالب این معنی را دانستند او را
ترک نموده بسوی تو اقبال میکنند لعنت بر ابابکر چون بر رای آن شیطان الرجیم و بتعدی غصب نموده و در
کتاب احتجاج شیخ طبرسی روایت از حماد ابن عثمان از حضرت امام جعفر صادق که چون مردم با ابابکر
بیعت کردند و کار بر او راست شد گفت عمر آنکس را ساده کن فرستاد و وکیل حضرت فاطمه زهرا را از فدک بیرون
کند و حضرت فاطمه علیها السلام نزد آن لعین آمده فرمود چرا میراث پدر مرا از من باز گرفتی و وکیل مرا از فدک
بیرون کردی و بفرمان خدا ستم با رسول فدک را بمن داده بود و تو از پدر میراث میبرد و مرا از پدر میراث
نمیرسد ابوبکر گفت بینه حاضر کن و این نیز خلاف حکم خدا و رسول است بواسطه آنکه حضرت فاطمه علیها السلام
متصرف او بود و حضرت رسول البته علی المدعی و الیمین علی من انکر حضرت فاطمه
ام ایمن را حاضر کرد و گفت یا ابابکر گواهی بر تو دادنت نکنم تا که بر تو حجت آورم که رسول خدا گفته که ام ایمن

زینت اهل بیت گفت بجا چنین بود ام ایمن گفت که گواهی میدهم که چون حق تعالی نازل ساخت آیهٔ فآت ذی
القربی را فرستاد حضرت رسول فدک را بحضرت فاطمه داد و فرمود خدا حضرت امیر المؤمنین آمده بطریق ام ایمن
گواهی داده دور به فدک میان حضرت فاطمه علیها السلام و ابوبکر گفتگوی بسیار روا واقع شده آخر الامر ابوبکر ملعون
دون کاغذی نوشت از جواب حضرت ... آمده قباله و حجتی نوشت و بحضرت فاطمه داد
و مضمونش آنکه فدک حق حضرت فاطمه است و کسی دیگر تعرض بان ننماید چون حضرت سیدة النساء قباله را
گرفت و از مجلس ابوبکر بیرون آمده متوجه حجره منوره طاهره شده عمر آن ملعون ... بحضرت
رسید پرسید که ای فاطمه منازعه و خصومت با خلیفه بکجا رسید و از کجا ... حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام فرمود که اینست کتاب و قباله که فدک حق منست و کسی را دخل در آن نیست
عمر ملعون جواب داده ... بخشم آمد آن نوشته را از فاطمه علیها السلام در ربوده پاره کرد و خشمناک در مجلس ابابکر
در آمده و در تشنیع ... گفت تو دیروز حکم کردی که فاطمه را در فدک حقی نیست و امروز حکم میکنی
که فدک حق اوست نمیدانی که این صورت در امر خلافت مضر و مخل است و موجب طعن تو میگردد و ...
باشیم ... ابوبکر خرسند شد و چون عمر علیه اللعنة تمزیق کتاب آنحضرت کرد آن معصومهٔ مظلومه با خاطر
غمناک فرمود که مزقت کتابی مزق الله بطنک یعنی کتاب مرا پاره کردی خدا شکمت را پاره
کند و آخر دعای آن مظلومه در حق آن ملعون مستجاب شده در ایام امارت و حکومت شکمش را پاره
کردند و بدوزخش فرستادند و حضرت فاطمه گریان و نالان بخانه آمد و حقیقت حال را بحضرت امیر المؤمنین
عرض کرد آن سید اوصیا متوجه مسجد شد ابوبکر نشسته و جمعی از مهاجر و انصار گرد او در آمده فرمود ای
ابابکر چرا از فاطمه منع کردی میراثی که از رسول باو رسیده بود و در حال حیات رسول مالک و متصرف بود
ابوبکر گفت آن غنیمت است و جمیع مسلمانان در آن شریکند و نمیدهند اگر جمعی شهادت دهند که رسول خدا آنرا بفاطمه
داده است از او است و الا او را در فدک حقی نمیباشد امیر المؤمنین فرمود ای ابابکر حکم میکنی در حق ما بخلاف

بخلاف حکم خدا گفت نه گفت در دست مسلمانان چیزی بود که او مالک و متصرف آن باشد من ادعا کنم بینه از که
میخواهی ابابکر گفت از تو گفت اکنون چون است که بینه از فاطمه میخواهی در چیزی که او مالک و متصرف است و از مسلمانان
بینه نمیخواهی ابوبکر خاموش شد پس عمر گفت دست از سخن بدار که ما بر حجت تو نمیتوانیم آورد اگر گواهان عادل حاضر کنی
خوب و الا از مسلمانان ... حق نیست و بعد از آن بعضی از اصحاب از ترس آن شتر الاحزاب بعضی
انعام ... کتمان شهادت نمودند از جهت آنکه مردمان ... طعن زنند و گویند
که فدک را از فاطمه بجبر و تعدی گرفته ... این حدیث را وضع نمودند که نحن معاشر الانبیاء لا نورث
ما ترکناه فهو صدقة و حضرت امیر المؤمنین با عباس جهت اتمام حجت بر ابابکر رفته و عباس بحضرت امیر المؤمنین دعوی
ابابکر گفت ای عباس یاد داری که حضرت در بدو اسلام ... از اولاد هاشم را طلبید و ضیافت نمود و بعد از آن
گفت کیست که در این کار معاونت نماید که وزیر و وارث و خلیفه من باشد و سه نوبت این سخن اعاده کرد و هیچ
کس قبول اجابت نکرد علی که هر بار میگفت که ... یا رسول الله و بار سیم حضرت رسول گفت انت منی یا علی
و انت اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی عباس گفت پس تو ظلم ... کردی و وزارت و وصایت
و خلافت حق او بردی ... و ظالمی ابوبکر گفت که دور کنید ... را از من که مرا فریب دادند و با من مکر کردند و بعد
از این عباس با او گفت تو گفتی که رسول را میراث نمی باشد و آنچه از او ماند صدقه است و بسبب فدک را از فاطمه
بازگرفتی چرا اکنون بمیراث رسول حکم کردی ابابکر خجل شده و منفعل گردید و دیگر حرف نزد و آن ملعون با آن
خجالت و انفعال ... سبیل آن ... از روز قیامت اندیشه نکرده بجهت دنیا ... و در
وبال چیزی نداشته باشد چنانکه حکیم ... گفته ‹ مثنوی › ... در سرای غرور ... همچو آن یخ فروش ... در
در تموز او یخک نهاده بپیش ... یخ گدازان شده ز گرمی و درد ... بادم سرد
بادم سرد ... این همی گفت و اشک میبارید ... که بسی زان نماند و کس نخرید ... و شیخ جلال الدین در تاریخ الخلفاء مذکور ساخته
که چون ابوبکر فدک را از حضرت فاطمه غصب کرد آنرا ... خود ساخته و تا زنده بود آنرا در تصرف داشت
و از فدک ... حکایت در کتاب نزهة الکرام از ابو القاسم جعفر بن

محمد بن نوبه سندی که متصل است بابن عباس نقل میکند که روزی که نماز ابوبکر و عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عبد الرحمن
بن عوف ... و طعام ساخته بردند و در باز کرده کسی را با رخصت او و اذن دخول نداد من بی رخصت
داخل شدم ... در آمد و جامه ... افکنده
و نعلین ... سلام کرد جوابش دادیم ابوبکر گفت ای شیخ بنشین
... گفت تو کیستی ... خلیفه رسول
... گفتم ... جبت ... سلام گفت ...
یافته و از ... میراث گذاشت ... و تعدی ... گرفت
پس ابوبکر گفت ... ای ... رسول
... خلق ... سرای ... امر ... شود
هر گفت ... بیرون رفت
ابابکر گفت ... از اهل مجلس ... بیرون رفت ... دیگر ...
رخصت ... داخل خانه ... هیچ کس بیرون نرفته بود
پس ابابکر ... گفت ... شنیدم ...
... شنیدم ... یا بنت محمد ... لا یلیق بهم
اعدل على النبي الميامين ... لقد ذهبت بعد المذاهب
مو بين المصلين فنبك الى الله ... الى النبي وجع ظلم الوليين
نحن الشهود وقد دلت على افعالنا بعث النبي ... غير مفتون فالله يعلم انه
الحق حقهم لا حق تيم ولا حق العدي وقد شهدت ... العالم الاصلح
القوام بالدين لا تظلمن ... ابا حسن انا خصنا الله ... الوصيين

خص النبي علينا يوم كونكم بالحلم والعلم والقرآن والدين پس ابوبکر گفت بابن عباس مجلس ما اما عرفت بابد
که این حکایت را کسی از تو نشنود گفتم چنین کنم و چون که بنزد امیر المؤمنین رفتم آنحضرت تبسم شده فرمود یا بن
عباس چیزی از آن ابیات بیاد داری گفتم بیاد دارم ولیکن عهد از من گرفته که باز نگویم فرمود من قصه باز بگو
گفتم یا امیر المؤمنین با کسی بودم از آنها که نزد تو ... گفت آن خضر بود نزد من آمد و قصه با من گفت ... رفته بود
و آنحضرت این اشعار را بخواند ... از او همه ترس خلفای ثلثه ... این حکایات را
بکسی نگفتم ‹ از علمای › اهل بیت روایت کنند باسناد خود از ابن عباس که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمولای مؤمنان
فرمودند یا علی حق تعالی فاطمه را بتو تزویج کرد و تمام روی زمین را صداق فاطمه گردانید پس کسی که بر روی زمین مشی کند
در حالتی که بغض فاطمه را داشته باشد راه حرامی داشته باشد و رفته و نقلی که فاطمه را حقی بر او باشد که دشمن او در ملک
او و ارض او باشد و مشی در ملک غیر بی اذن مالک حرام است پس مشی دشمنان اهل بیت نبوت و رسالت بر روی
زمین حرام باشد ای ناصبی هرگاه اکابر علمای شما روایت میکنند که چون آیهٔ کریمهٔ فآت ذا القربی حقه نازل شد
حضرت پیغمبر فاطمه را طلبید و فدک را بدو داد و دیگر روایت کنند که کل روی زمین را خدا بصداق حضرت فاطمه کرده اند
و ابوبکر در باب منع فدک چه عذر میتوان آورد پس بقول شما کل روی زمین در مهر حضرت فاطمه باشد اگر بعضی از مهر
خود را طلبید چرا میبایست منع شود و در این شک و شبهه نیست که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از خلفای ثلثه
خشمناک بعالم بقا ارتحال نمود پس بدین تقدیر هر حقی که ایشان کرده اند و هر چه از ایشان صدور یافته حرام باشد
و نیز آنحضرت ... و راه رفتن شما در روی زمین را حقی نیست که دشمن آنحضرت و دوست خلفای
ثلثه اند و بودن آنها در روی زمین حرام است بهتر آنست که همه یکبار در درک الاسفل مقام و مکان سازند
که مثوی آنهور ایشان است و شبهه ندارد و در کتاب کشف الغمه از ابا بصیر روایتست که از حضرت امام
جعفر صادق سؤال نمودم که چرا امیر المؤمنین در وقت خلافت فدک را نگرفت و تصرف نکرد آنحضرت
جواب فرمودند که ظالم و مظلوم هر دو از دنیا رفته بودند و هر یک بقدر استحقاق بمکافات و جزا یافته آنحضرت

نموده است که اگر رجوع نماید بحرمی که حق تو را غاصب را جان عقاب نماید و مخصوص بر اثواب کرامت فرموده امیرالمؤمنین فدک را [illegible] که حضرت رسول که داده که چون حضرت رسالت به مدینه هجرت نموده عقیل خانه او را فروخت بعد از فتح مکه بعضی گفتند یا رسول الله چرا یکی به خود رجوع میکنند فرمودند اما عقیل خانه از برای من گذاشته که بآن رجوع کنم و از ان ابا فرموده گفت ما اهل بیتیم که رجوع نمیکنیم در راه خدا بچیزی که از ما اخذ کرده اند و روایت است که چون عمر عبدالعزیز والی شد فدک را بحضرت امام محمد باقر و عبدالله بن حسن رد نمود و جمعی بجهت او را از سرزنش و بعضی از ما الحسن داشتند و همچنین از که حق بنی فاطمه و بنی هاشم بود در زمان ابابکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و عبدالملک بن مروان و تعدی و غصب نموده بودند باز پس رد نموده بنی هاشم در زمان امارت و حکومت او غنی شدند و بعضی از متعصبان بعمر عبدالعزیز گفتند که این کاری که تو کردی طعن است بر خلفای که عمر عبدالعزیز گفت به نزد من بصحت رسیده و بر شما ظاهر است که فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا بود که دعوای فدک کرد و در تصرف بود در زمان او [illegible] و بر من ظاهر و روشن است که فدک حق فاطمه زهرا است و حق را بوارثان او رسانیدم و با این تقرب بجهتم بحضرت رسول الله و امیرالمؤمنین و امید دارم که فاطمه و حسنین شفیع باشند در روز قیامت و بعد از عمر عبدالعزیز باز فدک را از اولاد حضرت فاطمه علیها السلام گرفتند و در تصرف اهل طغیان بود تا زمان مأمون که او بتصرف اولاد فاطمه علیها السلام واگذاشت و معتصم عبدالله و واثق نیز بایشان مسلم داشتند و گفتند مأمون از ما اعلم است آنچه او و اعطای آن نموده جایز می نماییم اما چون متوکل والی شد اول از ایشان گرفت و در آخر ایام به وارثان خود بایشان واگذاشت و بعد از آن معتضد فدک را از اولاد رسول منع نموده خود متصرف شد و مکتفی در ایام خود نصف فدک را باولاد رسول الله داد و نصف خود داشت در حسن و اسقی این طعنه امیر محمد علی شیخ الاسلام سمنان
ابن منصور [illegible] نظم داده [illegible] از فدک هر که منع زهرا کرد خوایش یاور زمانه را کرد آنکه او خصم مرتضی باشد اصل او باشک از خطا باشد چون وجودش ز آب پاک نبود از چنین کرده باش باک نبود تو نکو دیگرش از این بدت اصل ایشان از ان گرصد ورتاب است چند که را که بار غدر بود از چنین خلیفه نه عذر بود ملک ایمی به کفر شه عدم بادر غار از خدا شده ادم آنکه به تر بود ز جبه تو خود بگو چون بود خلیفه تو لعنت بی شمار هیچ پر با او بر آن دو بار دگر نظم بار گرفتن انفال حیوان است

از اهل بیت طاهرین در کتاب کاشف الحق روایت است که چون ابوبکر خلیفه شد بغوا و عمر و مشورت آن و بکلی آنچه از برای مدد و معاش عائشه و حفصه مقرر بود دو چندان ساختند و آنچه از برای امام حسن و امام حسین علیهم السلام و سایر اهل بیت معین بود قلم کشیدند که در وجه لشکر و سپاه که بجهت دفع مرتدان ضرور است و منع خمس از ذریه رسول الله نمودند و گفتند محمد فهمیده کرده است و خدا نداشته گفته و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و هر روز مبلغی از بیت المال بجهت خرج خود مقرر ساختند و ابوبکر مدتی چون بدرک اسفل رواره شد بیست دو هزار دینار طلا از بیت المال در ذمه او مانده بود و بنیز عثمان روزی که بجهنم واصل شد صد هزار درهم در گردنش بود و هم روزی که عثمان به نیران رفت از بیت المال یک دینار نبود که همه را اتلاف و اسراف نموده و در مدت خلافت خود هیچ یک از مهاجر و انصار را چیزی نداد و جمیع را به بنی مروان و نزدیکان خود داد و ابوبکر و عمر هر یک در ایام خلافت خود هر روز از بیت المال مبلغی برمیداشتند به نسبه اجرت که ما اجیر خلایق و باز در کار ایشیم و عثمان گفت بیت المال را بنسبه اجرت صرف ما میبرد پس اجیر و مزدور مردم باشند نه امام و خلیفه رباعی بغض علی از اشارات ملاعین است ای کمین بنقض عت مادرزاد است یا مهر علی عقدکش نیست درست زان عقده من ایف کوه بر باد است نظم حسن از سه برود در جنگ احد و چنان خیر و با عمرو بن عبدود هاشمان روی باز نهادند چنانکه در مرسله آن سمت کنارش یافت و آن شیر مرتبه که به جهت و بر دمار امیرالمؤمنین علیه السلام پیروت برخته به در اهم آن وز می ایشکر و هم اهل کفر را ار بیخ و بنیاد بر میکنند و هر گز فرار ننموده نظم ای به راه سبب بهی سرور از که ز نصب او غار فراری بری ای گروه بی از او نوشه مجید تو امام ما مصطفی بی ای ترا گفت حیدر لب شاه بغض تو قائل شده مصطفی ز هر است که دم ای چو زهره ثابت ز هر راه که هیچ چو شاه مردان است جز آنچه خرا خندق زرد بهمان بماند که آن چه مجیب علیا شیر مردانست نظم که هر سه در آن تیر میکند که ابوبکر محمد بن موسی شیرازی از تفاسیر اهل بیت نقل کرده که انس بن مالک گفت روزی در خدمت حضرت رسول الله نشسته بودیم سخن از شجاعی در میان آمد که از ما روزه را کرده نقد ارزو بیرون بنفس میاید حضرت رسول فرمودند که او را امیل شما نسیم که در آن اما وجه بر که آن مرد صدا است و بطرف دیگر رفت یاران متوجه گردیدند باز رسول الله این است که هرجوف او گفته شد بس چون نظر مبارک حضرت رسول بر او افتاد

بر ابو الکفت این تبعیر مرا بگر و بروا این مرد را بکش که از لشکر شیاطین است پس ابوبکر رفته بعد از لحظه باز آمد و گفت او را دیدم که در قیام بود با خود گفتم که هرکه او را بکشم که بنماز مشغول است حضرت رسول اشاره بعمر کرد و فرمود که تیغ مرا بگیر و برو او را بقتل آور که از دعوت کننده برسیدم بر سر عمر شمشیر را گرفته بعد از لحظه باز آمد و گفت یا رسول الله دیدم که در سجود بود با خود گفتم بالله که او را بکشم که تمام کسی را که در سجود باشد مدعی نماند که تو منع عبادت یافته است خاک عظامش بر نوبهار لبس رو به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کرده فرمود یا علی بر خیز که او را بکش ه در میان امت من اختلاف نخواهد شد و چون حضرت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفت او را ندید برگشت گفت یا رسول الله او را ندیدم پس حضرت رسول فرمود که امت موسی بهفتاد و یک فرقه شدند یک فرقه از ایشان ناجی بودند و باقی در آتش و امت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یک از ایشان بر بوده و باقی فرقه در روز دو باشد که امت من به هفتاد و سه فرقه گردند یکی بر حق اند و بقیه تمامی مولای مومنان گفت یا رسول الله آن فرقه ناجی که امت آن کیست در باشند [illegible] فرمودند که راه و طریق تو او شیعه باشند و از ابن عباس مروی است که آن مرد که ابوبکر و عمر از کشتن او ابا و امتناع نمودند حضرت امیرالمؤمنین او را در روز صفین کشت و دو الثدیه مشهور بهمین است که از جمله خوارج مقتولین است و وجه تسمیه او به ذوالثدیه آن بود که بکدیستان او چون ماده گوشت بود و در افزودن میان او چون بروت می کشیدند بیرون نامی آمده هرگاه میکشیدند برون او فرو میرفت و در کتاب لمع الانوار آمده که آنکه رجی که حضرت رسول حکم بقتل او کرد معویه ملک بود و در کتاب اخبار الکبار مذکور است که گوسه ای مت ابابکر بود که خلق بر تبش و ملی نموده فرعون ال رسول عمر ملک بود و سامری عثمان گوسال و ذوالثدیه که سرکرده خوارج معویه ملک بود حاصل کلام که از پیغمبر خدا شنیدند که اگر این مرد بماند امت با ضلالت میرسد اکتفا کنند و اشاره بیشتر او نمودی لفت نموده باز گشته که در سجود بود یا نماز میکرد اتفاقا قول او را بکوبد بهمانسته وکشتن این قسم بکار را چه جایز نبودند تا که میدانستند که فرموده رسول امر خدا است و نمی نعت و رسول الله ناشر حال عمر احرازه بزیاده از ابوبکر است که عمر دو بار از پیغمبر شنیده خلاف کرده آن صادق القول نمود و اگر دل آن دو بیدل باوری نداد که بقتلش اقدام نمایند ظاهر الحسینه اشتغال مغویت که ازو اعراب هم میرسد بابت زر را اهانت هر روح با روح وری از اشنار وحدت مغفوع و این طعن نیز از مطاعن عثمان ملک

میتوان شمرد از برای آنکه در مدت دوازده سال خلافت ناحق خود که این حکایت را بسیار شنیده بود بلکه خود دیده و در آن روز در خدمت حضرت رسول حاضر بود و میدانست که امر بقتل او از بد یقین که اگر این خدمت بدر جواب شده او نیز موافقت میکرد الهی بوحشان شادوان از آن باد که ابن سهیل را معنت میکند نظم دهم آنکه آن سه پیر بدکار بهم مشورت کردند که ابو را بکشت تا کار خلافت بر ایشان گیرد و این قرعه بنام خالد ابن ولید برآمده او و آنحضرت عمودی که در ایشان خالد بود و از روش او بیرون آورده طوق کرد آن ملک ساخته و چون کار بر او تنگ شد و بشوار آمده و زینب بود که از اصحاب آن موافق بود از او لید که کشش مغفرت کند جلمنا ترس و تفرع ابابکر و اهل بیت اوشان آنحضرت آن طوق را از گردن او برآورد و این قضیه بطریق کشفیده و روایات متعدده بنقل رسیده و برخی از آن ائمه الهدی به احوالات خالد ذکر خواهد شد نظم در علم در شجاعت و در فضل در کمال خنده در زمانی مستحق بود یکان ای خارجی ز بیعت ترابه بی تو را لعنت به دشمنان علی که غصب آل نظم عاشر در کتاب لوامع الانوار منقبت است که جمعی که مدت حضرت رسول الله صحابه الاعیره را آنکه آمده بودند بارسول خدا کسی همراه ما کن که بمکان ما وسکن ما آمده و قرآن بما بیاموزد آنسرور حضرت امیرالمؤمنین و ابوذر غفاری و ابوبکر و عمر و عثمان را بر فاقت جنتیان بوادی ایشان فرستاده و بایشان سفارش نموده که در آن وادی دو کس با هم جنگ نموده ایشان کسی باشد که بشنوند بجد از برگو هند تا و قتیکه بمشی رسیده و چون بجبره رسیدند از بسیاری درخت خار در خلق آن وادی نتوانستند شد ابوبکر مدعی پیش رفت و سلام کرد جواب او نداده اند و آواز از پیش او رسیدن خود را بازگرفت و عمر رفته گفت جبرایل چه گفته گویا از آن برکنید و کنکش گفتند ای پرسش با نگرانکه تو صاحب مانبیستی و بعد از آن عمر پیش رفت و سلام کرده جواب او نداده اند و در پیش او رشته چون اظهار کرد جرابی چند گفته بابوکه دل خسته او را ایشان برد از آنکه ابابکر رفت و گفتند ای عمر تو که خسته باز که عمارا با تو رجوع نیست و عثمان رفته سلام کرد با و نیز همین شیوه سلوک کردند ابوذر خواست و سلام کرد جواب او را به حسن وجهی دادند و بعد از اظهار سرخ در گفت و او را دعای خیر کردند و با او گفتند که تو صاحب ما نیستی بعد از آن مولای مومنان بر خواست و سلام کرد جواب سلام آنحضرت را دادند و بنده گفته و چون آنحضرت لب خود را اظهار ساخت آن خار و خاشاک از هم جدا شده و راه و مسلک و سنبل بهم رسیده چه بتی آمدند که آنحضرت بر آن گشت و ایشان آمده در میان خود برده تعلیم ایشان به ابوبکر مدعی گفت هر از کار ماگفت کردند یعنی او را کشتند و ما را از او فارغ کردند و چون حضرت امیرالمؤمنین

با جماعت جنیان قرآن را تعلیم نمودم مراجعت بخدمت حضرت رسول نمودم و مقدار سه روز بود که شما را
امر کرده بودم که با همدیگر بیعت شوید و مکالمه که میان عمر و ابوبکر گذشته بود آن حضرت همه را بیان کرد آنچه در خارج گفته بودند با رسول
خبر داده تا رسیدیم و این در وقوع چند طعنست یکی آنکه از جنیان جواب سلام آن منافق داده نشده و ایشان او را در امامت
باشان رسانیدند دیگر خلاف قول رسول نمودند با یکدیگر حرف زدند دیگر آنکه هر گاه آن سه مرد قابل تعلیم دادن قرآن
به جنیان نباشند چگونه قابل خلافت و امامت بر جمیع امت خواهند بود اولئک الاحزاب فلبئس قوم سیهدیهم طریق
الهالکین طعن نهم آنکه چون کار خلافت بر ابوبکر قرار گرفت روزی عمر به منافق ابوبکر گفت که ما را گمان این نبود
که چنین کارها به نظام آید و حالی در امر خلافت محکم نمودیم و این نبود در رشته اما قرآن در دست اوست و او هم
قرار [illegible] کاری باید کرد که اظهار علم قرآن توان کرد و بر ما زیاده داشته باشند پس منادی کردند که هر کس آیه یا سوره
از قرآن دارد بیاورد و دو گواه بیاورد و اگر کسی دو گواه بیاورد [illegible] تغیری و تبدیل نکرده است و مردم آیه و سوره می آوردند
و او کتمان می نمود و اگر منکر را نبودند و آیه و انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون را فراموش کردند و آیه و لئن اجتمعت
الجن و الانس را که بالشان نبودند با امام و هر کسی که جهت کم از این باشد از برای مرتبه ارجمندی خلافت بکار نمی
آید چنانکه شیخ عطار فرموده است شعر راه رو در راه احمد مرتضی است غیر او این ره نمی دانم کجاست گر تو
غیر از او کنی رهبری در جهان حقا که از خر کمتری رو به راه مرتضی کو رهنماست در معانی مظهر ذات خداست
رو به راه حیدر کرار تو تا شوی از علم برخوردار تو او بکل حق ترا باشد ولی گر نداننی تو به شک جاهلی او تمام اولیا را
رهبر بود او به شهرستان احمد در بود طعن یازدهم که هر سه نفر آن ترک کنند آنکه درهای مسجد که حضرت سید المرسلین بفرمان
رب العالمین امر بسته ایشان نموده بود در خانه های ایشان که از اصحاب به مسجد رسول الله بود بسته شد الا در خانه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و چون آن بزرگواران حیله شدند در بارها باز کردند و می گفتند رسول خدا راضی نبود از اینکه از ما باز کنند
و از ما مروت و روز جزا اندیشه نکردند بلکه این را انتقام [illegible] رسول الله از خدا و رسول نام کردند و با این فعل

فعنه [illegible]

نخواهد نمودهاست کردند که این قسم کارها میتوانیم کرد چنانکه این طعن است که هر سه در آن شریکند و اگر مستحق
طعن نمی بودند در بر ایشان البته نمی بست نظم هر چند سیاه نامه ام در محشر ما ازین روز جز خدا بالمثل نه زیرا که دین
نمی توانم بودن طعن در خانه عثمان و ابوبکر و عمر طعن دوازدهم در بیوفائی و فریب و غدر و مکر آن سه لعین با حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب سند خود ذکر کرده که حضرت رسول نزد بتول گفت یا علی است می بعد
از من با تو غدر خواهند کرد و بیوفائی و فریب و بیوفائی بیا تو سلوک خواهند نمود و باعث آن ابوبکر و عمر و عثمان بودند که
حضرت امیر المؤمنین را بیوفائی نمودند و بیوفائی امت را فریب داده تابع امر و نهی خود ساختند و آن جماعت
نیز با او وفا را ساختند ساخته بیعت روز غدیر را فراموش نموده بفریب و بلبس شیطان است که اشاره اب (?) باب
عمر بن خطاب با ابوبکر بیعت نمودند چنانکه روزی مولائی مؤمنان داخل مسجد شد و خطاب با ابوبکر نموده فرمود شعر تقدمت بابکر
و انا محمد جمیعا بان علیا خیر حاف و ناعل و ان رسول الله اوصی بحقه و اکد فیه قوله فی الفضایل فلا نجمه
حقه و ادرو الورای الیه فان الله لیس بغافل یعنی بدان ای ابابکر و جاه امیرالمؤمنین که علی بهترین با برهنه کان
و کفش پوشان است و بدانکه رسول خدا وصیت کرد در حق او و موکد گردانیده کلام خود را در فضائل او پس کم مکن حق او را
و رو مکن مردم را از پیروی او پس بدرستی که خدا ایتعالی غافل نیست یعنی دانا است بر کردار بندگان خود حکایت در کتاب
مناقب ابن مغازلی شافعی از ابوبکر بن مویه حافظ نقل کرده و او بسند خود از ابن عباس روایت میکند که روزی
با رسول خدا به سیر باغستان مدینه رفته بودیم و علی ابن ابیطالب همراه بود و از چندین باغ گذشتیم و به هر باغ که رسیدیم حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام گفت باغ خوبیست حضرت رسول فرمود ملکت که باغ بهشت بهتر از این است و در آخر دیدم
که دست مبارک بر سر زده و با آواز بلند گریست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سبب گریه را پرسید فرمودند که از برای
آن میگریم که در سینه جمعی کینه تو هست و تا من هستم ظاهر نمی کنند و منتظرند که مرا در میان نه بینند و کینه های خود را اظهار

کردانند و هر یک از آن طایفه ضاله این قسم احادیث و روایات در کتب خود ذکر کرده اند اگر اعتقادی با حادیث و اقوال
خود دارند پس چرا از خلفای ثلثه تبرا ندارند و رو بایشان کنند و دست بدامن محبت و دوستی قسیم نار و جنت نمی زنند و اگر این احادیث
دروغ است پس محدث و اعتباری بقول و افعال ایشان نباشد طعن آنکه موجب اذیت و محنت سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام
آن سه منافق توفیق نا گردان بر آن معصومه شده و جز از نزد حق مطلوب آن مظلومه نشسته و از زمان رسول ما شکن تر گردیده
ماند و این بنا و جهتی بود که آن معصومه مظلومه به حضرت امیرالمؤمنین وصیت نموده بود که از آن سه ظالم مردود تا خوشنود
و راضی نبود که ایشان به تشییع جنازه او حاضر شوند و بر او نماز کنند چنانکه در کتب مجمع آمده که اخطب خوارزم در کتاب
خود ذکر کرده که حضرت فاطمه از دنیا رحلت فرمود و در ایام ابابکر خشمگین بود از جهت فدک و به موجب وصیت فاطمه
زهرا علیها السلام حضرت امیر المؤمنین در شب سیدة النساء را دفن کرد و مرقد آن حضرت را با زمین هموار نموده که احدی
بر آن مطلع نگردد و روز دیگر ابابکر و عمر و عثمان و اصحاب ایشان از حضرت امیر المؤمنین از حال سیدة النساء سؤال کردند مولای
مؤمنان فرمودند که به موجب وصیت سیدة النساء او را پنهان دفن کردم پس عمر گفت که مرقد آن حضرت را طلب کنید تا بر او
نماز کنیم هر چند اصحاب آن ملاعین تفحص و تجسس نمودند از آن نشان نیافتند بیت ولاتی فضلت فاطمه الزهرا و فتشها
عن امر ما بعضها الهادی و بسطها طعن سیزدهم آنکه جمعی از کبار صحابه مانند سلمان و عمار و مقداد و بنی هاشم جمیعا به هیچ
کدام از خلفای ثلثه بیعت نکردند و سعد ابن عباده و قیس ابن سعد که از اکابر انصار بودند تن به بیعت ایشان فرود نیاوردند
و ذکر ایشان بیعت انکار کرده باشند به موجب الفروقات منهج المحظورات خواهد بود روایت است که سعد ابن عباده
با جمع خاص و عامه بیعت به ابابکر و عمر نکرده و در ایام خلافت عمر روزی او را قبیله لب ابار بود در قرای شام در هفته
در راهی به بر می برد شخصی از راهی به راهی برفت و گلوله عمر تیری با او زدند و او را کشتند ای تا بی خلافت و جانشینی
رسول خدا چنین باید که رد میکنند هر او از برای بیعت بنا حق امر بقتل او نمایند و اینست از مطاعن عثمان

میتوان

میتوان شمرد پس قیاس کن که اگر سعد بن عباده در زمان حکومت عثمان می بود نیز بیعت او را نمی شد البته بیت زنهار که
طبیع افتد اکبیدر که من اقتدی بعلی فقد نجا من نار طعن چهاردهم آنکه هر کدام از خلفای
ثلثه سی و چهل سال العبادت و پرستش بت مشغول بودند و در پرستش لات و عزی پیشانی بر زمین می سودند و ابن مغازلی
شافعی در کتاب مناقب از عبدالله ابن مسعود روایت نموده که حضرت رسالت فرموده که از نبوت و ولایت
بمن و علی منتهی شده و هیچ کدام از ما سجده بت به هیچ وجه ننمودیم و همیشه خدا پرست بوده ایم پس از آنچه که عبادت
بت و اصنام از من و علی صادر نیافته بود ما را مستحق نبوت و رسالت و علی را سزاوار امامت و وصایت دانسته
از نبوت بمن و امامت و وصایت بعلی تعلق یافت و در کتاب فتوحات القدس در تفسیر آیه کریمه اذ ابتلی
ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین آمده که الله تعالی بحضرت خطاب میکند که بدرستی
که من ترا امام امام خواهم گردانید حضرت ابراهیم از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که در ذریه تو فرزندان مرا نیز امام
گردان حضرت باریتعالی فرمود که عهد و پیمان من که امامت و خلافت است نرسد به فرزندان تو که بت پرست باشند
و حمیدی از عبدالله ابن مسعود روایت کند که سید کاینات در شان نزول این آیه فرمود دعوت و منت
حضرت ابراهیم علیه السلام که جهت ذریه خود کرد منتهی شده و با ما می رسیده که هرگز بت سجود نکرده باشد پس بنابر این
حق سبحانه و تعالی ما را بمنزله نفس خود گردانیده و علی را وصایت کرامت فرمود و در کتاب منهج الفاضلین آمده
که ابوبکر در چهل و شش سالگی و عمر در سی و پنج سالگی بشرف اسلام مشرف شدند و در تاریخ گزیده که از کتب اهل سنت است
ذکر شده که ابابکر در سی و هشت سالگی و عمر در بیست و دو سالگی و عثمان در سی و سه سالگی مسلمان شدند ای نابینا بیدین
هرگاه اما مان و پیشوایان شما بعد از سی سال و چهل سال بشرف اسلام رسیدند و ترک عبادت و پرستش بت کردند
بت پرست نامند چگونه قابلیت امامت و خلافت داشته باشند بیت آنکه بت را سجده کرده

نحر خورد و نزد بخت «گر تو مرد مومنی ابر ز بهر باید» چند ز بس بعد با شرح و ار آخر گو «مبت بعد از مصطفی
مولای ما الائمه» آنکه پرورش و تربیت از تراب و گوشت خوک یافته بودند و غذای صبح و شام چهل ساله ایشان طعن هجدهم
از این دو جنس نقص بود و مغز و استخوان ایشان از آن پرورده بود طبع و مدت مدیدی که در مکه با اعتقاد ناقص
خود مسلمان شده بودند به نفاق زندگانی میکردند و فکر از آن خود را نمی‌دانستند همراه حضرت رسول الثقلین رفتند نوزدهم
و نه با جعفر و دیگر یاران به حبشه و نه در آزاری که اهل اسلام از کفار میکشیدند یکبار شریک شدند یا رفع آزار از
اهل اسلام کردند بلکه به باطن با کفار شریک بودند و همان نفاق جبلی و طبیعی ایشان شده بود که در مدینه هم ترک
آن نتوانستند کرد چنانکه ان شاء الله تعالی بعضی از آن ذکر خواهد شد طعن بیستم در کتاب ازمع الانوار ذکر شده که حق سبحانه و تعالی
محبت و دوستی اهل بیت نبوت و رسالت را بر هر مکلف واجب گردانیده است بدلیل قوله تعالی قل لا اسئلکم
علیه اجرا الا المودة فی القربی و ایشان خلاف فرموده حق تعالی نموده عداوت اهل بیت رسول را ابتدا اعتقاد کردند و بزبان
ظاهر کردند و به آزار اهل بیت رسالت و نبوت هر یک از آن سه ملعون بغایة الغایه کوشیدند طعن بیست و یکم
در آن کتاب ذکر شده که آن سه ملعون با آنکه علم داشتند که حضرت امیر المؤمنین به علم و فضل و جمیع صفات
و کمال و حل مشکلات برآمده بود و بر همه مردمان من جمیع الجهات فایق بود ایشان تابع وی نشدند و بر آن
حضرت تقدم جستند طعن بیست و دوم نیز در کتاب مذکور آمده که حکم و فرمان الهی چنان بود که بی اذن صاحب خانه کسی به خانه
وی نروند که لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا و ایشان بی اذن صاحب خانه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا
علیها السلام داخل خانه ایشان شدند چنانکه بعضی از آن ذکر شده و برخی نیز مذکور خواهد شد و حرمت خانواده
حضرت رسول را ملاحظه و رعایت نکردند و خدا و رسول و اهل بیت را از خود خشمناک ساختند بدا حال
ایشان در روز قیامت و بال لمن شفعاؤه خصماؤه طعن بیست و سیوم آنکه طاهر الولاده نبودند

و از زنا و سفاح بهم رسیده بودند اگر علمای ایشان بر این معنی قایل نیند چنانکه در باب انساب ایشان رقم زده کلک بیان شده
و هر که در زنا و الف ایشان شک دارد البته در نسب ایشان خطا واقع شده و از حلال زادگی بهره و نصیبی ندارد طعن بیست و چهارم اگر بود حب آل حیدر را
ساخت است حوض کوثر را «گر نباشد محب تشنه خوره» هر چه گویم کنید ادراک طعن بیست و پنجم آنکه مسجد پیغمبر را به طلا و سنگ بنا کردند و محراب را
داخل مسجد کردند و لهذا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زمان خلافت ظاهری چون آن نوع محراب مسجد منقور بود که از او میکنند
طعن بیست و ششم آنکه حکم الهی آن بود که مسلمانان با اهل شرک و نفاق دوستی نکنند که یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی
و عدوکم اولیاء و آن سه منافق با اهل شرک و نفاق دوستی میکردند و مودت با ایشان میجستند و هر چند در این
باب آیات بسیار وارد و هیچ فرق نمیکردند ممتنع نشدند «نو ذره کاندر همه ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست» طعن بیست و هفتم
آنکه عمارت بیت المال حضرت پیغمبر را تغییر دادند که آن ملعونان بمشورت هم بهار را مکرر فرار دادند و در آن قرآن و اهل ... طعن بیست و هشتم
نسبت ایشان یکی از شهود بین فاحشه و صحراء فرزار زند و ابو هلال عسکری که از علمای اهل سنت است در کتاب الاوایل آورده
که اول کسی که در بیرون مرا امان داده از کجهار تکبیر امر نمود و او ماتسبیح المرسلین کرد عمر ابن خطاب بود طعن بیست و نهم آنکه بحکم الهی کافر نجس
العین است و آن سه سگ اهل ذمه و کفار را به مسجد راه میدادند فعلیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین
الی یوم القیمة بلا حد و قیاس «نحس خصلت ... » ... طعن از مطاعن ایشان سی ام
خبر جیش اسامه است چنانکه ... که غزای ایشان ... طعن سی و یکم آنکه حضرت رسول ایشان را به جمع زکوة
و صدقات نفرستاد و اعتماد بر ایشان نبود که ... طعن آنکه هرگز امیر و سر لشکری نشدند سی ام
و ... سرداری جمعی نمودند طعن آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمرو عاص را بر ایشان امیر گردانید تا آنکه مردمان بدانند سی و یکم
که ایشان داخل رعیت اند نه قابل خلافت و امامت و هر گاه ... طعن آنکه از سلاح و میراث سی و دوم
حضرت پیغمبر چیزی نزد آن سه ملعون نبود و هر چند بطایف الحیل خواستند که از سلاح و میراث رسول چیزی بهم رسانند ممکن
و مقدور ایشان نبود ... میراث حضرت رسول ... طعن سی و سیوم آنکه بر ایشان اتفاق نبود
بعضی اعتقاد اسلام بر ایشان داشته و بعضی نداشته بحمد الله و المنه طعن سی و چهارم آنکه اتفاق ... موافق

نماز بیان شهید صحیح ... و چون سلام دادند نماز تمام می‌شود ایشان بمشورت هم این عبارت ساختند السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته و علی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تا مردمان نماز را
با شهادتین میکرده باشند طعن سی و پنجم آنکه آن سه هر در نماز بعد از الحمد آمین را سنت نهادند تا لفظی که از نماز نباشد داخل
کرده باشند غرض از اینها همه این بود که هر که خواهد در شریعت تواند کرد بکنند آنچه توانستند در آن تقصیر نکردند نحو هر که او را
مقتدا بعد از نبی نبوده «در ره دین او بدان ماند که نابسته اقتدا» رزاق جان ها حق با طلب شق ... «مرگ آن حال ... مشق
مرتد از دو دو ...» گر هزاران سال با حب ... طاعت کند «آخر ار دوزخ هست آن همه طاعت هبا» طعن سی و ششم
آنکه اذان و اقامه که ... که دو سه سال ... ایشان هر روز پنج بار ... وحی ... شنیدند ... باب الله ... کرد
با ان امور ساخته بر فقره ... گردانید که حی علی خیر العمل است ... فقره بر آن افزودند که الصلوة خیر من النوم است ... وقت
خروج قایم آل محمد این بدعت از ایشان یادگار ماند و ثواب آن با ارواح ... ایشان عاید میگردد ... حمیدی
در جمع بین الصحیحین آنچه ... را ذکر نموده که هر سه در این کار با هم شریک بودند و ایشان از این بدعت مثاب میباشند
و در بعضی نسخ این بدعت را به عمر ملعون نسبت میدهند که در زمان خلافت او بهم رسیده چنانکه از او سوال نمودند که چرا این
بدعت شد گفت از برای آنکه هر گاه بدانند که گوش ایشان برسد که نماز بهترین اعمال است همه مشغول به نماز می‌شوند
و ترک جهاد میکنند طعن سی و هفتم آنکه بر همه ان خود را از کردند و دولت بر سینه گذاردند و یک دست بهم ... این بدعت را در
میان امت یادگار که ... شدند و از رواج ... از خوش ... کردند و روح مطهر حضرت رسول را از خود آزرده نمودند طعن
آنکه بدعت مسح خفین نهادند و ... بعضی خود ... آب و ... ساختند و ... ابدی گرفتار شدند طعن چهلم آنکه سی و هشتم
دفع ... را که از سنتهای بزرگ ... بود بر طرف کردند و ... را از نیل ... ساختند طعن ... آنکه ... گرو
در ایام خلافت خود گفت بر اغسل پاها و مسح گوش ... در خوش ... آمد عمر و عثمان گفتند که ما نیز ... هم چنین
بجا میرسد و این ... روش ... ساختن ... و ... از آنکه خدا و ... فرموده پس با تبع ... و مردان خود
امر کردند که بجای مسح پاها را ... بشویند و در عوض مسح ... از ... مسح نماندند و این بدعت از ایشان یادگار ماند و این

اف ... که ایشان میکشند اف ... است که شیطان بر سر و گردن آن ملعونان کرده و هر ... از روایت ... که مبادا ایشان
... شیطان ... و اصل ... طعن چهل و ... آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در نماز همچون شتر نماید که ... نا زانو را
بر زمین نهند بلکه اول دستها را بنهادند و در رکوع و سجود تعجیل میکنند و تمام کنند ذکر رکوع و سجود را و نباشند مثل خروس که منقار
بر زمین زند و دانه بردارد و در تشهد مانند سگ بر سر پاها ... بلکه بر طرف چپ نشیند و مثل ... بر چپ ... است
... و این بدعتها را آن سه منافق بهم رسانیدند و الی حال ... بر ادم می‌نشینند و از گردن میروان خود را که آفتاب غروب
نکرده نماز شام میکنند ... روزه ... کنند و این افعال بی خویش و ... همه خلاف حکم خدا فرموده حضرت مصطفی است
طعن چهل و ... آنکه در کتاب ... مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در وقت رحلت ... از ... فنا برای بقا فرمود
که طلب کنید دوست ... برادر مرا ... از ... و حفصه طلب ... را خواستند و چون در آمدند حضرت پیغمبر سر بر بالین
نهاده بود با ایشان سخن نکرده و نقلی که اگر عثمان هم دختری ... داشت و او را طلب می‌نمود آن حضرت ... با او ... کرد
سلوک می نمود پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود بنخواهد جز ... را او بروایتی که عایشه گفت که ... است
و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاضر شد حضرت رسول ... داشت و آن حضرت را بر سینه مبارک خود ... کرد
و مدت ... با او راز گفت و انگشتر خود را در انگشت او کرد پس بلال را گفت ای بلال ... زره
و مغفر من ... که در ... اسلحه ... و علم و ذوالفقار که در لیلة الاسری داشتم و تازیانه و عصا و نعلین را حاضر
ساز و دو ... من که شهباء و دلدل است و دو شتر من که غضبا و قصوی است و دو اسب من که جناح و ... است
و ... من که یعفور است بیاور و همه را بحضرت امیر المؤمنین داد و دست بر ... قوم ... و ... لب
بر لب او نهاده از دنیا رحلت فرمود ای ناصبی ... بدانکه اگر ابو بکر و عمر را در پیش ... باز خدا ... قرب و ... را
می بودند ... خلافت و رتبه امامت ... در وقتیکه حاضر شدند متوجه ایشان میشد و از ... خود
چیزی به ایشان عنایت می‌فرمود و اگر عثمان را نیز پیش خدا و رسول رتبه بود حضرت رسول او را طلب می‌نمود و از ... کات

خود او را خبری نمی‌داد [illegible] در کتاب طرائف از کتاب حلیة الاخبار نقل شده که ابابکر روزی بر منبر
نشسته بود و موعظه می‌کرد که ناگاه حدثی از او صادر شد چنانکه حاضران همه استماع نمودند و نیز در آن کتاب مذکور است
که روزی عمر بر منبر برآمده بود و نصیحت مردمان می‌نمود ناگاه باد شکم از او جدا شد گفتگوی خود را قطع کرد و گفت ایها الناس
حال متردد شدم میان آنکه از روی ریا و سمعه با وجود بطلان وضو موعظه خود را اتمام کنم و یا آنکه رضای خدا را منظور
داشته آنچه یافته بگویم اما رضای حق را اختیار کرده‌ام بدانید که حالا حدثی از من صادر شده که موجب بطلان طهارت گشته
این بگفت و از منبر زیر آمد و از غیر این دو خلیفه شنیع‌تر این فعل در صحیح نقل و حدث جنب ملک معاویه بن ابی سفیان
که در شام چنین فعل شنیعی از او بر سر منبر سر زده و از منبر زیر آمده با وضو اراده امامت نمود معصومه رحمة الله فریاد برآورد
که ای اهل شام امام شما بر منبر حدث کرد و الحال اراده امامت دارد و در قفص که اگر علما نیز چنین فعل قبیح می‌کرد
بر منصب فقه و امامت خلفای شما موجود است نیز در آن کتاب آمده که بعد از غسل جنابت امر نمود
که وضوی واجب نسازند و اکتفا بغسل نماز جمعه نمایند و الی آخر رسانیدند [illegible] بدعت و مع
هذا احمد حنبل در مسند خود آورده که رسول هرگز بعد از غسل جنابت وضو نمی‌ساخت و نیز در صحیح بخاری
از آن حضرت روایت است که هرکه وضو بعد از غسل بسازد از اهل اسلام و امت من نیست
در آن کتاب ذکر شده که جمع دو نماز فریضه را چون ظهر و عصر یا مغرب و عشا حرام کرده‌اند و از قضا
میان ایشان قرار داده با آنکه حمیدی روایت می‌کند که آن حضرت نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا را
از روی رخصت بجا می‌آورد و نیز در کتاب طرائف آمده که سجده شکر را حرام کرده‌اند با آنکه در جمع
بین الصحیحین و دیگر کتب ایشان آمده که حضرت رسول سجده شکر بجای می‌آورد و در کتب مذکور
آمده که منع نموده‌اند که سجده در حالت نماز بر خاک بکنند با آنکه در صحیح مسلم آمده که حضرت رسول سجده در حالت نماز بر خاک
می‌کرد و نیز در صحیح الفقه که از تصانیف اهل سنت آمده که سنی سجده جایز بر خاک نمی‌دانند
و نیز در آن کتاب آمده که استعمال کافور را در غسل میت بر خلاف ساخته‌اند و در کتب ایشان ذکر شده که در

زمان حضرت رسول ایشان شایع بود [illegible] و در آن کتاب ذکر شده که منع نموده‌اند که بر جنازه در وقت نماز بنشینند
با آنکه در جمع بین الصحیحین و دیگر کتب ایشان ذکر شده که حضرت رسول بر جنازه تکبیر کردند [illegible]
و نیز در کتاب طرائف آمده که منع بر در مسجد نموده‌اند که با میت همراه تکبیر نمایند با آنکه در صحیح ایشان مذکور است که آن حضرت
تکبیر بر میت نمود و در همان کتاب آمده که امر نموده‌اند که در وقت تشییع جنازه [illegible] بروند با آنکه حمیدی در جمع بین
الصحیحین و مسند حنبل و تاریخ خطیب مذکور است که حضرت رسول امر نموده‌اند که از عقب جنازه بروند و مردم
از عقب جنازه می‌رفت و اکثر در این باب مذکور شده آن است که در آن تغییر کنند و با مشورت در آن حکم
کرده‌اند اگر صحابه اگر این همه بدعتها در زمان خلافت ابابکر حادث شده اما تبعیت جواز داده که عقب باشد و عثمان
نیز با تبعیت راضی بود بلکه ترغیب می‌نمود در ایام خلافت با وقت ایشان مستمر بود و اگر این بدعتها را اهل سنت
در کتب خود ذکر کرده‌اند و رفض با خلفای خود می‌شمارند و آنچه بسیاری از آن دیگر جزو مطاعن است که در کتب
ایشان می‌شمرند بهتر حسب بر قوم قلم این شکسته رقم سبک رود [illegible] [illegible] میدان علی
عمر را به یقین عثمان بعده با عقیل است این جمله زبدیات اهانت میان
در ذکر جمیع از مطاعن ابابکر ابن ابی قحافه عبد اللطیف [illegible] در کتاب فصول الحکم آمده که ابوداود سجستانی در سنن خود روایت
در صحیح بخاری و مسلم و حمیدی و احمد حنبل هر یک از کتب خود ذکر کرده‌اند که چون بیماری حضرت پیغمبر اشتداد
یافت و اندک غشی عارض شده نتوانست که از برای ادای نماز بیرون آید و بلال بموجب امر که الصلوة
الصلوة عایشه گفت که ابابکر با مردم نماز کند و بعضی از دانشمندان اهل سنت عقیده این است که عایشه مقرر نمود
حضرت را گفت که ابابکر با مردم نماز کند به هر تقدیر چون حضرت رسول آواز ابابکر را شنید دستی بر دوش فضل ابن
عباس گذاشته و دستی بر [illegible] و در ضعف پاهای خود را در زمین می‌کشید و تا بمحراب آمده امامت قوم نمود و ابابکر را
معزول ساخت و عجب حالتی که سبب نمازی او را هرچند بگفته عایشه باشد دلیل حجت خلافت او

می‌سازند و عزل او که در جمیع کتب خود ثبت نموده‌اند اعتبار نمی‌نمایند و اگر بشمار نمازی قوم باعث خلافت عالم
می‌شد بایستی که ابولبابه که در غزای بدر و ام مکتوم که در غزای الفتح و ابوذر که در غزای احد بحکم حضرت پیغمبر در مدینه خلیفه بودند
و پیش نمازی قوم می‌کردند و آن حضرت ایشان را معزول نکرده و بعد از آن رسیدن بعد از رحلت سیّد
کاینات هر یک خلیفه و جانشین حضرت رسول بودند [illegible] و نیز در این باب حدیث ای ملک سیر [illegible] اگر نه عمر بودی ترا
دفع نمودی لعنت به ابابکر و عثمان کن لعنت بر هزار و بیست [illegible] روایت است که چون ابابکر
خلافت نشست و مردم با او بیعت کردند الا بنی هاشم و دوازده کس از مهاجر و انصار که بر بیعت او قرار
ننمودند و با عهد و اصحاب و مشورت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمسجد رفته ابابکر را از منبر پائین راندند و نصیحت می‌کردند
چنانچه قبول از آن مذکور شده ابابکر در منبر نشست و گفت اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم و علی فیکم یعنی معنی که با من کرده‌اید
در باب خلافت بر طرف ساخته اقاله و فسخ آن نمائید که من بهتر و سزاوارتر از شما نیستم و الحال قابلیت آن
منصب ندارم تا علی در میان شما هست و بعضی می‌گویند که مراد ملعون از این کلام بافرجام تجاهل و تهدید و غضب است
بهلاکت و استیصال حضرت امیر چنانچه بعد از این در احوالات خالد بن ولید بیاید و ذکر خواهد شد ای ناصبی گمراه چشم
خود بگشا و دیده بصیرت بگشا و انصاف بده که آیا از روی علم و عرفان بود یا آنکه گفته آنکه از روی جهل
و طغیان اقیلونی بر زبان عاجز بیان آورده کدام یک قابلیت خلافت و جانشینی پیغمبر خدا را نموده و شایسته منصب
امامت و هدایت اند و عقل چگونه تجویز بیند که امامی که منصوب از جانب خدا و رسول است و مکرر بر سر
منبر زبان عجز بیان گشاید و کلام حق انتظام سلونی قبل ان تفقدونی فرماید و فرمان بر داران نادان ایمان که از روی عجز و انکسار
کلمه اقیلونی گفته بیعت و فرمان فرماید قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون انما یتذکر اولو الالباب
و در کتاب توحید و در تفسیر آیه مذکور است از حضرت امام جعفر صادق روایت که مراد از الذین یعلمون ما هم والذین
لا یعلمون دشمنان ما اند و مراد از اولو الالباب شیعیان ما اند و ما کنتم فوق بصیر و الا جوف [illegible] سوره

عالم که یکی از همه اعلی باشد قدرت بر [illegible] علوم والا باشد و دانا که بعلم و عقل بیش باشد حاشا که با جهل عالم باشد
دوست و دشمن داشته و بمکان اتفاق دارند که آن قابل کلمه سلونی مرموز بود که سلونی قبل ان تفقدونی یعنی بپرسید
از من پیش از آنکه نیابید مرا و سلونی عما دون العرش سلونی عن کتاب الله فما من آیة الا و انا اعلم حیث نزلت فی سهل او جبل
او سهول الارض یعنی سوال کنید از من از ما تحت عرش و سوال کنید از من از کتاب خدا پس هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه دانا
و عالمم که چگونه نازل شده که در صحرا یا کوه نازل گردیده و نیز بهم این سلونی عن طرق السماء فانی اعرف بها من طرق
الارض یعنی سوال کنید از من راههای آسمان پس بدرستی که من دانا ترم بر آنها از راههای زمین یقینی بر آن که سلونی
با وجود اقیلونی نیست بیرون اگر مردی خواجه از ره انصاف و انصاف خدا باید پیش رسول
نه آن کس که ترا اسم [illegible] بیان حکایت در کتاب فصول الحکم از محمد مؤمن شیرازی که از علمای شافعی است
روایت است که شیخ فخر الدین واعظ بغدادی روزی بر منبر گفت خاتم خلفا علی ابن ابی طالب علیه السلام گفت سلونی
ما تحت العرش و از علمای اسلام من هم می‌گویم سلونی عما دون العرش ناگاه زنی گفت ای امام فقیه و تو ای صاحب دعوی
بزرگ که کردی بار بار که عقد جماع که سر داری چند است واعظ گفت ای زن لعنت خدا بر تو و بر شوهر تو باد
که حضرت پیغمبر از [illegible] کرده است که ارز [illegible] که از خانه بدون اذن شوهر بیرون آمده است که نه رضای خدا است و جاهلیه بر او و بر شوهر
لعنت می‌کنند زن گفت ای مذهبی تابع ایشان و در این مدت چرا زنان بسیار در مجلس وعظ تو حاضر نه تلاقی دیانت
این است که تو چنین حدیثی دانی و منهیان داری و زنان را منع می‌کنی که دیگر از خانه بیرون نیایند و دیگر بگوکه از زوج
حضرت رسول را چرا از نکاح جابره نبود گفت زیرا که رسول صلی الله علیه و آله در حیات زنده کالت زن گفت بیرون آمدن
عایشه با رخصت حضرت رسول بود یا بی رخصت آن حضرت اگر گوئی بی رخصت بود ای فرزندی و اگر با رخصت بود
به هر حال چیز لازم می‌آید واعظ مبهوت شده جواب نداشت که بگوید پس زن گفت که من شوهری ندارم و کنیز امام
جعفر صادقم که مرا آزاد کرده حاضران مجلس از حسن مقال و لطافت گفتار او عجب ماندند و بر حضرت رسول و عترت او

صراط فرستادند طعن بیستم از مطاعن ابوبکر در کتاب [illegible] آمده که سلمان فارسی را به بیعت ابابکر خواندند راضی
نشد و گفت تا من با شیر مرده حضرت مصطفی در روز غدیر خم بیعت با حضرت امیرالمؤمنین ع کردم اگر بیعت [illegible]
واقع نشده چون سلمان این بگفت چنان بر گردن سلمان زدند که گردن سلمان کج شده و ابا از بیعت می نمود و میگفت
من بنده علی ابن ابی طالبم [illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که [illegible] سلمان [illegible]
[illegible] سلمان [illegible] حضرت را [illegible]
حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده ام و بدست راست [illegible] بیعت نمیکنم و این
است [illegible] مبارک [illegible] سلمان [illegible] حضرت امیرالمؤمنین
فرموده [illegible] که حضرت رسول [illegible] فرموده که سلمان منا اهل البیت من اغضب سلمان
فقد اغضبنی همه گفتند [illegible] حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که راضی نشد که بیعت کند [illegible]
ابوبکر راضی شده سلمان بدست چپ بیعت کرده [illegible]
خود در آوردند [illegible] بیعت
[illegible]
[illegible] حکایت در کتاب [illegible]
شیخ [illegible] در کتاب ملتقطات ذکر شده که چون کار خلافت بر ابابکر قرار گرفت هر چند که حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
و گفت [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]

[illegible]

آنحضرت [illegible] سلام کند حضرت رسول روی از او بگردانید سه بار سلام کرد جواب نشنید بعد از آن گفت
یا رسول الله [illegible] وقت کار [illegible] باشم آنحضرت فرمود که جواب سلام تو
[illegible] و خلافت و جانشینی [illegible] ابوبکر [illegible]
شده [illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
السلام [illegible] حضرت [illegible] مسجد [illegible] مردم
و آنچه در خواب [illegible] سلام [illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
چنین [illegible] آنحضرت [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین
داخل مسجد [illegible] حضرت رسول [illegible]
بازگشت [illegible] و در آنجا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول ابوبکر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

از [illegible] مصطفی [illegible] هر دو [illegible]
هر دو [illegible] هر دو [illegible] هر دو [illegible]
[illegible] و تمام سوره برائت را حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت رسول فرمود که ابوبکر [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
ابوبکر [illegible] از ابوبکر گرفته و تمام سوره [illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] خلافت [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible] ابابکر
بیعت کردند [illegible] در کتاب [illegible]
حضرت رسول [illegible] بیعت گرفتند
و ابن بابویه [illegible] ابوبکر از حضرت
[illegible] فمن تبعنی فانه منی [illegible]
[illegible] قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم
ذنوبکم و هر گاه [illegible]
[illegible]
مصطفی [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] حکایت

[illegible]

[illegible] از بعد رسول [illegible] حکایت در کتاب ملتقطات از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت است که روزی حضرت امیرالمؤمنین ابوبکر را [illegible] و لا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] ابوبکر را [illegible] حضرت رسول [illegible] حضرت
رسول [illegible]
[illegible] حضرت امیر [illegible]
[illegible] طعن [illegible] از مطاعن ابابکر قتل مالک ابن نویره است [illegible]
[illegible]
[illegible] مالک ابن نویره [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] علیهم السلام [illegible]
و مالک ابن نویره [illegible] مالک ابن نویره [illegible] ابوبکر [illegible]
[illegible]
حضرت رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] ابوبکر [illegible]

شنید بر آشفت و مالک گفت خاموش شو که از اهل سابقه نیستی و در راه اسلام بیهوده نبودی و از سی بوده هم نشستن در ایامی
حضرت رسول بوده‌ام پس مالک گفت تو را از اینها به تعجب بهره است تا بدکاری افتی [illegible] آن قسم که قوم تو بوده اند
از اول [illegible] و تابعان قوم دیگر بوده اند چون این سخن درشت از مالک شنید عمر از آن گفت که گفت [illegible]
این اعرابی را که بر باشنه خود را [illegible] بر مالک او [illegible] و او را گرفتار کرده از مسجد بیرون کردند و او در اثنای آن
تهدید می نمود و این ابیات را در شأن [illegible] نظم کرده
اطعنا رسول الله ما کان بیننا ۞ و یا قوم ما شانی
و شان ابا بکر ۞ اذا مات بکر قام عمرو مقامه ۞ فتلک و بیت قاصمة الظهر ۞ و چون
ابابکر از نماز فارغ شد و بمنزل خود رفت خالد بن ولید را طلبید که میان او و مالک ابن نویره در زمان جاهلیت کینه و کدورت
بود بنزد خود طلب نمود و گفت باید هر قدر مرد میخواهی همراه گیری و مالک ابن نویره را
به بهانه زکوة بقتل آوری و قوم او را اسیر سازی پس عمر نیز در کار راهنما [illegible] خالد صد مرد [illegible] روایت و از مدینه بیرون رفت
و چون بمیان قوم بنی حنیفه رسید و امر فرمود که از شیعیان مالک که دیر [illegible] بود رسید [illegible] آن نمود که من کیم
بر روم [illegible] در [illegible] هجوم مالک و قوم او و او را کریم نمودند خلاف کردند و چون [illegible] شب شد خالد برخواسته و شمشیر
برداشته بجانب مالک آمد که بر فراش خود خوابیده بود او را بکرد و چنین بکشت و بعد از آن لشکر او را کوفتند و اسیر شدند
و اکثر مردان آن قوم را کشتند و در بعضی نسخ آمده که یک هزار و دویست نفر از مردان آن قوم را بقتل رسانیدند و زنان
و فرزندان ایشان را اسیر کردند و اموال ایشان را بغنیمت گرفتند و در همان شب خالد با زن مالک بفراش خود در آورده با او
زنا کرد و اسیران و غنیمت را برداشته نزد ابابکر آورد و چون این شنیعت را ابابکر از خالد مشاهده نمود گفت انت
خالد سیف من سیوف الله و از آن روز خالد را سیف الله نمودند و قوات [illegible] مالک ابن نویره در ایام جاهلیت
دوست و مصاحب عمر بن الخطاب بود و چون قصه کشتن مالک و آوردن اسیران قوم او را بمدینه شنید آمد دید که خالد
طلبیده پوشیده که از سر بدن تا زره را گرفته و سه تیر بر سر زده و در مسجد ایستاده [illegible] و افتی [illegible] کشتن مالک و اسیر کردن
قوم او میخواهد پس عمر او گفت که ای دشمن خدا او را در مسجد پیغمبر خدا آمده و [illegible] و حال آنکه تعدی کردی
به مردی از مسلمانان و او را بعد از کشتن و زن او را بحرام مباشرت نموده و دست دراز کرده تیرهای [illegible] او را
بیرون کشیده و بشکست و او را از مسجد بیرون کرده گفت که اگر مرا قدرت بود سر ترا بکوبم مالک خواهم

کشتی خالد

گشت پس خالد از مسجد گریان و نالان بیرون رفته نزد ابابکر رفت آنچون عمر را طلب نموده او را نصیحت کرد که خالد سالار من
و واقعه خلافت کمن که تو شمشیر باشی و اکثر گروه عرب من گرده و مصلحت - در آن از ابابکر عمر در آن حضرت بگفت ابابکر
بخالد حکم خدا را اجرای نکرد و او را حد زنا و زن مالک را بابا و گرفته و در بعضی روایات آمده که چون ابابکر زکوة از مالک
طلب نموده مالک گفت هم فرستادم که بصدقه ها را امر فرموده که زکوة بتو دهیم و بتو را از آن کرده که اکثر از ما طلب کنی جز اهل بیت حضرتی
که خدا او را بر ایشان امر فرموده اند بسبب آنکه او ابابکر نام ایشان را منع از زکوة کرده و بآن بهانه خالد را با لشکر او فرستاد
تا مردان ایشان را کشته و زنان ایشان و فرزندان ایشان را اسیر کردند و در کتاب اصابه ذکر شده که حضرت رسالت پناه صلی
مالک ابن نویره را عامل صدقات قوم خود ساخته بود و چون خبر وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خلافت ابابکر باو رسید
آن صدقات را بر فقرای قوم خود قسمت نموده ابابکر طلب زکوة نمود او گفت بطریقی که در زمان حیات حضرت رسول صلی
بر فقرای قوم خود قسمت می نموده ام الحال [illegible] عمل میکنم و بعد از قتل مالک این شعر و چون خالد او را اسیر کرد و زن
او را متصرف شد و قوم او را اسیر کرده برادر مالک نزد ابابکر آمده در این باب با ابابکر سخن گفت اسیران را باو رد کرد
اما زن مالک را که خالد حرامزاده بحرام متصرف شده بود عمر در آن باب غلیظ بسیار بابابکر گفت او را بکرد فایده بر آن
مترتب نشد و خالد نزد او بود و چون نوبت به سالاری جهنم برسد خواست که خالد را بکشد و مالک قصاص نماید
خالد از او گریخته بشام رفت و در آنجا بود تا در تاریخ طبری مذکور است و چون نوبت حکومت به عمر رسیده بود او را
اعدا نقل قتل خالد در خلال بود و شیخ محمد مفید در بعض از اهل مدینه اجتماع ایشان بعمر روایت کرده که با خالد گفت که مالک
ابن نویره را بکشتی و با زن وی زنا کردی خالد گفت که میانه من و او عداوت قدیم بود و او را جهت تشفی نفس خود
کشتم اما از برای تشفی نفس ابابکر تو سعد بن عباده را کشتی عمر از ذکر کشتن او بیرون آمده او را نوازش نمود و گفت
خالد انت سیف الله و باین لقب در میان عرب مشهور گشت و روایت آنکه عمر قصد خالد نمود خالد گفت
که از سر کشتن من درگذر تا بشام رفته سعد بن عباده که بر تو و خلیفه اول بیعت نه نموده بقتل آورم عمر از او راضی

شده خالد بشام رفت و در شب وقت یافته سعد بن عباده را بقتل رسانید و خالد بعد از کشتن سعد این شعر را گفت
بود ۞ و لقد قتلت و لکم سعد بن عباده ۞ لا مکان بینکم و بینه ۞ و قتلت مالک
بن نویره ۞ و سبیت امرته کان بینی و بینه ۞ و در کتاب جمیع الجمع از دعبل خزاعی روایت
که حضرت امام رضا علیه السلام از پدر و جد خود روایت نمود که روزی جمعی از شیعه که از آن جمله جابر بن یزید الجعفی
بود که نزد امام محمد باقر علیه السلام آمده بودند از آنحضرت سؤال کردند که آیا پدر تو بحق خلیفه بود یا ابابکر
و عمر و جانبی بود آنحضرت فرمود اللهم لا گفتند پس چرا خوله بنت جعفر حنفیه را که از جمله اشراف بود بحکم ناصواب
ایشان بکنیزی از ایشان گرفت امام محمد باقر فرمود جواب این سؤال را از جابر انصاری باید پرسید که او در آن زمان
بوده و معاینه مشاهده آنکه ابابکر نموده است پس آنحضرت جابر را نزد خود طلبید و در آن باب از وی سؤال نمود جابر گفت
که من حاضر بودم که خوله را با اسیران بمسجد حضرت رسول الله آورده بودند و چون خوله را نظر بر مرقد معطر منور
معطر حضرت رسول خدا افتاد گریه و فریاد در آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله انجه که امت تو اند ما را
بطریق نو بوده اند اسیر کردند و سبب گناهی و خطائی جز اقرار بنبوت تو و محبت اهل بیت از ما سر نزده بعد
از آن ما صحاب ابابکر که در مسجد بودند خطاب نمود که ای قوم چرا ما را اسیر کردید و حال آنکه ما کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله
بکر تو را ابابکر گفت بواسطه آنکه از ادای زکوة امتناع نموده اید خوله گفت اگر چنین باشد مردان ما امتناع نموده زنان
مومنه را چه گناه است و هر کدام از ما صحاب رسول در مدینه حاضر بودند آن زنان را بطریق تملک و بنده [illegible] بر خود حلال ساختند
الا حضرت امیرالمومنین که خوله بنت جعفر که مادر محمد حنفیه است بمقتضای کرامتی که او را بود به نکاح خود در آورد
و چون حضار مجلس بخوله گفتند که یکی از ما صحاب را اختیار کن که شوهر تو باشد و متکفل تو گردد خوله گفت شوهر من
کسی می تواند بود که از وقت ولادت من و آنکه در آن وقت بر زبان جاری شده و بر سر من گذشته تا حال
خبر دهد یاران گفتگوی او را حمل بر هذیان کرده هر کس حرفی میگفت که در آن اثنا علامه رموز غیبی حضرت امیر

امیرالمومنین

رسیده امیرالمومنین و پیشوای متقیان فرمود که ای حنفیه چون مادر ترا وضع حمل نزدیک شد میگفت
بار الهی وضع حمل این مولود را بر من آسان کن و اگر خواهی نگاه دار و اگر خواهی هلاکش کن و چون تولد
یافتی در ساعت زبان بادای کلمتین شهادت گشودی و بمادر خود گفتی که بهلاک من چه اراده داری
و حال آنکه عنقریب وصی سید اولاد آدم و وصی رسول او بحباله نکاح خود در خواهد آورد و از او پسری مرا حاصل
خواهد شد و چون مادرت آن کلمات را از تو شنید فرمود آن کلمات را بر قطعه از مس نقش نمودند و در آن
زمین دفن کردند و در روز قبیله ترا اسیر کردند ترا بر آورده بر بازوی خود بستی و علیه عثمان و جمعی از ما صحاب
آن قطعه مس را از بازوی خود گشوده با ایشان نمود بهمان طریق که آنحضرت فرموده بود مشاهده کردند و حضرت
امیرالمومنین علیه السلام خوله را بکنیزی نه بلکه از خواهش او فرستاد تا برادرش بمدینه آمده و رضا و رغبت برادر
خود خوله را بحباله نکاح در آورد و در میان و پیروان ابابکر چون این معجزات و کرامات او را مشاهده کردند در روز
قیامت هر کس بجزای کردار خود خواهد رسید ان خیرا فخیرا و ان شرا فشرا الغرض از قتل مالک و قوم او
و اسیر کردن زنان ایشان و اولاد ایشان سبب منع زکوة نبود بلکه بواسطه میل و محبت آن قبیله بجناب امیرالمومنین بود
که مبادا اعوان و انصار آنحضرت بسیار شوند و بدان قوت گیرند و خلافت از دست ایشان برود اگر آن جماعت
که در زمان خلافت خلفای ثلثه تهمت ارتداد بر ایشان نهادند در مقام اسلام ثابت قدم بودند اما ارتداد مستحق
خلافت اهل بیت رسالت و انکار خلافت ابابکر و عثمان و عمر می نمودند بلکه به یقین معنی نیک از دل جان
از بعد ابابکر و عمر و عثمان «سبحان من خلقه ما کان لنبت بعثت» این یک راحت آن سه را باطل میدانی الکه
بعضی که صحابه از برای ابابکر تعیین کرده بودند راضی شده بر سر منبر رفت و در اثنای خطبه شکایت کرده که چون
ابابکر با ما رسالت هر روز ده مثقال بقره و دو مثقال از بیت المال میگرفت و در کتاب

علوم شد

رغم الانف آمده که ابابکر شش بار از رسم که مصحف تعیین کرد چون خلافت بعثمان رسید گفت که ای قسم
که بکشم شما که مردان شما در حق فاطمه زهرا کردند و خلیفه هر دو را قطع کرد و ازین سبب بود که عائشه فتوی داد بقتل
عثمان چنانچه ابو اسحق الثعلبی در کتاب لطایف آورده که عائشه مکرر گفت اقتلوا نعثلا واقتلوا
احراق المصاحف یعنی بکشید مرکفتار را و بکشید سوزنده قرآنها را و نعثل طویل اللحیه بود که عثمان باو در رو
و مهر [illegible] داشت تحریک قول عائشه عثمان کشته شد پس ابابکر معروف باین دنائت ذات و اساءت
صفات چگونه لایق خلافت و امامت باشد مولانا حسن کاشی فرماید نظم هر که بر مرتضی را بار نیست داشت
بمن ناجوز [illegible] دوزخست * کسی کو بغض حیدر داشت در دل * نصیبش غیر نفط بوریا نیست * همیشه
لعن بر ایشان بکردم * که در دستم ازین بهتر دعا نیست * ز آتشخانه [illegible] * [illegible]
هوا نیست * کنار نم بر زبرهای ایشان است * از آن مسلم بسوی کهربا نیست * خدا بیزار از آن قومی که او را
علی در دین امام مرتضا نیست * امام حق کسی داند عمر را * کس اندر بستر مادر خطا نیست * نظم آنکه مخالف
و موافق درین اتفاق دارند که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب و انصار در مسجد بنماز ظهر مشغول بودند
شخصی بصورت درویش و فقیری بهیات مسکنت گرد صفهای نماز برآمده سوال میکرد و ملتمس چون هیچ کس
مرهم احسان بر جراحت خراشش ننهاد روی بدعا کرد [illegible] گرد و گفت الهی تو واقفی که از
مسجد پیغمبر تو محروم [illegible] چون در آن موقف در برابر حضرت امیر المومنین رسید آنحضرت در رکوع بود
درویش [illegible] آنحضرت بسبابه انگشت مبارک را بطرف او حرکت داد و درویش را معلوم شد که غرض چیست
انگشتر را از انگشت آنحضرت برآورده و شکر الهی بجای آورد و جبرئیل امین از نزد رب العالمین نزول کرد و این
آیه را در شان امیر المومنین بسید المرسلین آورد که انما ولیکم الله و رسوله والذین یقیمون
الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون یعنی حاکم شما و اولی بتصرف شما در امور نیست

مگر خدا و رسول خدا و آن کسان که ایمان آورده و نماز برپای دارند و در اثنای نماز و حالت رکوع زکوة بمستحق
میدهند و در کتاب منهج الغافلین ذکر شده که چون جبرئیل علیه السلام این آیه را بحضرت رسول خدا
خواند آنحضرت متوجه حضرت امیر المومنین علیه السلام شد و گفت مبارک باد ترا ای علی بدرجه در بهشت
که نزدیک است بدرجه در بهشت که نزدیک است بدرجه من و ابراهیم خلیل چون مجاهدان حضرت [illegible]
کاینات علیه و آله افضل الصلوات و التحیات آنچه حضرت استماع نمودند هر کس از ایشان که انگشتری داشت
باین سائل دادند تا مرتبه که چهار صد انگشتر در آن مجلس باو دادند و آن سائل شاد و [illegible] همه را از برکت
همت مولای مومنان یافت و حسان ابن ثابت در آن روز در مدح مولای مومنان امیر المومنین در رشته
نظم کشیده فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا * فدتک نفوس الناس یا خیر
راکع * فانزل فیک الله خیر ولایة * وبینها فی محکمات الشرایع * و امام فخر رازی که در
میان اکابر اهل سنت بحجة الاسلام شهرت دارد در کتابی که سر العالمین نام کرده ذکر نموده است که انگشتر
حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام بود که بدست جمعی از جنیان افتاده بود که تفرقه در خدمت آنحضرت داشتند
[illegible] و تحفه که خدمت رسول الله آوردند [illegible]
و نفقه [illegible] در وقت [illegible] حضرت رب العالمین [illegible] جبرئیل [illegible]
[illegible] و چون [illegible] آن انگشتر حضرت
سلیمان بود و در کتاب فتوحات القدس [illegible] که آن انگشتر [illegible] وزن حلقه آن چهار
مثقال بود از نقره و [illegible] مثقال بود [illegible] و قیمت آن خراج مملکت شام بود
[illegible] انگشتر [illegible] حضرت امیر المومنین [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] حضرت امیر المومنین
[illegible] فرونشست [illegible]

آورده که چون این آیه در شان آنحضرت نزول نمود ابابکر با یکی از اصحاب گفت که [illegible] آنحضرت درین آیه شریک باشیم
بکار منافقان را گفت که در وقتی که من در مسجد در میان جمعی از صحابه باشم در نماز و در حالت رکوع بیا و از من سوال کن
تا من انگشتر خود را بتو دهم [illegible] درین آیه شریک باشم آن منافق بگفته آن [illegible] عمل نموده و در [illegible]
آمده از او سوال نمود ابوبکر [illegible] هر چند سعی نمودند که انگشتر را از انگشت بیرون نماید [illegible]
[illegible] سعی نمودند که نماز خود را باطل و [illegible] نمود که نماز او باطل شد و مطلب او حاصل نشد
بود [illegible] آنکه بکشت لشکر اسلام رسید [illegible] جشم ابابکر بود و [illegible]
که [illegible] روز حنین بلشکر اسلام رسید از [illegible] جشم ابابکر بود و [illegible] و بعضی از اهل سنت
[illegible] و بعضی [illegible] و بعضی ده هزار و بعضی دوازده هزار و شانزده
هزار گفته اند چون ابابکر آن لشکر را [illegible] گفت لن نغلب الیوم من قلة یعنی حاضر در ازین
کمی لشکر دشمن و بسیاری لشکر خود مغلوب نگردیم و چون این خبر [illegible]
جشم ابابکر چون جشم زخمی بلشکر اسلام رسید که ایشان [illegible] و عسکر دشمن [illegible]
هزار کس بودند راه [illegible] گرفته [illegible] ساختند که با حضرت رسول [illegible]
حق تعالی میفرماید و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض
بما رحبت ثم ولیتم مدبرین یعنی در حنین که آن وادی است میان مکه و طائف حضرت رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و حضرت امیر المومنین علیه السلام [illegible] فتح نمود [illegible] کفته که کان ابی بکر الذی دعا
لهم و علی علیه السلام اعانهم یعنی ابوبکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] در [illegible] و تنگ شده بر زمین با وجود فراخی و نقض الهی را
حکمی است که دفع نمی شود [illegible] و یوم حنین است و قرین [illegible]
سابقه [illegible] که بیعت کنند رجوع بقصیده [illegible] در شرح کفته
[illegible] الا من المسلمین فتعجب ابوبکر من کثرتهم فقال لن نغلب
الیوم [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] ابوبکر از بسیاری آن لشکر و گفت [illegible] مغلوب [illegible]
[illegible] که جشم زدن [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
روایت است که در وقتی که حضرت رسول از کفار قریش از مکه فرار نمود ابابکر در راه [illegible]
حضرت نبوی [illegible] ابوبکر کفار را ازان واقعه خبر دهد او را همراه خود بغار برد چنانکه در کتاب [illegible]
که از مصنفات [illegible] ذکر شده که اقام رسول الله علیها فیام علی [illegible]
انه خافه ان یدلهم علیه فاخذه معه و مضی الی الغار یعنی [illegible] حضرت رسول
[illegible] که محمد [illegible]
[illegible] و در کتاب [illegible] آمده که چون صدای پای مشرکان در غار بگوش ابابکر رسید آغاز گریه و زاری
نمود که شاید کفار آواز او را شنیده بغار درآیند و آنحضرت گرفتار گردد هر چند آنحضرت کلام [illegible]
[illegible] اثر نکرد و [illegible]
[illegible] حضرت مقدس نبوی
[illegible] مبارک خود را [illegible] افکنده [illegible]
[illegible] ایام خلافت

نافض خود آن متعقب رود و هرگاه پای بر منبر می‌نهاد آن ورد و ادام عود می‌نمود و شیخ عطار
اشارت به آن نموده بیت بیکن حدیث غار که دور است زد عقل، آن اخوان بقرار ای شیخ معتبر
باشد امام آنکه بغار اشیح بوده مار، من امام مارگزیده کجا برم. حکایت در کتاب فضول الحق مذکور است
که در کوفه روزی جمعی کثیر از شیعه و سنی مجمع ساخته بودند و ابو جعفر محمد مؤمن الطاق که از علمای شیعه است
و ابن ابی حذره که از دانشمندان اهل سنت است در آن مجلس حاضر بودند. ابن ابی حذره گفت که ابوبکر به چهار
خصلت افضل است از علی و شیعه را دفع آن ممکن نیست اول آنکه در منبر ثانی مدفون است دوم آنکه
ثانی اثنین است در غار سوم آنکه نماز با مردم او کرد در وقت وفات رسول چهارم آنکه صدیق است
پس ابو جعفر مؤمن الطاق گفت که من بر تو ثابت سازم که علی افضل است از او و جمیع اصحاب
و این چهار صفت که ذکر کردی مثالب صاحب تو ابوبکر است و اطاعت بر تو لازم می‌آورم بقرآن
و نقل رسول و بدلایل عقلی و این جماعت تمیز میان ما باشند. مؤمن الطاق گفت ای ابو حذره پیغمبر را
در خانه خود دفن کردند و خدا تعالی خلایق را منع نمود از دخول خانه آن حضرت مگر باذن آن حضرت
و با عتقاد ناقص شما که از میراث دادند یا صدقه بامر خدا تعالی خود منفرد ماند که پیغمبر میراث نمی‌گذارد
اگر میراث گیری عایشه و حفصه نیم ربع نرسد و اگر صدقه گیری کل مردم شریک بودندی نه ابوبکر و عمر
رخصت دادند نه جمیع مردم پس دخول خانه حضرت رسول در حیات و ممات بی اذن او معصیت
باشد و معلوم شما هست که حضرت رسول امر به بستن ابواب همه نمود در مسجد بامر خدا بغیر از در خانه
علی که مفتوح بود که هرچه بر رسول در آن مسجد حلال بود بر او نیز حلال پس حضار گفتند که چنین بود پس
مؤمن الطاق گفت ای ابو حذره ربع دین تو رفت و این منقبت صاحب تو نیست بلکه مثالب
و معایب اوست و آنکه گفتی که ثانی اثنین اذ هما فی الغار و اکثر کتب شما ثبت است

که در آن شب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در فراش خاتم النبیین خوابید و حضرت رسول ابوبکر را همراه نبرده بود
از برای آنکه مبادا کفار را از آن خبر دهد چنانکه در همین مطعن که قبل از این ذکر شده بیان آن مفصلا آمده
پس حضار گفتند چنین بود پس مؤمن الطاق گفت ای ابو حذره نصف دین تو رفت و آنکه گفتی ابوبکر صدیق
ابوبکر می‌گفت بر سر منبر که اقیلونی که نیستم بهتر از شما اگر صدیق است پس ادعای خلافت
نکرد و آخر می‌گفت نیستم بهتر از شما و نفی خیریت از خود نمی‌کرد و کسی که صدیق است باشد بهترین
امت خواهد بود نفی خیریت و بهتری از خود نمی‌کرد و علمای فریقین متفق اند که حضرت امیر المؤمنین بر سر
منبر می‌گفت انا الصدیق الاکبر حاضران جمیع گفتند راست گفتی پس مؤمن الطاق گفت ای ابو حذره سه ربع
دین تو رفت و آنکه گفتی که با مردم در حین بیماری حضرت رسول نماز کرد و این فضیلت صاحب تو را تمام شد
بلکه نقص او نیز دیگر است که اگر با حضرت رسول بودی او را اعراض نمودی از نماز که با آن امر کرده بودی
و حال آنکه باذن رسول الله نبود و چون واقف شد با وجود صعوبت بیماری بیرون آمده او را دور کرد تا بعد از فوت
آن حضرت طلب خلافت نکند و مردم بدانند که او قابل این امر نیست و اگر او امر نموده بود که با مردم نماز کنند
بجهت دلیل آن بود و عزل آن بفرمان خدا تعالی بود و این دلیل واضح است که ابوبکر استحقاق خلافت
نداشت و قوم همه تصدیق نمودند بعد از آن گفت یا ابا حذره دین تو تمام رفت اما دلیل بقرآن آنکه خدا تعالی
میفرماید که یا ایها الذین آمنوا کونوا مع الصادقین به درستی که مخاطب اسلام موصوف
بآن منقبت چنانکه حضرت عزت جل جلاله میفرماید و الصابرین فی البأساء و الضراء و حین
البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون و اجماع امت است که امیر المؤمنین در اوقات
جنگ ابدا از عرصه خود نگریزد که هرگز فرار از معرکه جنگ ننموده چنانکه ابابکر و عمر و عثمان و سایر منافقان نموده‌اند
و اکثر علمای شما اعتراف بفرار ایشان دارند و در کتب خود ذکر آن نموده‌اند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده که انی تارک فیکم الثقلین ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی و امثال این بسیار است

و اما دلیل عقل آنکه مردم باید که اطاعت عالم کنند و اجماع امت است که علی علیه السلام اعلم بود از امت و بهمین دلایل از علمای
و نقل و عقل رأی آن گروه مفحم نمود پس ابو حذره خجل شده از مجلس برخاست. طعن دهم آنکه محمد ابن جریر طبری
شافعی در تاریخ خود نقل کرده که چون ابابکر از رفتن حضرت رسول بجانب غار مطلع شد بر عقب آن
روانه شد که خود را بخدمت حضرت رسول رساند و چون شب تاریک بود آن سرور گمان کرد که یکی از کفار است
خواست که تند تر رود و بند نعلینش پاره شد و انگشت بزرگ پای مبارکش بر سنگ آمده لنگ شد و چون
بسیار رفت و چون ملعون بخدمت آن حضرت رسید از خوف آنکه مبادا در رفتن به غار کفار را مطلع سازد
بهمراهی او راضی شده و یکی از اکابر گفته اول دم تخلف من رسول الله بعد الهجرة بخدمت ابابکر یعنی اول خونی
که ریخته شد از رسول خدا بعد از هجرت به سبب نحوست ابوبکر حرامزاده بود. طعن یازدهم آنکه معنی ابّا را در
قول خدا تعالی و فاکهة و ابّا ابوبکر و عمر ندانسته اند چنانکه گفته اما الفاکهة فنعرفها یعنی فاکهه را میدانیم که چه
چیز است و ابّا را نمیدانیم و چون این خبر بمولای مؤمنان رسید فرمود که ابّا چراگاه حیوانات است چنانکه بعد از
فاکهة و ابّا در کلام مجید واقع شده متاعا لکم و لانعامکم پس هرگاه کسی دعوای خلافت کند و خود را جانشین پیغمبر داند
باید که جمیع مشکلات مردمان نزد او حل شود نه آنکه مثل چنین در کلام خدا معنی ابّا را نداند و بر هر صاحب هوش
و هنر پوشیده نیست که هر که از روی عقل و نقل نظر کند بر او ظاهر میشود که ابابکر هرگز سزاوار ... فضل
و وارث نبوده و اکثر احادیثی که اهل سنت در فضیلت خلفای ثلثه در کتب خود ذکر کرده اند موضوع است
با آنکه احادیثی بوده است که حضرت رسول در شأن ... فرموده است و بردان و متابعان ایشان
تغییر و تبدیل داده بجهت جذب قلوب خلایق یکی از آن ملعون در رسوخ خلافت ایشان در دلها
در باب ابوبکر و عمر و عثمان یک ذکر نموده اند جمیع از آن بعد از این ذکر خواهد شد. از پیغمبر سوال کردند
که بگو نزد کیست علم کتاب در جواب از روی وحی گفت نیست آن کز کسی که در باب

از حسن بصری روایت است که ابوبکر بر سر منبر می‌گفت که فرمان برید ای مردمان مرا از جهة فرمان برای منت
خدا را اگر من گناه و معصیتی کنم و اطاعت حقیقی نکنم شما نیز اطاعت من مکنید و اگر ببینید که راه راست میروم تابع
من شوید و اگر از راه راست میل کنم و براه کج افتم از من کناره کنید. اثبات جواز عصیان بخود کرد و رعیت
در حال معصیت از پیروی خود منع نمود پس بگمان او در بعضی اوقات واجب الاتباع است و در بعضی اوقات
نه و چون که جواز خطا و معصیت نسبت بخود کرد دلیل که هرچه کند و گوید جهة خطا و معصیت باشد پس چگونه رعیت را
اعتماد بماند و چون واثق باشند بر متابعت افعال و اقوال او با هر کس خود را بهتر می‌شمرد و طعنی که بعد از این ذکر می‌شود
موافق این است بلکه تقاضی است اما چون این هر دو طعن از طریق مخالف است جهة حجت ذکر هر دو این اوراق را مزین
ساخت تا فروغ افزای دل شیعیان و علامات خاص به خلوص حضرت امیر المؤمنین باشد و منافقان و ناصبیان از غصه
در دل بمیرند اما آنکه چون بر احوالات ذمیمه غیر مرتبه مقتدایان خود مطلع شوند از طریق ضلالت ایشان مستقیم عدول فرمایند
متفق علیه فریقین است که ابوبکر بر سر منبر میگفت که مرا شیطانی هست که ملازم من است اگر در کار درست
و راه راست روم مرا اعانت کنید و اگر راه کج و غلط روم مرا براه راست آورید و ظاهرا که شیطان هست که ... با
شاگردی خود قبول نداشته و در میدان تلبیس گوی مسابقت از او ربوده و او اقرب بوده و شیطان او عراقی
خطاب چنانکه در تفسیر علی ابن ابراهیم مسطور است قوله تعالی و یوم یعض الظالم علی یدیه
یعنی روزیکه بدندان بگزد ظالم دستهای خود را و مراد از روز قیامت است و مراد از ظالم ابوبکر است یا لیتنی
اتخذت مع الرسول سبیلا یعنی ابابکر که ای کاش من فرا میگرفتم با رسول راه راست که دوستی
این اسلاف ... و او را اول از خدا و جانشین حضرت مصطفی میدانستم یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا
ای وای بر من کاش من نمیگرفتم عمر را بدوستی لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی یعنی بدرستی که گمراه کرد
و گمراه ساخت مرا از دوستی و ولایت ... و کان الشیطان للانسان خذولا مراد از
شیطان عمر است یعنی عمر گمراه کننده و فریب دهنده ... و لهذا ابوبکر و حبله ابابکر ...

و اضلال او نموده و او را رفیق سفر زنا رو گردانید و بر عقلا ظاهر و روشن است که آن ضلال مضل بعد از رحلت

حضرت رسول از دار فنا برای ابقای شیطان امت آنحضرت شده و به تلبیس و مکر اکثر امت را به ضلالت و گمراهی انداخت

مکر او که طایفه ناجیه اثنی عشریه اند که از روایت رفیق راه او ثابت است بعروة الوثقی و حبل المتین ولای حضرت

امیر المؤمنین و ذریه طیبین او زده از تو به و کید آن ملعون به سلامت رستند و به نعیم ابدی و دولت سرمدی

فایز گشتند [illegible]

[illegible]

[illegible]

«و کان ثوب الکفر نزوا لی الکری» یعنی به جزای مرتد شدن او را زنده کند آتش [illegible]

[illegible]

[illegible]

بابابکر بعد از رسید ام فروه را گفت بنقش بستند و اقربای او ام فروه را بر در خانه اش دفن نمودند و در آن وقت مولای مؤمنان
در مزرعه بود بعد از سه روز بمدینه تشریف آوردند سلمان قصه ام فروه را بعرض رسانید مولای مؤمنان متوجه خانه ام
فروه شده و سلمان گوید من نیز در خدمت آنحضرت بودم تا بسر قبر ام فروه رسیدیم دیدم در اطراف قبرش چهار مرغ
سفید که منقارهای ایشان سرخ بود هر کدام یک دانه انار مانند یاقوت در منقار داشتند و در سوراخ قبر بود و درون رفته
بیرون می آمدند و چون آنحضرت را دیدند بالهای خود را باز کرده باتفاق آواز برداشتند و با آنحضرت حرفی چند عرض کردند
که نفهمیدم و حضرت مثل کلام ایشان جواب دادند آنحضرت در بالای قبر ام فروه ایستاده دست بدعا برداشت و برکت
دعای آنحضرت قبر ام فروه شق گردید و ام فروه از قبر بیرون آمد و جامه سبز پوشیده در بر داشت و گفت
یا مولا یا سر الله مرا می خواست که اطفای نور تو کند خدا بتعالی قدرت ترا اظهار گردانید و چون این خبر بابابکر و عمر ملعون رسید بغایت
متعجب شدند حضرت ام فروه را بخانه شوهرش فرستاد و دو پسر دیگر از او متولد شد و بعد از شهادت امیرالمؤمنین
بشش ماه وفات یافت. طعن [illegible] آنکه بلال بابابکر بیعت نکرد و هر چند وعده و وعید نمود فایده نکرد و هر چند او را امر نمود والتماس
کرد که بانگ نماز بگوید راضی نشد. حدیث در کتاب تحفة الابرار مذکور است که حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا علیها
السلام روزی بر روضه رسول خدا نشسته بود ابوبکر بروی بگذشت و گفت یا فاطمه [illegible] صاحب فتنة الاربعاء یعنی ای
فاطمه مدفون شد رسول خدا در شب چهارشنبه و مراد آن ملعون آن بود که هر که در شب چهارشنبه مدفون شود در عذاب است
و در آن زمان حال او بد است و از این گفته آن منافق ظاهر می شود که ایمان بحضرت رسول [illegible] نیاورده و تصدیق
آن صادق القول ننموده با آنکه مطلب و مدعایش این بود که از او آزار بسیدة النساء رساند نعوذ بالله من هذه المقاله
طعن بیست و [illegible] آنکه حضرت رسول درعی از یهودی خریده بود و قیمت آن را به یهودی رسانیده یهودی ادعا می نمود
که قیمت آن بمن نرسیده و حضرت عمر ابابکر و عمر را حکم ساخته ایشان از رسول خدا در ادای قیمت گواه طلب نمودند
بعد از آن حضرت امیرالمؤمنین را حکم ساخته علی بتصدیق قول رسول خدا نمود در ادای قیمت درع و گفت یا رسول الله
ما ترا در وحی آسمان تصدیق میکنیم چگونه به ثمن درع تکذیب کنیم آن دو ملعون از گفته خویش نادم و پشیمان شده

عذر خواستند. طعن بیست و [illegible] آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمر بن خطاب را از تولیت صدقات دادو از آن
خدمت معزول ساخت و ابابکر عمر را تولیت جمیع امور مسلمانان داد پس چگونه شخصی که قابلیت تولیت صدقه
نداشته باشد او را متولی جمیع امور مسلمانان ساختند. طعن بیست و [illegible] آنکه ابوبکر بر منبر روزی رفته بود و موعظه می نمود و حسنین
علیهما السلام بمسجد آمده گفتند این مقام جد ماست و تو لایق آن نیستی که در این مقام بنشینی و دامنش گرفته از
منبر بزیر کشیدند آن ملعون خجل شده و منفعل گردید از منبر فرود آمد. طعن [illegible] آنکه خالد بن ولید بنا بر کینه مالک بن نویره در حیات
[illegible] که مالک را کشته بود زن او را آورده ابابکر بر او حد جاری نکرد و بی عدالتی و محبت ابابکر با خالد این بود که خالد را از دشمنان حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام می دانست. طعن [illegible] مطلق ابابکر علم باحکام شرع نداشت چنانکه از او پرسیدند که کلاله چیست گفت کلاله
شخصی است که او را مادر و پدر نباشد و فوت نمود جده او از ابابکر پرسید که از میراث من چه چیز میرسد گفت نمی دانم
در کلام خدا و سنت رسول که ترا حقی باشد با آنکه مغیره و محمد بن مسلمه یاد گفتند که حضرت پیغمبر جده را سدس میداد و در
بعضی تفاسیر آمده که [illegible] کلاله [illegible] از ابابکر پرسیدند معنی کلاله
گفت کدام آسمان سایه بر سر من اندازد و کدام زمین بردارد مرا که در قرآن تفسیر کلام الهی برای خود کنم و این خبر را
بمولای مؤمنان رسانیدند آنحضرت فرمود که کلاله خواهر مادری و خواهر پدری و خواهر پدر و مادری است. طعن سی ام آنکه در کتاب
لوامع الانوار مذکور است که خالد بن ولید با زن مغیره زنا کرد ابابکر بعلی بر او حد جاری نکرد و [illegible]
و اسقاط حد از او کرد. طعن [illegible] آنکه دزدی را حاضر کردند دست چپش را برید و هر چند بوی گفتند که دست راست او را
ببرید نشنید و خلاف حکم خدا و رسول خدا کرد و هر بار که غلطی میکرد میگفت ان اصبت فمن الله و ان
اخطأت فمن الشیطان یعنی اگر حکمی [illegible] درست گفتم از جانب خدا است و اگر خطا کردم از
جانب شیطان است [illegible] و چون شخصی [illegible] بعضی از علم و دانش او کشف نمود. بیت
چونکه شیطان برادرزاده ترا [illegible] بگذارد شیخ ترا راه [illegible]. طعن [illegible] ابن عبد ربه در کامل التواریخ روایت کرده که چون
اجلش نزدیک شد و دانست که میمیرد [illegible] خواست که [illegible] خود را [illegible] گرداند عمر را گواه
و خلافت را بود داد و خلق را [illegible] بیعت او امر نمود و جمعی هر چند میگفتند که تو بغیر حق در این کار

شروع کردی و بر تو که خست الکنون این ظلم را روا داری و دیگر را که اهل این کار نداری بر مسلمانان مسلط مکن
که الی الوقت توبه و استغفار است بهیچ وجه قبول نکرد. سی و [illegible] در کتاب [illegible] آمده که عبد ربه در کامل
التواریخ آورده که چون ابابکر محتضر شد عهدنامه نوشت که بعد از من عمر خلیفه و جانشین من است و بعثمان و بعضی دیگر از انصار
داد که باتفاق بر مردمان بخوانند پس عثمان با بعضی یاران بمسجد رفته و گفتند ای گروه مردمان این عهدنامه ابابکر است
اگر قبول دارید بخوانیم طلحه گفت بخوانید اگرچه این عهدنامه خلافت عمر است عمر گفت بطلحه که چه چیز گمان کردی
که بنام من باشد گفت بدان که والی ساختی تو او را و [illegible] او ساخت تو را امروز عمر گفت الله اکبر و ایشان
عهدنامه را خواندند و سخن طلحه ظاهر گردید. سی و [illegible] آنکه در وقت وفات گرد که در حجره طاهره نبوت او را دفن نمایند
و بجنب پیغمبر دفن کنند و چون عمر قایم مقام و جانشین او بود او نیز [illegible] گردید [illegible] ابابکر عمل نمود
و از خدا و رسول شرم نکرده و از روضه رسول خدا اندیشه ننموده [illegible] و صحبت کردند ای ناصبی صدیق ابابکر و عمر را در خانه
سید کائنات چه حق و حقی بود که خانه رسول الله را گورستان میکردند و عایشه و حفصه چه حق داشتند زیرا که اگر
بمیراث بایشان انتقال یافته است حصه دختر و زن [illegible] بعد از آنحضرت که قسمت ننموده و اگر قسمت می یافت
معلوم که بعایشه و حفصه چه مقدار میرسید با آنکه ابوبکر خود از حضرت رسول الله روایت نموده است که از پیغمبران
میراث نمیگذارند که آنچه از ایشان ماند صدقه است پس این مقدار از جمیع مسلمانان باشد و عایشه و حفصه لعنهما الله آن را
از کدام مسلمان گرفته و کدام مسلمان اجازت داد [illegible] و چگونه توان گفت که خانه از عایشه و حفصه [illegible] بود زیرا
فرمودند که برادر در خانه من دفن کنند. حکایت [illegible] و محمد بن سعد صاحب طبقات و مسلم روایت کرده اند که حضرت سید کائنات
و دفن ابابکر و عمر را [illegible] از سعادت ارادت زیارت حرمین نمود و چون بمدینه طیبه رسید
[illegible] شک و شبهه بهم رسید که اگر ابابکر و عمر بر حق نمی بودند
[illegible] که داخل بروضه مقدسه مطهره
منوره نبویه شده و قبر ابابکر و عمر [illegible] شده در نهایت تاریکی و ظلمت و آن دو ملعون [illegible] بصورت

دو خوک با قلاده های آتشین در گردن و بندهای گران از قهر و غضب ملک منان بر ایشان معذب و معاقب اند
[illegible] از آن خواب گران بیدار شده و توبه و انابه نمود و داخل مجلس و محفل [illegible] بود [illegible]
دو تمن و [illegible] رسانید. رباعی هیچ [illegible] انصاف نداده [illegible] در مدینه [illegible]
که [illegible]. سی و [illegible] آنکه ابوبکر در وقت مرگ میگفت کاش که فدک را از فاطمه غصب نمیکردم و کاش خانه
علی را [illegible] بخانه او داخل نمی شدم و کاش که در سقیفه بنی ساعده بر دست عمر بن الخطاب یا ابی عبیده
جراح بیعت میکردم و در این کار شروع نمیکردم [illegible] را می کشتم. سی و ششم در کتاب منهج الکرامه
ذکر شده که ابوبکر در وقت مردن میگفت کاشکی می پرسیدم از حضرت پیغمبر که آیا انصار را در این امر
خلافت حقی هست یا نه و این دلالت میکند بر آنکه او در خلافت خود شک داشته و از روی [illegible] این کار واقع
شده. سی و [illegible] آنکه ابابکر مبروص بود [illegible] مبتلا [illegible] و مردان خلیفه مبروص
این را معجزه و کرامت او می شمارند و میگویند که خلیفه اول [illegible] با آنکه علمای ایشان [illegible] از حضرت رسول
روایت میکنند که مؤمنان به برص و جذام گرفتار نمی شوند و این معجزه فایده که بایشان آن بود که [illegible] خلیفه اول خود نمودند
والی [illegible] مبروص را که مشاهده میکنند [illegible] اعزاز و احترام او میکردند از برای شیعیان ای
که او وارث بخلیفه اول [illegible] ملعون مبتلا است و این مختصر گنجایش زیاده از این ندارد و در این باب بهمین
اکتفا نمود. بیت هر کس که ترا [illegible] لعین / میدان بجحیم جای او را بیقین / خواهی که بدانی که کیانند آنها / بوبکر و عمر باشد و عثمان لعین
حکایت در کتب معتبره از معاویه ابن عمار روایت است که روزی ابابکر
لعین بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت من از حضرت رسول الله بعد از روز غدیر خم چیزی در باب تو نشنیده ام
اگرچه [illegible] حضرت پیغمبر ترا امیرالمؤمنین میگفتند و مسلمانم میگفتم و خبر دارم که حضرت پیغمبر ترا [illegible] و وارث و خلیفه در اهل
بیت و زنان خود ساخته بود و اما اینکه بر امت خود خلیفه و جانشین ساخته باشد از او نشنیده ام لهذا مرتکب این
امر شدم و مرا گناهی و تقصیری نباشد پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود اگر من رسول خدا را بتو بنمایم آنچه خواهی از او بشنوی
و رفع شک و شبهه از خاطر بر دارد اقرار خواهی کرد که این امر حق تو نیست و خود را از این کار معزول خواهی ساخت

وار نکنی معروف خواهی بود که می لعنت خدا و رسول او کرده گفت اگر خبر را میدانم و از او بگوید بشنوم بهمان اکتفا میکنم
و دیگر حکم توقف نیست آنحضرت فرمود که چون از نماز شام فارغ شوی به نزد من آی تا بتو وعده وفا کنم و ابابکر بعد از شام آمده
با او بمسجد قبا رفتند و رسول الله در قبله مسجد قبا دیدند حضرت رسول صلی الله علیه و آله را با او خطاب نمود و فرمود که ای ابابکر برای خود
براه او بگوی او نشستی و حال آنکه الحمد مجلس رسالت و خلافت و غیر او سزاوار آن نیست و مستحق آن مکان و مقام
است حکم فرموده مرا در پس بر او ظلم کردی و خلاف قول و گفته من کردی و خود را مستحق غضب و عذاب الهی گردانیدی
برو و این امر را بحق و راستی باو تسلیم کن که تو را از این منصب و قباحت آن عذابی و اگر آنکه گفتم نشنوی وعده گاه
تو آتش دوزخ است و مقام تو قعر جهنم ابابکر مضطرب شده از مسجد بیرون آمد عازم آنکه خود را عزل کند و از خلافت با امیر المؤمنین
و الکه از خانه حضرت سید او و سرور انقیا علیه التحیة و الثنا بیرون آمد و آنچه گذشته بود با سلمان بیان فرمود سلمان عرض
کرد تا این خبر را بر فیق خود خواهد گفت آنحضرت فرمود که بی نوری شده که او این خبر را بگوید او مانع شده او را انکار
داور را بود از اندازه و او بشغل خود مشغول شود بعد از آن آنحضرت فرمود که بخدا قسم که تا بمیرند این کار را ترک نخواهند کرد
و چون عمر از ابابکر این خبر را شنید گفت که چه ضعیف رای و ناعقل و ترسنده و بی دل مردی که آنچه در راه این امر آورده
و از و دیده اند گشت از سحر بنی هاشم زنهار که این فکر را مکن و کار خود باش و حکومت را از دست مده ع و ه
وکان ولی العهد بعد محمد علی و فی کل المواطن صاحبه و وصی رسول
الله حقا و جاره و لقد مر صلی و من لا یجانبه ع **باب** در ذکر احوال ابابکر که چون
ازل و ابد در نزع و احتضار و آنچه جاری شده در آن وقت بر زبان آن غدار نابکار و مقالات ... حسین ابن ... الله
تعالی فی کتابه العزیز **و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا** یعنی خدای تبارک و تعالی در کتاب عزیز خود فرموده
که چون کافر موطن و مسکن خود را بآنچه جهت او آماده و مهیا شده از الوان عذاب و انواع عقاب در نزع و احتضار و نظر
می آورد می گوید کاش من خاک می بودم و مرا وجودی نمی شد و علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت در کتب خود آورده اند
که حضرت فرموده **ما من محتضر الا و یمثل له فی الجنة و النار** یعنی نیست محتضری که در حال
نزع و احتضار مگر آنکه میبیند مکان و ماوای خود را در بهشت یا در دوزخ و در کتاب مشتهرات آمده که حضرت امام

محمد ...

حضرت صادق علیه السلام فرمود من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله
کره الله لقاءه و اصحاب آنحضرت گفتند ما همه کراهت میداریم مرگ را یا ابن رسول الله بدرستیکه ما دوست نمیداریم مرگ را
آنحضرت فرمودند که اینجا نیست در وقت احتضار رویت مشاهده می شود که حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین بحاضر
می شوند در آن وقت ملک الموت از و بنیاید بزدود کرد اگر در وقت احتضار و موت نزد او حاضر می شوند محمد و علی پس آنگاه سید کائنات
و سرور اوصیاء مؤمن در آن مکان مشاهده کنند خوشحالی او و ملک شکر میکرد و چون حضرت رسول اراده انصراف و بازگشتن نماید
آن مؤمن گوید که یکی می برید و من اراده دارم که در خدمت شما باشم پس سید کائنات فرماید که ما دوست میداریم که رفیق
ما باشی آن مؤمن گوید جاش حضرت رسول آنجا کنند بملک الموت که قبض روح او کن برفق و لطف که این دوست
و محب است و این طرز نیست که قبض روح مؤمن مگر باذن او و خبر میدهند قابض ارواح را که این از محبان ما است
پس این آن کس است که دوست میدارد لقای خدا را و خدا دوست میدارد دیدن او را بدین مژده که جان و تن او روانست
که این مژده آسایش جان باشد و اما دشمنان محمد و علی علیهما السلام پس **فنعم حر المقدور** مکروه نیست از نزع و احتضار مگر دیدن
محمد و علی را از برای آنکه در آن حال امید نشدند که تقبیح حق حضرت رسول و حضرت امیر المؤمنین نموده اند پس حضرت رسول قابض
ارواح بگوید که قبض روح این دشمن ما را بکن پس این آن کس است که مکروه میدارد لقای خدا را و خدا مکروه میدارد لقای او را و در اکثر
کتب مذکور است که حضرت همه انبیا بیمار شده و حضرت امیر المؤمنین به عیادت و پرسش او آمد آنحضرت حارث را از ملاقات
ضعیف و هراسان یافت این کلام منجر انجام او را بشارت داده از آن خوف و ترس ایمن و سرور گشت و بعد از آن شعر
ترجمه کلام آنحضرت در آن شعر نقل شده چون مناسب مقام دید بعد از کلام آنحضرت ترجمه منظومه را نیز مذکور می سازد و آن
این است شعر **یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن او منافق قبلا** سبدان یقین
تو حارث همدانی هر کس که رود از این جهان فانی ببیند بعیان جمال من تا دانی گر اهل نفاق است و اگر ایمانی **یعرفنی**
طرفه و اعرفه بنفسه و انعمه و ما فعلا از آنکه تو مرا بوقت مردن بشناسد او را نیز بنام مراو من
او را از روی معرفت شناسم نشانش که چه بود آن کار که زو آمده باشد بوجود **و انت عند الصراط تعرفنی**
فلا تخف عثرة و لا زللا خواهی بصراط چون گذر افتد ای پیر براه تو را از روی و داد گویم بحوالی حارث

همدان برای از لغزش مترس بگذر برای **اقول للنار حین توقف للعرض** **ذریه لا**
تقربی الرجل **ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل الوصی متصلا** گویم چه ترا
فتد توقف گر نار رکند دگر و اینک زنهار مترس نزد مشو بود او را بگذار کو رابطه بحار بر رشته کار **استقیات**
من بارد علی ظما تخاله فی الحلاوة العسلا چون تشنگیت سیدر محشر بکمال
زانکوثر کوثر مهمت آب زلال کز روی حلاوت عسل آید بخیال و ز تشنگی ابد تو تو عار رغیبال **هذا لنا**
خالص لشیعتنا اعطانی الله فیهم الامد یعنی این کرامت مبارک و مخصوص شیعیان ما است
که عطا کرده است خدا بما و شیعیان در تفسیر علی ابن ابراهیم بن زنوزی و در کشف الغمه آمده که اسمعیل ابن محمد حمیری که سید
الشعرا روایت است و اول علوی نبود و در اول طریق غیر اثنی عشری داشت و چون بخدمت ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام رسید او را از آن طریق غیر اثنی عشری اختیار کرد و قصاید بسیار در مناقب اهل بیت اطهار دارد و حسین ابن
عوف روایت کند که در وقت بیماری سید من بعیادت او رفتم اتفاق وقتی بود که سید در حال احتضار بود دار می لف
و موافق و هم سایگان بر گرد او بودند که نقطه سیاهی از روی او پیدا شده و رفته رفته بزرگ شده تمام روی او را
گرفت و بعد از لحظه ناگاه نقطه سفیدی در روی او ظاهر شده و محو افزود و سیاهی محو می شد تا تمام روی او سفید شد
در غایت نور و صفا در آن حالت حسین گشود و این دو بیت را انشا نمود **کذب الزاعمون ان علیا**
لا ینجی محبه من هنات **قد و ربی دخلت جنة عدن و عفا لی الاله عن سیئات**
فابشروا الیوم اولیاء علی **و تعلوا علیا حتی الممات** **ثم من بعده تولوا بنیه**
واحدا بعد واحد فی الصفات یعنی دروغ میگفتند زعم کنندگان که علی علیه السلام نجات
نخواهد داد دوستدار و محب خود را از عذاب و عقاب و سکرات موت و عقبات آخرت بخدا سوگند که در
به بهشت عدن و عفو نمود حضرت معبود گناهان و سیئات مرا ای دوستان بشارت دهید امروز دوستان امیر المؤمنین
علی را که تولا کنند بحضرت علی تا وقت وفات و بازتولا نمایند به پسران علی یکا بعد از یکا هر کدام که بصفت

الت ...

امامت و هدایت خلقان آراسته باشند آنگاه کلمه شهادت ادا کرد و جان بقابض ارواح سپرد **شعر** روزی
که در او بجوم عطا می بخشند تقصیر گدا و پادشاه می بخشند خوش باش و لا که در جنان منزل او بار ایمان مرتضی می بخشند
و در کتاب منهج الفاضلین آمده که ابوبکر در حال نزع با تاسف میخورد و میگفت **لیتنی لم اقول یوم السقیفة**
الامارة و الخلافة فدای کاش در روز سقیفه متوجه امارت و خلافت نمی شدم و بگفتم با کرسی **فلتکشفنا**
عنا غطانا فبصرنا الیوم حدید در وقت نزع عاقبت این کار را مشاهده کرده از آن جهت
نادم و پشیمان گشته بود و تاسف میخورد و نیز در آن کتب ذکر شده که ابوبکر در حال نزع با عایشه میگفت **هلک**
ابوک هذا رسول الله معرضا عنی و یبشر بالنار یعنی هلاک شد پدر تو و رسول خدا از من اعراض
و روی از من گردانیده و بشارت میدهد مرا بآتش و در کتاب ریاض الاحباب از منهج الکرامه نقل است که ابوبکر صدیق در حال
احتضار و سکرات موت میگفت **لیت امی لم تلدنی یا لیتنی کنت تبنة فی لبنة** یعنی کاش مادر مرا نمیزاد
یا کاش نکاهی بودم کاهی در خشتی که مشاهده عقوبت الهی نمی نمودم و بعذاب نامتناهی گرفتار نشدم و در کتاب ثعف
نحو نقل شده که محمد ابن ابابکر گفت پدرم در حال نزع و سکرات در حضور من و عایشه و برادرم عبدالرحمن و عمر این خطاب
میگفت که محمد و علی حاضر شدند و مرا بدوزخ بشارت میدهند و صحیفه در دست محمد است و مهرهای ما در آنجا ثبت است و برمن
میخوانند و میگویند رجوع و مقر تو دوزخ و عقوبت و معاونین جیش و سالم مولای خلیفه و ابوعبیده جراح در دوزخ اند و چون عمرک
از پدرم این گفتگو شنید گفت هذیان میگوید این راز را بکس نگوئید یعنی ها استم شماتت نکنند پدرم چشم باز کرده گفت
ای عمر من هذیان نمیگویم نه من در غار بودم با محمد و ای عمر شد فرموده در حجره بغیه جعفر را می بینم که در دریا جارات و من گفتم
با محمد اما من نیز میخواهم این اسم را بجنم او دست مبارک بچشم من مالیده من نیز مشاهده نمودم و بعد از آن در مدینه انکار نمودم و گفتم تو
کفتی او ساحر است اکنون بر من ظاهر شد که سبب این اعتقاد فاسد و ظلمی که بر اهل بیت او کردیم معدت و معاقب
خواهیم بود و بدی آخرت بر من محقق شده عمر نگ بخندید و گفت هذیان میگوید و بر خواست و با برادرم عبدالرحمن از خانه
بیرون رفت پس از رفتن ایشان من گفتم ای پدر بگو لا اله الا الله گفت نمیتوانم گفت بخدا که نمی توانم گفت که دوزخ و تابوت

نمیکند از او گفتم چه تابوت گفت نمی بینی تابوتی است در زیر همه طبقهای جهنم و در او ده کس و از آن می بینم یکی من و دیگری
عمر و عثمان و معاویه و سالم مولای ابوحذیفه و ابوعبیده جراح و شش تن دیگر که قابیل پسر آدم است و نمرود و فرعون و دو دار بنی
اسرائیل که تبدیل کردند کتاب خدا را و تغیر دادند سنت انبیای خود را یکی از ایشان [illegible] تورات را و دیگری تبدیل نمود
انجیل را و دجال است و نام آن مکان است و از شدت حرارت آن دوزخ تابیده می شود گفتم یا ابتاه [illegible] ای مرا بس
هذیان میگویی گفت والله لا ابدی لعن الله ابن صهاک بگذشته هو الذی صدنی عن الذکر بعد اذ جاءنی [illegible] القرین و مراد از
ذکر که در قرآن واقع شده ولایت حضرت امیرالمؤمنین است یعنی بگذار که گوید کاش میان من و تو [illegible] خدا [illegible]
جرئه که او باز داشت مرا از ذکر ولایت علی ابن ابیطالب است بعد از آنکه آمده بود قرآن و [illegible]
پس سر بر زمین نهاده زاری میکرد و واویلا و واثبورا میگفت تا جان تسلیم نمود پس عمر و عبدالرحمن آمدند و رسیدند که بعد
از ما چه گفت آنچه شنیده بودم گفتم عمر گفت هذیان گفته است آغاز نهاد که تو به هیچ بگو با هیچکس نگو که موجب شماتت می شود
و در کتاب احسن الکبار و در کتاب کشف [illegible] از ابوعاصم ابن مالک ابن اسمعیل فهدی روایتست که محمد ابن ابابکر
گفت که پدرم را در حال نزع به بدترین احوال دیدم گفتم ای پدر ترا به بدترین حال میبینم گفت ای پسر مرا نزد
من مظلومی است که اگر حلال کند امیدی هست گفتم آن مرد کیست گفت علی ابن ابیطالب است گفتم اگر [illegible] نزد او روم
و التماس نمایم که ترا حلال کند گفت برو پس نزد آنحضرت رفتم و گفتم پدرم به بدترین حالیست و [illegible]
میداند که [illegible] گرده و حقی که از شما انتزاع نموده من ضامن شده ام که از حضرت شما التماس کنم که او را بحل فرماید فرمود
که گرامی است ای محمد اما پدرت را بگو که نزد جمیع اعتراف کند که امامت حق او نبود و بنا حق انتزاع نموده تا من او را
حلال کنم و از تقصیر او بگذرم پس نزد پدرم رفتم و ماجرا را با او گفتم گفت اگر این بگویم مردم تا روز قیامت بر من لعن کنند
و این آیه را بخواند و جاءت سکرة الموت بالحق ذلک ما کنت منه تحید پس آهی کشیده گفت کاش با فاطمه و خانه
او مرا کاری نبودی و کاش فجاءه سلمی را با تش نسوختمی و کاش خواهر خود را باشعث ابن قیس نداده بودمی فقد کرا

از فاطمه گرفتمی و از [illegible] اسامه که گفت نکردمی و خالد ابن ولید را بقتل مالک ابن نویره نفرستادمی پس [illegible] نمود تا جان تسلیم کرد
و در بعضی کتب مذکور است که چون ابابکر در حال نزع و احتضار رسید و عقوبات الهی [illegible] که بجهت او آماده و حاضر شده است پسر خود را
گفت یا محمد برو بگو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] از سر [illegible] در گذرد و [illegible] مرا حلال کنند و جمعی از مهاجرین
و انصار و صحابه را حاضر سازد که نزد ایشان اقرار و اعتراف نمایم که خلافت و امامت حق علی ابن ابیطالب است و من بنا حق
از روی جبر و تعدی از او غصب و انتزاع نموده ام و خلافت را در ایام خود [illegible] پسرم محمد ابن ابابکر [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام
رفت که جواب عرض نماید در آن اثنا عمر ملعون داخل بسرای ابوبکر شده و بر کیفیت المقال مطلع شده [illegible]
احوال آگاه شده که مبادا حضرت امیر با جمعی از مهاجر و انصار آمده ابوبکر خلافت را بآن حضرت تسلیم نماید فی الفور آن شیطان [illegible] داخل
خانه که ابوبکر [illegible] بود شده بالشی از زیر سر ملعون برداشته بر روی او گذاشته و بر بالای بالش نشست المقدار [illegible] که ابوبکر
خفه شده و جان بمالکان دوزخ سپرده بعذاب و عقاب الهی گرفتار شد و چون محمد نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده
و پیغام پدر را رسانید آنحضرت فرمود که [illegible] کار خود را کرد [illegible] محمد [illegible] گشت
و چون داخل خانه شد پدر را مرده دید و بالشی [illegible] که آنحضرت فرموده مشاهده کرد و پرسید که بعد از رفتن من داخل خانه
گردید گفتند که بغیر از عمر دیگری به پیش پدر تو نشده است دانست که ابابکر را آن ضال مضل خفه کرده [illegible]
و مدت خلافت ابابکر دو سال و سه ماه و بیست روز بود و عمر ضایع او شصت و سه و بروایتی هفتاد و یک سال و در کتاب [illegible]
الکبار مذکور شده که ایمان او در چهل و شش سالگی بود و بیست و سه سال با رسول الله بود و بعد از پیغمبر دو سال و سه ماه زنده بود [illegible]
و [illegible] در روز وفات وی زنده بوده در تاریخ گزیده مسطور است که اسلام ابابکر در سی و هفت سالگی بوده و بیست و شش
سال آن منافق [illegible] اسلام می نمود و در روز دوشنبه بیست و دوم جمادی الآخر سنه ثلاث عشر هجری متوفی شده
و [illegible] حکایت است در زمان خلافت ناقص ابابکر ملعون شخصی درهم چند آورده بامانت باو داد و خود
بسفر رفت و در ایام خلافت حضرت امیرالمؤمنین آمده آن امانت را از محمد ابن ابابکر [illegible] طلب نمود گفت

که من علم ندارم بر این و هر دو [illegible] را بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند آنحضرت تصدیق قول آن مرد نمود و فرمود
ای محمد پدرت مشغول الذمه این [illegible] است و این مرد این مبلغ را باو سپرده بود و اولاد او لازم است که حق این مرد را بدهند بعد از آن آنحضرت
فرمود ای محمد میخواهی پدرت را به بینی و از او بپرسی که امانت این مرد را چه کرده و در کجا ضبط نموده گفت بلی یا امیرالمؤمنین آنحضرت
فرمودند که از فلانه دروازه کوفه بیرون رو و چون بفلان مقام و محل برسی ماده خوکی خواهی دید که از عقب او چند خوک دیگر رفته باشند
در پیش آن خوک ماده رو و از آن بپرس که امانت این شخص را چه کرده چون محمد بفرموده مولای مؤمنان از دروازه کوفه بیرون رفت
و بآن مکان رسید ناگاه نظر او بخوکی چند افتاد که مقدم ایشان ماده خوکی بود و آن خوکان نیز از عقب او می آمدند محمد بنزدیک آن ماده
خوک آمده از او پرسید که امانت فلان مرد را چه کردی آن خوک بزبان آمده گفت ای محمد [illegible] پدر تو ابابکرم بسبب
آن ظلمی و ستمی که با برادر و اولیاء و سید اوصیا نمودم و حق او را بجبر و تعدی از او گرفتم خدای تعالی مرا بعد از موت مسخ نموده باین صورت
و هیئت مبتلا گردانیده و بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتارم و هر که با اهل بیت رسول ظلم کند هرگز از دوزخ خلاصی نخواهد داشت
و این عذابها را به دوستی و اطاعت شیطان است که [illegible] ابن کلاب عمر ابن الخطاب علیه اللعنه و العذاب مبتلا شده ام
و او نیز زیاده از من معذب و معاقب است و امانت آن شخص را [illegible] ساختم و در محراب مسجد دفن نمودم برو و بیاور و بده و بدان
ای پسر هیچ چیز نزد خدای تعالی بهتر از دوستی و محبت امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب نیست و آنحضرت [illegible] و جانشین
پیغمبر و دوست او [illegible] و دشمن او در دوزخ است و محمد چون این کلمات را از پدر شنید و پدر را باین صورت مشاهده
نمود و در آن مکان [illegible] خطاب نموده این ابیات را در [illegible] نظم کشید یا ابانا قد وجدنا ما صلح » خاب یا انت ابا ما افتتح
[illegible] » [illegible] » انسیت العهد بخم وما » [illegible] » فیک اوحی احمد
[illegible] » اولمن ابواب خیبر قد فتح » ام [illegible] قد تعمقت بها » بعدما [illegible] » [illegible] عذرک فی الحشر غدا
ویلک الان اذ الحق اتضح » و [illegible] المصطفی عن ما جری » من [illegible] عن تلک القبیح » ثم من فاطمة و ارثها » [illegible]
[illegible] » و علیک الخزی من رب السما » کلما صاح حمام و صدح » یا بنی الزهرا انتم عدتی » و بکم فی الحشر میزانی رجح

و [illegible] » لا ابالی ای قلب قد نصح » یعنی ای پدر به تحقیق که یافتیم آنچه صلاح ما در آنست و آن دوست
امیرالمؤمنین است زیان کار است آن کسی که تو پدر او باشی و [illegible] آنکس که [illegible] و به تحقیق که نجات
داده مرا از تو خداوند غفور آن خدائی که نجات میدهد [illegible] از آتش تو را آیا فراموش کردی آن عهد را که بسته
در روز غدیر خم و در آن روز تبلیغ کرد [illegible] و [illegible] خلافت که احمد وصیت کرد از برای تو [illegible]
آنکس که ابواب خیبر بدست مبارک مفتوح است و یا [illegible] گرفته خلافت را بعد از آنکه بخ بخ یا ابوالحسن گفته بود
عمر و [illegible] کرده بود [illegible] شاید که مکر تو و بال تو شود فردای قیامت و وای بر تو در آن وقت که حق بر تو واضح و ظاهر
گشته و [illegible] ترا [illegible] باین صورت مسخ نموده وای بر تو آن وقت که سوال کند مصطفی از قبایح اعمال و قبایح افعال
تو پس سوال کند از [illegible] فاطمه و ارث کجاست آنکه منع کرد از حضرت فاطمه علیها السلام و ارث او را که [illegible]
که فاطمه ارث نیست و بر تو باد [illegible] و خواری و نفرین و دوری از خدای آسمان [illegible] فریاد و نوحه میکنند
ای فرزندان زهرا شما ذخیره من در روز قیامت و بشما رجحان میابد میزان من در آخرت پس [illegible] محبت شما
در بازار [illegible] باشد و [illegible] من هیچ ندارم از [illegible] فریاد گفته و بعد از آن محمد باز گشته بحضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و آنچه دیده و شنیده بود بیان نمود آنحضرت فرمود که محراب را کنده و آن [illegible] طلا را بیرون آورده
بصاحبش رد نمودند و در کتاب مشارق الانوار یقین در تفسیر قول خدای تعالی که ان انکر الاصوات لصوت الحمیر آمده که [illegible]
از حضرت امیرالمؤمنین سوال نمود که [illegible] حمیر که خدای تعالی از آن انکار کرده [illegible] است آنحضرت فرمود که مراد
از حمیر [illegible] صاحب او است یعنی ابابکر و عمر که در تابوتی از آتش باشند بصورت دو حمار و هر گاه که فریاد زنند اهل
جهنم از آتش [illegible] اهل نار را و از ایشان [illegible] » در بعض [illegible] شده [illegible]
هر نطفه که از حرام گردد پیدا » باشد به امت چنین سک قابل » [illegible] » در مطاعن [illegible]
و ملت و آن شیطان است کلب ابن کلاب عمر ابن الخطاب علیه اللعنه و العذاب [illegible]
[illegible] که مطاعن خلیفه دوم بیشمار است اما این فقیر [illegible] در حیز تحریر

می آورد و این را از توشه آخرت خود میداند طعن اول آنکه در روز اول خلافت و امارت عمر زیاده از چهار
صد کس بولایت و شهرها و قبایل عرب جهت رواج خلافت خود روان کردانید که از مردم برای او بیعت بگیرند و هر که
از اطاعت او ابا و امتناع نماید آن کس را جبرا و قهرا به بیعت او در آورند و منکر دین او باشند و اطفال و عیال ایشان را
اسیر سازند و اموال ایشان را بتاراج زنند ناچار مردم سر بطاعت آلعون مذکور فرود آوردند و از هر اطراف تحف و هدایا
جهت او فرستادند و نیز در اول خلافت ابابکر جهت رواج خلافت آلعون لقب [illegible] عرب و امصار
جمیع بلاد اسلام فرستاده تا بر والیان امر نمود که مردم را بلطف و مهربانی و بحیله و مکر بیعت ابابکر در آورند که مبادا
خبر وفات حضرت رسول و خلافت ابابکر را استماع نمایند و جبر و تعدی از آن مردم باشان رسیده از اطراف بیرون
آمده اطاعت نکنند و هر کرا خواهند هر قبیله و هر طایفه بر خود امیر سازند یا آنکه چون خبر وصایت و ولایت امیر المؤمنین که
رب العالمین و فرموده سید المرسلین باطراف و اکناف جمیع بلاد و قبایل مسلمین رسیده از هر اطراف بمدینه مبارکه بجمعیت
نمایند و امر خلافت از ایشان گرفته بصاحبش رسانند **طعن دوم** آنکه در روز دویم خلافت عمر [illegible] نامها
فرستاد که من بوصیت ابابکر خلیفه و جانشین رسول الله و امام و رهنمای مسلمانانم و در مدینه زیستم باطراف و اکناف بلاد اسلام
عمال و حکام فرستاد و در روز چهارم آلعون مذکور در مدینه بر بالای منبر رسول الله آمده شروع بخطبه خواندن کرد و چون
از خطبه فارغ شد [illegible] رسید [illegible] در تفسیر خود و حمیدی در جمع بین الصحیحین
روایت نموده اند که در روز چهارم خلافت ناقص خود بر بالای منبر گفت ای مردمان هر که مهر زنان را از چهار
صد درهم زیاده کند او را حد زنم و آنکه زیاده از چهار صد درهم باشد گرفته داخل بیت المال میکنم زنی در مسجد حاضر
بود از جا برخواست و گفت ای عمر سخن تو اولی است بقول تو یا گفته خدا [illegible] عمر گفت قول خدا
آن زن گفت که خدا گفته و آتیتم احدیهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا [illegible] گفت بچه جهت منع میکنی
ما را آنچه خدا [illegible] معنی آیه [illegible]
از آنچه داده اید چیزی و گفته اند قنطار پوست گاویست که مملو باشد از زر و نقره عمر خجل شده

[illegible]

در گریه افتاد و گفت کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی البیوت یعنی همه مردمان فقیه تر و دانا تر اند
از عمر حتی زنان مخدرات در خانهای خود و الحق که حکم بر جهل و نادانی خود کند و گوید که همه مردمان فقیه تر و دانا
تر اند از عمر حتی زنان [illegible] خود ترجیح دهد [illegible] بر منبر [illegible] دعوای خلافت
و رهنمائی خلق نماید در کتاب [illegible] از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل شده که گفت که حضرت امیر المؤمنین
رسانیدند که عمر ابن الخطاب علیه اللعنة و العذاب شیعیان ترا ببدی یاد میکند و من در خدمت آنحضرت
بودم که بباغی از باغهای مدینه رفت بحسب اتفاق در آن راه دو چار حضرت امیر المؤمنین شد حضرت
بعمر خطاب فرمود که ای عمر بمن رسیده که دوستان مرا ببدی یاد میکنی عمر در جواب حرف ناهموار گفت [illegible]
آنحضرت [illegible] که در دست مبارک داشت بر زمین انداخت دیدم که کمان اژدهائی [illegible]
دهان باز کرده و رو بجانب [illegible] کرد که او را فرو برد عمر بجزع و اضطراب در آمده فریاد بر آورد که الله الله یا ابا الحسن
لا عدت بعدها یعنی از برای خدا [illegible] توبه کردم که بعد از این چنین نکنم و خود را [illegible]
در آورده تضرع و زاری مینمود و فریاد میکرد پس آنحضرت دست دراز کرده حلق اژدها را گرفت دیدند که همان کمان
که در دستش بود عمر ترسان و لرزان بخانه آمد و چون شب در آمد [illegible] سلمان را طلب کرده فرمود برو نزد عمر
و بگو که آن مالی که از جانب مشرق آورده اند بیرون آور برای آن قسمت کن آنحضرت فرمود که مال
بسیار [illegible] چنانکه هیچکس را علم نبود بنزد او آورده اند و در خانه [illegible] ترک نکند سلمان گوید
بنزد عمر رفتم و پیغام را رسانیدم و گفتم پیش از آنکه در میان مسلمانان رسوا و بی اعتبار شوی مال را باشان
قسمت کن گفت ای سلمان عجب تر از این که علم [illegible] رسیده گفتم [illegible] چیزی مخفی و پوشیده نیست بر او [illegible]
که [illegible] گفت ای سلمان من بر تو [illegible]
گفتم ای عمر بدبخت او را بد شناختی آنحضرت وارث اسرار نبوت و رسالت است و علمش علم لدنی است و در روز

او از اسرار علوم ربانیه بیش از آنست که تو دیده و شنیده چون [illegible] از من مایوس شد گفت برگرد و بمولای
خود بگو که عمر میگوید سمعا و اطاعتا یعنی شنیدم و فرمان بردارم و هر چه تو گوئی چنان کنم چون بخدمت آنحضرت رسیدم
فرمود که آنچه میان تو و او گذشت بیان کن گفتم یا امیر المؤمنین یقین که تو داناتری از من در آنچه گذشت میان من
و او پس [illegible] گفتگو ما را بیان فرمود و گفت ترس اژدها تا هنگام مردن از دل او بیرون نمیرود [illegible]
از بیم اژدها میگوید و چون [illegible] مال را بمسلمانان قسمت کرد [illegible] تا بخت [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] **طعن سیم** از قبایح و مطاعن آن مردود آنست که در
بر شکم حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام زده و فرزندی محسن نام در رحم او بود سقط شده [illegible]
فنا بسرای بقا [illegible] انتقال نمود عمر با جمعی در سقیفه بنی ساعده جمع شده با ابابکر بیعت کردند و حضرت امیر المؤمنین بتجهیز
سید کائنات قیام می نمود و بعد از آن آنحضرت [illegible] اختیار نمود در منزل مبارک خود نشسته [illegible] نمود و آن
کرده [illegible] از آنحضرت [illegible] اراده داشتند که آن شاه ولایت را به بیعت ابابکر در آورند عمر و خالد ابن ولید
با جمعی از اشقیا [illegible] آتش بدر خانه آنحضرت آوردند و گفتند که اگر علی و اهل بیتش بیعت نمیکنند [illegible]
میسوزانیم و آتش در در خانه آنحضرت بر افروخته نهایت جلافت و بیحیائی نمودند فاطمه زهرا [illegible] در آمده که از
[illegible] بی لحاظ و بیحیائی نایره عناد و نفاق ایشان را مشتعل ساز [illegible] عمر ملعون چون دانست که آن معصومه در
عقب در است دست بر در گذاشت بقوت تمام در را حرکت داده [illegible]
[illegible] بتول عذرا و بضعه مصطفی آه و ناله کشیده [illegible] افتاده و از آن ضرب
فرزند محسن نام سقط شد و آن منافقین داخل خانه آن طاهره مطهره [illegible] عمر [illegible] بر بازوی آن
معصومه زد [illegible] بازوی آن معصومه را مجروح گردانید و قنفذ غلام ابوبکر لعین [illegible] بر کتف سیدة النساء زد [illegible]
متالم گردید و در بعضی روایات آمده که [illegible] حضرت امیر [illegible] آنحضرت را
ببیعت [illegible]
که از گردن آن [illegible] بیرون کنند [illegible]

[illegible]

آلعون [illegible] حضرت امیر المؤمنین بعجز و التماس [illegible] آن آهن را [illegible] و آتش [illegible]
داده از گردن خالد بیرون آورد و منافقان [illegible] این معجزات که از حضرت سید اولیا مشاهده می نمودند کینه و عداوت
جبلی [illegible] بغض و عناد قدیمی خود ظاهر ساخته از قساوت قلب و شقاوت ذات هیچ باقی نگذاشت و آتش دوزخ را معطل
نگذاشتند و بسبب این افعال قبیحه و اعمال شنیعه حطب جحیم و مستحق عذاب الیم ساختند و در بعضی نسخ مذکور است که چون
خالد ابن ولید [illegible] رفیق خود عمر اراده [illegible] که در دست داشت بران معصومه فرود آورد و بعضی الفاظ
چنین [illegible] از فعل خالد ابن ولید [illegible] ملعون آن فرزند سقط شد و استخوان پهلوش
شکست [illegible] فاطمه زهرا [illegible] فاطمه زهرا علیها السلام [illegible]
و در [illegible] شکم او [illegible] استخوان پهلوش را [illegible]
[illegible] جمع نمود [illegible]
[illegible]
ذکر نموده که [illegible] گفت ای عمر ترا
[illegible] بعد از آن عمر شدی و بعد از آن
عمر بودی پس امیر المؤمنین شدی [illegible] خطاب
از خدا بترس [illegible] توبه کن که عنقریب [illegible] **طعن چهارم**
آنکه منع دو متعه شد از متعه حج و متعه النساء که حضرت حق سبحانه و تعالی باتیان آن امر فرموده بود چنانکه حمیدی در جمع بین
الصحیحین آورده که عمر گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله حلالا فانا احرمهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء
یعنی دو متعه است که در عهد و زمان حضرت رسالت پناه حلال و مشروع بود و مردم او را بجای می آوردند بحکم خدا و رسول
اما من در این وقت آنها را حرام کرده [illegible] و منع میکنم و از ارتکاب آن مردم [illegible] و عقاب میکنم

هر که بران اقدام نماید یکی متعه حج است و دیگری متعه زنان و در بعضی روایت آنکه گفت سه چیز بود حلال در زمان
حضرت رسول و من آنها را منع نمودم و هر که آنها را بعمل آورد او را زجر و عقاب میکنم متعه زنان و متعه حج و گفتن حی
علی خیر العمل در اذان و اقامه و بموجب آیه کریمه فمن تمتع بالعمرة الی الحج این هر دو چیز را از کردن مردم میانداخت
و باطل گردانید حج مردم را و همچنین متعه زنان را برطرف کرد با آنکه طوایف اهل اسلام اجماع و اتفاق کرده اند که در زمان
حضرت رسالت و در ایام خلافت ابابکر و اوایل خلافت عمر نکاح متعه حلال و مستمر بود و عمر از ابتدای طبع نفس خود حرام
گردانید و نیز برطرف ساخت گفتن حی علی خیر العمل را در اذان و اقامه و در بعضی روایات آنکه در زمان خلافت ابابکر [illegible]
گشته بمشورت [illegible] گفتن حی علی خیر العمل را در اذان و اقامه برطرف ساختند چنانکه قبل ازین ثبت گذارش یافته و فتوی او را که در
میان [illegible] شیوع و [illegible] بر متعه زنان بود [illegible] رسید که [illegible] متعه [illegible] دلیل است [illegible] قول عمر [illegible]
که در جمع بین الصحیحین از چندین طرق [illegible] نقل کرده اند که عمر گفت که متعتان [illegible] رسول الله و انا [illegible] کدام دلیل [illegible]
که [illegible] که در زمان پیغمبر حلال بود و من او را حرام کردم [illegible] چون [illegible] حرام [illegible]
[illegible] ثابت [illegible] که [illegible] حلال و حرام [illegible]
[illegible] که خلافت [illegible] ثابت شده [illegible] و هر که خلافت [illegible]
کند [illegible] و [illegible] فما استمتعتم به منهن فاتوهن
اجورهن فریضة در قرآن مجید در اباحت متعه واقع شده یعنی [illegible] از زنان [illegible]
[illegible] که [illegible] واجب است و [illegible] ثقات روایت کرده اند
که مراد از استمتاع درین آیه نکاح متعه است و علامه [illegible] ذکر کرده که ابن عباس فما استمتعتم به منهن
الی اجل مسمی فاتوهن اجورهن فریضة قرائت می نمود و در کتاب [illegible] ذکر شده که در مصحف
ابی [illegible] و مراد از اجل مسمی درین آیه مدت ایام متعه است و این صریح است در اباحه
متعه [illegible] اهل بیت اطهار [illegible] متعه و ترغیب [illegible] وارد شده چون [illegible]

بدل [illegible]

مناسب دیدند که بعضی از آن مبادرت نمایند احادیث در ثواب متعه کردن روایت است از حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد [illegible] تا آنکه متعه کند چنانچه از آنحضرت مرویست که هر کس متعه کند
زن [illegible] آنست که زیارت خانه خدا کرده باشد و همچنین از آنحضرت مرویست که هر که متعه کند یکمرتبه از او
می شود [illegible] و همچنین از آنحضرت مرویست که هر که متعه کند یکمرتبه [illegible] او در درجه
مثل درجه امام حسین [illegible] و هر که متعه کند دو مرتبه [illegible] در درجه مثل درجه امام حسن علیه السلام و هر که متعه کند سه مرتبه
او در درجه مثل درجه امیر المومنین علیه السلام و هر که متعه کند چهار مرتبه [illegible] مثل درجه محمد صلی الله علیه و آله [illegible] از
سلمان فارسی و مقداد و ابن الاسود الکندی و عمار بن یاسر رضی الله عنهم که گفت بودیم ما روزی در خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله
بودیم که آنحضرت برخواست و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای باری تعالی روی مبارک بطرف ما کرد و فرمود که ای مردمان
بدرستیکه جبرئیل امین از نزد رب العالمین بجهت من تحفه آورده است که آن متعه است [illegible]
[illegible] و من امر میکنم شما را بمتعه کردن که آن سنت من است و بعد از من [illegible]
[illegible] و هر که قبول کند [illegible] و هر که خلاف امر [illegible]
کند خلاف فرمان خدای تعالی کرده است و بتحقیق [illegible] متعه خواهد کرد و ترک
این سنت [illegible] پس خدا را گواه میگیرم [illegible] دوزخ و لعنت خدای [illegible]
که خلاف امر من کند در این سنت و هر که انکار کند سنت مرا پس خلاف امر من کرده است و هر که خلاف امر من
کند بتحقیق که خلاف امر خدای تعالی کرده است و هر که خلاف امر خدای تعالی کند [illegible] بتحقیق
که [illegible] خدای تعالی متعه را [illegible] داده است [illegible] پس هر که متعه کند
[illegible] و هر گاه مرد با آن زن که [illegible] فرود می آید از برای ایشان
[illegible] و هر گاه حرف بزنند خواهد بود گفتگوی ایشان

بلکه [illegible] و هر گاه مرد دست زن را بگیرد [illegible] از انگشتهای ایشان و هر گاه بوسه
[illegible] خدای تعالی [illegible] هر دو [illegible] و هر گاه مفارقت واقع شود [illegible] خدای تعالی [illegible]
لذت و شهوت [illegible] و هر گاه که برخیزند و غسل کنند و [illegible]
که متعه [illegible] خدای تعالی [illegible] که [illegible] و غسل کنند [illegible]
خدای ایشان گواه باشید که من [illegible] از برای ایشان بعدد
هر موی که در بدن ایشان است ده حسنه [illegible] ایشان ده [illegible] از برای ایشان ده درجه
[illegible] امیر المومنین علیه السلام و گفت یا رسول الله [illegible]
[illegible] برای برادر مومن متعه [illegible] حضرت رسول فرمود [illegible]
حضرت امیر المومنین [illegible] ثواب [illegible] آنحضرت فرمود که هر گاه برخیزد و غسل کند [illegible]
خدای تعالی بعدد هر قطره آب [illegible] فرشته [illegible] تسبیح و تقدیس خدا کنند و ثواب آن از برای ایشان است تا روز
قیامت یا علی هر که [illegible] و [illegible] از [illegible]
و نیز مرویست که روزی [illegible] در خدمت آنحضرت ذکر متعه و ثواب آن مذکور شد [illegible] آنحضرت
فرمود که [illegible] ثواب متعه کردن [illegible] گفت [illegible] جبرئیل [illegible] آمده
[illegible] خدای تعالی ترا سلام میرساند [illegible] ای محمد
[illegible] متعه [illegible] نزد خدای تعالی [illegible] در راه خدا [illegible]
در بهشت [illegible] از برای آنکه متعه کرده است در دنیا [illegible] هر گاه مومن [illegible] متعه [illegible]
[illegible] خدای تعالی [illegible]
ای بنده من [illegible] متعه [illegible] بخشیدم [illegible]

امام جعفر

کردم جنت [illegible] از آنحضرت مرویست که هر که متعه کند یکمرتبه [illegible] و هر که زیاده کند خدای تعالی
مرتبه او را [illegible] از خدای تعالی [illegible] روز قیامت [illegible] متمتع
و متمتعه [illegible] ملائکه
[illegible] که متعه کرده اند [illegible]
داخل بهشت [illegible] خدای تعالی [illegible]
عدن [illegible] هزار شهر از طلا و در هر شهری [illegible] هزار قصر و در هر قصری [illegible] هزار خانه [illegible]
[illegible] هزار تخت [illegible] هزار [illegible]
از حور العین [illegible] و هر [illegible] مشک و عنبر [illegible] باشند
تا آنکه وفا کرده باشد خدای تعالی [illegible] در جنت النعیم [illegible] ثواب هزار شهید و هزار صدیق
[illegible] هزار [illegible] از برای ایشان [illegible] آفتاب و ماه [illegible]
[illegible] خدای تعالی برای ایشان ثواب [illegible] حج و [illegible] عمره [illegible]
[illegible] باشد و [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که
[illegible] متعه [illegible] خواهد آمد روز قیامت [illegible]
[illegible] و نیز از آنحضرت مرویست که متعه کردن [illegible]
[illegible] و هر که انکار کند آن را [illegible] متعه کردن [illegible]
فرزندی که از متعه بهم رسد بهتر است از فرزندی که از زوجه دایمی بهم رسیده باشد و انکار کننده متعه کافر [illegible]
و هر که [illegible] در متعه کردن مومن است و هر گاه [illegible] متعه [illegible] صدقه کند آن [illegible]
خدای تعالی از برای او ده [illegible] صدقه و دیگری ثواب متعه
آمده که روزی عبدالله ابن زبیر در مسجد [illegible] و عبدالله عباس [illegible] در کتاب منهاج الفاضلین

و نهی نا شده بود و حمل مسیحیه شده عبد الله بن زبیر گفت ای کوری که خدا چشم او را کور کرده است حلال میداند متعه را
و متعه زنای محض است عبد الله چون این سخن از او شنید برآشفت و گفت که خدا چشمهای مرا و عقلهای شما را کور
کرده است و بگو بدان قسم که نازل شده متعه در کتاب خدا تعالی و صحابه در زمان حضرت رسول متعه میکردند و آنحضرت
منع نکرده و بعد از آن رسول دیگر نیامده که حرام کند متعه را و دلیلش قول عمر است که گفته دو متعه است که در زمان
پیغمبر خدا حلال بود و من حرام میکنم ما گواهی عمر را قبول کردیم که در زمان رسول خدا حلال بوده تحریم او را قبول نکنیم و تو از متعه
حاصل شدهای بپرس از مادر خود از دو عدد برد و عوسجه عبد الله زبیر که نه رفت و از روی عنف با مادر گفت خبر ده
مرا از دو برد و عوسجه و مادرش گفت پدر تو با رسول خدا بود و در روی عوسجه نام دو برد به رسول داد و آنحضرت آنها را
به هم بر تو داد و پدرت آن برده را به من داد و متعه او شدم و بتو حامله شدم و تو از متعه حاصل شدهای و در کتب بسیار حدیث
مسطور است که عبد الله ابن عباس و عبد الله مسعود و جابر عبد الله انصاری و ابو سعید خدری و سلمه ابن اکوع و مغیره ابن شعبه و اکثر تابعین
و غیر هم جمعی دیگر از فضلای صحابه و تابعین بسخن عمر التفات نکرده باباحت متعه فتوی میدادند و بدان عمل میکردند و میگفتند
که ما از حضرت رسول شنیدهایم که متعه حلال است و بقول عمر از آن باز نمیگردیم و بدین اعتقاد بودند تا از دنیا رحلت کردند
و در صحیح ترمذی آمده که مرد شامی از ابن عمر سوال نمود از متعه ابن عمر گفت حلال است شامی گفت پدر تو از آن نهی
کرده ابن عمر گفت که اگر پدر خود ترک سنت رسول خدا کند من ترک سنت رسول خدا نکنم و در مسند احمد حنبل مسطور است که عمران
ابن حصین گفته که نازل شده آیه متعه در کتاب خدا و عمل کردیم با آن تا آنکه حضرت رسول و جمیع صحابه متعه
میکردند و نشنیدیم که قرآن نسخ آن کرده باشد یا رسول منع آن کرده باشد تا آنکه رسول خدا از دنیا رحلت نمود
و در صحیح مسلم مذکور است که جابر ابن عبد الله انصاری را پرسیدند که آیا متعه مشروع و حلال است فرمود آری
حلال است و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله متعه را مشروع کرد بحکم خدا تعالی و شارح مقاصد و صاحب هدایه نقل
کرده که مالک را مذهب آنست که متعه حلال است و ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده که حضرت

امیرالمؤمنین

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود لولا نهی عمر عن المتعة ما زنی الا شقی یعنی اگر نهی نمیکرد عمر متعه را هرگز زنا نمیشد مگر از بدبختی
و یحیی ابن اکثم که از جمله مشایخ است و امام ایشان بود و فتوی بتحریم متعه میداد مشهور است که مرض ابنه داشت
و لواطه را بر خود حلال میدانست و بر مشهور است که با نابغه عصر و شیطان است این لطیفه علیه اللعنه
آزار ابنه داشت و بدین علت و مرض گرفتار بود و افتخار بغلام و در خدمت او بایستادگی نبود و بکار شغل اشتغال
عین کرده است بیت امام او است که خلق جهان غلام وی اند نه آنکه از هوس افتد بزیر پای غلام در کتاب مجمع مراث
المنیجی و در کتاب مجالس المؤمنین آمده که یکی از ناصبیان دمشق بود در زمان ... و مرد غریبی همه روز بکار نه ...
آن ناصبی از آن مرد غریب پرسید که وجه آمدن تو بکار نه این زن چیست گفت او را بنکاح متعه کردهام چون آن
ناصبی از آن مرد غریب این سخن بشنید فوراً او را گرفت و فریاد برآورد که بیایید ای مسلمانان که رافضی متعه را
گرفتهام و از هر طرف جمع کثیری از سنیان بر او جمع شده آن غریب بیچاره را گرفته و در پیش قاضی بردند قاضی پرسید که این
مرد غریب چه میخواهد گفتند که میگوید که من فلانه زن را بنکاح متعه کردهام پس یکی از ناصبیان قاضی که در باطن یکی از اشخاص بود
برخواست و نزد آن مرد غریب رفت و گفت اگر خلاص و نجات خود را میخواهی باید نزد قاضی بگوئی که زنا کردهام
بعد از آن نزد قاضی آمده گفت این مرد مظلوم و مسکین است و آنچه او میگوید غرض آنست که این جماعت میگویند
پس قاضی مهور شد حال را از آن مرد غریب پرسید چون او مطلب قاضی اعتراف بزنا کرد قاضی او را
رها نمود و آن جماعت که او را آورده بودند دست از او برداشتند و اظهار معذرت نمودند که ما از او شنیدیم که او میگفت متعه
کردهام و اگر میگفت زنا کردهام متعرض او نمیشدیم و آنگاه آن جماعت متفرق شدند و از دکیت ثابت ای ناصبی
بعد ازآنکه در بلاد شما زنا و لواطه که در شریعت حرام است و متعه حلال و جایز نموده مبادرت نماید متعرض او نمیشوید
و اگر اقدام بمتعه نماید متعرض شده حکم بقتل او میکنید که چرا العلامه بمودة خدا و رسول عمل کرده و خلاف گفته عمر نموده و یکی از
شعرا اشاره بدین معنی نموده رباعی زنا کم تعفون عنها و من اتی الیکم من المتمتعین قتلتم بطع نجم اگه بود ... در

در کار

بدر منزل ... در ایام خلافت خود از شاعری که از شیعه افتاد در منزل رسید لکن آنکه او را خانه بشرب ... متعه مگری
اقدام مینماید از دیوار خانه داخل شده که امر بمعروف و نهی از منکرات نماید و از فعل نامشروع منع سازد و او خانه را که لحظه
بحال ناخوش او افتاد گفت ای آنکه سخن خناس ای بدتر از آنکه بوسوس فی صدور الناس در این وقت
کیا بودی و چکار آمده خدا ترا خلافت بساده حلافت و سلطان گفت که بطلبه آنکه نمیشنیدی شما اقدام نموده ای آدم
که شما را منع و زجر نمایم الجماعت گفتند تو بفرمایید چرا خود تو بکر میکند ای خارجی مگر تو از دوره نطفه
خارجی و الا استحقاق در این از استحقاق مراتب شیخ از ما بیشتر و تو بمنع و تشنیع از ما اولیتری اگر از ما یک
تقصیر سر زده باشد از تو بکمیت جهت در همین کار مخالفت حکم خدا اصدار کشته بوجوه متعدده از تو درین امر
چون او در اصل نا پاکت خطا واقع شده اول آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده و لا تجسسوا یعنی تجسس احوال و عیوب مردم
نکنند که خدا میخواهد ستار العیوب است و تو پرده شکسته خود را ضعیفه میدانی بلیه که بر او تیش با خانه برده در
دیگر حق عز و جل فرموده که و لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و اتوا البیوت من ابوابها
یعنی خوب نیست از پشت بام داخل خانهها شدن نیکی آنست که از خدا بپرهیزی و از ابواب خانهها در آئید
و تو در اگذاشته چون دزدان وقت شب از دیوار در آمدی و از نیکی و تقوی که خدا فرموده بیرون رفتی دیگر آنکه
حق سبحانه و تعالی فرموده ان بعض الظن اثم و تو گمان بد در حق ما بردی و آثم شدی دیگر الله تعالی فرموده و ان جا لکم
فاسق بنبا فتبینوا و تو تحقیق ناکرده بر سر ما آمدی و ما را رنجیده ساختی و دیگر ایزد تعالی فرموده لا تدخلوا بیوتا غیر
بیوتکم حتی تستانسوا و تو بی رخصت دادن داخل خانه ما شدی اگر خدا دیگر ... از تو میدانی بگو و اگر دعوای
الس ... چون تو از جنس آن نیستی حاشا و کلا که ما را با تو انس بوده باشد دیو و حشت بیاید از و بدار تو
انس را حیرت فزاید کار تو ای خوی ره زن و ای بو الفضول نه مرد و نه زن که اختلاط و آشنائی سر زده
بمنزل ما آمدی و چون دزدان وقت شب از دیوار بکمر در داخل شدی اگر بطمع آمدی کیان بگیر قسم که در کار ما هیچ

در کار

در کار زشت دیگر اگر حق تعالی فرموده است و تسلموا علی اهلها و تو چون دیوی که از بند رها شده باشد بیامدی با ما در آمده
در گفت و سلام که سنت مؤمنان است و تو نموده چنان اسرار بر ما زدی و سخن تلبیس را شنیدی اعین و شیطان رجیم کردی
و کوفت و خود بینی و تمار روشن ز خود ساختی و سک دیوانه هر کند کار در آمدی و از دیوار که بارشت و گفتار ناخوش از شت
صحبت و عیش ما را بر ما منغص و حرام کردی و اول ... که این سلامت نفس و کار ما تنگ کردی و صحت ما را بر در ما اوفتاد
وجانشینی رسول البصادجتش که داری و فرزانی مناسب این مقام که تو بدین ترا چه که نهی نمائی ای مقام رسول ترا رسد که نشوی
عیاری چه فرق نیست به نزد حلال از حرام چرا تو دست از این کار بر نمیداری تو مست باده جهل و زعقل بهوش باش
سخن روان شیخ خود چند بر زبان آری بیان عیب کسان کردی تا کی چه رقم زده تا چند مردم آزاری قطعه
در کتاب ... و ... که از کتب اهل سنت است در ذکر طبقات مشایخ آمده که چون حضرت رسالت پناه فرمود که اعرفکم بالمنافقین
فقیل حذیفه یعنی داناترین شما بشناختن منافقان حذیفه است عمر روزی نزد حذیفه رفت و گفت بخدا از منافقین
خبر داده آیا من از ایشان هستم حذیفه گفت ما اکنت افشی سر رسول الله یعنی نیستم من که راز رسول خدا را فاش
سازم سر رسول خدا و اسامی منافقان که حضرت پیغمبر حذیفه را خبر داده بود در باب کشف خفای او مدار شده و ظاهر کرده آن
منافقان عمر بود و شیخ عطار در کتاب مظهر العجائب گفته هر که شد بیرون ز ره گمراه شد همچو عمر رانده درگاه شد عطار
حمیدی در جمع بین الصحیحین ذکر کرده که عمر در ایام خلافت خود حکم برجم زن حامله نمود که زنا کرده بود حضرت امیرالمؤمنین
فرمود که اگر ترا بر این زن تسلط هست ترا تسلط بر آنچه در شکم وی است نیست عمر گفت لولا علی لهلک عمر یعنی
اگر نمی شد علی هلاک میشد عمر امام احمد حنبل در مسند خود از حسن بصری روایت کرده که عمر در ایام امارت
و ایالت خود دیوانه را میخواست حد زند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که حد از دیوانه برداشته شده است قلم از دیوانه
تا آنکه هوشیار شود عمر گفت لولا علی لهلک عمر و همچنین در مقدمات بسیار از روی جهل احکام از او صادر شده و مولای
مؤمنان او را تنبیه ساخته تا زیاده از هفتاد نوبت بزبان عجز بیان جاری ساخته که لولا علی لهلک عمر و در گفته او
ظاهر میشود که فتوای بغیر حق و ناحق داده است و نادم و پشیمان از احکام خود شده بغلط و نادانی خود اعتراف نموده

واحکام و اقوال او بهیچ صوب نبوده طعن حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل کرده است که چون حضرت
رسول از دار فنا به سرای بقا رحلت فرمود عمر را استماع شد که شاید مردان با آنحضرت رو بنهان شده و بالکمان آنکه
وی بمرد چیزی چند کنم که او را نمی باشد و مارا بدان گناهکار ننموده ساخته بگریز او را رسانید پس نزدیک ابابکر با بکر رفته
رفته و حال با وی گفت ابو بکر این آیه را خواند انک میت و انهم میتون عمر گفت پنداری من این آیه را نخوانده ام
پس هر دو با هم بمسجد الرسول آمدند ابابکر چادر از روی حضرت رسالت برداشت و آنحضرت از عالم رفته بود
روی انور را بوسید و گفت فداک ابی و امی پس ابابکر بعمر گفت البدار البدار قبل الفوات یعنی ای عمر شتاب
بشتاب بطلب خلافت و از مردم بیعت بستان پیش از آنکه علی علیه السلام بدین کار در آید و امر خلافت ببرد و ابوبکر
و عمر از نزد سید البشر بیرون رفته بطلب خلافت و بیعت ستاندن شدند چنانکه ذکر شد و سید رضی علیه الرحمة در خصایص
الائمه نوشته است که در ایام خلافت علی علیه السلام از ده والله اعلم تا ثمیة الکوفه مردی از اهل آذربایجان را شتری چند بود و آنها را
بکرایه میداد و معاش خود را بدان میکرد ناگاه شتران از او یاغی شده سر به بیابان نهادند و چندان سعی کرد رام نشدند
و مردمان او را رهنمائی کرده که بمدینه رو و از جانشین رسول خدا و داماد او استعانت و یاری جوی چون بمدینه در آمد
آمد او را بنزد عمر بردند و آن جانشین رسول خدا بر او ترحم کرده بر کاغذی نوشت که من امیر المؤمنین عمر الی مردة الجن والشیاطین
ان تذللوا هذه المواشی له یعنی این رقعه ایست از من که امیر مؤمنانم بسوی متمردان جن و شیاطین نافرمان
بردار باید که فرمان امیرالمؤمنین برسد آن مواشی و چهارپایان را ذلیل و فرمان بردار او کنند و الا برایشان خشم گرفته
غضب خواهم نمود ابن عباس گوید که در آن مجلس حاضر بودم از این رقعه غمناک شدم و بخدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
آمدم حکایت را نقل کردم آنحضرت فرمود بحق آنکه دانه را شکافت و آدمی را آفرید که این مرد بزودی نزد تو
رسیده و آزرده برخواهد گشت پس هم بر آن بنا بود که دیدم برگشته و زخمهای منکر بر سر و روی او بود پس بسیم الصلاة چون
گفت با آن نامه رفتم و رقعه را نمودم از میان شتران دو سه شتر جدا شده روی بمن کردند و مرا در میان گرفته نزدیک
شد که هلاکم کنند دست به عادت که الهی برداشته گفتم خدایا شتران را از من کفایت کن و بکس اتفاق
جمعی از خویشان و برادران رسیده مرا خلاص کرده تنی به بردند و مدتی بعلاج من مشغول شدند تا این

افعی توادم

زخمها که می بینی التیام یافت پس بنزد جانشین رسول خدا رفته او را خبر کردم عمر گفت دروغ میگوئی و رقعه مرا
بایشان ننموده آمده که او بر بول قسم خورد که هرگز دروغ بر زبان نیاورده ام عمر او را از مجلس خود براند گفت دروغ گو را
بیرون کنید ابن عباس گوید که من او را بگرفتم بر آنکه مرد این مطلع بر درم تبسمی فرمود گفت من بتو گفتم که عنقریب
غایب و خاسر بر گردد و آنمرد را نداری نموده گفت با تو ضعیف برده و بگو جامه مرا فرستاده و این دعا بخوان اللهم انی
اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة و اهل بیته الذین اخترتهم علی العالمین اللهم ذلل
صعوبتها و اکفنی شرها فانک الکافی الغالب القاهر آن مرد متوجه مکان خود شد سال
دیگر دیدم که آمد و شتران همراه داشت و بخدمت مولای مؤمنان آمده و سعی بر پدر آنحضرت تو ورد که این را تصدق بر تو
از کرایه شتر یاقته ام بر من منت نه و قبول کن آنحضرت فرمود که قبول کردیم و بتو بخشیدیم و حوها که میان او و شتران گذشته بود
بخدمت آنحضرت گفته آمده بیان فرمود آنمرد گفت بخدا قسم که گویا همراه من بودی و چون من این دعا خواندم و بنام مبارک آنحضرت
تکلم نمودم همگی آمدند و خوار و زبون من می شدند و فرمان من می بردند چنانکه هر گاه میان من و ایشان کسی رو یافتند و بعد از آنحضرت
انفرض دیدم آن حال خلاص یافتم و سعی بر زدات دارم و از خدمت آنحضرت انصراف حاصل نموده بار کشت و تا زنده
بود سالی یکبار بزنج می آمد و مال بسیار از کرایه شتران بهر بیسه و آنحضرت فرمود که هر کس او را از جانب ما و حال بغیری ... منطع
نیع شده بدین دعا توسل نماید البته حق تعالی مشکل او را بر او آسان گرداند حق تعالی کفایت کننده است همه امور را برای او آسان کننده است
هر دو شوار دور خبر است که احوال آن شخص را بعمر رسانیدند و آن بسر بار حسد او بغض او افزون شد طعن دهم
الکه حجه نام کتابی بو
بامضای خط حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در باب فدک از حضرت فاطمه علیها السلام بستد و پاره کرد چنانکه
تمتکار ش یافت در باب مطاعن ابی بکر گذشت و درآن بر کتند و بد عاد ال معصومه نظر در کسر اللقوب باره کرد بدیت
شکم بادا دستش بیترد عا بجگر گوشه بضعه مصطفی طعن یازدهم در کتاب کشف الحق آمده که بعضی را بر بعضی از
عطا بتفضیل داد و مهاجران را بر انصار و انصار را بر غیر انصار و عرب را بر عجم زیاده داده و حال آنکه حضرت رسول همه را برابر میداد
و در منهج نیست الا بدعت و مخالف امر خدا و رسول خدا و بمیان بیدین در کتب خود ذکر کرده اند که ابا بکر در تفضیل عطایا
اقتدا بحضرت رسول نمود که آنحضرت در جمله حنین بعضی را بر بعضی در عطا بتفضیل داد و بعضی از ایشان بدین بیان اکتفا میکنند

که عمر مجتهد بود و عمل برای خود میکرد رای ناصبی اجتهاد در جائی است که نص خدا و رسول در آن نباشد و حضرت رسول غنیمت
و عطایا را برابر میداد اما در جنگ حنین که بعضی از صنادید قریش را که تالیف قلوب ایشان باید کرد می فرمود
ساخت و این را با این قیاس نتوان کرد بزرگ آن کتاب آمده که خراج ربوا از منها فعلی کرد ابوالعراق باجهت
زمینها کرد و بهر رکب خوب زمین یکدرم مقرر کرد در مصر و نواحی آن بهر رکب جریب زمین یک دینار خراجی در زمان
جاهلیت مقرر بود یازدهم در آن کتاب ذکر شده که حکم آیه صدقات را باطل ساخت و حدیث نبوی را از این باب که در دوست
زکوه باطل شد تا در عامه جهانیان و حجه نام احرام خود رسانید و مظلوم آن در گردن او بماند تا روز قیامت طعن چهاردهم
در کتاب خطیة الاتباعه از محی نقل است ذکر شده که روزی عمر نماز با امام کرد و در رکوع سلام داد گفت ای مردمان نوبه را
نماز اعاده کنید نماز را که من جنب بودم و بسهو نماز را که از دم عمر رفت که غسل کند و می به نماز از سر گرفتند و چون بیرون
و بیرون آمد و چندین بار از این قسم امور قبیحه عمر مشهور است از آن دو سه بار که دیگر مشاهده کردند از برای آنکه مباد آحکم کرده
که ایشان سزاوار بر رتبه امامت نیستند و کسی که در مسجد رسول خدا جنب امامت کند و نماز جماعت بگذارد و ممکن است
که اکثر اوقات نماز را در جنابت گزارده باشد و بفکر شستن جامه نباشد لهذا کتاب تصنیف کرده اند و بروایتهای چند بر هم
یافتند که در قولهای شیخ عطار رحمه الله علیه هم برسید و نام آنرا خطیة الاتباع نمودند و خطایای چند نسبت بهر یک از انبیا داده اند
تا عیوب خلفای خود را بدین سبب پوشیده اند و انهو من الشمس است که هر گاه از انبیا خطا سر زده و معصوم مبرا
از لوث ذنوب و عیوب نبوده اند در میان انبیا و سایر خلق چه تفاوت باشد و الحمد لله که خلف الله عیوب
گرفتار بودند تا مصاحبان هوش و دانش ادراک نمایند که ایشان در خط عصمت اند و قابلیت امامت و خلافت
ندارند حکایت در کتاب مجالس المؤمنین آمده که چون در امامت و خلافت عصمت مذهب شیعه شرط است
و در میان عصمت شرط در امامت پیدا شد از برای آنکه هیچ خطای ائمه و پیشوایان خود را نتوانستند پوشانید
لهذا افترا بشیعه نموده اند که بزرگ یک رافضی خروس بانگ کرد باید معصوم و دور از خطا باشد و یکی از متعصبان

تأثر

اهل سنت و بدعت در کتاب خود این سخن را ذکر نموده و شیخ عبدالجلیل رازی گوید که از علمای
شیعه است در جواب ایشان با همی گفته که چنین است میدان و لیکن خروس مشغول در خانه شیعه بانگ
موقت کند آن با مرغان گوید که نوبت این رباید گشتن و از این خطاهر می شود که این مرغان عارف تر باشند
از ناصبی زیرا که او گوید اگر خطا کند در موقت خود بیاید گشتن و ناصبی مخالف آنکه کشتن کسی که معصوم نباشد باوجود من قرآن باید
کرد طعن پانزدهم در کتاب جمع بین الصحیحین و در کتاب برهان الشرح و در مسند احمد حنبل مسطور است که عمر علیه اللعنة منع
حضرت رسول کرده بود متعه کردن را روا داشت و حلال از پس آنحضرت برداشت و بدعت حکم بر آنحضرت
بست چنانکه در باب منکر منع متعه نامی کی از شرح یافت طعن شانزدهم در کتاب جمع بین الصحیحین
و تفسیر ثعلبی و طبری و قدوری و تمیمی و بسیم و هر یک در کتاب خود اعتراف بیان کرده اند که عمر میگفت ما شککت
فی نبوة محمد الا یوم الحدیبیه یعنی هرگز شک نکردم در نبوت محمد چنانچه شک در روز حدیبیه و سبب شکش آن بود که حضرت
رسول فرموده بود که بمکه را رفته فتح مکه کنیم و میسر نشد و در آن سال صلح کردند عمر با خود گفت اگر پیغمبر می بود تصلیح را می
نمی شد و بخدمت حضرت رسول آمده گفت تو میگفتی که بمکه خواهیم رفت و طواف خواهیم کرد حضرت
رسول فرمود که امسال گفته بودم که امسال خواهد گفت نه و این رای نشده نزد ابابکر رفت و گفت که من
هرگز شک در پیغمبری او نکرده بودم از آن روز که مسلمان شده ام تا امروز طعن هفدهم که علامه قطب الدین علامه شیرازی
هر وقت برکت در و بهوا می شد بشهری میرفت و میگفت از میتم و مسلمان می شوم و با بنا این اصناف مبنی از
مردم میگرفت روزی با شیخ سعدی او را دید گفت تو مکه کافری که هر کس مسلمان نکوئی شد طعن هیجدهم
حمیدی در جمع بین الصحیحین در مسند از عمار یاسر آورده که مردی در ایام خلافت عمر نزد او آمده گفت
که من جنب بودم و آب نبود و نمیدانم که چه کار باید کرد عمر گفت هر گاه آب نیابی نماز نکن عمار یاسر گفت
ای عمر ترا یاد نیست که در فلان سفر من و تو جنب شدیم و آب نبود و تو
نماز نکردی و چون من گمان داشتم که تیمم بجای غسل است همه بدن را بر خاک مالیدم

بخاک غلطیده غبار کردم و چون بخدمت حضرت آمدم تبسم نموده فرمود یا عمار در تیمم همین قدر بس است
که دستهارا بر زمین زده پیشانی خود را با هر دو کف دست بمالی پس مسح نمائی و دیگر دست بر زمین زده هر دو پشت
دستهارا از جهت [illegible] مسح کنی و چون عمار این حکایت را نقل نمود عمر قبول نکرد و عمار آیه فان لم تجدوا
ماء فتیمموا صعیدا [illegible] شاهد آورد و در وقتی که خود را خلیفه رسول نام نهاده در خدمت آنحضرت
بوده باشد و مکرر از آن سرور شنیده باشد که اگر آب یافت نشود تیمم باید کرد و ترک نماز جایز نیست و این فتوی
او قبایل سند خلاف [illegible] که بعلت آب از جهت غسل کردن او از آسمان [illegible] چنانکه در کتاب کشف الغمه
بطریق اهل سنت و جماعت از انس ابن مالک روایت نموده که صبح بود که ابابکر و عمر بدر خانه سید [illegible] حاضر شده و حضرت
و حضرت رسول با ایشان هر دو فرمود که بروید بدر خانه که من از عقب شما می آیم [illegible] براو واقع شده از او
بشنوید [illegible] که من [illegible] همراه رفتیم و چون سلام کردیم علی علیه السلام از خانه بیرون آمد گفت [illegible] حادث شده
ابابکر عرض کرد [illegible] و در [illegible] بودند که پیغمبر خدا [illegible] آورده [illegible] که این [illegible] بر تو واقع شده است
جای ایشان [illegible] یا رسول الله من از نقل آن شرم میدارم حضرت رسول فرمود که ان الله لا
یستحیی من الحق یعنی بدرستیکه خدای تعالی را از [illegible] شرم نمی آید شما هم [illegible] آنچه راست بگوئید
پس مولای مومنان فرمود مرا احتیاج بغسل شده و آب حاضر نبود حسن را [illegible] از برای آب فرستادم [illegible]
دیگر دیر آمدند و من [illegible] شدم [illegible] ناگاه دیدم که سقف خانه شکافته شد و سطل و مندیل حاضر
آمد مندیل را برداشتم سطل را پر آب دیدم و از آن غسل کردم و بمندیل [illegible] خشک کردم پس سطل و مندیل بطرف
آسمان رفت و من خود [illegible] پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] که آب کوثر [illegible] آورده بود
جبرئیل بود [illegible] از استبرق بهشت [illegible] و سطل از سطلهای بهشت بود [illegible] و جای که جبرئیل
خادم تو بود [illegible] نقل کرده اند [illegible] در این است
که بعضی [illegible] اعتقاد [illegible] خلاف آنحضرت [illegible] و بعضی جهت غسل

اذن نمودن

کردن روایت نموده اند طعن چهارم در کتاب احسن الکبار و در کتاب کشف الحق از کتاب کامل نقل شده که حجر الاسود را که
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذاشته بود انتقال کرده و بموضع دیگر برده که در ایام جاهلیت نهاده بودند و هنوز هست صاحب کتاب کشف الحق
فرموده که ظاهر [illegible] و مراد از حجر مقام ابراهیم [illegible]
ناسخ [illegible] که افعال [illegible]
و معنی کفر [illegible] طعن پنجم [illegible]
[illegible] در کتاب اسرار الطهارت [illegible] که خود را خلیفه رسول میدانست و
می [illegible] در قرآن مجید فرموده که انما المشرکون نجس و غرض از این فعل
شنیع استخفاف دین اسلام و تقویت دین کفار است و مطلب دیگر نیست بیت هر که مبنی [illegible] نقش کامل نیست الا [illegible]
ابن عبد ربه که از دانشمندان اهل سنت است در کتاب عقد آورده که عمر ابن الخطاب [illegible] عمرو عاص را عامل مصر کرده بود
و خبر داد [illegible] عمرو عاص [illegible]
باشند [illegible] قسم که من دیده ام [illegible]
پیروان خلیفه [illegible] خطاب [illegible]
دیدم [illegible]
در جامه [illegible]
و در کتاب کشف الحق مسطور است [illegible] از مصر گندم و برنج و [illegible]
تردد نکنند [illegible] طعن ششم
و نیز در کتاب [illegible] که عباس را بخدمت امیر المومنین [illegible] ام کلثوم [illegible] قبول نکرد پس عمر با عباس
گفت [illegible] که در قتل [illegible] عباس [illegible]
دیگر است و دختر دادن [illegible]
پس عمر به عباس گفت روز جمعه به مسجد حاضر شو تا آنچه [illegible] عباس روز جمعه بمسجد حاضر شد [illegible]

جواب او بعد از خطبه ایها الناس ان ههنا رجلا من اصحاب رسول الله قد زنی وهو
وقد اطلع علیه امیر المومنین وحده فما انتم قائلون یعنی [illegible]
از اصحاب رسول [illegible] زنا کرده [illegible] امیر المومنین [illegible]
[illegible]
[illegible] عباس گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
و گفت عباس [illegible]
[illegible]
نقصان [illegible] حضرت امیر المومنین و ام کلثوم [illegible] گفت هؤلاء
بناتی هن اطهر لکم واتقوا الله و آسیه [illegible] زن فرعون بود و [illegible]
از زنان [illegible] در کلام مجید یاد
نموده رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله ونجنی من
القوم الظالمین [illegible] ام کلثوم در خانه فرعون [illegible] معصومه
بهم رسد طعن هفتم در مسند احمد ابن حنبل [illegible] که [illegible] درهای خانه های
که در مسجد بود [illegible] امیر المومنین [illegible] عباس [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] و عمر [illegible] در ایام خلافت خود [illegible]

[illegible]

[illegible] آن [illegible] در غضب شده [illegible] کرد و بعضی از اصحاب [illegible]
[illegible] خدا و عباس [illegible]
مومنان [illegible] طعن [illegible] حضرتش مرجع ارباب حقایق بودی
[illegible] حضرت [illegible] خود نصب کرد
و قسم برسول خدا [illegible] ذو الفقار [illegible] عباس گفت [illegible]
زاده [illegible] حضرت [illegible] خلیفه
[illegible]
[illegible] آنکه حکم [illegible] است
[illegible] دانشمندان طبقه
[illegible] طعن [illegible] آنکه
واجب [illegible] بیعت ابی بکر را بر جمیع خلایق [illegible] خدا و رسول او واجب کرده [illegible]
بمصلحت [illegible] خدا [illegible] خلیفه [illegible] مردمان
کنند یا آنکه امت [illegible] حاکم [illegible]
[illegible] رسول [illegible] خدای تعالی [illegible]
واجب کرده [illegible] دختر رسول خدا [illegible]
و قهرا [illegible] علیه السلام را بیعت ابو بکر [illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible]
راضی [illegible] که حکم خدا [illegible] خانه [illegible] هیچ
یهودی و نصاری [illegible] سلمان و ابوذر و مقداد و غیرهم
که بیعت [illegible] در خانه [illegible] اولاد رسول الله

ساختند و این جد و جهد عمر در خلافت ابوبکر از برای آن بود که بعد از آن آن ملعون خود خلیفه شود و اهل بیت رسول
و زوج بتول که وارث امر خلافت و امامت را محروم سازند شعر گویند که عمر رفت ز دنیا میراث خلافت بعمر داد بعثمان
هر کس ملک به بیگانه نداوند روز قیامت شان چه جواب دهند گر این عمر دختر او داد و فرزند میراث
به بیگانه ندهد هیچ مسلمان سعدی روش قاعده دین تو این است لعنت بابکر و عمر و بعثمان در کتاب
کشف الحق آمده که قدامه ابن مظعون شراب خورده بود و بنزد او آورده بودند که حدش زنند قدامه این آیه را خواند لیس علی
الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا یعنی بر آنان که ایمان آورده اند و عمل نیکو کرده اند حرجی و گرانی نیست در آنچه چیزی
که خورده باشند و عمر چون این آیه را از او شنید از حد زدن او درگذشت و چون این خبر بامیر المؤمنین رسید فرمود که لیس
قدامة من اهل هذه الآیة یعنی او از اهل این آیه نیست که این آیه در شان ایشان واقع شده و او مستحق حد است
به وقتی که آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال برادران ما که شراب خمر میخوردند در حال اسلام
و حالا شربت مرگ چشیده اند آیا چه خواهد بود و این آیه آمد قدامه خود زنده است و چون عمر شنید قدامه را طلبید
که حد بر او جاری سازد … نمیدانست که حد آن چند است مولای مؤمنان فرمود که حد او هشتاد تازیانه است
بحکم خدا که چون کسی که شراب خمر کرد عقلش برود و هذیان گوید … در کتب سلوا مع
الانوار از عبدالله ابن عمر و او از پدرش عمر روایت کرده که در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علی را
چند جمعه بود که ندیده بودم که در مسجد رسول الله نماز گذارد با خود قرار دادم که در وقتی که حضرت علی علیه السلام
از مسجد بیرون رفته تحقیق این حال نمایم و چون روز جمعه شد و وقت نماز در آمد امیر المؤمنین علی از مسجد بیرون
بیرون رفت عمر گفت که من نیز برخاستم و از عقب وی بیرون رفتم تا معلوم کنم که کجا میرود و چون …
رفت … در خدمت آنحضرت رفتم در عقب سر نگاه کردم شهر مدینه را ندیدم در این اثنا آنحضرت

دعائی خواندند و سر پای بر زمین زد و چشمه آبی ظاهر شد و دو نهر ساخت و روانه شد و من نیز … و نهر ساختم
چشمه آب ناپدید شد … روانه شدم ناگاه بر روی شهری دیدم بسیار بلند و آنحضرت داخل شهر شد و من نیز
بیرون شهر رفته اهل شهر از وضیع و شریف و صغیر و کبیر دیدم که بر او سلام کردند و دانستم که او را می شناسند و آنحضرت
داخل مسجد شد و بالای منبر نشست و مؤذن بانگ نماز گفت و خطبه فصیح خواندند و خلایق با وی نماز جمعه گذاردند و بعد از فراغ
نماز خلق را وداع نموده از مسجد بیرون رفت من با خود گفتم که امروز در این شهر را تماشا کنم و فردا بروم آن روز تنها … شهر گردیدم
تا دیگر روز چون بامداد شد برخاستم و از شهر بیرون آمدم و یک دو فرسخ دویدم اثر مدینه را ندیدم و در آن اثنا جوانی بمن
رسید از او احوال مدینه را پرسیدم گفت از اینجا تا مدینه طیبه چند فرسخ باشد گفت کی غریبی گفتم بلی گفت بمروی
گفتم بمدینه نخواهی رسید گفت ای احمق زاد و راحله تو چیست گفتم نه زاد دارم و نه راحله لیکن مدینه را میدانم که نزدیک است
زیرا که دیروز از مدینه بیرون آمدم با ابن عم رسول خدا علی ابن ابیطالب علیه السلام و نماز خود را در این شهر با وی گذارده
کردم و بتفرج شهر باز ماندم که امروز بروم گفت مگر تو مجنونی یا دماغ تو خلل کرده است که از این شهر تا مدینه رسول خدا
یکسال تمام راه است عمر … گفت با خود گفتم که این نیز از سحر بنی هاشم است که یکسال تمام راه را به یک لحظه
طی کنند و این نیست الا سحر دیگر باز بان شهر رفتم تا جمعه دیگر توقف کردم چون وقت نماز جمعه نزدیک شد امیر المؤمنین را
دیدم بمسجد در آمد و بطریق جمعه گذشته امامت خلایق کرد و بیرون رفت و من از عقب وی روان شدم بعد از
لحظه داخل مدینه شدیم و حضرت رسول الله نماز عصر گذارده بود چون علی علیه السلام را دید تبسم فرمود و گفت
یا ابن ابیطالب … گفت … چند روز است که غایب شده گفتم اندک مهمی داشتم
آنسرور فرمود دروغ میگوئی … جمعه ها امیر المؤمنین از مسجد بیرون رفتی و ما و دیگران نماز گذاردیم و این زمان هم
از آنجا می آئی و … گذشته … فرمود که ای پسر خطاب ایشان از علی علیه السلام عجب
و غریب نیست و محقق رومی در منقبت آن شاه کشور ولایت و امامت و آن ماه فلک ولایت

و امامت فرموده نظم زهی روزی ده خلقان علی ابن ابیطالب زهی فرمان ده مردان علی ابن ابیطالب نهان
از فهم و دور از عقل برتر از خیال ما که گشتن وصف آن کی توان علی ابن ابیطالب قدیم المن والاحسان عظیم
الشان و البرهان قسیم الخلد والنیران علی ابن ابیطالب هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن هو المنان هو
المستان علی ابن ابیطالب زهی از وصف بیرون زهی سلطان کاف و نون ولی حضرت بیچون علی ابن ابیطالب
شهادات اشارات نماز و روزه و حج تو جهات جمله را میدان علی ابن ابیطالب اگر چشم خرد داری به بین
از دیده معنی بوجه ابره خوبان علی ابن ابیطالب نوشته دیده است به تورات با انجیل با قرآن …
ابن ابیطالب خداوند خداوند اتوانان بخش روزی ده بکن شاه با احسان علی ابن ابیطالب
ابوبکر انباری که یکی از علمای اهل سنت است در کتاب خود آورده که روزی عمر در ایام خلافت … خود در مسجد نشسته و جمعی … گرد
آمده حرف حضرت امیر المؤمنین در میان آمد یکی از آنجماعت گفت که او بخود مغرور است و معجب
عمر او را منع کرد و گفت کسی علی را باین صفتها نسبت نکرده است والله که اگر شمشیر او نمی بود عمود اسلام استحکام نمی
یافت و او حاکم ترین امت و در دین سبقت آورده است و او صاحب شرف و بزرگی است در دین و چون آن
شخص این سخن را از عمر شنید گفت پس چرا او را مقدم نداشتند گفت با جهت کمی سن او و کار از برای آنکه بنی عبد المطلب
دوست میداشت و الملعون مردود دروغ و کذب میگوید هیچ جز بغض و مانع نبود الا عداوت و حسد که از
کودکی داشت … و ریاست در کتاب لوامع الانوار آمده که چون عمر ملعون خلافت را
بظلم گرفت و دست ستم و تعدی بر اهل بیت رسالت دراز کرد خلایق … مردم از دست او بفغان آمده
تظلم نمودند و او از این جهت ترسید و هراس بر او مستولی شد … بیرون نمیآمد و بمسجد نرفتی و از زیر زمین نقبی کنده
بود و بیشتر اوقات از آنجا بمسجد تردد می نمود و تا … روشن شده بمسجد میرفت و این بدعت افزا
که صلوة … نماز فجر … نماز نگذارند … تا …

روشن شود و این جهت نتوانند بمسجد رفتن در شرح نهج البلاغه ابن حدید آورده که مغیره ابن شعبه زنا کرده بود و چون
گواهان آمدند که گواهی دهند سه کس گواهی دادند و گواه چهارم را تعلیم نموده که تمام شهادت نکند چون چهارم … آمد از شهادت ابا
نمود آن سه کس را حد زدند که گواهی دروغ داده اند و در این عمل چند امر قبیح از او بظهور آمد یکی معطل ساختن حکم الله تعالی و حد نزدن
بر مغیره با آنکه بحسب شرع اجرای حکم الهی بر او واجب بود دیگر آنکه سه گواه شهادت داده بودند … چهارم را تلقین … گواهی
دادن امر چهارم … تابع هوای نفس گشتن در رضای مغیره قائل را بر رضای خدا و رسول اختیار کردن و وضع حد در غیر موضع
نمودن و بعد از آن … مغیره … قاضی القضاة
که از دانشمندان اهل سنت است جواب … عمر گویند که مغیره در میان مردم رسوا شود و حیله کرد که حد از او بگذراند
گفته است که این جایز است زیرا که یک کس گناه کار رسوا نشود و کسی که گناه را رسوا کند و نه صادق القول را حد
زنند … خدا و رسول واجب کرده باشد بحیله دفع … از گناه حد
جواب قاضی القضاة است اما چه کند منکر مطاعن خلیفه ناحق خود … مذکور است
و جواب از این نماند عمر ملعون در مدت عمر خود در اسلام خواند است که سوره بقره را … مقدور …
شد امام و راهنمای ناجیان به از این خوب نیست که در مدت عمر یک سوره را یاد نگیرد و فضل … زیاده …
مرویست که روز جمعه عمر خطاب علیه اللعنة والعذاب بر منبر بود که امام حسین علیه السلام داخل
مسجد شد و در مقابل او ایستاد و فرمود از منبر پدر من فرود آی از منبر پدر من که تو شایسته و لایق این مکان نیستی عمر
گریه در آمد و گفت راست گفتی ای حسین که این منبر پدر تو است نه منبر پدر من و در آن روز امیر المؤمنین علیه السلام
حاضر بود … عمر خیال کرد که حسین را … تعلیم کرده بود و این سخن … بظهور آمد عمر گفت که راست
گفتی یا ابالحسن من ترا باین متهم نمی سازم آنگه عمر از بالای منبر بزیر آمد و حضرت امام حسین را برداشت و در
بالای منبر برد و به یک جانب خود جای داد و خطبه خواند آنگه گفت ای حاضران بدانید و آگاه باشید که من از
حضرت رسول شنیده ام که عترت اهل بیت را محترم و مکرم دارید و ایشان را میازارید لعنت خدای بر آن

که باید که آغاز ایشان کنند و سخن حقی که بر زبان آن ملعون جاری شده آنست که خود را به بالای منبر لعن کرده است
در جمع بین الصحیحین آمده و حمیدی از مسند ابوهریره نقل کرده که نماز نافله شبهای رمضان در زمان حضرت رسول و ایام خلافت
ابابکر مردم فرادی میگذاردند و بجماعت نمیکردند و شبی از شبهای رمضان عمر بمسجد آمد دید که مردم نماز نافله مشغولند گفت که نافله
شب رمضان را بجماعت بگذارید و شب دیگر آمد دید که چراغها روشن کرده اند و صفها بسته اند و نافله شب رمضان را بجماعت
میگذارند رسید چه خبر است گفتند مردمان نماز شب را بجماعت میکنند گفت بدعت است و نعم البدعة هی و بدعت
که بهم رسیده باشد و خوب بدعتیست و در کتاب مصابیح مرآت المنجی آمده که حضرت امیرالمؤمنین ع در ایام خلافت ظاهری
خود در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان داخل مسجد کوفه شده دید اکثر مردم نافله ماه مبارک رمضان را بجماعت میگذارند
لیکن حضرت امام حسن علیه السلام را که دره برداشته ایشان را متفرق ساز و چون حضرت امام حسن آن اراده مولای
مومنان علیم و دعا بجماعت ازدرهای مسجد روی به اژدهام نمودند و در اکثر فریاد میکردند که وا عمراه **طعن دوم** و نیز در کتاب ابطال
مومنان ... نموده که عمر ظاهری داخل مسجد شد مسجد را از مردم خالی یافت امر نمود که مردم در جماعت نماز کنند و از آن نماز تراویح و نماز چاشت نام
نهاد و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که الصلوة بالليل في شهر رمضان من النافلة جماعة بدعة و صلوة الضحى بدعة
و كل بدعة ضلالة و كل ضلالة سبيلها الى النار يعني نماز سنتي در شب رمضان با جماعت بدعت است و نماز چاشت بدعت است
و هر بدعت گمراهیست و هر گمراهی مرد گمراهی صاحبش جهنم را و این دو بدعت آن گمراه ما بین ... در میان ناصبیان
طعن سوم آنکه امر نمود که نماز را در سفر تمام کنند و قصر نکنند و هر چند صحابه به رسول خدا ... نمودند که در زمان پیغمبر در
روزگار خلیفه اول تا حال مردم نماز را در سفر قصر میکردند و حکم خدا و فرموده حضرت رسول اینست که نماز را در سفر تمام
نکنند فایده نکرد و این مخالف حکم خدا و رسول است و یاد بگار مانده در کتاب نزهة الکرام آمده که روزی به مسجد آمد گفت
فرمودند که یکی از اینها است امروز خواهد آمد و سوال خواهد کرد از چیزی که مبهم است و اظهار آن لازم و چون لحظه
اعرابی شتر سوار بدر مسجد رسول حاضر شد و شتر خوابانیده داخل مسجد شد و بعد از سلام گفت که کدام یک از شما
رسول خدا اید حضرت رسول را یاد نمودند آن عرب گفت یا رسول الله من ذنب تلاوت کلام مجید

می نمودم باین آیه رسیدم و اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا اندم از مستمعی بپرسم که حبل الله کدام است که خدای فرموده است
که دست بران بزنید و از پیروی آن پراکنده و متفرق مشوید و بر مردمان فرض کرده است که دست بران زنند پس حضرت
رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک بر دوش حضرت امیرالمؤمنین و امام المتقین علی ابن ابیطالب گذاشته که
اینست حبل الله که خدا تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است دست بر دامن محبت او بزنید و تمسک باو جویید که حق با او است
پس اعرابی نزد حضرت امیرالمؤمنین آمد و میان هر دو کتف او را بوسید و گفت خدایا من دست در حبل المتین تو زدم
چنانکه تو فرمودی خدایا او را ولی و شفیع من گردان پس اعرابی حضرت رسول و حضرت امیر را وداع نموده باز گردید عمر علیه اللعنه
در عقب اعرابی از مسجد بیرون رفت و در وقتی که اعرابی میخواست بر شتر سوار شود باو رسید و گفت مرا با تو حاجتی است
اعرابی گفت چه حاجت داری عمر گفت که من از رسول خدا شنیدم که در حق تو فرموده که از اهل بهشت است میخواهم که از برای من
دعا کنی اعرابی گفت حمد و ثنای خدای را که مرا هدایت نمود و از اهل بهشت شدم وای عمر تو دیدی و شنیدی که رسول خدا
ایمان نیاوردی که حبل المتین که علی ابن ابیطالب است و در حق شما و تو از من التماس دعا میکنی باز گرد و دست
بدامن او زن و از وی بخواه تا در حق تو دعا کند پس اعرابی که هرگز پیغمبر را ندیده بود چون طالب حق بود به یک گفته
رسول خدا او را هدایت در دلش راه یافت و از اهل بهشت شد و عمر و امثال او با وجود در خدمت رسول خدا بودند
از بد طینتی و بد ذاتی و بغض و عداوت که با مولای مومنان داشتند خود را مستوجب عذاب الیم و عقاب عظیم
ساختند و گفته تو را نمی کن ... ندارد دیده از نور شید تابان دیده **طعن چهارم** آنکه در کتاب کشف الحق آمده
که عمر از احکام اسلام میراث را تغیر و تبدیل کرده بود به اطراف منع بحکم خود خلاف حکم خدا و رسول او احکام میراث اقرار داده در
باب عصبه حکم قرار داده که ... در میان ناصبیان و اهل سنت شایع و مستمر است از الجمله العبد را با اقرب
شریک ساخت و خلاف امر خدا نمود که قال الله تعالی واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض و هم میراث داده و عمه را
از میراث منع نمود و پسر عم را میراث و دختر عم را از میراث محروم ساخت و پسر برادر را میراث
و دختر برادر را بی نصیب نمود و پسر را داد و دختر پسر را منع نمود و هم چنین میراث بفرزندان

عم داد و فرزندان خال را محروم ساخت و از آنها کل طریق ایام جاهلیت است که در زمان قبل از ظهور اسلام شده و بعث
این عمل را عناد بحکم خدا و رسول **طعن پنجم** و نیز در آن کتاب مذکور است که در نکاح دوام آن را ازاله به بدعت
چند قرار داده و احکام آن را تغییر و تبدیل نموده چنانچه از خود ترا شیده که هیچ پیغمبری و امامی از آن قبول نکند الا بی دینان و متابعان
او که چشم و دل ایشان از متابعت آن بی ایمان کور و اعمی شده در وادی ضلالت و هلاکت افتادند **طعن ششم**
آنکه عداوت و دشمنی که با حضرت امیرالمؤمنین و اهل بیت طیبین و طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نموده و عداوت اهل بیت
نبوت و رسالت را در دلهای مردمان رسوخ داده و آنکه ممکن و مقدور بود تقصیری از خود راضی نشد چنانکه بعضی از آنها در
این رساله بمقتضای مقام ذکر شده **طعن هفتم** در کتاب لوامع الانوار مذکور است که چون عمر متوجه دیوان خلافت شد طلب
کرد و دفتر را طلبید و با دو کاتب خود نام حضرت رسول اسم گرامی امیرالمؤمنین علی و امام حسن و امام حسین را نوشت و از برای هریک بجهت دادن قدر
از طلا مقرر کرد که هر ساله بدهند چون چند روزی بر این بگذشت از آن پشیمان گشته صحیفه را طلبید و نام گرامی اینها را نگه کار
ایشان این زر را سال به سال بستانند و قوت و شوکت پیدا کنند و آنکه در مقام طلب ریاست و خلافت ورا بیند
پس آواز داد که بابت این چیزی ندهند و چون امیرالمؤمنین این حال را شنید بعمر گفت که تو بدست خود نام ایشان را
نوشتی و بعد از آن نام خود را بیت کردی و آن صحیفه را عمر گفت یا علی آن حضرت فرمود که الحمد لله اینست که بدست خود
کردی و ما ممنون تو نگشتیم و دیگر باره صحیفه را آورد و نام ایشان را نوشت و تا آخر حیات ایشان چیزی نداد و بیت المال را صرف
می نمود و مولوی معنوی گفته ... ای امسک ... بالاتفاق به ما حق ... بار ... در کتاب محکم المناقب از کتاب مناقب
حطیب که یکی از کتب معتبره اهل سنت است ذکر شده که دو اعرابی نزد عمر آمدند که ... بعمر که حضرت امیرالمؤمنین
عرض کرد که با یا ابا الحسن اقض بینهما یعنی یا ابا الحسن میان ایشان حکم کن چون آن حضرت حکم کرد آن اعرابی
بعمر گفت این حکم میکند میان ما پس بر خواست و گریبان آن کس را گرفت و در حق او جهد و گریبانش را گفت ما تدری
من هذا مولای و مولى كل مومن و من لم يكن هذا مولاه فليس بمؤمن يعني نمی دانی که این کیست این مولای من و مولای
هر مومن است و هر که او مولا و پیشوای او نیست مومن نیست و آواز اهل کفر است **طعن هشتم** آنکه در کتاب
کشف الغمه از جابر ابن عبدالله انصاری روایت است که در حج با حضرت امیرالمؤمنین ع و جمعی از خلیفه اول

بر گشت و در طایف خود را که بعد حضرت رسول ... پس حضرت رسول خلوت ساخت و با امیرالمؤمنین ع راز بسیار
گفت و چون مطالعه نمود که حضرت امیرالمؤمنین تمجید را امتداد یافت عمر بن الخطاب او را برآورد و گفت یا رسول الله چرا تو
با علی خلوت میکنی و با او چندین راز بمیگویی و ما را در آن دخل نمیدهی و آگاه نمی سازی حضرت رسول فرمود ای عمر مدان و آگاه
باش که خدا تعالی با علی راز میگفت ... جسارت و شقاوت آن ملعون و حقد و حسد او در چه مرتبه است که با این
روشنی باستید بشر گفتگو نماید و از خدا و رسول خدا شرم و آزرم ندارد و این چنین کسی بقابل از ایمان بری و بی بهره باشد و در ک اسفل
مقام و ماوای او است **طعن نهم** آنکه مرض ابنه داشت و از فیض غلام او در حدیث آمده که می نمود و باین مرض مبتلا بود و این عمل
قبیح و فعل شنیع را در میان ناصبیان محنت گذاشت چنانکه بعد از این ذکر خواهد یافت **طعن دهم** در کتاب کشف الحق آمده
گواهی مملوک را رد و امر نمود که در شرع شهادت ایشان را قبول نکرد هر چند برقول و گفته ایشان اعتماد باشد **طعن یازدهم** حمیدی در
جمع بین الصحیحین از چند طریق از مسند عبدالله ابن عباس نقل کرده که طلاق در عهد حضرت رسول و در مدت امارت ابابکر
و دو سال هم در زمان عمر بر طریق بود که اگر در مجلس سه لفظ طلاق میگفتند یکی حساب میشد عمر گفت انکار بر مردمان در این امر شود
طلاق در یک مجلس قرار داد و تا حال این بدعت در میان امت مانده و بعضی که سنی مذهب اند ثلاث طلقات
یا سه بار بگوید انت طالق سه طلاق واقع می شود و رهنما و مقتدای ناصبیان حنفی بدعتیست که خلاف حکم خدا و رسول نهاده است ایشان
متابعان و پیروان خود و کار را بر ایشان آسان کنند **طعن دوازدهم** در اکثر کتب طریق ذکر شده که دو زن را بر سر یک طفل نزاع
بود و چون عمر را خلیفه رسول خدای پنداشتند نزد او رفتند که میان ایشان حکم کند فکر بسیار کرد و هیچ بر رشدی نتوانست
کرد آن زنان را بخدمت ... حلال مشکلات و مفرج کروب امیرالمؤمنین علی فرستاد آن حضرت اول ... گردن ...
نگفته حضرت قنبر را فرمود که اره بیاورد چون رسید فرمود که اره را ... امیرالمؤمنین فرمود که طفل را بدو نیم کرده هر نیمی را بیکی
دهم چون این کلام را شنید یک زن گفت راضی شدم و دیگری گفت الله الله یا امیرالمؤمنین حقی خود را بخشیدم و از حق
من از حق خود گذشتم ... بگیرید مرا آن حضرت فرمود الله اکبر فرزند از آن زنست که بدین طفل ترحم نموده و از حق
خود در گذشت پس آن دیگر هم اعتراف نمود و هر دو حضرت امیرالمؤمنین را دعا میکردند و میرفتند **ع** از گشتیمان

دو دوده مکمن مطلب « و نجوهر بیان جوهره ارزان مطلب « جو گوهر از علم جهت متبع « [illegible] از من مطلب

چهل و سیم در کتاب صفوة الکتب مرقوم است که حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین روایت نموده که چون عبدالله
ابن سلول منافق فوت شد پسر او بخدمت حضرت رسول آمده درخواست نمود که بیاید بر او نماز کنند و چون آنحضرت
بجهت نماز برخاست عمر دامن مبارک آنحضرت را گرفت که آیا نماز خواهی کرد بر او و حال آنکه [illegible] روز دیگر ترا از آن نهی نموده پس آنحضرت
فرمود که خدا بتعالی مرا مخیر گردانیده ای ناصبی آیا پیغمبر خدا را بغیر [illegible] است که [illegible] آنحضرت [illegible] وقتی نهی
فرموده از نماز بر منافقان و آیا لایق حال تو است که دامن او را بگیرد و انتزاع نماید و آیا این ایذای حضرت رسول نیست
و [illegible] شان آنحضرت اعتراض نمودن و سخن درشت در روی آنحضرت گفتن و این اعمال قبیحه و افعال
ردیه با جانشینی حضرت رسول و منصب امامت و خلافت ظاهرا هیچ مناسبتی نداشته باشد

چهل و چهارم حمیدی در جمع بین الصحیحین از جابر روایت کرده است که پدرم در احد شهید شد و او را قرض بسیار بود و حایطی که [illegible]
بود من او را [illegible] نخرید که [illegible] آمدم و عرض احوال نمودم آنحضرت برخاست و بر آن حایط آمد و دعا
فرمود برکت آن بهم رسیده از حاصل آن قرض پدرم ادا شد و برای من چیزی بسیار باقی ماند و چون دیگر بار بخدمت آنحضرت
آمده و صورت حال بعرض همایون رسانیدم آنحضرت در میان قوم رو به عمر کرد که ای عمر بشنو عمر گفت ما نه
بودیم در آنجا که بتحقیق و یقین بدانیم که تو پیغمبری تا امروز از این روایت که دانشمندان آنرا [illegible] نموده اند ظاهر
می شود که پیغمبر ظاهر بود که عمر شک در نبوت او داشت و او را [illegible] نموده که [illegible] باطن تو بر ما پوشیده نیست
و از کلام [illegible] عمر ظاهر است که [illegible] پیغمبری ترا [illegible] تا این زمان [illegible] و الحق چنین [illegible] اعتقادی [illegible]
دارد

چهل و پنجم در کتاب صفوة الکتب مذکور است که ثعلبی در تفسیر خود روایت نموده که رسول صلی الله علیه وآله فرمود که طوبی درختیست
در بهشت که اصل آن درخت در خانه علی و در خانه هر مومن از آن شاخی باشد و [illegible] دیگر فرمود که طوبی درختیست
در بهشت که اصل آن در خانه من و در خانه هر مومنی شاخی باشد عمر گفت که [illegible] گفتی اصل آن در خانه علی باشد و حال [illegible]
که اصل آن در خانه من باشد آنحضرت فرمود که [illegible] ای عمر [illegible] که اعتراض
بر رسول خدا [illegible] خدا [illegible] حضرت مصطفی

اقوال [illegible]

اقرار نداشته باشد چهل و ششم در کتاب صفوة الکتب روایت است که حضرت رسول فرمود که در حج [illegible] سیوق [illegible]
نموده است باید که محل شود و از احرام بیرون آید و [illegible] قول رسول را منع نمود آنحضرت فرمود که چرا [illegible] نکردی و از امر من [illegible]
نمودی عمر گفت که [illegible] تا تو محرم باشی حضرت فرمود که تو [illegible] ایمان نداری تا ابد

چهل و هفتم در جمع بین الصحیحین از عایشه منقول است که حضرت رسول [illegible] عمر فریاد بر آورد که نماز [illegible] و زنان و کودکان
در خواب شدند پس حضرت رسول بیرون آمده و فرمود که نیست بر شما که [illegible] ای ناصبی اگر عمر افعال و اقوال نبی را حجت
میدانست و [illegible] و حرمت رسول او [illegible] لازم می [illegible] و منافی [illegible] احتساب بآنحضرت [illegible]
بعنوان توبیخ و اعتراض

چهل و هشتم و نیز در آن کتاب از ابی بردة بن ابی موسی اشعری روایت است که عبدالله بن عمر
گفت که آیا میدانی که پدر من [illegible] ابو موسی اشعری چه گفت [illegible] گفت [illegible] عبدالله ابن عمر گفت [illegible]
گفت آیا گمان می بری که اعمال خیری که در حیات رسول از اسلام و هجرت و جهاد و باقی اعمال حسنه کرده
بر ما ثابت باشد که بعد از حیات [illegible] کرده ام بر سر [illegible] ابو موسی گفت به تحقیق که جهاد در خدمت رسول
کرده ایم و روزه داشته ایم و خیر بسیار [illegible] و امید داریم که آنچه بعد از نبی از ما صادر شده بر سر [illegible]
باهم ای ناصبی عملی شهادت [illegible] خود دلیل است بر آنکه اعمال و افعال او بعد از حضرت رسول
مرضی خدا و رسول نه بود و خود نیز بر قبایح اعمال خود رسیده و آرزو می نمود که افعال سابقه اش با اعمال لاحقه برابر کنند
و او [illegible] بود و از عذاب و عقاب الهی

چهل و نهم مسلم در جلد ثالث از صحیح خود روایت کرده است
که حضرت رسول [illegible] مالی در میان جماعتی قسمت میکرد عمر گفت یا رسول الله [illegible] قسمت این مال
بجماعت دیگر [illegible] ای ناصبی معارضه با حضرت رسول و قسم خوردن بر انکار فعل رسول در
قسمت اموال برجاعت سوای طعن بر وجهی تواند بود

طعن پنجاه آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله
اسماء بنت عمیس را بر عمر تفضیل داد و در صحیح مسلم در نصف از مجلد ثالث روایت است که عمر روزی نزد حفصه
آمد و اسماء بنت عمیس نزد او بود پس چون اسماء را دید گفت این کیست حفصه گفت اسماء بنت

عمیس است پس عمر گفت ما سبقت داریم بر شما بسبب هجرت و نزدیکتریم برسول از شما اسماء ازین سخن
غضبناک شده و گفت ای عمر دروغ گفتی حاشا که دریں سخن راست گو باشی بخدا قسم که شما با حضرت رسول بوده
اید گرسنه شما را سیر می شد و جاهل شما را ~~[illegible]~~ حضرت رسول نصیحت میکرد و ما از حضرت
رسول دور بودیم در حبشه در مکانی بودیم که از رسول و گناه عاری بود و سکنای ما بنابر اطاعت و فرمان برداری خدا
و رسول بود بخدا قسم که طعام نخوردم و آب نیاشامم تا در خدمت حضرت رسول آنچه تو گفتی بعرض رسانم
گویم که چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله آمد اسماء گفت آنحضرت عرض نمود که عمر چنین و چنان گفته آنحضرت فرمود
که نیست سزاوارتر از شما برسته عمر و اصحاب او یک هجرت بود و شما را که اهل سفینه اید دو هجرت پس ای سزاوار
تریم از عمر و اصحاب او ای ناصبی گمراه این سخن برهان قاطعیست بر تفضیل هجرت اسماء بر هجرت عمر و زیادتی
مرتبه اسماء بر رسول الله و اسماء با وجود تفضیل او بر عمر دعوای امامت و خلافت نکرده که از مرتبه دون دیگر [illegible] چگونه
خلیفه تواند بود و این بر کسی که نه گمراه [illegible] افتاده شما را از ذکر این حدیث و تصحیح این در کتب خود که خلیفه و امام
خود را متهم و مطعون بطعن ساز بد مرتبه و منزلت او را دون مرتبه رعیت قرار دهید و مع هذا او را واسطه میان
خود و خدا دانید

طعن پنجاه و یکم و در کتب صحیح میراث [illegible] نقل شده که عمر فرا ابقرا امر نمود که غیر قریشی از طایفه زن
نخواهد و عجم زن از عرب نخواهد و خلاف امر خدا و فرموده خاتم الانبیا نمود که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده یا ایها الناس
انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم و حضرت رسول گفته المسلمون
اکفاء بعضهم لبعض و در حدیث قدسی واقع شده الجنة لمن اطاع علیا و ان کان عبدا حبشیا و النار لمن عصاه
و لو کان سیدا قرشیا پس نیست هیچ امیری بر دیگری فضل و مزیتی مگر بزیادتی صلاح و تقوی و در کتاب بیع
السنة ذکر شده که حضرت رسول دختر زبیر بن عبد المطلب که دختر عم آنحضرت بود به نکاح مقداد در آورده بود
و مقداد قبیله کنده بود فرمود که آیا میدانید که چرا بمقداد دادم دختر عم خود را گفتند نه آنحضرت فرمود تا بدانید
که گرامی ترین شما نزد خدا اتقای شما است

طعن پنجاه و دوم آنکه در وقت مردن عمر خلافت را

[illegible]

بشوری قرار داد چنانکه سنت زمان جاهلیت بود و گفت یکی ازین شش کس که علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد وقاص و عبدالرحمن
عوف باشند خلیفه شوند و هر گاه مدت سه روز بگذرد و یکی از ایشان را بخلافت نصب نکرده باشند هر شش بکشند و اگر علی
و عثمان با مری اجتماع نمایند قول قول ایشان است و از این شش کس اگر سه کس مجتمع شوند در هر سه که عبدالرحمن باشد تابع
حکم ایشان باشید و غرض این بود که علی و عثمان اتفاق بامری نکنند و عبدالرحمن نسبتی خویشی با عثمان داشت میل بدیگری
نمیکند و اگر سه روز بگذرد و رای شوند چهار کس که خلاف یکی و یکی از ایشان بکار آید و اگر دو کس ایشان هر دو را بکشند حاشا
که شیطان در تمام عمر خود در کاری اینقدر فکر کرده باشد ای ناصبی اگر نیک تامل نمائی چند طعن ازین بابت خلیفه ثانی حق
بر او لازم می آید اول آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله تعیین امام را بشوری قرار نداد و دیگر آنکه حضرت رسول باعتقاد
شیعه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را امام و جانشین خود ساخت و بزعم شما آنکه هیچکس را وصی و خلیفه خود نکرد پس کرده
او خلاف رسول خدا باشد دیگر آنکه بعقیده بعض شما ابوبکر خلیفه رسول است و او یک کس که عمر باشد خلافت را
قرار داد و عمر خلاف خلیفه اول کرده بشوری قرار داد و دیگر آنکه این شش کس را شما از اهل بهشت میدانید و امر
بکشتن اهل بهشت نمود و خون همه را مباح ساخت و نیست این افعال الا استخفاف و هتک حرمت سید المرسلین
و دوست تو [illegible] بهر تربت ملعون تو پاک کنند « با قدر تو چه خارز خاشاک کنند » چون باد اگر بر او لعنت کنی
کاین تربت از آن خس تو پاک کنند « و در السنه و افواه در میان فرقه ناجیه اثنا عشریه شایع است که چون عمر از
سفر حضرت سید البرایا حکایت معراج رفتن را استماع نمود تصدیق قول آن صادق الاقوال نموده و گفت چون شود که محمد
از مدینه بمسجد اقصی رود و از هفت طبقه آسمان گذشته بمکان قاب قوسین او ادنی رود و بعد از آن بمراجعت نماید هنوز جای خواب
آنحضرت گرم باشد و کوزه آب که [illegible] کرده باشد تمام ریخته نشده باشد هر کس [illegible] این اسرار را «
کیست آن کو فهم این گفتار را « و همیشه در مجلس و محفل انکار این معنی می نمود تا روزی داخل حمام شد و خواب شد و دید ازین
که از دریا بر در او داخل [illegible] آب رسید [illegible] آب [illegible] بر دو آب [illegible] کشد [illegible] برداشت [illegible] آب [illegible] چون [illegible]
آب رسید [illegible] صاف و زلال مشاهده نمود [illegible] تا آنکه رسید که در آب فرو رفته عریان شده سر آب

فو بر هچون از آب بیرون آمد خود را در شهری دید که هرگز ندیده بود بصورت دختر صاحب جمالی چون مردم آن شهر بدان
جمال آن دختر نمودند بکلی دل از دست داده عاشق و مفتون او گشتند و آن بعصمت بار آورد و میان ایشان برهنه و باستر
بسته و دیگر از آن جماعت دور افتاد [illegible] خود برده از آن بکارت او نموده و [illegible] آن شب رحم آن زن [illegible] منعقد گشت [illegible]
شده و هفت سال عمر چون بصورت زن در آن شهر بود و هر سال فرزندی میآورد و بعد از هفت سال روزی بکنار آب آمد که غسل
کند و در آب غوطه خورد و چون سر از آب برآورد خود را بصورت اصلی یافت و ریش خود را در کنار آب مشاهده نمود بسیار
پریشان خاطر شده و در کنار آب به فراق شوهر و فرزندان گریه و زاری بسیار نمود و [illegible] آنکه با شوهر خود کرده بود با دل محزون
بر زبان جاری ساخت بیت یکچند روزگار میان بیدار هم صحبت در زیر زردی و دو بار بسیار گریست هر چند در آن چشمه بر تاب فرو برد
که بلکه بصورت زن معاودت نماید و با شوهر خود عیش کند فایده و نفعی بر آن مترتب نشد دریغ بود هر اندیشه رفت کار از دست
عاقبت الامر مایوس شده غمگین و دل آزرده رخت خود را پوشیده و سبو را پر آب کرده متوجه خانه خواجه خود شد زنش را دید که هنوز آن
مجامر در تعجب شده از روی امتحان از او پرسید که دیر کردی در آن گفت خاک بر سر هرگز این زودی آب بیاورده بودی بعد از آن
بر آن معنی ظاهر و روشن شد که این قضیه از آنچه بر او واقع شد ایکند [illegible] قول رسول نموده حکمتش معراج را قبول میکرد و ای بی
جمعی شابه معطلان و غیر معین زیاده از آنست که در حیز بیان در آید رعایت نحو الانه نکته نموده و در این باب بهمین اختصار
کردیم [illegible] آمد که پیش تو گفتم غم دل ای سیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است باب از نوزدهم در بیان معامله ابلیس شیطان
وفریب خوردن شیطان از آن ملعون چو نزد آن بیابان و مقامات ما بیان این باب در کتاب ریاض الایمان ذکر شده
که روزی عمر ابن الخطاب علیه اللعنه والعذاب در راهی با ابلیس برخورد از او پرسید که ای برادر عزیز کی بوده و کجی میروی
همیشه مصاحب و هم نشین [illegible] بوده و در این وقت که التفات نمیکنی شیطان گفت در خدمت حضرت رسالت پناه
رفته بودم که توبه و استغفار نمایم آنحضرت فرمود که توبه تو وقتی مقبول درگاه الهی میشود که قبر حضرت آدم را سجده کنی و سجده
زیارت نموده مرقد مطهر منور او را سجده کنی و بهان که تعجیل میروم از این جهت در خدمت تو تقصیری رفت عمر که این سخن
از او شنید گفت که افسوس که اعتقاد من از تو فاسد شد و مرا گمان آن بود که تو را عزت و حیثیتی هست و غایت
آن مشاهده میکنم آدم که بلباس حیات آراسته بود با آن حسن و جمال و قدر و رتبه و بفرموده خدا او را سجده نکردی و با وجود

فرود نیاوردی و در این وقت که وفات یافته و اعضای او رمیم شده چگونه بگود قرار میدهی که پیش خاکش را زیارت نموده و مرقدش
سجده کنی و این بغایت از تو عجیب است شیطان از این سخن او از راه برگشته بگفت لعنت خدای بر تو باد ای ضال مضل که با لگد
من چندین هزار نفس را گمراه نموده از راه بیرون بردم تو مرا اضلال نموده در وادی غوایت و ضلالت انداختی و شاعری در
این باب گفته نموده ان کان ابلیس اغوی الناس کلهم فانت بالمراغویت ابلیس یعنی اگر شیطان تمام مردم را اضلال
انداخت و از راه برده ای عمر تو شیطان را از راه بردی و مولوی معنوی چه خوش فرموده ای برادر دیگر را زیر بد یار بد بدتر بود
از مار بد مار بد تنها ترا بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند و نیز در آن کتاب آمده که در وقت دیگر مابین شیطان و عمر
و تغیر دهنده دین و ملت که آتش اسلام که افسرده این مرتد و سارق کتاب عمر ابن الخطاب علیه اللعنه والعذاب
و آن بانی اساس مکر و تلبیس و بنا نهاده امتیاز عمر در حیله و تدلیس خبیث خسیس یعنی ابلیس مقالات و معارضه روی داد و عمر برتر آن همه
لاف و گزاف لا نه جواب شنیده بر مانند نهاد چنانکه شاعری بنظم آورده شنیده ام که ز شیطان سوال کرد عمر که چرا تو سجده نکردی
بادم خاکی بگفت سجده نکردم از آنکه دانستم که از صلب او بود چون تو ناپاکی و در کتاب مستطاب علل الشرایع که از مصنفات
افضل المجتهدین ابن بابویه است بسند صحیح نقل کرده که ابلیس را گذر افتاد بر جمعی اشقیا که امیر المومنین علی را سب میکنند و به خبث
او مشغول بودند بانگ بر ایشان زد که خسران دین و دنیا و حرمت نصیب شما باد من بنده که خدا شش هزار سال در قوم جان
دوازده هزار سال و بعد از فنای قوم شکوه کردم از تنهائی و مرا با آسمان دنیا بردند و مثل آن در آنجا بعبادت حق تعالی مشغول
بودم و در میان ملائکه بسر میبردم و در آن اثنا دیدم که نور شعشعانی بر جائی ظاهر شد و همه آنها سجده کردند و در حیرت افتادم
که آیا این نور کدام یک از ملائکه مقرب یا انبیاء مرسل است که از جانب الله تعالی ندا رسید که ما هذا نوری
ملک مقرب و لا نبی هذا نور علی ابن ابی طالب یعنی نیست این نور ملک مقرب و نیست نور پیغمبر مرسل
بلکه این از طینت امیر المومنین علی ابن ابی طالب است و ای بر شما که او را سب و ناسزا میگویند پس حال عمر که الحال کن
و مقتدی در رشد شده از جور و ستم کفر بر مومنان بعمل آورد و لبیب عداوت و بغض آن حضرت خود را
موجب عذاب ابد گردانید و در کشف الحق ذکر شده که یکی از صلحای گذشت یکی از ایشان آمده گفت

بیمکرد و خود را از ما دوران و دوستان ایشان میداند نقل کرده که ابلیس بر جمعی با در فلان جزیره و در فلان دریا بر روی نیکا دیدم
که بی ایستاده و میگفت شعر شفیعی الی الله اهل العبا وان لم یکونوا و الافهی شفیعی النبی شفیع الوصی شفیع الحسین شفیع الحسن
شفیعی او الحسنت فرجها فضح علیها الذی امتهن یعنی شفیع گناهان من بسوی خدا اهل عبا اند و اگر شفاعت من نکنند
و اگر ایشان شفیع ما نباشند و گناه نمودن زن هم کسی که او را شفیع توان ساخت و امید شفاعت از او توان داشت غیر از
ایشان ابلیس ملعون از آن عبا بیان کرده میگفت که شفیع من پیغمبر الله محمد رسول الله و بعد از آن شفاعت کننده من
وصی او امیر المومنین علی ابن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیهما السلام پس آنکس که نفس خود را از ناامیدان نگه داشت
بکند که ایزد تعالی بعصمت و پاکی او گواهی داده و در قرآن مجید آیه مبارکه تطهیر را در شان او و فرزندان او نازل ساخت
و مولانا عضدی گفته نظم مرا شفاعت این پنج تن بسنده بود که روز حشر بیابان پنج تن را نام تن نبی علی و برادرش دختر او
محمد علی فاطمه حسین حسن ایا کسی که شدی معتصم بال رسول نهی بعادت تو لا تخف و لا تحزن ای نامی عدویی
وای بر روز قیامت جمیع بندگان خدا از ابلیس و از لشکر او میرسند و از ادنی تکیه پناه میبرند و او و لشکرش از امیر المومنین علی ابن
ابیطالب میترسند و متوسل بآنحضرت میشوند بجهة عظمت و شان و بلندی مکان او و ابلیس امید شفاعت از مردود
مومنان دارد و شیطان مردود که از عمر ابن الخطاب علیه اللعنه والعذاب قطع نظر از شفاعت آنسرور نموده از ظلم و عدوان
هیچ فرو گذاشتی مثل اهل بیت رسالت و بکری هر چند توانی با همین شیعه اثنا عشریه برکت محبت و دوستی اهل بیت نبوت
و رسالت از وسوسه ابلیس در حالت نزع و احتضار محفوظ اند و هیچگونه باک ندارند و بموجب آیه کریمه لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون یاد نموده و حال انتقال دار کرامت جنت المأوی میکنند و در وقت رسیدن موت ایشان نیست مکان و مأوای
خود را در بهشت میبینند و تو بموجب آیه کریمه فنزل من حمیم و تصلیه جحیم قبل از ارتحال از کوه و دوستی آن ابلیس
بجهة بحق خود و دوزخ را مشاهده خواهند نمود و در جهنم جهت جگونه انواع عذاب و عقاب آماده و مهیا است
و فردوسی علیه الرحمه فرموده نظم نبی علی دختر و هر دو پور گزیدم و زان دیگرانم نفور ایاد بجز ایشان مرا کار نیست جز این
در مرا روی گفتار نیست بدین زاده ام هم بدین بگذرم چنان دان که خاک ره حیدرم و این

اظهار عداوت نمودند و مراد از قاسطین معویه و عمرو عاص و ابوهریره و گروهی شامیانند که با معویه متفق بودند و در
محاربه شاه اولیا و مراد از ناکثین اصحاب عایشه اند که در بصره در جنگ جمل با سلطان ولایت محاربه کردند
چون طلحه و زبیر و اتباع ایشان و القصه من ابومره است و نام من احبس است مغضوب رب العالمین
و باعث خجلت خلقان در روز دین پس گفتم ترا چه کند اقسم علیکم که مرا نصیحتی کن بعملی که موجب قرب بدرگاه
الهی باشد و مرا در حوادث زمان امداد نماید گفت باید که در دنیا بکفاف قناعت کنی و از برای آخرت
به از دوستی علی ابن ابیطالب و دشمنی با دشمنان وی زادی و توشه مدار و من در هفت آسمان عبادت
خدا کردم و در هفت زمین معصیت او ورزیدم بخدا که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل ندیدم که بدوستی او
توسل نجویند و بمحبت او امیدوار نباشند ما قول این حکایت گوید که این سخن گفت و از نظر من غایب
شد و من بخدمت امام محمد باقر علیه السلم آمده ماجرا را عرض کردم آنحضرت فرمود که امن الملعون
بلسانه و کفر بقلبه یعنی ایمان آورد آن ملعون بزبان اظهار ایمان نمود اما بدل کافر است عمر مدتی بحیرت ایمان
بخدا و رسول بزبان آورده اما در دل کافر بود چنانکه در باب طعن او و در کفر خفی او نیم ذکر شده در بغض
عمر اگر نباشی چون من «حب علی ناقص نخواهد بودن» در معنی دوستی نباشی صادق «با دشمن دوست
گر نباشی دشمن» باب بیستم در ذکر کشته شدن عمر در ربیع الاول در حال نزع و آنچه آن غدار را بوده و فضیلت
و بزرگی روز قتل آن بدگوهر و مقالات مناسب این باب از حدیث و غیر آن [illegible] ربیع الاول [illegible]
از هجرت [illegible] فرعون آل محمد [illegible] کلاب عمر ابن الخطاب علیه اللعنة والعذاب در که [illegible]
منزل و مأوای خود ساخته و آن روز عید اکبر و بهترین اعیاد است و روز سرور اهل بیت نبوت و رسالت
و شیعه و موالیان ایشانست و روز غم و ماتم ناصبیان است و در فضیلت و بزرگی آن روز روایات
بسیار بطریق اهل بیت اطهار و ائمه ابرار واقع است و در کتب معتبره بسند صحیح روایت است

از محمد ابن علاء و یحیی بن جریح البغدادی که نزاع افتاد در میان ما در باب ابن الخطاب و مشتبه بود امر او پس رفتیم ما در نزد
قم در روز نهم از ربیع الاول نزد احمد اسحق القمی که از صحابه حضرت امام حسن عسکری بود و چون او را از آمدن خبر
ساختند بعد از لحظه بیرون آمده و در انکار کشته بود و قطیفه روی خود را خشک میکرد گفت که من غسل عید میکردم که شما آمدید
گفتیم آیا امروز عید است و عید شیعه چهار عید است نیست روز اضحی و روز فطر و روز غدیر خم و روز جمعه و امروز هیچکدام
از آن روزها نیست احمد ابن اسحق گفت که روز عید اهل بیت است و بهترین اعیاد است و عید دوستان و محبان ایشان
است پس از آن گفت من وقتی بقصد خدمت مولای خود امام حسن عسکری علیه السلم نمودم جمعی از برادران خود بر
من رای ارسیدیم بعد از طلب اذن داخل منزل آنحضرت شدیم آنروز مثل این روز نهم شهر ربیع الاول بود و آنروز جمعی
خدم خود را جامه های نو پوشانیده بود و پیش آنحضرت مجمره بود که آنحضرت بنفس نفیس خود متوجه آنجا شده عود
می ساختند گفتیم مادر و پدرم فدای تو باد یا ابن رسول الله آیا اهل بیت نبوت را تازه فرحی و خوشی را روی نموده
آنحضرت فرمود که کدام روز بزرگتر است حرمت او نزد اهل بیت از این روز به تحقیق حدیث کرد مرا
پدر من که حذیفه یمانی در مثل این روز که نهم از ربیع الاول است بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت
و گفت حذیفه دیدم سید خود امیرالمؤمنین را با حضرت امام حسن و امام حسین که با حضرت رسول طعام چیزی
می خوردند و حضرت رسالت پناه بر روی مبارک ایشان تبسم می نمود و میگفت که حضرت امام حسن و امام
حسین بخورید که گوارنده باد هر دو شما را به برکت این روز به تحقیق که این روز آن روزیست که خدا تعالی در
قرآن مجید فرموده که فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا و این آن روزیست که شکسته در آن شوکت بزرگ دشمن جد شما
حاشا که چنین نباشد و این روز آن روزیست که برطرف شده فرعون آل محمد و ظلم کننده بر ایشان و غصب
نماینده حق ایشان حاشا چنین نباشد گفت حذیفه که گفتم یا رسول الله این ملعون از امت تو می ب

تو خواهد بود که هتک حرمت تو کند و حق تو را غصب نماید آنحضرت فرمود ای حذیفه مردود و سرگروه منافقان و در
[illegible] با هم رساند و بخدا راه حق را او لیث برکتاب خدا و سنت من کند و منع کند از شرع زندیق را و باو دهد
حق او را و حق [illegible] را بر خود حلال داند و حرام صرف نماید و نفقه کند مال خدا را در غیر طاعت خدا و تکذیب وزیر من و برادر
من کند و حق دختر مرا بگیرد و دختر من دعای بد کند او را و حق تعالی اجابت دعای دختر من کند در مثل این روز
گفت حذیفه یا رسول الله چرا هلاک او را از خدا تعالی در حیات خود طلب نمیکنی آنحضرت فرمود یا حذیفه دوست نمیدارم
که جرات و دلیری کنم بر قضای خدا تعالی از آنچه سبقت گرفته در علم او و اما سوال کردم از خدا تعالی که بگرداند این روز را
که قبض روح آن ظالم پلید میکند از فضل و بهتر از بقیه ایام و بوده باشد آنروز سنت من که آن سنت عمل نمایند
دوستان و شیعیان اهل بیت من و هر که دوستان و شیعیان [illegible] که آنروز دوستان و شیعیان اهل بیت
نبوت و رسالت عید خود دانند مبارک باد با یکدیگر گویند و روز سرور و خوشحالی ایشان باشد و سید کاینات
فرمود که وحی فرستاد خدا تعالی بمن گفت یا محمد سبقت گرفته در علم من اینکه برسد اهل بیت ترا محنت و جفای
دنیا و ظلم کنند منافقان بر ایشان و غصب حق ایشان کنند [illegible] و نصیحت [illegible] ایشان با تو خیانت کنند و هر که بعد
از تو غصب حق ایشان کند بتحقیق که [illegible] او را [illegible] او را در قعر جهنم در مکانی که ابلیس مشرف باشد بر او یعنی
ابلیس [illegible] بالاتر باشد و عذاب او کمتر پس لعن کند ابلیس او را و بگرداند [illegible] را عبرت در روز قیامت برای فراعنه
انبیا و دشمنان دین در روز حشر [illegible] ایشان را و دوستان ایشان را و جمیع ظالمان و منافقان را [illegible]
آتش دوزخ مخلد و دایم باشند ایشان در دوزخ که هرگز امید خلاص و نجات نباشد ایشان را یا محمد هر که مرتبه
و منزلت تو [illegible] هر که غصب حق [illegible] کند جرات و دلیری کرده است
بمن و تبدیل کلام من نموده و شرک بمن آورده و راه حق را بر خلایق بسته و گردانیده خود را گوساله امت تو و کافر
بمن در عرش و به تحقیق که امر نمودم هفت آسمان را که از برای شیعه و دوستان شما عبادت کنند از آن روزی که قبض

روح او کنم و امر کنم فرشتگان را که بگذارند در آن روز کرسی کرامت مرا در برابر بیت المعمور و حمد و ثنا و ستایش من کنند و طلب
آمرزش کنند از برای شیعه و دوستان شما از فرزندان آدم و امر کنم کرام الکاتبین را که بردارند قلم از جمیع خلایق که سه روز ننویسند
بر ایشان هیچ چیز از گناهان ایشان از برای تو و کرامت وصی تو یا محمد بدرستیکه گردانیدم این روز را عید از برای تو
و اهل بیت تو و هر که تابع اهل بیت تو است از مؤمنین و شیعه اهل بیت تو و دوست میدارم بعزت و جلال و بزرگواری
من قسم که دو برابر میدارم کسی را که عید دوست میکند در این روز از برای رضای من و او را است ثواب جن و انس و زیاد
کردن مال و عیال او به برکت این روز آزاد گردانم از آتش دوزخ در هر سال در نهم از ربیع الاول هزار هزار کس از دوستان
و شیعیان شما را و بگردانم سعی ایشان را مشکور و گناهان ایشان را مغفور و کردار ایشان را مقبول حذیفه گوید که برخواست حضرت
رسول خدا و داخل منزل ام سلمه شد و من برگشتم و در هیچ شک نداشتم در امر شیخ یعنی عمر تا آنکه حضرت رسول از دنیا
رحلت نمود و فتنه و شر او بهم رسید و برگردید بکفر و برگشت از دین [illegible] و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان
مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم [illegible] فرستاده من [illegible] آن بودند
اگر بمیرد یا کشته شود برگردند و بازگشت نمایند ایشان بر کفر اصل خود و [illegible] بقرآن کردند و خانه که در آن وحی [illegible] نازل شد
سوختند و بدعت چند نهادند تغیر ملت و تبدیل سنت کردند و رد شهادت امیرالمؤمنین و تکذیب قول سیدة النساء العالمین
و غصب فدک نمودند و خشمگین ساختند نور چشم مصطفی را و حضرت فاطمه از ایشان خشم آلود بود که از دنیا رحلت
فرمود و بر قتل حضرت امیرالمؤمنین [illegible] کردند و جمیع سنن [illegible] تغیر دادند و حرام ساختند آنچه حق تعالی حلال ساخته بود و حلال
ساختند آنچه حرام نموده بود [illegible] رفته گفت حذیفه اجابت کرد خدا تعالی دعای حضرت
سیدة النساء در حق آن منافق و کشته شد [illegible] رحمت خدا [illegible] آن روز داخل منزل امیرالمؤمنین
شدم که تهنیت حضرت بگویم بقتل آن منافق و بازگشت [illegible] انتقام حضرت امیرالمؤمنین فرمود که یاد داری
آنروز را که بخدمت حضرت رسول آمدی و من و حسن و حسین چیزی می خوردیم با حضرت پیغمبر و بیان نمود از

بیان تو فضل و بزرگی این روز را گفتم به برادر رسول خدا مولای مؤمنان فرمود که به خدا قسم که این روز روشن ساخته
خدا است صاحب آن رسول را و پدر بستگی من بیدانم از برای این روز معنی داده نام فرمود حذیفه گفتم یا امیر المؤمنین
دوست میدارم که بشنوم نامهای این روز را و بود آن روز نهم از ربیع الاول پس گفت حضرت امیر المؤمنین ع
هذا یوم الاستراحة ویوم تنفیس الکربة والعید الثانی ویوم تحطیط الاوزار ویوم الحبور ویوم رفع القلم ویوم
الهدو ویوم العافیة ویوم البرکة ویوم الثارات و عید الله الاکبر ویوم یستجاب فیه الدعاء ویوم الموقف الاعظم ویوم
التوافی ویوم الشرط ویوم نزع السواد ویوم ندامة الظالم ویوم انکسار الشوکة ویوم نفی الهموم
ویوم القنوع ویوم عرض القدرة ویوم التصفح ویوم فرح الشیعة ویوم التوبة ویوم الانابة ویوم الزکوة العظمی
ویوم الفطر الثانی ویوم سیل النقاب ویوم تجرع الریق ویوم الرضی ویوم عید اهل البیت ویوم ظفرت
به بنو اسرائیل ویوم یقبل الله اعمال الشیعة ویوم تقدیم الصدقة ویوم الزیارة ویوم قتل المنافق ویوم الوقت المعلوم
ویوم سرور اهل البیت ویوم المشهود ویوم القهر علی العدو ویوم هدم الضلالة ویوم التنبیه ویوم التصرید ویوم الشهادة
ویوم التجاوز عن المؤمنین ویوم الزهرة ویوم العذوبة ویوم المستطاب به ویوم ذهاب سلطان المنافق
ویوم التسدید ویوم یستریح المؤمن ویوم المباهلة ویوم المفاخرة ویوم قبول الاعمال ویوم التبجیل ویوم اذاعة
السر ونصرة المظلوم ویوم الزیارة ویوم التودد ویوم التحبب ویوم الوصول ویوم التزکیة ویوم کشف البدع
ویوم الزهد فی الکبائر ویوم التزاور ویوم الموعظة ویوم العبادة ویوم الاستسلام گفت حذیفه که از نزد
حضرت امیر المؤمنین ع مرخص شده بیرون آمدم و گفتم با نفس خود که اگر در نیابم از افعال خیر چیزی مگر همان
ثواب که در خود داشته باشم فضل و بزرگی این روز را بس است گفت محمد ابن علاء الهمدانی و یحیی بن جریح
که برخواستیم هر یک از ما و بوسیدیم سر احمد بن اسحق ابن سعید القمی را و گفتیم ستایش مر خدای را که توفیق داد ما را
که این حدیث را از تو شنیدیم تا آنکه معلوم باشد بزرگی و فضل این روز و از منزل او بیرون آمدیم

در آنروز به عبادت حق تعالی مشغول شدیم و در کتاب مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار
امیر المؤمنین از محمد بن سنان روایت است که امیر المؤمنین ع مدتی قبل از کشته شدن عمر خطاب بشارت
قتل او داده فرمود ای مغرور فریفته شده بدرستی که دیده ام ترا کشته شده بزخمی که از عبد ام معمر بتو رسد
که حکم کرده باشد بجور و ظلم پس توفیق قتل تو بیابد و بسبب قتل تو مستوجب دخول بهشت شود و بدرستیکه
تو و آن یار تو که نایب و جانشین او باشی گفته شود و هتک ستر شما شود و بیرون آرند شما را از نزد رسول الله
و هر دو را بیاویزند بر شاخ درخت خشک پس آن سبز شود و این رسوائی که بتو رسد دوستان تو پس
عمر گفت که خواهد کرد این کار را با ما ای کس فرمود که گروهی باشند شمشیرهای ایشان در غلاف و حاضر شوند جمیع
و دلایل و هر نبی و صدیق و بیارند آتشی که از برای حضرت ابراهیم ع نمرود علیه السلم افروخته بودند و شما را
بآن آتش بسوزانند و امر کنند باد را که خاکستر شما را در دریا اندازد و در کتاب نهج المباهج مذکور است که مغیرة
ابن شعبه که از جانب عمر والی کوفه بود نامه بعمر نوشت که غلامی دارم ابولؤلؤ نام و اکثر صنعتها را خوب
میداند حدادی و نقاشی و درودگری اگر دستوری دهی بمدینه آید که مردم از هنرهای او منتفع شوند و منی نیز از
صنعتش بهره ور گردم عمر در جواب نوشت که او را بمدینه فرست مغیره ابولؤلؤ را بمدینه طیبه فرستاد و با
ابولؤلؤ مقرر کرد که ماهی صد درهم بجهت او بکوفه فرستد چون مدتی در مدینه ماند از صنعت و از آن مقدار حاصل نمی شد
که دراهم مذکوره را بجهت مولای خود بکوفه فرستد به نزد عمر آمد و شکایت کرد که چندین مال بجهت مولای خود بکوفه نمی توانم
فرستاد تخفیف ده عمر گفت چه صنعت داری هنرهائی که میدانست بیان نموده عمر گفت با چندین
هنرها این درهم بسیار نیست ابولؤلؤ در خشم شده بازگردید روزی چند بر آمد ابولؤلؤ را به پیش عمر
گذر افتاد عمر او را بخواند و گفت او را که شنیده ام آسیائی توانی ساخت که از باد بگردد ابولؤلؤ از خشم
چین در پیش روی انداخت و گفت از برای تو آسیائی بسازم که همه مردمان در داستان آن ذکر کنند

و بجهت لعن بر تو تا صبح قیامت در گردش باشد عمر رو به مردم کرد گفت این غلام مرا تهدید میکند ابولؤلؤ چون
گفت ای حفص حسینه بهتر از این نیست که این غلام بیدین را بقتل رسانم و بدکان خود رفته خنجری ساخت که دو سر
داشت و دسته آن در میانش بود و در نزدیک مسجد داخل گردید و در گوشه نشست و چون عمر داخل مسجد شد از جای
جسته سه زخم بر آن ملعون زد و شر او را از سر جمیع خلق دفع کرده و تا زده کس دیگر را از تابعان و پیروان آن بیدین
زخم زد و در السنه و افواه در میان شیعه شایع است که بعد از آنکه ابولؤلؤ بزخم خنجر آبدار آن ناپاک را از پای
در آورد بجهت [illegible] مؤمنان آمده قضیه را عرض نمود آن حضرت بعلم ولایت ابولؤلؤ را بدار المؤمنین کاشان
رسانیده و دختر قاضی کاشان را در ساعت با ابولؤلؤ عقد بست و از آن زن فرزندان صالح بوجود آمد
و مردم کاشان که محبان و غلامان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بودند و ابولؤلؤ را بابا شجاع الدین
نام کردند و الی حال از نسل او جمع کثیر در دار المؤمنین هستند و بعد از مدتی خبر بمدینه رسید که ابولؤلؤ در کاشان است
جمعی را از مدینه فرستادند که او را گرفته ببرند قاضی آن شهر مانع شده بلطایف الحیل آن جماعت اقرار نموده مکاتبات
بمدینه ارسال داشتند که مدتی قبل از این واقعه خلیفه ناحق بابا شجاع الدین باین شهر آمده است و فرزندان
بهم رسانیده است از دختر قاضی این شهر و مرقد مبارک بابا شجاع الدین در بیرون شهر کاشان است و گنبد
رفیع بر بالای قبر او ساخته اند و روز قتل عمر که بهترین اعیاد است در هر ساله مردم کاشان در آنروز بسر قبر بابا
میروند و بسرور و خوشی میگذرانند و آنچه لازمه لهو و طعن خلفای ثلثه است بجا می آورند و آنروز را عید بابا
شجاع الدین میخوانند و در کتب معتبره مذکور است که بعد از آنکه عمر زخمدار و مجروح گشته در بستر افتاد
حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بنزدیک او شد و او را نبیذ داده بودند و از جراحتش بیرون می آمد آنحضرت
فرمود که در چنین حالتی او را نبیذ میدهید که حرامست و مسکر است و او را [illegible] غرض که آن ملعون شکم
پر از حرام داشت بجهنم داخل شود بیت آب از قدح یا خبری نوش کنی * ور نقش بد چونش فراموش کنی

تیر اجل آهنگ تو دارد ز نهار * در شب به تیر خواب خرگوش مکن * و در کتاب ریاض الایمان و در کتاب
حلیة الاولیاء و در کتاب منهاج الکرامة مسطور است که مضمون حدیث نبوی که لن یخرج احدکم من الدنیا
حتی یعلم این مصیره و حتی یری مقعده فی الجنة او النار یعنی بیرون نمیرود هیچکس از دنیا تا آنکه میداند
کجا میرود تا آنکه به بیند مکان و ماوای خود را در بهشت یا در دوزخ و عمر خطاب علیه اللعنه والعذاب چون
در حال احتضار مکان و ماوای خود را در نار مشاهده نمود چنانکه در کلامی که از او در وقت احتضار صادر شده بر آن
دلالت دارد آن اینست یا لیتنی کنت کبشا لقومی فسمنونی ما بدا لهم ثم جاءهم احب قومهم الیهم فذبحوا نصفی
شواء و قدیدا فاکلونی فاکون عذرة ولا اکون بشرا [illegible] یعنی کاش من گوسفندی می بودم از آن قوم خود پس مرا فربه میکردند تا آنکه
دوست ترین قوم بدیدن ایشان می آمد پس مرا میکشتند و نصف مرا بریان میکردند و نصف را خشک
می ساختند که وقت دیگر بخورند چون مرا می خوردند نجاست می شدم و انسان نمی بودم که ترس باز خواستی
باشد و مرا معذب و معاقب سازند * و لن یفتح الانسان من بعد موته * ومن قبله الذی کان ساعی عمل
کیاست بخیر عمل همه هیچ در حالت * غریب عاجز و تنها فقیر بی کس عمر * و در کتاب منهج الفاضلین و در کتاب
[illegible] ابن عمر روایت است که گفت پدرم در حین نزع به بدترین حال بود فرستاد و از حضرت امیر المؤمنین ع
التماس نمود که نزد او حاضر شود چون آنحضرت حاضر شد با او گفت التماس می نمایم که مرا حلال کنی یا مولای
مؤمنان گفت هرگاه نزد دو مرد عادل اقرار کنی که بر من ظلم کردی من ترا حلال کنم پدرم روی به دیوار کرده ساعتی
هیچ نگفت و بعد از ساعتی متوجه حضرت امیر المؤمنین شده از آنحضرت استحلال می نمود و او همان حرف
اعاده نمود پدرم جواب نگفت و آنحضرت برخواسته از خانه بیرون رفت و در کتاب ریاض الایمان
مسطور است که عمر در حال نزع و دم باز پسین [illegible] که از آنحضرت حلالیت جهت
خود حاصل کند آنحضرت فرمودند که در مجمع مردم اقرار کند که بعد از حضرت پیغمبر خلیفه و جانشین

او منم و ابوبکر بعنوان غصب و عدوان خلافت را تصرف نموده اند تا او رحلت کنم التشیخ الحق از آنحضرت
شنیده بود بعمر گفت آمد زود می دود و ادب و آخرت لحظه سر کتب تقلب فرو برده بعد از آن گفت النار
الا العار یعنی آتش دوزخ را بر خود قرار دادم و عار را قرار ندهم و نسبت مبتدان شقاوت آن بیدین یا حافظه
نماید وقت و فلسفه آن شقی را بر بلند که بر مرتبه … که گفته آن نغل انکار کرد درحکم نکس خود اقرار کرد
در بر شکم فاطمه زهرا که زد النور ربه النار و لا العار که کرد و در آن کتاب مذکور است که بعد از آنکه ابلیس
بار تلبیس را بجهنم فرستند و مدتهای مدید در آتش جهنم معذب بود الوان عذاب و عقاب الهی را چشیده
باشد او را از آتش دوزخ بیرون آرند و بحضرت آدم نمایند علیه السلم که از نو زنده کنند و او را
بران … شد و ابلیس را امر نمایند که او را سجده کن تا از عذاب الیم و عقاب جهنم خلاصی یابی ابلیس …
معنی سر فرود نخواهم آورد و مضمون کلام عمر که النار و لا العار است گفته بجهنم عود نماید و بعذاب الهی گرفتار
شود و صاحب کتاب کشاف و ربیع الابرار آورده که عمر در حالت نزع و سکرات میگفته لو ان لی ملا
الارض ذهبا و مثله معه لافتدیت به نفسی من هول المطلع یعنی اگر تمام زمین از طلا می بود و مثل آن با او فدا میکردم
از هیبت و هول آنچه می بینم و بهمین مضمون در قران مجید واقع شده و لو ان للذین ظلموا ما فی الارض
جمیعا و مثله معه لافتدوا به من سوء العذاب یعنی اگر باشند برای آنانکه ظلم کرده اند بر دیگران تمامی آنچه بر زمین است
از زر و نقره و مال و متاع و مانند آن از ایشان باشد هر آینه فدا خواهند کرد از جهت شدت و سختی عذاب
و در کشف الحق آمده که در آن وقت که ابولؤلؤ عمر را زخم زده بود عثمان … سرش را در کنار گرفت و گفت بشارت
ترا به بهشت عمر آهی کشیده گفت ویلی … من النار یعنی … وای بر من از آتش دوزخ که او دیگر
برای من نیست آهی دیگر کشید گفت الان لو کانت الدنیا لی لافتدیت بها من النار و لم اره یعنی در
این زمان اگر دنیا از من می بود و فدا میکردم از هول و هیبت آتش تا آن را نه بینم

بوصف مشرف بفوت شد در آنحال مکر است و وزیرش از زود رسید بر کرسی امیر … حجاج
از سر … گفت بنا بر انواع ظلم و ستم که بطوایف امم خاصه با اهل بیت مطهر کرده ام و در تربیه خاصه هر دو عالم
کرده ام وزیر بسبب خوش آمد گفت که هرگاه که امیر جلیل ما در مدت عمر خود نموده بر حجاج واضح است که آن
حرکات مستحسن بوده از امیر … زد حجاج در جواب گفت اگر فردای قیامت نیز من امیر خواهم بود
و تو وزیر مطلق العنان خواهم بود و آن حجتها و دلیلها رواج خواهد یافت و بشارت … داد آن عمر را عثمان به بهشت
مش خوش آمد گفتی وزیر حجاج است و جواب حجاج اگر در روز قیامت عمر و عثمان امیر و صاحب اختیار خواهند
بود به بهشت خواهند رفت و در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که عمر در وقت احتضار میگفت کاشکی
مادر مرا نزادی و کاشکی کهنه کرباس حیض زنان می بودم و … بودم و این قسم مزخرفات میگفت تا جان
بمالک دوزخ سپرد و در تاریخ گزیده مسطور است که آن ضال … در بیست و هفت سالگی مسلمان شده و لیکن سی سال در
اسلام بود و آن منافق و مدت خلافتش ده سال و شش ماه و چهار روز و عمر او شصت و سه سال … دوستدار قران دو
دیگر از کفر بموجب آیه کریمه یوم ندعوا کل اناس بامامهم فردای قیامت ترا با امام و مقتدایت حشر خواهند
کرد و مرا با هادی و رهنمای خودم و هر کدام بجزای کردار خود خواهیم رسید اللهم احشرهم معهم یوم النشور و احشرنی مع
محبیهم یا رب یا غفور و شاعری گفته … ز مریدان … عمر … کار زنهار … حشر … حشر مع مریدان
عمر با عمر … مشهور است که یکی از دوستان و محبان مولای مومنان بخدمت آنحضرت آمده و گفت ای قسیم
جنت و نار من از حضرت سید ابرار اکثر اوقات می شنیدم که هر که با علی خصومت و دشمنی کند او را معذب
و معاقب خواهند ساخت و هرگز از عذاب و عقاب و سخط منتقم حقیقی نجات نخواهند یافت و هیچکس زیاده
از شیخین نسبت بشما عداوت نکردند خلافت حق شما را تصرف نموده بجور و تعدی فدک را از اهل بیت نبوت و رسالت
انتزاع نمودند و از آنچه از ستم و جور که ممکن و مقدور ایشان بود با شما نمودند و میدانم که خدا … با ایشان چه کرد
و بچه نوع عذاب ایشان را معذب و معاقب خواهند ساخت از این فکر و خیال هرگز خالی نیستم و میخواهم که از این

… و مراد از حسرت … خاطر فارغ البال سازی آنحضرت فرمودند که در روز قیامت آنچه از برای ایشان
آماده و مهیا است مشاهده خواهی کرد آنمرد گفت قیامت دور است و من میخواهم که در دنیا معاینه به بینم و بچشم خود
… می نمود آن پاک اعتقاد میگفت که تا من دشمنان شما را بعذاب و عقاب مشاهده نکنم
تسلی نخواهم شد چون مبالغه و الحاح بسیار نمود امیر مومنان فرمود که چون شب شود بفلان قبرستان برو که آنجا ترا
بخواهند نمود چون شب در آمد آنمرد بآن مکان رفت و در گوشه قرار گرفت ناگاه نظرش بر دو سگ قوی جثه
افتاد که دو سگ سیاه با قلاده های آتشین در گردن همراه دارند آنمرد بدهشت … گفت من یکی از فرشتگان عذابم که خدای تبارک
و تعالی مرا جهت عذاب کردن دشمنان اهل بیت آفریده و این دو سگ از جمله دشمنان مولا و صاحب تواند
که بسبب دشمنی آنحضرت خدای تبارک و تعالی ایشان را در دوزخ معذب ساخته و باین صورت ایشان را مسخ نموده
والحال بفرمان قسیم جنت و نار این هر دو سگ را از دوزخ باین مکان آورده ام که تو نمایم تا … از آنچه
خاطرت بزداید و شک و شبهه از لوح خاطرت محو شود و آن دو سگ آب از دیده می باریدند و آن فرشته گفت
از ایشان بپرس که باعث این عقوبت چیست تا جواب بدهند و خاطرت بالکلیه تسکین یابد و شک و شبهه نماند
آنمرد گفت من از ایشان پرسیدم که شما چه کسانید و باعث این عذاب چیست آن هر دو سگ سیاه بزبان آمده گفتند
ما ابوبکر و عمریم بسبب ظلم و تعدی که با امیرالمومنین کردیم معذب و معاقب شدیم و خدای ما را باین صورت که می بینی
مسخ نموده و الحال پشیمانیم نفع ندارد و بعد از آن آنمرد از آن مکان برگشته بخدمت مولای مومنان آمد و آنچه دیده و شنیده
بود بیان نمود و در کتاب فتوحات القدس از کتاب احسن الکبار نقل شده که یکی از منافقان در زمان امامت
حضرت امام حسن علیه السلم از آنحضرت معجزه طلب نمود امام علیه السلم … آن منافق زده گفت معجزه را
مشاهده نما پس پای مبارک بر زمین زد تا شکافته شد و دو شخص دید که … لب تشنه بودند آن سنگ از حرارت
آتش سرخ شده بود و بوی ناخوش از آن سنگ متصاعد می شد و بر گردن هر کدام چیزی … یک فرشته
موکل بود و ایشان میگفتند یا محمد یا محمد … تو بودیم بد کردیم که با وصی تو امیرالمومنین ظلم کردیم و عهد را شکستیم

وحق او را گرفتیم و خود متصرف شدیم آنها که موکل ایشان بودند می گفتند … خدا و قول رسول را نشنیدید این
زمان … و شما دروغ میگوئید که صحابه رسول بودید … به آنحضرت سلمان و ابوذر و عمار و مقداد بودند
و اسم یک از صحابه که مومن بودند یاد می نمودند که ایشان خلاف امر خدا و رسول نکردند و شما خلاف
فرموده خدا و پیغمبر او نمودید و امت را بضلالت انداختید و بر مولای مومنان ظلم کرده حق او را گرفتید و آن دو ملعون
فریاد و زاری میکردند پس امام علیه السلام اشارت بزمین کرد که فراهم شود تا وقت معلوم که قائم آل محمد ظاهر گردد و از
گفتگوی آن هر دو مغلول و معذب و آن هر دو فرشته موکل ایشان ظاهر است که آنها ابوبکر و عمر بوده اند که چون آن
منافق این معجزه را از حضرت امام حسن علیه السلم مشاهده نمود … و خواست که … بمردم این خبر را
برساند زبان او گرفته و گنگ شد و تا زنده بود قادر بحرف زدن و گفتگو نبود و اینکه امام علیه السلم فرمودند تا وقت
معلوم که قائم آل محمد ظاهر شود ایشان را زنده کنند و از درخت بیاویزند موید آنست حدیثی که در کتاب … منقولست از
حضرت امام محمد باقر … روایت است که آنحضرت در منی رمی جمره می نمود و … در دست مبارک آنحضرت پنج سنگ ریزه
دو را از یک جانب انداخت و سه را از اطراف دیگر جمره انداخت یکی از محبان عرض کرد فدای تو شوم از تو مشاهده
چیزی نمودیم که از دیگری ندیده بودم که بعد از فراغ از رمی جمره … رمی نمودی آنحضرت فرمود که در
وقتی که بیرون آورد … فاسقین و ناکثین را … ایشان را تازه ساخته باشند … انگشتان خود را میگزیده باشند
پس بیاویزند هر دو را در این مکان و نکنند این کار را مگر امام پس زدم اول را دو سنگ و ثانی را سه سنگ از برای آنکه
ثانی کفرش زیاده است و اظهار عداوت بیشتر می نمود و اول نسبت بثانی … بود مراد از اول ابوبکر و ثانی عمر است
… روزگارم بسوز … دیدم بسی … جز لعن … نباید بنظر
و در کتاب رجعت از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم در حدیثی که ذکر آن طولی دارد در باب
ظهور قایم آل محمد روایت است که آنحضرت فرمود که یا مفضل چون مهدی ظهور کند و بیاید بمدینه بجدم رسول الله در آن
مکان شریف ظاهر شود امور عجیبه که باعث سرور و خوشی مومنان و مسلمانان و بدحالی کافران و ناصبیان باشد

مفضل گفت ای مولای من آنگاه چه خواهد شد فرمود که چون حضرت ساعدی بر سر قبر منور و ضریح مطهر جدم برسد گوید ای گروه مؤمنان
این قبر جدم رسول الله است گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید کیست مدفون با سید کاینات در حجره مطهر که مردمان گویند که دو مصاحب
و همخوابه او ابوبکر و عمر پس آن حضرت بفرماید در حالتی که داناتر در جمیع مردمانست با جوانان ابابکر و عمر و گوید کیست ابابکر و عمر و چگونه دفن
کردند ایشان را با جدم رسول الله و شاید که در این مکان شریف غیر ایشان خواهد بود گویند مردمان که ای مهدی آل محمد مدفون
در این مکان غیر از ایشان دیگری نیست و به تحقیق که ابابکر و عمر را در حجره سید بشر دفن نمودند از برای آنکه جانشین رسول و پدر زنان
آن حضرت شده و چون سه روز از رسیدن حضرت صاحب الزمان به مدینه منوره بگذرد امر فرماید که نبش قبر آن دو منافق نمایند
و در آن حال تر و تازه باشند نه خلقت ایشان تغییر یافته باشد و نه رنگ روی ایشان تبدیل یافته باشد و حضرت
صاحب بفرماید که آیا کسی هست که بشناسد این دو را مردمان بگویند که ایشان را به صفت می‌شناسیم و نیست در این حجره
تو غیر از ایشان پس حضرت صاحب بفرماید که آیا کسی در میان شما هست که بگوید غیر از این که ابوبکر و عمر باشند که ابابکر
و عمر در این مکان است پس جمیع مردمان بگویند نه هیچکس در میان نیست که غیر از این خبری بگوید و جمیع را اعتقاد
و عقیده آنست که ابابکر و عمر در زیر حجره آن مدفون‌اند آن حضرت امر فرماید که ایشان را در همان قبر بگذارند تا سه روز
از این معنی بگذرد و این خبر در میان مردم پراکنده و منتشر شود که نبش قبر ایشان نموده‌اند و از هر جانب مردمان
از برای حادث شدن این واقعه و مطلع شدن بر این امر در مدینه منوره جمع شوند در روز سیم مهدی آل محمد علیه السلام
در مسجد رسول حاضر شود و امر فرماید که ایشان را از قبر بیرون آرند و آنها در آن حالت تر و تازه باشند مثل حالی که در
دنیا داشته‌اند و کفن از ایشان دور سازند و امر کند که بیاویزند بر دار از چوب خشک پوسیده فی الفور چوب سبز
شود و برگ کند و شاخهای آن دراز شود و میوه آورد و در آن حال آنهایی که دوستدار ایشان بوده‌اند بگویند
که این سبز شدن چوب خشک به برکت و فضل و بزرگی این دو خلیفه بزرگوار است و به تحقیق فایز و رستگار
شدیم به محبت و دوستی ایشان و حیران بمانند و تعجب کنند جمعی که پنهان و پوشیده داشته‌اند محبت ایشان را
اگرچه شرف و بزرگیت این دو بزرگوار و هر که کمتر جو از دوستی ایشان در دل داشته باشند حاضر شود

و مشاهده ایشان نمایند و مفتون و مغبون گردند و ندا کند منادی مهدی که هر که دوست میدارد که دو مصاحب و دو همخوابه
حضرت رسول را به یکجا ببیند پس دو قسم شوند مردمان جمعی به دوستی و محبت آن دو منزل قرار اختیار
کنند و گروهی دوری و تبرا از آن دو ملعون خواهند نمود و حضرت مهدی بگوید به دوستان ایشان که دور شوید و تبرا
از آن دو ملعون خواهند نمود پس جمعی از محبان ایشان و پیروان آن ملعونین گویند یا مهدی آل رسول ما تبرا نمی‌کنیم از ابابکر
و عمر و میدانستیم که ایشان نزد خدا این قدر منزلت هست و در این وقت که ظاهر شد بر ما فضل و بزرگی
این هر دو بیزاری نمی‌جوییم از ایشان و به تحقیق که دیدیم از این دو خلیفه آنچه دیده شد از تری و تازگی جسد ایشان
و سبز شدن این درخت به برکت و قدر خلیفه اول و ثانی بلکه بخدا قسم که تبرا می‌کنیم از تو و هر که ایمان بتو آورد و اعتقاد
دارد بتو و هر که ایمان ندارد به این دو خلیفه و ایشان را از قبر بیرون آورده و به این درخت آویخته گرداند پس ایشان آنچه
گرده و روی به آن امر آرید پس امر فرماید قائم علیه السلام باد سیاهی را که بوزد بر این محبان و همراهان آن دو لعین و گرداند ایشان
گروه را مانند بیخ نخل خاویه یعنی مثل شاخ درخت شکسته و کهنه شده و مراد آنست که چون آن باد بر ایشان رسد همگی ملاعین را
سوخته بدرک اسفل رساند و بعد از آن امر کند که ابابکر و عمر را از آن درخت بزیر آورند و زنده کند هر دو را بقدرت حق
عز و جل و امر کند مردمان را که جمع شوند و حکایت آن حضرت و کردار ناخوش و زشت هر دو را و آنچه در هر وقت
در عالم واقع شده تا آنکه حکایت کند از برای مردمان کشتن قابیل برادر خود هابیل را و جمع ساختن آتش برای
حضرت ابراهیم علیه السلام و انداختن یوسف در چاه و حبس نمودن یونس در شکم ماهی و قتل یحیی
و بر دار کردن عیسی و عذاب جرجیس و دانیال و زدن سلمان فارسی و برافروختن آتش بر در خانه حضرت
امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و سوختن در خانه و زدن تازیانه بر دست حضرت
فاطمه علیها السلام و افکندن آن حضرت بر در و دیوار و ساقط ساختن فرزند محسن نام از آن حضرت و زهر
دادن حضرت امام حسن علیه السلام و قتل حضرت امام حسین علیه السلام و کشتن فرزندان و اطفال و بنی عم و انصار
آن حضرت و اسیر نمودن زینب و فرزندان حضرت رسول و ریختن خونهای آل محمد و هر خون ناحق و زنا

و ربا و رشوت و فاحشه و گناه و هر ظلم و ستم که از عهد حضرت آدم تا وقت قیام قائم آل محمد علیه السلام واقع شده
همه آنها را شمارد و ابابکر و عمر را ملزم و خجل و منفعل سازد و در آن حال ایشان اقرار و اعتراف نمایند به آن گناهان
و آن حضرت امر فرماید که هر که قصاصی که در آن وقت حاضر باشند و مظلوم شده از آن دو داشته باشند
ایشان را قصاص کنند پس بیاویزند ابابکر و عمر را به آن درختی که قبل از این آویخته بودند و امر کند آتش را که از زمین
بیرون آید و هر دو را با آن درخت بسوزد و باد خاکستر آنها را بر باد دهد و در دریاها اندازد و راوی این حدیث که مفضل
بن عمر است گفت که از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام پرسیدم که ای مولای من این آخر عذاب
ابابکر و عمر است آن حضرت فرمود هیهات هیهات یا مفضل بخدا قسم که در رجعت بیایند و حاضر شوند محمد رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و صدیق اکبر امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و هر مؤمن و کافری
و قصاص کنند ابابکر و عمر را به هر ظلمی که کرده‌اند و بکشند هر دو را در هر روزی و شبی هزار مرتبه و باز زنده سازد خدای تعالی
ایشان را تا قصاص کنند آن مقدار که علم خدا بر آن قرار گرفته باشد ... هر که بطلان ... جوید
چون ابابکر چون عمر مرد ... در ذکر بعضی از مطاعن لعین ابن لعین عثمان بن عفان ... آنکه تقدم کرد بر
بنی هاشم که معدن علم و وحی بودند و حال آنکه او در شجره ملعونه بنی امیه بود و ... در خواب دید که کلاب و خنازیر
بر بالای منبر او برفتند از آن خواب بتر رسید و از جبرئیل تعبیر آن خواب را پرسید گفت بنی امیه بر دین تو تسلط
شوند و این جماعت ... پادشاه اول ایشان عثمان و مدت حکومت ایشان هزار ماه باشد بعد از آن
سوره انا انزلناه فی لیلة القدر در این باب نازل شد و ... که حق سبحانه و تعالی بر آن حضرت عطا فرموده بهتر
از مدت حکومت ... بنی امیه ... طعن دوم آنکه عثمان ... در ایام خلافت خود
بر اهل بیت نبوت و رسالت ظلم و تعدی بسیار نمود و ... اهل بیت را ... خصومت و عداوت
می نمود و ... عداوت اهل بیت اظهار در دلهای مردمان رواج داد و ابابکر و عمر از جهه کار

خود اگر نه او قات با حضرت امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین بجهت ظاهر با ادب و رفق و مدارا سلوک میکردند و میگفتند
که اگر مردمان راضی بخلافت و جانشینی علی ابن ابیطالب میشدند ما او را خلیفه می‌نمودیم و اطاعت امر و نهی او میکردیم
طعن سیم آنکه عثمان در ایام امارت خود بجهت ایثار بر اهل بیت نبوت بنی هاشم نداد و خلیفه ناحق که قبل از او بودند
گاهی از بیت المال به بنی هاشم قسمتی و رسد میدادند و با اطراف و جوانب بنی هاشم از برای رتق و فتق
جهات میفرستادند چنانکه در کتب تواریخ مذکور است که در وقتی که ابابکر خواهر جعفر بن حنیفه را اسیر نموده آوردند
ابابکر خود او را بحضرت امیرالمؤمنین داد و آن سبط رسول را در آن سفر همراه نمود و به برکت قدوم فیض لزوم آن حضرت کل
جوانب مفتوح گردید و لشکر اسلام به فتح و فیروزی با غنیمت بسیار در خدمت امام علیه السلام به مدینه مراجعت نمودند و عمر بن
بدین مفاخرت سعی نمود که سبط رسول خدا را در فتح خراسان همراه لشکر نمود و آن فتوحات را به برکت قدوم آن حضرت
میدانست و بروایتی آنکه امام حسن علیه السلام با اصفهان رفیق آن لشکر بود و از اصفهان بمدینه طیبه بازگشت
نمود طعن چهارم آنکه چون نوبت خلافت بعثمان ملعون رسید کس فرستاده عمال عمر خطاب را معزول گردانید و اصحاب
و انصار و دیگر صحابه را از عمل و منصب کوتاه ساخت و همه را به حضرت رسول را هیچ وجه در ایام امارت مهمی بایشان رجوع ننمود
و ذریت ... و انصار نداد و بعضی به سبب اینکه بنی هاشم دینار نداد و ... بر ایشان تنگ نمود که از فقر
و فاقه بعضی از ایشان باطراف و قبایل عرب پراکنده شدند بسوال و گدایی اوقات میگذرانیدند و بعضی سنگ بر روی شکم خود را
بسته بر درخانه‌های اهل مدینه رفته سوال میکردند طعن پنجم آنکه پسر اعمام و خویشان و نزدیکان خود را بر جمیع امم تقدم و تفضیل
داد و عمل و ولایتها و امصار و قبایل عرب و عجم را بایشان رجوع نمود و عمل بصره به عبدالله ابن عامر داد و کوفه را بولید ابن ابی معیط
و شام را بمعویه ابن ابی سفیان و فلسطین بمروان بن حکم ... و مصر بعبدالله ابن سعد ابن ابی سرح داد و عاملهای بسیار ...
و دیار ... داد ... ابن عثمان و اقربای بنی امیه میداد و از آنجمله بعبدالله ابن خالد ابن اسید ابن العاص ابن امیه سیصد
هزار درهم داد و ... صد هزار درهم زیاده و کم میداد و ... بیت المال

که یاران مشتی انوا از حلال و حرام مملو ساخته بودند و انگذاشتند و مظلوم را آزا با خود برده در کشور دو تا می را به بنی امیه بخش
کرده گروه الجماعت که بر بیعت او در آمدند بطمع مال و زخارف دنیوی اطاعت او کردند چنانکه از شیخ ابو جعفر طوسی
قدس سره روایت است که عثمان در روز بیعت درهم و دینار بسیار ریخته بود و مردم بجهان آن با او
با او بیعت کردند طعن ششم آنکه حکم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مدینه طیبه اخراج و طرید ساخته بودند
و در زمان خلافت ابابکر و عمر اورا به مدینه راه نداده عثمان بعین [illegible] که با ملاعین داشت
اورا به مدینه آورد و مروان ابن الحکم ابن العاص که عم عثمان بود اگرچه اوقات صحبت حضرت رسول
می‌نمود و بغض و عداوت باطنی خود را ظاهر می‌ساخت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله اورا لعنت کرد و از
مدینه اخراج نمود و امر فرمود که هرگز اورا در شهر مدینه راه ندهند و [illegible] در علوم است تجمیع ایشان نموده فرمود
که لعن بر کسی که این طرید را در مدینه جای دهد و بان راه دهد و اعانت نماید و هیچ کس نبود که نداند که آن طرید
و رانده رسول خداست و عثمان یک بار [illegible] که با ایشان داشت در زمان حیات سید کائنات هم خواهش نموده
و خواست که از آن حضرت اذن حاصل نماید که آنها را بمدینه آرد و مسئول او [illegible] قبول
نفرموده و در زمان خلافت ابابکر و عمر نیز هرچند خواست که ایشان را رخصت آمدن مدینه دهند راضی نشدند و هشت
پنج فرسخ دیگر ایشان را از مدینه دور تر کردند و چون عثمان خلیفه شد ایشان را طلبید و دو هزار درهم از برای خرج
ایشان فرستاد و استقبال نمود و تعظیم و تکریم ایشان را بمدینه آورد و از رسیدن آن [illegible] خوشحالی بسیار اظهار
نموده گفت عم آنها که شما را طرد ساخته بودند اکنون جای نمودم و حکم ابن ابی العاص را در میان قبر مقدس نبوی و منبر
منور آن حضرت جای داد و در روز اول صد هزار درهم از بیت المال مسلمانان بدو ارزانی داشت و خمس [illegible]
نیز بوی داد و مروان ابن الحکم را کاتب و صاحب تدبیر و وزیر و مشیر خود ساخت و [illegible] خود را بوی داد
و دختر خود را [illegible] و سپرد و عمل بازار مدینه را همه ساله بوی مقرر کرد و در روز اول صد هزار درهم بوی بخشید

و حارث ابن الحکم

و حارث ابن الحکم که برادر مروان بود در روز اول مال بسیار بوی بخشید و اراضی مدینه که حضرت رسول جهت اوقاف
مسلمین تصدق کرده بود آن زمین را [illegible] و قطاع حارث ابن الحکم داد و مروان بعد از قتل عثمان در ایذاء
و آزار خاندان نبوت و رسالت می‌کوشید و سبب شهادت حضرت امام حسن علیه السلام مسموم گردید و بعد از آنکه بمسند امارت
و حکومت متمکن گشت در خون ریزی اولاد رسول و اظهار کینه و عداوت زوج بتول نهایت اهتمام نمود و از نامی
بیدین ملعون که عم و دو پسر عم خود را که هر سه ایشان طرید حضرت نبوی بودند طلب نماید و چندین مال مسلمانان را
بایشان بخشد و جمیع [illegible] الحرام ساز و چگونه قابل امامت است فرزند زنا کجا عثمان باشد
کارش جز همه عصیان باشد [illegible] با تشبیه آنکه پیر ابوبکر نعلین چون پسر خود پیش آنکه شیطان باشد
طعن هفتم اخراج نمود عثمان ابوذر غفاری را از مدینه طیبه و او وفات یافت در ربذه ابوذر رضی الله عنه از کبار
صحابه سید ابرار است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تعریف و توصیف او فرموده که ابوذر فی امتی شبیه عیسی
ابن مریم فی زهده یعنی ابوذر در امت من مثل عیسی بن مریم است در زهد و ورع آن حضرت فرموده ما اظلت الخضراء
ولا اقلت الغبراء ذی لهجة اصدق من ابی ذر یعنی سایه نینداخته آسمان و برنداشته زمین صاحب زبانی راست
گوتر از ابوذر و همچنین آن حضرت فرموده که ابوذر صدیق هذه الامة یعنی ابوذر راستگوی این امت است و در
کتاب مشارق انوار الیقین نقل است که روزی ابوذر از خدمت سید خیر البشر مراجعت نموده در اثنای
راه بعمر گذر کرد عمر از او سؤال کرد که کجا بودی گفت در خدمت رسول خدا ابوذر گفت شخصی در نزد آن حضرت
بود که من او را نمی‌شناختم چون بخدمت خیر البشر رسید مولای مومنان و شیر خدا هم حاضر بود [illegible] گفت
یا رسول الله شما فرموده اید که ابوذر راستگوی این امت است و الحال این دروغ گوید [illegible] است و در این
وقت که از نزد شما بیرون آمده از او پرسیدم که کجا بودی گفت در نزد حضرت رسول گفت کسی است که من او را
نمی‌شناسم و ابوذر علی را نمی‌شناسد حضرت رسول فرمود که ابوذر راست گفته معرفت کما هی علی [illegible]
از خدا و پیغمبر او کسی دیگر ندارد و همچنین یا علی مرتبه ابوذر رتبه علی نبرده و آنچه حق اوست نمی‌شناسد و عمر را

بجز خدا و پیغمبر او بجوی نشناخته که هیچ احدی نشناخته و پی نبرده و آنچه ابوذر گفته حق و صدق است نقل است که ابوذر در زمان
خلافت عمر از دیدار [illegible] و افعال ناخوش [illegible] تنگ آمده به نیت [illegible] متوجه جهاد شام شده تا زمان خلافت
عثمان در آنجا آرمیده و چون اعمال ذمیمه عثمان بگوش او رسید و افعال ناپسندیده را شنید [illegible] معاویه را مشاهده نمود کردار
ناخوش آمده [illegible] در میان مردم ذاکر کرده قبایح ایشان را یاد میکرد پس معاویه در نزد عثمان نامه نوشت
که ابوذر در شام عیب تو را در میان مردم اظهار میکند و ثنا و منقبت علی را میگوید که علی سزاوار تر بمسند خلافت است عثمان
بی ایمان و ضعفا متقدمین قابل آن نبوده و نیستند عثمان [illegible] در جواب آن خط نوشت که چون نامه من بتو رسید ابوذر را
در ساعت گرفته بر کوهان شتر برهنه درشت رفتار نشانده و دلیل عنیف همراه او کن که شب و روز مرکب او را رانده نگذارد
که لحظه خواب کند و در منزلی قرار گیرد تا او را بنزد من آرند معاویه [illegible] عثمان بی ایمان منزل بمنزل عمل نمود
ابوذر را بمدینه طیبه فرستاد و ابوذر مرد بلند بالا و لاغر و ضعیف [illegible] سفید بود از غایت سختی و ناخوش
و رفتار آن شتر ران‌ها و زانوهای ابوذر کوفته و مجروح گشت و چون بمدینه مشرفه رسید عثمان او را بدید و گفت
هیچ چشم بیدار تو روشن مباد و خدا تورا خوشحال و شاد ندارد ای جندب ابوذر گفت من جندب ابن
جناده ام و رسول خدا مرا عبدالله نام نهاده است و میان او و عثمان گفتگوی بسیار واقع شد چنانکه مشروحا در [illegible] فتوح
ابن اعثم کوفی مذکور است و در کتاب روضة الواعظین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که روزی
عثمان دو غلام خود را امر کرد که دو همیان زر که در هر همیان صد دینار زر سرخ بود از برای ابوذر فرستاد که در [illegible] خود
صرف کند چون زر را بخدمت ابوذر آوردند گفت آیا مثل آنچه که از برای من فرستاده بهر یک از مسلمانان داده
است گفتند نه گفت من یکی از مسلمانانم و بمن میرسد آنچه بهر یک از مسلمانان میرسد و زیاده از آن بر من روا نیست
گفتند که عثمان میگوید که این زر از مال خالص منست و قسم میخورد که حرام مخلوط باین نیست و آنچه از برای
تو فرستاده ام از وجه حلال است پس ابوذر گفت مرا حاجت باین نیست و من غنی ترین مردمانم
غلامان گفتند که ما هیچ در خانه تو نمی‌بینیم نه از اندک و نه از بسیار گفت من در زیر بوریا دارم و قرص جوی

[illegible]

نیز هست که چند روز بان اوقات بگذرانم و بتحقیق که من [illegible] و غنی ام بدوستی علی ابن ابی طالب و عترت
او که هدایت میکند مردمان را براه راست و نیز از حضرت پیغمبر شنیده ام که عثمان دروغ گو و کذاب است پس
برگردانید این دو همیان زر را جهت صاحب خود و بگوئید که مرا احتیاج باین نیست و زر آنچه در پیش اوست تا آنکه بخدای
خود برسم و او حکم کند میان من و عثمان و در کتاب کشف الحق و [illegible] مسطور است که روزی مبلغ
کلی از بیت المال در مجلس عثمان حاضر کرده بودند که بر بنی امیه قسمت کنند بحسب اتفاق ابوذر در آن مجلس آمده بود
عثمان با ابوذر گفت که هیچ میدانی که این زر [illegible] گفت نه گفت صد هزار درهم است و انتظار [illegible]
که مثل آن را بیاورند [illegible] ابوذر گفت [illegible] و لیکن یاد داری که [illegible] بخدمت حضرت
رسول رفتیم آن حضرت دلگیر و اندوهناک بود و هیچ کس جرأت نکرد که از آن حضرت وجه آن را بپرسد
و آخر روز که بخدمتش رفتیم خوشحالی او خوش وقتیش یافتیم سبب دلگیری صبح و خوشحالی آخر روز را از آن حضرت
بپرسیدیم فرمود که صبح [illegible] بیت المال را قسمت نمودم و چهار دینار باقی مانده بود مستحقی در آن وقت حاضر نبود
که بتو تسلیم نمایم از آن جهت محزون بودم و الحال [illegible] آن را بمصرف رسانیدم و سبب این مسرورم پس عثمان
متوجه کعب الاحبار شده [illegible] حرج باشد امامی را که بعضی از بیت المال را بمستحق برساند و بعضی را حفظ نماید
تا هر وقت که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت حرجی و اثمی نیست ابوذر گفت یا کعب تو احکام شریعت را
نمیدانی و آیه والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله
فبشرهم بعذاب الیم را برو خواند که معنیش آنست آنهاکه طلا و نقره را که میدارند و در راه خدا انفاق
نمیکنند آنها را بعذاب [illegible] بشارت ده پس عثمان با ابوذر گفت این بار بجهت مصاحبت رسول از تو موقوف نمودم اگر بار
دیگر در حضور من چنین حرفها زنی ترا [illegible] ابوذر گفت تو بر کشتن من قادر نیستی و البته حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مرا خبر نموده که چون آل ابی العاص سی تن برسند قرآن را برای خود [illegible] بنمایند و دین را
تباه کنند و تو از برای ابوذر از بلاد اخراج کنند عثمان از جمعی که حاضر بودند پرسید که شما شنیده اید از حضرت

بلی

روایت آنکه ابوذر می‌گوید آن جماعت بیکی از خدام مبارک عثمان تکذیب اباذر نمودند عثمان گفت علی علیه السلام را بگویید تا از او تحقیق نمایم
که ابوذر صادق است یا کاذب و چون حضرت علی علیه السلام آمد عثمان گفت یا ابا الحسن آنکه ابوذر می‌گوید تو از حضرت
رسالت شنیده گفت بلی من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که گفت سایه نینداخته آسمان و برنداشته زمین
صاحب زبانی را راستگوتر از ابوذر و همه که حاضر بودند تصدیق قول امیرالمؤمنین نمودند ابوذر برخاست و گفت الحمد لله که من
گویم [illegible] عثمان گفت یا اباذر زود از شهر ما بیرون رو ابوذر گفت چنان کنم که در همسایگی تو بودن مرا [illegible]
می‌آید عثمان باو گفت که بکجا خواهی رفت و از کجا کراهت داری گفت در زمین حرمین میخواهم
که ساکن باشم و بعبادت حق تعالی قیام نمایم اما رسول خدا مرا خبر داده که ترا از حرمین بیرون خواهند کرد و ترا بربذه خواهند فرستاد
و تو آنجا تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها به بهشت داخل خواهی شد و چون بعالم بقا
ارتحال نمایی جمعی از عراق خواهند رسید و ترا تجهیز و تکفین خواهند نمود و رسول خدا مرا در غزوه تبوک بر این احوال مطلع
ساخت پس عثمان گفت که اباذر را بربذه برند و در بعضی روایات آمده که در حالتی که عثمان اباذر را گفت که از
مدینه بیرون رو اباذر گفت اگر گویی بشام روم گفت ترا از شام بجهت آن خواندم که ایشان را [illegible]
بر ما تباه کردی [illegible] ابوذر گفت بعراق روم گفت آنجا نیز اجازت نیست که اهل عراق
مردمانند که در حق امام و ائمه طعن میکنند [illegible] اباذر گفت پس بهر کجا باشم [illegible] گفت عثمان
گفت تو کدام موضع را دشمن‌تر داری گفت هیچ جای را دشمن‌تر از ربذه ندارم پس عثمان اباذر را با اهل و عیال از
مدینه طیبه اخراج نمود و بربذه که بدترین مواضع آن دیار است فرستاد [illegible]
مروان حکم را حکم کرد که ابوذر را بر شتری برهنه سوار کرده از شهر مدینه بیرون برد و دلیلی عنیف همراه او نمود تا بربذه رسانید و ربذه
جایی بود در بیابان بی‌نهایت صعب و بی‌کس و مأوای وحوش و از هر طرف تا آبادانی [illegible] فرسخ آب
نبود [illegible] نموده او را از جواب فتوای مسلمانان منع کرد و حکم نمود که منادی کنند که کسی تشییع
او ننماید و بجانب او التفات نکنند و حضرت امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام و عقیل و عبدالله ابن عباس و عمار یاسر با جمعی

از اصحاب

از اصحاب به تشییع او بیرون رفتند و نزدیک اباذر شدند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را دلداری میداد و برادر
صبر امر کرد و تکلم فرمود واصبر علی ظلم الرعیة والزمان علی خطوبه یعنی صبر کن بر ظلم ظالمان و بدخواهان که روزگار
محل نزول حوادث و بلاها است و مترجم دیوان مولای مؤمنان ترجمه این کلام معجز نظام را در رشته نظم کشیده
در صبر کوش ای برادر تا بتوان بر ظلم [illegible] بر جور زمان بگذر ز جور اهل رعیت [illegible]
کند او [illegible] و مروان براین آن برخورده گفت امیرالمؤمنین عثمان حکم کرده است که هیچ کس متابعت
اباذر ننماید و او را وداع نکند حضرت امیرالمؤمنین این سخن [illegible] تازیانه که بر دست مبارک داشت
بلند ساخت و بر میان دو گوش شتر مروان زد و گفت دور شو ای پسر زرقاء [illegible] اعتراض
نماید مروان بعد ازین حکایت آن حضرت را بعثمان عرض نمود و عثمان با آن حضرت گفت که چرا سخن مرا نشنیدی
و بمتابعت اباذر بیرون رفتی [illegible] لازم نیست [illegible]
کنم بلکه واجب ساخته حضرت رسول که تو و دیگران اطاعت من کنید [illegible] مفید
قدس سره مرویست که آن حضرت فرمود واوجب لی ولایته علیکم رسول الله یوم غدیر خم
انا البطل الذی لم تنکروه لیوم کریهة و لیوم سلم یعنی واجب و لازم ساخته از برای من ولایت
و جانشینی خود را بر شما رسول خدا در روز غدیر خم که اطاعت من کنید و مرا خلیفه و جانشین رسول دانید [illegible]
[illegible] عثمان گفت مروان از تو شکایت میکند که او را دشنام داده
و تازیانه در میان دو گوش شتر او زده از او عذر خواه و او را خوشنود کن حضرت امیرالمؤمنین فرمود که اینک شتر من
اینجاست بگو برخیزد و تازیانه در میان دو گوش شتر بزند اما دشنام دادن نتواند که کند اگر مروان مرا دشنام دهد من
جواب او نگویم [illegible] پس برخاست و از پیش عثمان بیرون آمد و [illegible] خطاب
نموده گفت فان کنت بالشوری ملکت امورهم فکیف بهذا والمشیرون غیب وان کنت
بالقربی حججت خصیمهم فغیرک اولی بالنبی واقرب یعنی اگر بمشورت مالک امور ایشان شدی

پس چگونه [illegible] مشورت بودند حاضر نبودند مراد آنست که در شوری حسنین که فرزندان رسول خدا اند و عبدالله ابن عباس
و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و عمار ابن یاسر و مقداد ابن اسود و امثال ایشان ازین کبار صحابه حاضر نبودند و اگر بقرابت حجت
آوردی بر خصمان و مدعیان پس غیر تو اولی است و اقرب مراد از گفتن غیر آن حضرت اشاره بنفس مبارک خود داشت
یعنی من اولی و اقرب به پیغمبر از دیگران و چون اباذر ربذه را مسکن و مقام ساخته در آنجا روزگار میگذرانید و صادر و وارد
حجاج در راه گذر نزدیک او میرفتند و [illegible] بر او عرضه داشت [illegible]
و از هیچ کس چیزی [illegible] قبول نمیکرد تا وفاتش رسید [illegible] گریست ابوذر گفت چرا میگریی گفت
از آن می‌گریم که تو اینجا ضایع مانده در زمین غربت [illegible] من ضعیفم [illegible] آورد گفت
گریه مکن یا ام ذر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است که من در زمین غربت وفات یابم و قومی صالح
تدفین و تجهیز من کنند و چون وفات من رسد [illegible] از گوسفندان مرا بکش و [illegible] در سر راه بنشین چون جماعتی از مسلمانان
بتو باز رسند بگوی اینک ابوذر صاحب رسول خدا وفاتش رسیده بجوار حق واصل شده [illegible] رحمت خدای بر ایشان باد که ایشان
تجهیز و تدفین من کنند و چون فارغ شوند آن طعام را پیش ایشان بنه تا بخورند و بعد از آن تو بمدینه [illegible] وفات
رسید و بعد از وصیت بجوار رحمت الهی واصل شد ام ذر گوسفند را کشته [illegible] ناگاه قافله دید
که از جانب [illegible] میآمدند و چون نزدیک رسیدند ام ذر از جای جسته حقیقت حال را بیان نمود و آن جماعت [illegible]
و عبدالله ابن مسعود و مالک اشتر از آنجمله بودند چون گفته ام ذر را شنیدند از شتران فرود آمده بتغسیل و تکفین و تجهیز و تدفین
ابوذر قیام نمودند [illegible] و چون [illegible] ام ذر طعام بر ایشان
عرضه داشت طعام خورده [illegible] و بعد از [illegible] ام ذر را وداع نموده
کوچ کردند و بعد از چند روز دیگر ام ذر در مدینه طیبه آمد [illegible]
[illegible] اباذر را بآن تکفین نمودند و در کتب مسطور است که در وقت وفات ابوذر غیر

از دختران

از دختران کسی دیگر با او نبود و بعد از وفات ابوذر دختر [illegible] ابن مسعود بمدینه آمد و در بعضی نسخ
ثبت است که اباذر در حالت نزع بود که جمعی بربذه رسیدند و مالک اشتر در ایشان بود و چون [illegible] آمدند
اباذر گفت بشارت باد شما را که رسول خدا خبر نموده که جمعی از دوستان خدا ترا دفن خواهند کرد [illegible]
گفت کدام یک از شما در منصب دنیا دخل نکرده اند و در آن میان یک کس گفت من هرگز در منصب
دنیا دخل ننمودم گفت تو مرا در جامه کفن خواهی کرد و بعد از وفات اباذر آن جمع بتغسیل و تکفین او قیام نمودند
و ابن مسعود را [illegible] رسید و در وقتش [illegible] مرقد مبارک اباذر
آباد [illegible] عظیم [illegible]
در حینی که حج بیت الله الحرام نموده روانه مدینه [illegible] رسیده توفیق زیارت [illegible] اباذر
یافت و ابن عبد ربه در کتاب استیعاب ذکر کرده که وفات ابوذر در سال سی و دو از هجرت بود و بعضی
گفته در سال سی و چهارم از هجرت بود و قول اول اصح است عثمان افروخت آتش عصیان را [illegible]
[illegible] اخراج نموده [illegible] ابوذر را [illegible] مصطفی مروان را طعن
آنکه عثمان [illegible] آتش طغیان افروخته بسیار مصاحف را بسوخت و این معنی از غایت اشتهار [illegible]
در دوست و دشمن [illegible] و این عمل قبیح و فعل شنیع او [illegible]
و باعث [illegible] اقدام او در این امر بروایات مختلفه واقع شده از آنجمله آنکه در زمان حضرت
رسول صلی الله علیه و آله چنانکه اهل تفسیر اتفاق دارند [illegible] منسوخ بود زیراکه اگر
آیت یا سوره [illegible] منسوخ می‌شد از مصاحف [illegible] بعضی مصاحف حاضر نبودی و ماده اختلاف
شدی و ابن عباس گوید که هر آیه و سوره که نازل شدی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودی که بپهلوی فلان
آیه و فلان سوره باید نوشت و تعلیم و تعلم آن امر کردی و چون امر خلافت بر عثمان [illegible] قرار گرفت
این را [illegible] نمود که [illegible] در نزد بعضی مردم [illegible] مصحف قرآن [illegible] تمام باشد و در بعضی

ازان آیات و سوره فرق را پاره پاره ساخته و بمرور ایام اختلاف در میان امت بهم رسید پس منادی
کرد که می باید اوراق قران نزد هر که باشد حاضر دارد اگر ابا نمایند بجبر و قهر او میگرفتند و جمیع
مصاحف که مردم داشتند از ایشان اخذ نموده و بسیار از آیات قرآنیه را اخراج نموده و پاره
زیاد کرده و تقدیم و تاخیر در سوره و آیات قرار داده بطرف طبع خود نسخه تمام نموده و همین مصحف
بدین دستور نوشته بولایات و امصار و اقطاع فرستاد و باقی مصاحف را جمع نموده در آتش
انداخت و در کتاب کشف ... مذکور است که عثمان و مروان حکم و زید ابن ثابت و سمره را حکم کرد که از جمیع
مصاحف نسخه برداشته و هر تصرف که خواستند کردند و بقیه را بشستند و بعد از آن اوراق در آتش انداختند
تا احدی بر آن مصاحف اطلاع نیابند و در بعضی نسخ ثبت است که در زمان امارت عثمان
بالحال مروان حکم در حینی که یعقوب بغدادی ... اهل شام و عراق اختلاف افتاد در یک حرف
لغت خود داده مدت دیگر ... نمودند یکبار نزد عثمان آمده گفت اختلاف ... جماعت نتیجه خوبی
ندارد و عثمان و مشاورین او الحال اتفاق نمودند که مصحف را الجماعت مختلفه بجز آن نموده و باقی مصاحف را
جمع نموده باحراق آن امر نمود و ترتیبی که الی الان دارد همانست که حضرت رسول بتعلیم جبرئیل حضرت
امیرالمومنین ع وحی را تلقین کرده و در لوح محفوظ نیز بهمین ترتیب مثبت است و حضرت امیرالمومنین ع
بعد از رحلت رسول صلی الله علیه و آله بجمع کردن قران مشغول شده بهمین ترتیب حال در مصحف ثبت نموده
و شیخ عطار در باب ... مصاحف را فرموده بیت کلام ایزد حدیث ... بسوزی ... نداری
هیچ بود ... سیر کردی ... تو بردان ... خویش کردی ... انکه عبدالله ابن مسعود قاری
قران انکه از اکابر صحابه بود نقل رسیده و بیان این انکه چون عثمان حکم کرد که هر که قرآنی داشته باشد
از او گرفته بسوزانند و دیگر جمع دوان مصاحف را از مردم گرفته می سوختند و عبدالله ابن مسعود مصحف داشت

و مکروه میداشت

و مکروه میداشت که ملاقی خود را تغیر نماید چون میدانست که عثمان در آن تصرفات خواهد کرد و زیاده و کم میکند
مصحف خود را بعثمان نداد عثمان بخانه او رفته مصحف را بجبر از خانه او بیرون آورد و چون دیگر مصاحف بسوخت
و بعد از آن بعثمان گفتند که ابن مسعود این افعال را بدعت و ضلالت میداند و در مسجد نشسته بیان احادیث
میکند و نسبت ... بتو میکند ... و ابوذر را که تو از مدینه اخراج نموده بربذه فرستادی و او در آنجا وفات یافته ابن
مسعود بر جنازه او نماز کرده و بتدفین او قیام نموده و عثمان امر نمود عبدالله ابن مسعود را چندان زدند که استخوان پهلوی
او شکست و ابن ابی الحدید در شرح و علامه در منهاج نقل کرده اند که چون خبر بیماری عبدالله ابن مسعود بعثمان
رسید بعیادت او آمده ... میخواست که ... و اوراق نماید میان ایشان گفتگوی بسیار واقع شده از
الجمله آنکه عثمان گفت که از تو ... حرکات ... از گناهان من است ... گفت آرزوی
تو چیست ... چه میخواهد گفت آرزوی من رحمت خداست و دوام مغفرت او را میخواهد گفت میخواهی طبیبی جهة تو بطلبم
گفت ... طبیب من آنکس است که مرا بیمار کرده است و ... گفت ... از ... تو
زیاده می بود گفت میخواهی که امر کنم عطای که از تو گرفته بودم بتو دهند گفت که منع کردی عطا را از من در آن وقت که محتاج
بودم بان و در وقتی عطا میدهی که از آن مستغنیم گفت اگر ترا احتیاج نباشد از فرزندانت باشد گفت رزق
ایشان با خداست گفت یا ابا عبدالله از برای من طلب آمرزش کن گفت از حق سبحانه و تعالی مسئلت نموده ام
که حق مرا از تو باز خواهد ... پس ... از پیش عبدالله ابن مسعود بیرون آمده بجای خود رفت
و ابن ابی الحدید در شرح آورده که عبدالله ابن مسعود وصیت کرد بعمار یاسر را که بگذارد که عثمان بر جنازه او نماز گذارد
و بعد از سه روز عبدالله ابن مسعود از دار ... بجنت المأوی ... ارتحال نمود و اکثر علمای اهل سنت نقل
نموده اند که عثمان قبل از این آزار و اهانت بار دیگر عبدالله ابن مسعود را چهل تازیانه زده بود بجرم آنکه چرا در ربذه
بر ابوذر نماز کردی و در دفنش مدد نمودی و حال آنکه من او را بربذه فرستاده بودم و مغضوب من بود

طعن دهم

در ذکر آنچه از عثمان بعمار یاسر ... بعمار یاسر رضی الله عنه روی داده از حضرت امام حسین روایت
است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ... خطاب ... فرمودند الجنة تشتاق الی ... عمار و ابوذر و مقداد
یعنی بهشت آرزومند عمار و ابوذر و مقداد است ... و در کتاب نهج البلاغه مذکور است که چون خبر فوت
ابوذر در مدینه منوره بعثمان رسید ... گفت رحمت کند خدا ... ابوذر ... عمار ... در آن مجلس بود
گفت رحمت کند خدا ... ابوذر ... بعثمان ... گفت عثمان در خشم شده گفت ...
آنست که من او را فرستادم ابوذر ... عمار گفت لا والله ... عثمان امر کرد که بر گردن
عمار زده از مجلس بیرون کردند و بعمار گفت تو هم ... ابوذر ... زنده باشی ... عمار گفت ...
... عثمان اراده کرد که عمار را نیز از مدینه
منوره رسول خدا بیرون کند ... بنی مخزوم ... حضرت امیرالمومنین ...
... عثمان رفته ...
... لازم بود ...
رفت و گفت ای عثمان ...
... ابوذر ... اخراج نمودی
... حضرت
حضرت رسول الله است ... ابوذر را از مدینه اخراج کنی ... عثمان گفت ...
... بیرون کردن ...
بغوار ... حضرت امیرالمومنین ... اخراج نموده بودی ...
... حضرت ...

اخراج

او بیرون رفت و آنکه گذشته بود بنی هاشم و بنی مخزوم ... حضرت رسول ... عثمان ...
نمودند که ... عثمان ... خواهد بود که ... از شهر بیرون کنند ...
... از غصه ... خود ...
... حضرت شاه ولایت پناه ... خود ...
... عثمان ... و این ... بنی مخزوم ... عثمان اراده بیرون
کردن عمار کند ...
ترک عمار کرده ... عثمان ...
... عثمان ...
خلافت ... اعمال ...
تفاوت نموده ترک آن ... از خلافت خلع نمایند ... عثمان ...
چون ... عمار گفت این مکتوب ...
... عثمان گفت ... عمار گفت ...
... عثمان ... عمار را ...
... عمار ...
... عمار را ...
افتاده بود ... از شب ...
... حضرت رسول ...
... ابن حضرت رسول ... باشد و این
ظلم ثبت ... عثمان ظلم است ... الا لعنت الله علی القوم الظالمین

موجب لعنت است زیرا که حق خلافت و امامت بیت سلام علی سلمان من بعید سرا ◦ سلام علی عمار و ابوذر
سلام علی مقداد و متقی و اتقی ◦ ابیات و قلبی احر من الجمر ◦ الکه روزی امیرالمومنین علیه السلام در باب اتلاف بیت المال
عثمان [illegible] میفرمود [illegible] حضرت [illegible] سرور مومنان [illegible]
آنحضرت ذوالفقار را کشیده متوجه او شد آن [illegible] مانند روباهی که از شیر ژیان ترسد از مسند گریخته
خود را میان زنان انداخت و بوسیله از ضرب ذوالفقار حیدر کرار نجات یافت طعن یازدهم [illegible]
[illegible] علی است الکه [illegible] حسود را که بود [illegible] طعن دوازدهم الکه ولید بن
عقبه غدار را امیر کوفه ساخت و با آنکه جد ولید ابو معیط بود [illegible] که پسر امیه بن عبد الشمس گشته
بسر [illegible] امیه بود [illegible] غلام او بود و به پسری او [illegible] امیر [illegible] ولید [illegible]
امری منازعه [illegible] ولید [illegible] امیرالمومنین گفت ساکت شو که تو [illegible] زبان من از زبان تو [illegible]
و سنان من از سنان تو تیزتر آنحضرت فرمود در جواب که خاموش شو که تو فاسقی [illegible]
تصدیق قول امیرالمومنین این آیه فرستاد افمن کان مومنا کمن کان فاسقا لا یستوون
یعنی آیا کسی که ایمان [illegible] باشد مثل کسی است که فسق [illegible] باشد نه چنین است ایشان مساوی نیستند و مراد
بمومن آن سرور [illegible] و امیر مومنان و فاسق ولید [illegible] است عقل [illegible] گردد [illegible] حسود [illegible]
[illegible] و مردود [illegible] محیط [illegible] گردد در کشف الغمه آمده که ولید در روز فتح [illegible] مسلمان شد
و برادر مادری عثمان بود و در زمان خلافت بنابر قرابت خویش [illegible] او را حاکم کوفه کرد [illegible]
و [illegible] فسق و فساد آن شقی بر خواص و عوام مدینه طیبه ظهور تمام [illegible] ولید [illegible] علانیه شرب خمر [illegible]
در حالت سکر و مستی بامامت نماز میکرد و در اثنای نماز جمعی که در خلف آن فاسق نماز میکردند [illegible] گفت

میخواهید چند رکعت دیگر بجهت شما برین اضافه نمایم که دماغ رسا و کیفیت سرشار دارم [illegible] گفتند بس است نماز [illegible]
باین کیفیت بجا آورده و نیز آنملعون شبی صبوحی زده در نماز صبح بعد از قرائت فاتحه عوض سوره شعر چند خواند و هم چنین در ایام
حکومت کوفه آنملعون شراب خورده نماز صبح را چهار رکعت گذارد [illegible] جمعی که در خلف او نماز میکردند
دانسته که ولید ملعون مست و سکران است او را گرفته حد شرعی زدند و چون فسق او بر همه ظاهر گشت او را از حکومت کوفه
عزل کرده [illegible] طعن سیزدهم [illegible] هر که [illegible]
[illegible] الکه سعید بن العاص را والی کوفه گردانید و او عبد الرحمن [illegible]
[illegible] کوفه [illegible] مالک اشتر [illegible] روزی با اعوان خود در بازار کوفه
[illegible] عبد الرحمن [illegible] مالک و عبد الرحمن [illegible] عبد الرحمن [illegible] و سعید بعثمان [illegible]
مالک را [illegible] که از کوفه [illegible] شام [illegible] عبد الرحمن [illegible] که مالک اشتر را [illegible] از کوفه
بیرون کنند پس مالک اشتر با صعصعه و همراهان و بقیه یاران و عشایر خود بدمشق رفتند و معویه [illegible]
اشتر را [illegible] حضرت امیرالمومنین [illegible] همراه بودند
کرد که مبادا ایشان شام را بر او تباه کنند مالک را [illegible] صعصعه [illegible] معاویه [illegible]
[illegible] عثمان [illegible]
[illegible] سعید بن عاص [illegible]
[illegible] علی ابن ابی طالب
که مالک اشتر و تابعان خود [illegible] طعن چهاردهم
الکه عبد الله ابن عامر را والی عراق عجم گردانید و از او انواع تعدی و جور و ستم باهل عراق عجم واقع شد و فسق و فجور بسیار از آن
فاسق بظهور رسید و اکثر اوقات و ساعات مشغول شرب خمر و زنا [illegible] گاهی که دماغ سرشار داشت جنب
بمسجد آمده در حال سکر و مستی امامت مردان میکرد و بعضی اوقات در نماز چند رکعت می افزود و گاهی کم مینمود و چون

مردم او را از آن فعل شنیع منع میکردند آن فاجر کم می شنید و گوش بحرف نمیکرد و چون انواع فسق و ظلم او از حد
نهایت تجاوز نمود اهل مدینه رفته شکوه او را بعثمان نمودند فایده نکرد و گفت [illegible]
واجب و لازم است [illegible] طعن پانزدهم
الکه عبد الله ابن ابی سرح را امیر مصر گردانید و او بمصر رفته [illegible] طغیان و عصیان [illegible]
مصر [illegible] عثمان [illegible]
دید که عبد الله ابن ابی سرح [illegible] طعن شانزدهم [illegible]
عبد الله ابن ابی سرح را از امارت مصر معزول نمود [illegible] نماز صبح را چهار رکعت [illegible]
جاری نکرد طعن هفدهم الکه معویه [illegible] امارت شام [illegible]
و شوکت معویه از حکومت شام بهم رسید و فتنه و فسادی که از معویه [illegible]
که عثمان او را بحکومت شام فرستاد [illegible] طعن هجدهم
الکه عبد الله ابن سعد بن عاص را والی مصر نمود و آن فاسق شارب [illegible]
[illegible] خواهد شد طعن نوزدهم
[illegible] عثمان [illegible] قتل عثمان گردید [illegible] طعن بیستم الکه
الکه ولید شراب خورد و چندین کس گواهی دادند که ما دیدیم که مست بود [illegible] و تعطیل حد [illegible]
تعطیل حدی نمود که عبید الله ابن عمر [illegible] هرمزان [illegible] بیعت [illegible]
با ابولؤلؤ شریک [illegible] حضرت امیرالمومنین [illegible] هرمزان
مسلمان بود [illegible] هرمزان [illegible]
آمده و طلب خون او [illegible] عبد الله [illegible] قصاص
[illegible] عبد الله [illegible] عبد الله [illegible]
نماید عثمان مانع شد [illegible] طعن بیست و یکم الکه سعید بن عاص [illegible]
[illegible] عثمان [illegible]

[illegible] بواسطه الکه [illegible] که خود [illegible]
[illegible] طعن بیست و دوم الکه [illegible]
[illegible] احکام [illegible]
حکم میکردند و مصلحت کار خود در آن دیده بودند عثمان [illegible] احکام [illegible] خلافت
[illegible] طعن [illegible] خلافت ابابکر
[illegible] سیدالسادات
[illegible] خلافت عثمان و [illegible] و خلافت امیرالمومنین علیه السلام [illegible]
جواب گفت که ابابکر و عمر جهة مصلحت کار خود حق و باطل را با هم ممزوج ساخته حکم می نمودند و مردم [illegible] عثمان
محض باطل بود [illegible] احکام [illegible] امارت [illegible] و حضرت
امیرالمومنین [illegible] احکام شرع شریف [illegible]
مصطفی [illegible] احکام آنحضرت
بنابر ابنای روزگار که طالب درهم و دینار [illegible] طعن بیست و سیم
الکه [illegible] قرار داده بود که بر در خانه او [illegible] حرف
[illegible] بر در خانه او [illegible] آن نبود که بر در او
رود [illegible] چون بمسجد آمدی جمعی از حاجبان [illegible] و مردم [illegible]
که [illegible] طعن بیست و چهارم [illegible] غلام
ترک و رومی [illegible] در کتاب [illegible] که عثمان چهار
هزار غلام [illegible] از بیت المال مسلمانان [illegible]
[illegible] طعن بیست و پنجم الکه وقت بانگ نماز عثمان
امر نمود که طبل بزنند تا کسی بانگ نماز [illegible] که مردم را [illegible]

وبر بوش نزدیک سازد و بنماز و روزه و باقی واجبات امر نماید و از فواحش و محرمات نهی فرماید اگر در وقت
نماز امر بزدن طبل کند که بانگ نماز را او را نشنوند و ترک نماز کنند بجا مثل نشی کرده و گر امرا بامثال این امور مشغول
در کار نیست سبب هفتم آنکه عثمان بر مال تجارت تعیین کرد و عمال خاصه که عثمان در هر شهری که تاجری می‌دیدند
عشر مال او را بگرفتند و تعدی می‌کردند و از جهت او میسر نشدند و کار بجائی رسید که تجارت از خرید و فروخت کشیده
جمیع مردم حیران و سرگردان شدند و اگر جنس از جائی که او حلبی بس در کارش بود بدست نمی آمد و قحط و تنگی
در اکثر بلاد بهم رسید چنانکه شاعر گفته بیت: چنان قحط سالی شد اندر دمشق «که یاران فراموش کردند عشق»
سبب هشتم آنکه در صحراها و علفزارها خرج نهاد تا دواب اصحاب و ارباب [illegible] رسیده مردم
می آمدند و علف [illegible] از عمال او می خریدند و از روی زمان جاهلیت [illegible] که در آن زمان به وجود کفر ایشان
قوغها و گرفت و کرها می‌نمودند و این بدعت او قرینه بدعت عمر بود که زکوة را بر طرف و خراج بر ایشان نهاد
در کتاب لوامع الانوار از سلمان فارسی روایت است که اول کسی که در اسلام ربا گرفت عثمان بن عفان بود
وآنچنان بود که او از کسی خرما خریده بود بوعده و چون موعد سر آمد آن شخص نصف آن را ادا کرد و نصف ماند عثمان آن را
مضاعف گردانید تا موعد مقرر دیگر و [illegible] از ربا [illegible] و احل الله البیع و حرم الربوا عمل نمود و این قسم افعال
نتیجه [illegible] که [illegible] و از زنا [illegible] بهم رسیده باشد سبب نهم در کتاب لوامع
الانوار آمده که [illegible] منافق بود که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی داشت و سبب آنکه آنحضرت کوش
عثمان [illegible] و [illegible] او عثمان را [illegible] و در دوستی عثمان غلو داشت و اکثر اوقات فضایل محمود
عثمان را ذکر می‌نمود [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] و از [illegible] بوده و او را زنی بود مؤمنه و صالحه و دوستدار و محب
حضرت حیدر کرار و اهل بیت و ذکر و مناقب و فضایل ایشان بسیار کردی و شوهر را همیشه از عداوت آنحضرت
منع نمودی چنانکه مولوی معنوی بیان فرموده [illegible] تو بتا بیگانه را دیده [illegible] بدو بگذید [illegible]
[illegible] معنی خوش [illegible] بسیار [illegible] آن زن از زاری [illegible]

رسانیده تا روزی یکباره از دشمنان خاندان رسالت و نبوت مشورت کرد در هلاک آن مؤمنه آنمرد گفت که یا بهانه این امر
میسر نگردد طریق آن است که آن کشتی [illegible] سپاری و بعد از روزی چند [illegible] و آن را [illegible] نمائی
و از او ای آن عاجز آید بدین بهانه او را هلاک می‌توان کرد و آن [illegible] آن عمل کرده بعد از چند روز
[illegible] حضور [illegible] آن [illegible] و بعد از چند روز شوهر آن زن [illegible] گفت که اکنون [illegible]
طلب کنیم و بدین بهانه او را [illegible] او بیچاره از [illegible] هر چند [illegible] و [illegible]
شکاف آن [illegible] از شکم ماهی بیرون آورده و آن زن تعجب نموده از این امر [illegible] بوده
با خود اندیشید که [illegible] نباید گفت [illegible] آن [illegible] القصه [illegible] کرده آورد و آن منافقان [illegible]
از آن [illegible] طلب [illegible] دانه [illegible] و [illegible] عثمان [illegible] در آن [illegible]
بهم [illegible] گردند و [illegible] امیرالمؤمنین [illegible] اوجه [illegible]
و دشمنی [illegible] مضرت [illegible] دشمنان اهل بیت رسالت [illegible]
فرموده بیت: هر آنکه در سینه بغض علی است «از آن خوارتر در جهان زار کیست» نباشد [illegible] دشمنش
که یزدان بسوزد بآتش تنش سبب دهم در صحیح مسلم نقل کرده اند که در زمان خلافت عثمان مردی زنی خواست [illegible]
فرزندی آورد و عثمان امر نمود که آن زن را سنگسار کنند و چون خبر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید عثمان را منع کرد گفت حق
تعالی در قرآن مجید فرموده [illegible] [illegible] مدت حمل و شیر دادن [illegible] که مدت شیر دادن دو سال باشد
و [illegible] مدت حمل [illegible] فرموده [illegible] که مدت شیر دادن دو سال باشد [illegible] حق تعالی مدت
حمل را [illegible] گفته باشد تو چرا [illegible] رحم [illegible] عثمان [illegible] امیرالمؤمنین
که رجم کنند [illegible] سبب یازدهم در جمع بین الصحیحین نقل شده است که امیرالمؤمنین
عثمان [illegible] کرده و عثمان نهی نمود از متعه و حضرت امیرالمؤمنین [illegible] عثمان گفت
می [illegible] از متعه منع میکنم تو از [illegible] آوری [illegible] در جواب فرمود که من هرگز [illegible] رسول خدا را ترک نخواهم کرد

سبب دوازدهم نیز در این کتاب ذکر شده که رسول صلی الله علیه و آله در منی و عرفات نماز را تمام کرد سبب سیزدهم نیز در آن
کتاب ذکر شده که در زمان آن بی‌ایمان در سفر مردم نماز را قصر میکردند و چون دید که حکومتش مستقل است و همه
کس اطاعت او میکنند نماز قصر را در سفر تمام مقرر داشت که بکنند و قصر را بر طرف نمود و این بدعت از او باد
یادگار بماند و نماز مسافر را باطل ساخت و بعضی این بدعت را از جمله بدعتهای عمر شمرده اند چنانکه در مطاعن او ذکر شده
و عارف [illegible] در بطلان مذاهب [illegible] فرموده نظم: «جواب این مذهب کدام است اصل» «که تا کردی باطل نماز رسول»
«خدا ابر [illegible] که داد» «تو چار است کرده ای است بنیاد» «بر آنکس که محفوظ نقص نیست» «زن [illegible] جهان بر روی [illegible]»
[illegible] سبب چهاردهم [illegible] که از اکابر اهل سنت است در تفسیر اش نقل کرده که عثمان گفت که در قرآن همان اللحن
لحن است و خدا غلط کرده و آنچه عرب در زبان خود [illegible] لحن گویند [illegible] چون [illegible] غلط است
چه ادراک [illegible] [illegible] که غلط است که صلوات احرام و حرام اعمال
[illegible] و علامه [illegible] در نهج الحق ذکر این کرده و این را از مطاعن او شمرده و بعضی از فضلای اهل سنت جواب [illegible] گفته اند که
چون عثمان را واجب متابعت مهورت حفظ قرآن بود تصحیح آن نکرد و چون [illegible] مصحف چنین دید [illegible]
فقره در احقاق الحق نوشته که بعینه این جواب از آن فضلا بجواب [illegible] گفته [illegible] گفت [illegible] در وقت
کردن [illegible] چشم [illegible] گفته اگر [illegible] می آید [illegible] اگر آن
پار [illegible] از زمین [illegible] و چرا که علامه طعن شمرده است حرف عثمان را که گفته در قرآن لحن است و عبارت
قرآن موافق قواعد نحوی نیست و غلط در قرآن گرفته [illegible] و دانشمندان [illegible] کرده
در جواب علامه [illegible] که تصحیح آن [illegible] در تفسیر مجمع البیان چنین جواب گفته که [illegible] موافق لغت جمعی از اعراب است
و حفص ان هذان لساحران خوانده است و ابو عمرو ان هذین [illegible] خود و [illegible] کلام خدا را به
تغییر ملک علام است سبب پانزدهم در صحیح مسلم مسطور است که مردی عثمان را مدح کرده بود و بر او [illegible]
[illegible] در [illegible] که [illegible] بر روی آن مداح بزد و این

مقداد [illegible] است سبب شانزدهم آنکه عثمان مستحق حد بود و ابی [illegible] عثمان اصلا [illegible] بیزار [illegible]
[illegible] در تفسیر [illegible] ذکر کرده که بعد از نزول آیه و لا تنکحوا ازواجه من بعده ابدا [illegible] بعد از عثمان [illegible]
نکاح آورد [illegible] حضرت رسول [illegible] بعد از [illegible] طلاق داده [illegible] خود در آورد عثمان
گفت [illegible] زنان ما را [illegible] نکاح [illegible] حرام کرده [illegible] که زنان او را [illegible] و خدا و چون
محمد بمیرد زنان او را [illegible] گیرم [illegible] بعد از [illegible] کنم [illegible]
[illegible] آیه فرستاد ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة یعنی [illegible] که ایذا
بکند او و رسول را [illegible] از رحمت خدا [illegible] که عثمان [illegible]
که ایذا بکند او و رسول را [illegible] از رحمت خود [illegible]
میکنند روایت است در کتب [illegible] سبب هفدهم در کتاب کشف الحق مذکور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله فتح بنی النضیر
نمود و اموال ایشان را بر مسلمانان قسمت میکرد عثمان گفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
حضرت رسول صلی الله علیه و آله [illegible] و عثمان [illegible] گفت حضرت رسول خدا
[illegible] آن [illegible] حضرت امیرالمؤمنین [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] و الله [illegible]
[illegible] النظر [illegible]
[illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
و منقبت [illegible] فرموده «گر بر لم وصف او مجد کرد» [illegible] «این حکایت [illegible]»
علمای اهل سنت در تفسیر آیه و لقول [illegible] نقل کرده [illegible] و رسول او
و رسول [illegible] آن [illegible] باید که گفته [illegible] محبت

خلفای ثلثه را از دل بیرون کنند و دوست اهل بیت از من و دوستی قسیم جنت و نار ساقی حب اهل بیت زنند که بگو . او دیگری
زنده مسند خلافت و سرافراز مرتبه امامت و جانشین حضرت رسالت منقبت نظم ای تکیه گاه خلافت تو را جنیده
ایتی ٭ فرمان تو را حکم خدا هر دو موافق ٭ مولای تو با نفس پیمبر متحد ٭ اعلای تو با طاعت معبود منافق ٭ از دیدن تو هر دو ...
کرو حمایت ٭ فارغ ز نخوت و نشد ابن الطارق ٭ از بعد نبی هر که بغیر از تو گزیند ٭ در ملت اسلام بود خارج مارق ٭ بو کشنده و
مهمان نبود بیش نصرت ٭ از سقف فلک تا به سماک هیچ دقایق ٭ سی و هفتم سدای در تفسیر مواخ حق ... که یا ایها الذین امنوا
لا تقدموا ... آورده که روزی چون شکست با اهل اسلام افتاد عثمان با طلحه گفت که من
شام میروم که ... دوست ... گفت من نیز بر فوق تو نشسته ام
کمانی ... از انصار ... که عثمان ... منافق است که یهودی
نبود و طلحه نیز ... نظم طیبات آید بسوی طیبان ٭ للخبیثین الخبیثات است ... ٭ تیغ
منافقان ... ملحق شود ٭ کردم با ... حق شود ٭ پس حق بسی ... این آیه را ... و یقول الذین امنوا اهولاء الذین
اقسموا بالله جهد ایمانهم انهم لمعکم حبطت اعمالهم یعنی ... ایمان ... رسول
دلکتاب ... و ... در اسلام ... که ... اند
در روز ... شام ... رضا و خوشنودی ... و ... حکایت
و ... در کتاب ...
خواهد که ... خلفای ثلثه ... عثمان ... در تفسیر سدی و تاریخ ثقفی و تاریخ واقدی نظر کند و مطالعه
آن سه کتاب ... که ... از خود ... قدر از مقالات
حقه ... که ... از ... که چون عثمان بحج
رفت ... سی و نهم در کتاب لوامع الانوار آمده که چون عثمان بحج
رفت نماز ... در روز عرفه ... خطبه خوانده ... خلاف حکم خدا و رسول است ...
و در ... اهل سنت ... چهلم ... نماز دوم عصر روز جمعه را ... حضرت رسول ... منع نموده عثمان امر کرده
که در نماز عصر روز جمعه اذان ... و این بدعت ... میان ... چهل و یکم در میان عثمان و یهودی
خصومت افتاد ... یهودی گفت ... عثمان ... گفت

ازنتیجه

ببرد قاضی یهود مر ... اگر عثمان ایمان ... این قسم ... چهل و دوم آنکه عثمان ... محمد ابن ابوبکر را منشور حکومت
مصر داد ... حکم قتل او را ... چهل و سیم
در کتاب ... آمده که چون خلافت بعثمان رسید ابوسفیان ... دولت
چنانکه ...
و ... و عثمان این ... جواب ... خلیفه سیم ... اشاره بدین
معنی نموده ٭ ... ٭ ... ٭ الخبیثات للخبیثین ...
... چهل و چهارم در شرح نهج البلاغه ...
...
عجب ...
می شمارد ... ابو عبیده جراح بودند ...
این اجماع ...
و هم فتوی بقتل عثمان دادند چهل و پنجم آنکه عثمان ...
اهل سنت ...
اما ...
که ...
ایشان ...
بهمین قدر اختصار نمود حکایت در کتاب مجالس المؤمنین مسطور است که شاه طاهر که یکی از علمای دانشمندان
فرقه ناجیه اثنی عشریه است ... متهم به تشیع بود ... نزد نظام شاه رفت
و ... نظام شاه و ... عبد القادر پسر نظام

شام که محبوب ... بود بیمار شد و مرض او امتداد داشت ... نظام شاه ...
روی خود ... حکیم ... عبد القادر ...
خود ...
شاه طاهر ...
امام ...
بکشت علمای اهل سنت ... دوازده امام ...
کشف ... حضرت امیر المؤمنین ... امام حسن و امام حسین ... دوازده امام ...
نظام شاه ... شاه طاهر ... نظام شاه ...
...
خود را ...
نظام شاه ... شاه طاهر ...
بر ... نظام شاه ...
...
در ... عبد القادر ...
مشاهده ... حضرت امیر المؤمنین ...
دیدم که ...
بعنایت الهی ...
دیدم ...
از روی ... اثنی عشریه ...
و آنها که بر حضرت امیر المؤمنین ... نظام شاه
بعقیده درست از روی اخلاص ... اثنی عشر ... ابابکر و عمر و عثمان ...

ولی آن قاضی

و همچنان آن ... شاه طاهر ...
درین دیار ... نظام شاه ...
شیعه ... خطبه اثنی عشری ...
تمام ...
چند از ...
...
دادند ...
در ... نظم هر کس ...
از بغض ... باب چهارم در ذکر ... عثمان ...
... عبد الله ابن سعید ابن عاص ...
...
بمدینه آمدند ...
چهار صد ...
و ستم ... عثمان ...
و چون دیدند که ...
...
... ٭ چون ...
از ... ٭ ... ٭ و چون عثمان این خبر شنید ...
... محمد ابن ابوبکر ...
... عبد الله ابن سعید ...
محمد ابن ابابکر ... حضرت امیر المؤمنین ...
بغلام خود ... محمد ابن ابابکر آن غلام را

باب سیم

دیده برشت که مولای مومنان فرموده بود او را شرحخنث و نعثل گرفته بمدینه مراجعت نمود و چون داخل مدینه شده
نامهٔ قتل خود را که عثمان نوشته بود بمردم مدینه و همه جماعتی که از هر طرف آمده بودند از دست عمال عثمان شکوه می‌نمودند
بنما نمودند آن جماعت گفتند بجز تیغ علاج افعال شنیع این ملعون را چیز دیگر نمیکنند ، نباشد بجز تیغ فرجام او ، همانست
آغوش را که مام او ، و چون عثمان از مراجعت محمد مطلع گشت از ترس و خوف در خانهٔ خود متحصن شد و آن کتابت را
منکر شد و گفت مهر او مهر من است اما من ننوشته ام و مهر نکرده ام و در روایتی آنکه چون محمد و یاران آن بمدینه
رسیدند عثمان بر منبر بود پیش رفت و گفت چگونه در حق کسی که دعوای اسلام کند و امیر مردم باشد و آنرا جرم بقتل
مسلمانان امر نماید عثمان گفت قتل ایشان واجب است پس آن کتابت را بر ملا خواندند عثمان گفت مروان نوشته است
و گفت مروان را تسلیم کن گفت من هرگز چنین کار نکنم پس مهاجر و انصار قصد قتل آن حرامزاده کردند خود را از منبر زیر انداخته
بمراخ دیگر گریخت و در به آن بست خانهٔ او را حصار کردند و آب را از او منع کردند و بعد از چند روز مهاجر و انصار و اهل بلاد
وامصار اتفاق نموده داخل خانه شدند و بقتل آن ملعون مردود مبادرت نموده شر آن شریر را دفع نمودند ، قتلش بکار
مذهب ، واجب قتل افعی ، دفع زهر ظلمت ، لازم بهر دفع صایل ، مشهور است که در وقت قتل خون
آن پلید بر مصحف مجید که در روبروی خود نهاده بود چکید علی دانا ز نیزه روبروی چکیدای عجب دیده ، بر مصحف پاک خون عثمان چکید
تا خلق بدانند که ناگفت [illegible] ، لاشه که چون اوست قرآن مجید ، ولاشهٔ مردار آن ملعون پلید را در مزبله انداختند
و بعضی از آن طعمهٔ سگان و برخی طعمهٔ هوام شده گوشت و پوست و دیگر استخوانهای او را خورده بودند و در بیتی که منسوب
بمولای مومنان که دُرر کلمات بر زبان معجز نظام آنحضرت جاری شده ترجمهٔ آن را یکی از شعرا در رشتهٔ نظم کشیده
، دشمن که بقصد خون ما بود دلیر ، در عاقبت زور زن و شمشیر ، جان داده به تیغ قهر از نالهٔ او ، شد جانورش که بود
در صحرا شیر ، و بعد از سه روز مروان باتفاق جمعی از مردودان پنهان از اهل ایمان بمقبرهٔ [illegible] نامی که آنرا مقبرهٔ
یهودان برده دفن نمودند و عثمان [illegible] سال مسلمان و چهل و نه سال با عقیدهٔ آن منافقان و [illegible] در اسلام
بود و ایام خلافت او تا سیزده سال و چهار ماه بود و عمر نامبارکش هشتاد و دو سال و در کتاب احسن الکبار مذکور است
که بیعت آن پلید در اوایل محرم در سنهٔ عشرین من الهجره بود و قتل وی در مدینه روز جمعه هیجدهم ذی الحجه الست سنه خمس و ثلثین

من الهجره بود

من الهجره بود ، از بد کنش مردم بد روزگار ، بر گردون گردان رسد زهره وار ، زمانه بگردون فرود آردش ، بقعر بخوی خویش [illegible]
و آن بقعه که حالا مشهور است بمقبرهٔ عثمان گنبد عثمان ابن مظعون است و گویند معاویه در ایام استیلای خود آن مقبره
یهودان را بمقبرهٔ مسلمانان پیوست و مردم را امر کرد که اموات خود را بگرد او دفن کردند تا به بقیع متصل شده در مدت
[illegible] سال که مدت خلافت آن [illegible] عثمان بود حضرت امیرالمومنین را بهیچ کار از اعمال و [illegible] دخل نداده و دنیا بکام
[illegible] بوده و همچنان آنحضرت بعفو و مدارا میکند [illegible] چنانچه مولای مومنان علیه السلام فرموده [illegible]
فی الغنیمت [illegible] و الهم الطیر [illegible] الکلاب ، وخنزیر بجام [illegible] فرانش ، وزدود [illegible] التراب [illegible]
و نقل است که از حضرت امیرالمومنین پرسیدند عثمان را کشت فرمود الله قتله و انا معه یعنی خدا او را کشت
منهم با خدا بودم [illegible] که بعضی اهل سنت میگویند که هر یک از اهل اسلام او واجب است که بغض علی در دل داشته
باشند اگرچه برابر دانهٔ جوی باشد ، حکایت ، در زمان امیر تیمور گورکان متعصبان ماوراءالنهر محضری نوشتند که بر هر
مسلمانی واجب است که بغض علی اگرچه مقدار دانهٔ جو باشد در دل داشته باشد از برای آنکه فتوای کشتن عثمان داده
بود و از امیر تیمور توقع داشتند که بغض و عداوت حضرت امیرالمومنین را رواج دهد و در منابر لعن و شتم
آن حضرت بر وفق فرمان خلفای بنی امیه امر نماید و امیر تیمور مرید و معتقد شیخ زین الدین ابوبکر تایبادی بود
من درین باب فرمان نمیدهم کاغذ را بنظر او آورند دست در کاغذ زده به تعمیر خانقاه مشغول بوده کاتب که دست
پاک کرده این رباعی را در پشت محضر نوشت ، گر زانکه بود فوق سما منزل تو ، ور گوهر پاک [illegible] باشد گل تو
گر در دل تو بود [illegible] ، مسکین تو و سعیهای باطل تو ، والی بر آنکه مرتضی علی علیه السلام بقتل او فتوی
داده باشد و در بعضی نسخ بنظر رسیده که این در زمان شاهرخ ابن امیر تیمور روی نمود بهر تقدیر آن بادشاه
متنبه شده آن متعصبان را تنبیه بلیغ نموده از مجلس خود بیرون کرد متمسک بموالی معنوی شده

ازمر صحبت ایشان احتراز نمود ، مار بهتر از یار بد ، یار بد بدتر بود از مار بد ، حق ذات پاک الله الصمد
که بود به مار بد از یار بد ، مار بد زخمی زند بر جان تو ، یار بد آرد سوی نار جحیم ، بابی ، در ذکر شمه از احوال و افعال
ذمیمهٔ خالد ابن ولید و مجمل از افعال و اعمال نامناسب آن ملعون بد دین و او یکی از دشمنان و مبغضان حضرت
امیرالمومنین علیه السلام است و سنیان بی دین و متابعان خارجیان از روی نادانی او را شیر خدا میدانند و او را سیف الله میخوانند
بمحض عداوت که او را با مولای مومنان بوده ایشان را امت و مرتوی در مثنوی گفته ، آن خداوندان که ره
طی کرده اند ، گوش بر بانگ سگان کی کرده اند ، مه فشاند نور و سگ عوعو کند ، هر کسی بر خلقت خود می تنند
شیر ایران همراه راه بانگ ، ترک رفتن کی کنند از بانگ سگ ، و در کتاب کشف الحق روایت است
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چندین بار دست دعا برداشته الهی برادشته فرمود اللهم انی ابرء الیک مما فعل
خالد یعنی پناه میبرم و بیزارم از آنچه خالد ولید کرده و باعث آن بود که بنی خذیمه قبیله بودند که در زمان جاهلیت
دختر اسلام ایشان رسید که بنابر رسید خالد را با جماعتی نزد ایشان فرستاد و سفارش نمود که با جناب ایشان سردار
ایشان خبر کرد که اگر نور اسلام در ایشان هست یعنی زکوة مال ایشان را جمع نموده و الا باسلام دعوه نموده چون خالد
نزدیک بقبیلهٔ ایشان رسید کس فرستاد و تفحص کرد آنقوم خبر آورد که مساجد بنا کرده اند و نماز میکنند
و بانگ نماز ایشان شنیدم و چون خالد پلید از دور پیدا شده بنی خذیمه با طایفه از عرب عداوتی بود
بجهت احتیاط با سلاح از خانه بیرون آمدند و چون از ایشان پرسید که چرا با سلاح از خانهای خود
برآمدید گفتند از خوف آنکه مبادا جماعت دشمنان ما باشند خالد عذر ایشان را نپسندید و گفت سلاح
از خود دور کنید و آن بی کنهان بجهت آنکه او را فرستادهٔ رسول خدا میدانستند سلاحها انداختند و بروایتی
آنکه چون از ایشان پرسید که شما چه دینید در جواب گفتند صبانا و نگفتند اسلمنا و معنی صبانا از دینی

بدینی نقل کردن است بهر تقدیر چون از خویش ایشان خالد یکادر جاهلیت بدست این قوم کشته شده بود موجب رسالت
رسول و سفارش آن سرور سلیم آن جمع و ترحم کرد و هیات و عذاب آنحضرت را بیک طرف نهاده زنان و طفلان قبیله را
اسیر کرد و تیغ بیدادرا در آن طایفه نهاده اکثر را بکشت مگر قلیلی که در دست جهاجر و انصار بودند که ایشان گفتند صبر کنیم
تا ببینیم چه می شود یکی از آن طایفه که بوسیله گار رفته و اسیر شده بود خود را بمدینه طیبه رسانید و از ایمان آن طایفه و بنای مساجد
و شعار اسلام و آنچه خالد با ایشان کرده بود بعرض حضرت رسول رسانید و آنحضرت بر ایشان گریسته آن کلام را مکرر ادا
نمود و بعد از چند روز مال بسیار بامیرالمومنین حیدر کرار علیه السلام داده بقبیلهٔ بنی خذیمه فرستاد که دیهٔ کشتگان را ادا نماید و از
مواشی و امول ایشان آنچه از میان رفته بود با تمام بایشان رسانید و هر چیزی از ایشان از زر باقی مانده بود بایشان
سپرد از آن که پیدا نبود و از هر چیزی رفته باشد و هیچ بی که غایب باشد حاضر کرده با ایشان رسانید و چون خواطر شریف با لکلیت جمع نمود
بکرد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده بخواطر مبارک آنحضرت از جمع ساخت و نیز آن امیر کردار بیت خالد آنکه در روزی
که بر نفاق عمر علیه اللعنه بکناره حضرت امیرالمومنین آمدند که آنحضرت را بیعت ابابکر در آورند خالد پلید شمشیری که با غلاف
از دست داشت بر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرود آورد که بعضی ابقاط جنین را از فعل قبیح او میدانند و دیگر در آن روز
عمودی چوب فرق انور مبارک رسید او میخواست که حضرت علی را از دست او بیرون کرده طوق و قلاده آن بیل سرامزاده نمود
و هم چنین قتل قبیلهٔ بنی حنیفه و کشتن مالک ابن نویره رئیس آن قوم و هر یک از اینها در مکان خود بتفصیل ذکر شده
که باعث لعن و طعن و کفر سیف الله سنیان است و نیز از افعال زشت خالد است که قصد قتل مولای مومنان
نمود و این حکایت از روایات ثقه بطرق مختلفه در اکثر کتب ذکر شده و خلاصهٔ آن آنکه چون ابوبکر ملعون
خلافت را غصب نمود و بر مسند حکومت قرار گرفت از حضرت امیرالمومنین علیه السلام ترسان و خایف بود
که مبادا اعوان و انصار آنحضرت از اطراف و اکناف جمع آمده آن بیدین را از خلافت و ریاست
عزل نمایند و حق بمرکز خود قرار گیرد و فکر آن ملعون بکفت مشورت سلطان امت علی تعیین بر آن قرار گرفت که آن
حضرت را بقتل رسانند و بجز الطرح بر مسند امارت به نشینند خالد پلید را در خلوت طلبیده گفت مردمان فضل

ومناقب زوج بتول را از حضرت رسول الله شنیده اند و بیعت روز غدیر را از خود اهل بیت و اهل اسلام
هنوز نخوانده و اکثر مردم از فضایل و مناقب امیر اطلاع دارند و هر عقده و گرهی که ام پرسید حل و کشف او در حق او ثابت
و هر بار که من آن حضرت را می بینم از بیعتی که در روز غدیر خم با او کرده ام بیاد می آید با خجلت و شرمندگی که من
می شوم تا طاعت است خلافت و از محبت من رونقی ام فرسانده و امروز بغیر از تو اشجع و دلیرتر در میان مهاجر و دوستان
خود نمی دانم که با علی برابری تواند کرد و از عهده او بر آید اگر چنانکه تو او را بکشی و زنگ ظلمت و کدورت از سینه ها بزدایی
من با بزرگان انواع مهربانی و همراهی نسبت به تو بعمل خواهد آمد و هر چه از بیت المال بهر رسد بیشتر از آن تو است و در منع
و دفع خلافت از زنگ غالبی و بنام من و بکام تو خواهد بود و هر چه حسب و نام شروعی که بکنی رو گرفت و گرده بر
خواست نیست و چون خالد پلید آن گفتگو را از او بر آن شنید بقبول سخن آن مردود کرده گفت رسید که قتل علی کار بسیار
مشکل است و بنی هاشم و دوستان علی بسیار زنده و بعد از کشتن او هر کو زنده کرد و مراد خالد را بقتل خواهند رسانید و از و همه
اگه مبادا که خالد کار خود کند و در اثنای تشهد گفت یا خالد لا تفعل ای خالد آن کار نکواهی کرد و خالد مطلب حقیقت
ناحق را فهمیده و ترک آن عزیمت نمود و مولوی معنوی گفته بیت هر کرا باشد مزاج طبع سست او نخواهد هیچ کس را تندرست
زانکه هر بدبخت خرمن سوخته می نخواهد شمع کس افروخته و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که ابو بکر و عمر چون خالد را
امر نمودند که حضرت امیر المومنین را در نماز بقتل رساند این خبر را زن ابو بکر اسما بنت عمیس شنید کنیزک خود را بمنزل
مولای مومنان فرستاد که آن خبر را بآن حضرت برساند چون آن حضرت از آن کنیزک آن کلام را استماع کرد گفت خدا بیا
مرزد ترا او بگو به آقای خود که هر گاه کشته شوم که قتال خواهد کرد با ناکثین و مارقین و قاسطین و خالد وعده قتل آنحضرت را
با ابو بکر وقت نماز صبح داده که چون علی را لقابت کنم و در آن وقت خالد پلید آمده در پهلوی آنحضرت بنماز ایستاد
و چون ابو بکر گفت یا خالد لا تفعل ما امرتک به مولای مومنان ملتفت بخالد شده دید که او دست بشمشیر است گفت ای
خالد مرا بقتل می رسانیدی گفت آری که اگر ابو بکر مرا نهی نمی کرد ترا بقتل می رسانیدم آنحضرت فرمود دروغ گفتی تو قادر
بر قتل من نیستی و حلق او را افشرد بنوعی که نزدیک بود که هلاک شود و نیز در آن کتاب آمده که خالد را آنحضرت
با انگشت سبابه و وسطی گرفت و بیافشرد پس فریاد از خالد برآمد فریاد سختی و حدث کرد که جامه خود و بعد از آن
آنحضرت سر با پای آن ملعون زده چند قدم او را دور انداخت و بر روایتی آنکه در آن حال عمر ترا نظر

بماری وعده خالد

بماری وعده خالد برخواست آنحضرت او را گرفته بر زمین زد و گفت ای پسر مکار حبشه مادر تو موک جذام پلید
منافق بود و پدر تو هم یکی از نا کرده عهدها که از تو بر میدند از آنچه است و اگر نه فرموده سید کاینات بود بتو معلوم میکردم
که از ما کدام یک شکست یافته و ابو ذر در کتاب مع الانوار از عبد الله ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری
روایت است که گردن وقت صاحب بزوار ... خالد پلید آمد با کمال کوشش و قطع کرسی گردن او طوق شده
وار کرد کسی نمی توانست برداشتن روزی به ... گردن و گفت این قصه را روایت و صد خلافت که تو ... و سخنان درشت
بسیار در روی او گفت و از خالد از حضرت رسید به طوق لعنت گفت از طرف آمدم در راه بعد این
استطلاب سید و از روی خشم بر من نگریست و گفت تو بودی که بغز نموده ای اگر خواستی پیر الحق ما گفتم بکذا که اگر او
بر من حکم می بود را نگشتم چون این سخن بشنید آتش غضبش زیاده شده و دست دراز کرده نزد است مرا گرفته و برابر باشد
کمذر آنکی بود و آن قطب ... عظمت که می بینی بر گردن من نهاد و مرا بر داد ایا با گرچه و اهتمام نمود که آن را از گردن او
بیرون کنند نتوانستند و آهنگران آوردند ایشان عاجز شدند و گفتند ناگوار است و آتش جان آن نمی تواند و هم چنین
بود با حضرت امیر المومنین علیه السلام بمدینه باز گشت و به جمع ... ایشان که بیت حضرت آمده ... التماس نمودند آنحضرت
دست کرد در خالد را گرفت و نرمش گشید در سر قطب و بدست مبارک ... چون موم نرم شد تا از گردن آن ملعون بیرون
کرد ای ناصبی بدین و بیروان ملاعین با این ممانعت که خالد پلید از مسی به اراه خدا است مکار شنیده که گفته اند بیت دون تو دراز
قرب بزرگان خراب . جغد رها بوی بد از آفتاب . باب پنجاه و در ذکر بعضی از افعال ذمیمه و اعمال قبیحه
طلحه و زبیر که بعد از آن دو دشمنی حضرت امیر المومنین بر خواسته طلب خون نمودند و مناظرت گرفتند و بگشت عهد
و پیمان نمودند خود را مستوجب عذاب الیم و عقاب عظیم ساختند و طلحه یکی از اصحاب عقبه است که بقصد قتل رسول الله
اتفاق نموده بودند خدا تعالی حضرت رسول را از کید و شر ایشان محافظت نموده و طلحه ابن عبید الله تیمی پسر عم ابو بکر بود
و زبیر ابن عوام اسدی است که خواهر عایشه در خانه او بود و هر دو با عیسان بیدین و سستان لعین ... و زبیر را از جمله عشره مبشره
میدانند بجهة خون خواهی عثمان بیعت ... و قتال کردند و چون حق کسی به واقع نمی خواهد که بطلان مذاهب مختر عه

قضا در رسید

ایشان را بر صاحبان عقل و دانش ظاهر و هویدا سازد لابد الحق بر زبان جاری می سازند و در روز قیامت فواکه ...
آن مردودان را بر ایشان حجت ساخته معذب و معاقب شان میگرداند چنانکه شارح کبرکی از ابن عبد البر
روایت نموده که در روز جنگ جمل امیر المومنین علیه السلام زبیر را آواز داده بنزد خود خواند و چون بنزدیک رسید فرمود
که بیاد داری که در فلان موضع رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو گفت علی را دوست میداری تو گفتی چون دوست ندارم و حال
آنکه او برادر من است و بعد از آن سید کاینات فرمود که اما انک ستقاتل علیا و انت ظالم یعنی بدرستیکه زود باشد که تو
با علی مقاتله کنی و حال آنکه تو ظالم باشی و ظلم کننده باشی برادر و چون زبیر این سخن بیاد آمد ترک قتال کرده متوجه مدینه شد
و گفت چیزی بیاد من آوردی که روزگار آن را از من فراموش گردانیده بود و ابن جرموز از عقبش روانه شد
در وادی السباع بقتلش آورد و از آنحضرت جایزه داشت آنحضرت فرمود که از رسول شنیده ام که گفت
بشر قاتل ابن صفیة بالنار یعنی بشارت ده کشنده پسر صفیه را باتش دوزخ پس ابن جرموز از غصه خود را کشت
و ابن جرموز روز اول با عایشه بود و چند کس از اصحابی به حضرت امیر المومنین را کشته و چون روز آخر دید که فتح
از آن جانب است بار بقتل زبیر اقدام نمود که تلافی ما فات کند نه آنکه در کشتن زبیر گمان ثواب داشته باشد و بعضی گویند
در میان خوارج نهروان داخل شد و از آنجا بجهنم رفت و بر روایتی آنکه حضرت رسول فرمودند که زبیر و قاتل او
هر دو در جهنم اند و مولوی معنوی فرموده نظم ای برده باد آن خلق زبان . که کند نقف لولی ماه آسمان . نقف بر وی اش
باز گردد بر تو . نقف ای کردون ندارد مسلح . هر که با شمع خدا آرد پفو . شمع کی میرد بسوزد پوز او . و طلحه با آنکه
در کشتن عثمان از همه بیشتر دست داشت عایشه ملعونه را بر طلب خون عثمان ترغیب نموده باعث چندین فتنه
و فساد شده و حضرت امیر المومنین با او گفت زن رسول خدا را شهر بشهر میگردانی و زن خود را در خانه گذاشته
لعنت خدای بر تو باد و مع هذا متنبه نشده مردم را بر جنگ ترغیب نموده میگفت ای مسلمانان صبر کنید که پس
از صبر نصرت و ثواب است یارا باشد بجز آنکه نفع ... در پس پرده نقشها دارد مروان لعین
بغلامش گفت بخدا قسم که هیچ کس بر کشتن عثمان بیشتر از طلحه نبود و غلام را بپوشیدن خود ساخت و تیر
زهر آلود بطلحه انداخت و تیر بر طلحه ملعون خورد و از اسب بر زمین افتاد و چون هوش رسید گفت خدنگ بلا از

قضا در رسید

قضا در رسید . برو خورد در گهای جانش برید . به تیر جانش به هر که داد . بود سرور اولیا را عدو . و چون بهوش آمد دید
که خون از او روان است و کارش بجان دشوار شده با غلامش گفت مرا جای برسان غلام گفت نمیدانم ترا بکجا توانم رسانید
گفت سبحان الله خونم در قریش ضایع تر از خون خود گمان نمی برم ملازمان او ترتیب که از جانب الله من رسیده است
آه و ناله میکرد تا هم کی جان بمالک دوزخ سپرد . حسود چه را صفت عدم بر چید . که ضایع است لباس وجود در بر او . و در کتاب
احتجاج روایت است که چون حضرت امیر المومنین در میان کشتگان بطلحه رسید امر نمود که او را راست نشانند خطاب
با او نمود و گفت ای طلحه ترا سابقه بود اما شیطان داخل شد در سوراخهای بینی تو و برد ترا به دوزخ و نیز در آن کتاب آمده که چون
حضرت بکشته او رسید فرمود ای شکننده بیعت من بودی ای بهم رساننده فتنه در میان امت ای خواهنده مردمان بقتل من
و الحال القصاص تو عبرت گیرند دیگران و امر نمود که طلحه را راست نشانند پس آنحضرت فرمود ای طلحه ابن عبید الله قد وجدت ما وعدنی
ربی حقا فهل وجدت ما وعدک ربک حقا پس امر فرمود که بکشانید او را و بعضی از اصحاب عرض کردند یا امیر المومنین با طلحه
حرف میزنی بعد از قتل او فرمود آری بخدا قسم که شنید کلام مرا همچنان که شنیدند کفار کشتگان روز بدر کلام حضرت
رسول را و در کتاب مغربالهان مذکور است که بعد از آنکه طلحه و زبیر بیعت با حضرت امیر المومنین کردند شبی بخدمت
آنحضرت آمده حکومت مصر و بصره را میخواستند فرمود که من و امانت و حکومت یک دهم که بر امانت و دیانت او
واثق باشم و شما بدادن خدا راضی نمی شوید و زیاده از آن طلب میکنید گفتند ما همیشه عزیز و محترم بوده ایم و صاحب جاه
و منصب آنحضرت دید که ایشان میل صحبت دارند قنبر را فرمود که این چراغ را بردار و دیگری بیار چون قنبر ... شنیدند که یا امیر
المومنین سبب تغیر چراغ چه بود فرمود که پیش از آمدن شما بحساب بیت المال مشغول بودم بچراغ بیت المال
حساب می داشتم و الحال با شما صحبت خواهم داشت باید که چراغ بیت المال سوخته باشد و چون هر دو از آنجا
بیرون آمدند با هم گفتند بدین طریق و روش که او در راه شرع میرود با این زهد و تقوی و امانت یا ماند همه فکر دیگر
بخدمت حضرت امیر المومنین رفتند و رخصت زیارت مکه معظمه طلبیدند آنحضرت فرمود و الله غرض و مطلب
شما زیارت نیست و گفته سوگند خوردند که ما را مطلب دیگر نیست و از مدینه طیبه بیرون رفتند با عبد الله ابن عامر
که پسر خال عثمان و امیر بصره بود و عبد الله ابن عامر با ایشان اقرار نموده بود که چون به بصره آیند من چندین مرد شمشیر زن و چندین
هزار درم شما را مدد کنم و در کتاب عجیبی که از مصنفات اهل سنت است از ابو مخنف لوط بن یحیی الازدی

رو نیست الا که باعث ضلالت و گمراهی طلحه و زبیر معاویه شنایع دیده شد که بایشان نامه نوشت که سعی کنیم
از برای خونخواهی زبیر و بعد از نوشت برای طلحه از اهل شام و عمرو در شام و بصره و دوستی نیست و شما طلب خون عثمان را اظهار
کنید و ایشان را غرض معاویه بیعت بر این خوردند و با من امید از مدینه بیرون آمده بلکه مغفله رفتند و عایشه را از راه بردند و کار ایشان
به آنجا رسید که رسید و مولوی گوید علم هر که نازد سوی کعبه بی دلیل ◦ همچو این سرگشته گردد ذلیل ◦ تو نه مبنی خود و دلیل ای ابوجو ◦
ور نه مبنی رو بگردان زاو ◦ و در کتاب احتجاج مروی است که در روز جنگ زبیر را بگو آنکه رسید که حجتی ظاهر کند گفت ما
نه از جمله عشره مبشره ام که آن ده کس همه از اهل بهشت اند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید از او که آن ده کس
کیانند زبیر گفت من و ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده جراح و سعید بن عمرو بن نفیل
و آنحضرت را نام برد و گفت تو ده کس گفتی و نه شمردی باز شمرد و آنحضرت را داخل کرد پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که من نیز دعوی
عرض کرده باز فرمود پس گواهی میدهم که من و جمیعها از اهل جهنم گفت باز فرمود که خدا قسم و خلفا گواه میگیرم و گواهی میدهم که از
پیغمبر خدا شنیده ام که تو از اهل دوزخی بدانکه در قعر جهنم جاهی است و در آن جاه تابوتی هست که بعضی از اینها که نام بردی
که عشره مبشره اند و مکان ایشان در آن تابوت است و در آن جاه سنگها است و هر گاه خدا خواهد که آتش را برافروزد امر
کند که بر دارند آن سنگ را تا دوزخ از حرارت آن جاه تابیده شود و هر گاه حضرت امیرالمؤمنین گفته باشد که تو از اهل
دوزخی یقین که گفته او فرموده رسول خداست و حضرت رسول آنکه از زبان معجز بیان جاری ساخته بامر و فرمان خدا
بوده از دروغ و کذب مبری و منزه است هر که بر امام زمان خروج کند این همه قتل و فساد شود در رتبه و منزلت او در جهنم
کم از مرتبه خلفای ثلثه نباشد و در عذاب و عقاب با ایشان شریک و سهیم خواهد بود و دیدن رسول خدا بودن
نفعی ندارد و فایده بایشان نرسید چنانچه عارف گفته ◦ هر که را روی به بهبود نداشت ◦ دیدن روی نبی سودی
نداشت باب بیست و نهم در ذکر مجملی از کردار کریهه غیر مرضیه عایشه و حفصه و این هر دو با آنکه ادراک صحبت رسول خدا
کرده بودند بسبب دشمنی و عداوت امیرالمؤمنین علیه السلام در شمار دوزخیان شدند و از رحمت الهی دور و از بهشت و شفاعت
رسول خدا محروم و مهجور و از روز اول اقتدا به پدران ملعون خود نموده بودند دشمنی و خصومت آنحضرت
در دل داشتند و مشتق عداوت او میکردند و تا صباح بخاطر بدی و ما به دانای اللعین بسبب آنحضرت و عداوت که با مولای

مؤمنان

مؤمنان دارند عایشه و حفصه را ام المؤمنین میخوانند و دوستان و موالیان آنحضرت را رافضی مینامند چنانکه
عارف شیرازی در کتاب مظاهر العجایب گفته ◦ هر که را در دل او مهر علی است ◦ تو همیگوئی که او خود رافضی است ◦
و حمیدی در جمع خود و در بیست و نوزده حدیث از عایشه روایت کرده و از جمله رفوضات آنحضرت که فرق
میان او و ایشان با خدیجه اهل بیت نیست عشر بلکه نصف عشر این عدد روایت نکرده از ام سلمه زیاده
زیاده بر سیزده حدیث متفق علیه و بیست حدیث مختلف فیه روایت نکرده و از دیگران همچنین بعدد
نرسیده و از حضرت فاطمه صلوات الله علیها دو حدیث نقل کرده با آنکه حمیدی نیز در آن کتاب ذکر کرده
که عایشه در آن ایام اهلیت سیزده ساله بود که مدام با لعبتها بازی میکرد و در پیش او زنان مغنیه غنا می نواختند و رقص
میکردند و با استماع حدیث ملی رد نمیشد و عایشه و حفصه چندین بار حضرت رسول را از خود دلگیر
و آزرده ساخته خود را قابل لعن و طعن و مستوجب عذاب و عقاب ابدی ساختند از آنجمله در کتاب کشف الحق
آمده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حجة الوداع فارغ شده عازم مدینه مبارکه گشت جبرئیل امین پیغام
رب العالمین به سید المرسلین رسانید که امیرالمؤمنین علیه السلام امام کل انام است و ظهور و منعت او بر جمیع مکلفان
لازم و واجب گردانیدن و این مقام را به بنده گان برسان و حضرت رسول در آن روز خلوت ساخته مخبر
اسرار ربوبیت را با حضرت علی علیه السلام در میان نهاد و چون عایشه از امر خلوت اطلاع یافت و تحقیق
نموده مبالغه نمود حضرت رسول عایشه را مخبر ساخته در اخفای آن بهایت اهتمام نمودند یا کدی که گفت
اگر افشای این راز نمایی بخلاف امر من نموده در زمره کفره داخل گردی و چون مخبر از ازدواج حفصه و امر الهی
در این باب واقف شده بود مبالغه و اهتمام رسول را اعتبار نکرده بعد از ساعتی حفصه دختر عمر را خبر داد و حفصه
پدر را بلغه خود را آگاه کرد و او همه را با ابوبکر رسانید و از زبان ابوعبیده جراح و عبدالرحمن بن عوف رسید و ایشان
پیام به منافقان رسانیدند تا آنکه مجتمع گشته بهلاک پیغمبر خدا قرار دادند چنانکه در قصه عقبه گذشت و در لطف
قصه ذکر شده و چون ضمیر منیر حضرت رسول جام جهان نمای لوح تقدیر بود عایشه را طلب فرموده فرمود
افشیت سری و اتیتم کی یا زینک تعلیک یعنی سر مرا فاش کردی خدا انتقام جزای عمل تو رساند

وعایشه و حفصه

وعایشه و حفصه خشونت و لجاجت بسیار نمودند آنحضرت سوگند یاد فرمود که یکماه غزال نماید در آن قدر جبرئیل امین
بفرمان ملک جلیل آمده این آیه را آورد یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک والله غفور
رحیم یعنی چرا حرام کنی آنچه خدا برتو حلال کرده بر خود حرام گردانیدی و بخاری در صحیح و حمیدی در جامع آورده اند که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روزی خطبه میخواندند و در اثنای آن اشاره بکاشانه عایشه نموده سه نوبت فرمود که در این خانه
فتنه است و این میباشید که شاخ شیطان آنجاست و از اینجا بیرون خواهد آمد و نیز در جامع حمیدی ذکر شده
که حضرت رسول اشاره بکاشانه عایشه نموده گفت سر کفر در این خانه است و از اینجا شاخ شیطان بیرون خواهد آمد
ای باهی و ملاحظه اقوال دانشمندان خود کنید که از حضرت سید کاینات روایت میکنند که آنحضرت فرمود
عایشه سر کفر است و اصل فتنه و مع هذا او را ام المؤمنین و غازیه و مجاهده فی سبیل الله میدانند و در صحیح بخاری
مسطور است که یکی از اهل جمل ابوبکر نام گفته که در روز جمل دیدم که جمعی گرد هودج عایشه را گرفته اند و او چون
زن رسول الله بود ترددی در خاطرم بهم رسید و در پی آن تفتیش که خاطرم رسید که روزی در خدمت حضرت رسول
مذکور شد که اهل فارس زنی را حاکم ساخته اند آنحضرت فرمود لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة
یعنی هرگز فلاح و رستگاری نبیند جماعتی را که زنی متولی امور ایشان باشد از آن تردد خلاص شدم و از آن کلام عجب
نفعی بمن رسید و غزالی از علما و دانشمندان اهل سنت در کتاب نکاح در مذهب عایشه چندین خبر نقل
کرده یکی آنکه مصاحبت عایشه هرگز مرضی طبع مبارک حضرت رسول خدا نبود و دیگر آنکه روزی ابابکر بمنزل عایشه
رفت و شنید که پیغمبر خدا را زود و دلگیر ساخته گفت آنچه در میان شما گذشته بیان کند تا من حکم کنم حضرت
رسول بعایشه فرمود تو حرف میزنی یا من حرف بزنم عایشه در جواب گفت تو حرف بزن اما بغیر از راست
مگو آیا نمیدانی که پیغمبر خدا بغیر از راست نمیگوید در جواب حضرت رسول چنین حرفی نباید زد گویا آیه
ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة را نشنیده بود و آیه و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض
بگوش او نرسیده بود و اگر این وقت اول سن بود و چنین جوابها از بعضی جهالت که بی ساخت در آن وقت
که بکمال عقل رسیده و میخواست که غازیه و مجاهده فی سبیل الله باشد نمیدانست که حق تعالی در حق زنان

حدیث مهری که زنان کنند پابند اوست ◦ در دست زنان بهر طرف فرباد است ◦ مردی که ز رقید زنک بدان داد است
دانند که صدق این حکایت باد است ◦ و در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است که بنابر مصلحت برای چند حضرت
نبوی با حفصه فرمود و در کتمان آن گوشه از جمله اسرار مقدمه ابابکر و عمر بود که ایشان بعد از من مرتکب امر خلافت
خواهند شد و این سر را حفصه بعایشه گفت و عایشه بپدرش گفت و او بعمر گفت و آن دو منافق
تمهید کردند که موجب کلام آن صادق القول خلافت بایشان قرار خواهد گرفت باید که حضرت رسول را زهر دهیم
تا خلافت زود بما منتقل گردد و ایشان زهر دادن آنحضرت جازم و مصمم شدند جبرئیل امین از جانب
رب العالمین آنحضرت رسید و آیه مذکوره نازل شده آنحضرت را بر آن امر مطلع ساخت و در کتاب کشف الحق
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دختر شعیب صفورا
بعد از موسی بر وصی موسی یوشع بن نون خروج کرد و یوشع او را اسیر گرفت و از نهایت مروت بر او خلاص شد
و من نیز از آن ترسانم که یکی از زنان من بعد از من بر وصی من خروج کند و با او مقاتله نماید و اسیر شود و این خبر بزنان
آنحضرت رسید جمیع بخدمت آنحضرت آمدند و التماس نمودند که دعا کن که ما نباشیم آنکه بر وصی تو خروج خواهد کرد
آنحضرت فرمود که من وصیت میکنم شما را به پرهیزکاری و نشستن در خانه و ترک نمودن زینت جاهلیت
یکی از آنکه لیکن مرا کسی خبر داده که جبرئیل مرا خبر داده که امت من جمع شوند در زمان پیغمبری که پیش از من بوده اند
و در ایام حضرت امیرالمؤمنین بزینت رسیده و چون حضرت رسول او را دید فرموده یا علی تو مظلومی بعد از من هر که با تو
حرب کند با من حرب کرده است و هر که با من حرب کند با خدا حرب کرده است و هر که از تو دوری کند
با من دوری کرده است و هر که از من دوری کند با خدا دوری کرده است و این حدیث شکی نیست که بعضی
عایشه و ام المؤمنین خشن مرتا شد که قابل لعن و طعن باشد و دیگر از جمله افعال و اعمال غیر مرضیه عایشه و حفصه
که باعث لعن و طعن ایشان است آنست که رسول الله در خانه زینب عسل میل فرموده بود و چون عایشه و حفصه
مطلع شدند باتفاق یکدیگر گفتند بگوئیم که بوی بد از دهن تو می آید و هر یک آمده آن سخن را بر آنحضرت
گفتند تا حجت و خشونت بسیار کردند و حمال ایذا و آزار بایشان بسر در رسانیدند آنحضرت خوردن عسل
بر خود حرام ساخت و سوگند یاد نمود که عسل نخورد و بروایتی آنکه با کنیز خود ماریه قبطیه صحبت داشته بود

وعایشه و حفصه

شنیده است و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة که در خانه‌شان باید نشست و در تبعی که در
ایام جاهلیت بود راست میکردند نکنند الحکه شتر سوار شوند و شتر را پوست پلنگ پوشانیدند و در بالای
پوست زره فرو کردند و قصد جهاد از مکه به بصره روند و برادرم زاده که تبه جوانانی از انصار و بنده و آزاد
و عرب و عجم را امت اتفاق کرده باشند خروج کنند و باعث خون ریختن جمعی کس شوند خوش باد که زن
رسول خدا باشند و بدین صفت از خانه بیرون آمده باشند بجدال و قتال و ابن شهرآشوب و ابو نعیم و ابن ابی الحدید
و غیرهم نقل کرده اند که چون عایشه و طلحه و زبیر و عبدالله ابن زبیر در وقت رفتن بطرف بصره
به حوأب رسیدند و عایشه فریاد سگان آن موضع شنید پرسید که این موضع چه نام دارد و چون لفظ حوأب
بگوشش رسید از بصره رفتن پشیمان شده و گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود یکی از زنان من با علی حرب خواهد کرد
بغیر حق چون به حوأب خواهد رسید سگان آنجا بر او فریاد خواهند آمد و لعنت بر او خواهند کرد [illegible] ای عایشه
که تو آن نباشی و طلحه و عبدالله ابن زبیر پنجاه کس بهم رسانیدند و همه گواهی دادند که آن حوأب نیست
و از برگشتن پشیمانش ساختند چنانکه در وقت راهی شدن شتر بلند و بزرگی آوردند که بر او سوار شود شتر
عسکر نام داشت و چون نام عسکر شنید پشیمان شده گفت رسول خدا مرا خبر داده بود که یا عایشه خود را
نگه دار از آنکه بر شتر عسکر نام سوار شده [illegible] برفته باشی و طلحه و زبیر نام شتر را برگردانیدند و لباسش
تغییر داده فریبش دادند (بیت) و حذر صحبة اللئیم فانه * یقتضی القبیح و یکتم المعروفا * و چون خبر جزم نمود
خبر مالک اشتر رسید نامه باو نوشت که از خدا بترس و حق تعالی ترا فرموده است که باید که در خانهای
خود ساکن باشند رسول خدا را خشمگین مگردان عیب است که زن او در میان لشکر رود و با مسلمانان حرب
نماید (بیت) ای عایشه این قوم اعدا اند * مستوری تو به از قتال اعداست * جواب گفت که یا مالک
تو چون بر قتل عثمان سعی کرده مرا منع میکنی و عایشه در قتل عثمان از همه عالی بود و همیشه میگفت

اقتلوا نعثلا فانه

اقتلوا نعثلا فانه قد کفر و اقتلوا اهراق المصحف یعنی بکشید پیر کفتار را که بتحقیق که او کافر است و بکشید سوزانندهٔ مصحفها را
و الحی اخو [illegible] صاحب [illegible] که [illegible] عثمان است و در کتاب روضة الصفا آمده که نعثل اسم یهودی طویل اللحیه بود که عثمان
باو از روی صورت مشابهتی داشت و هرگاه مسلمانان در مذمت عثمان زبان میگشودند او را باین اسم یاد میکردند
و در کشف الغمه مذکور است که در روز حرب جمل شخصی بعایشه گفت یا ام المؤمنین تو گفته امروز بگو چون خواهی تمام
[illegible] که قبل از این مردمان [illegible] اورا [illegible] میکردی گفت که من [illegible] امر میکردم و نقض او را
بودم [illegible] که او تائب شده و استغفار نموده [illegible] و باعث عداوت
عایشه و عثمان آن بود که در وقتی که عثمان [illegible] آنچه ابابکر و عمر بعایشه میدادند قطع نمود عایشه بعثمان گفت آنچه پدرم
و عمر بمن میدادند تو نیز بده و گفت از میراث پیغمبر من چیزی بده عثمان گفت تو و جمعی [illegible] شهادت ندادید
که پیغمبر را میراث نمیباشد و حق فاطمه را باطل کردید اکنون آمده طلب میراث پیغمبر میکنید من این کار نکنم و چیزی بتو نمیدهم
و هرگاه عثمان بمسجد میرفت برای نماز عایشه [illegible] و فغان میکرد و پیراهن حضرت رسول را بر بالا میداشت و میگفت عثمان
مخالف صاحب این پیراهن میکند و چون آن خلیفه [illegible] از عایشه سخنان درشت شنید بالای منبر رفت
و میگفت عایشه دشمن خدا است و حق [illegible] برای او و حفصه مثل زده در کلام خود در [illegible] نوح و لوط اکنون که ضرب الله
مثلا للذین کفروا امرات نوح و امرات لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار
مع الداخلین و عایشه نیز [illegible] میگفت یا نعثل یا عدو الله تو آن کسی که ترا رسول خدا نعثل یهودی نام کرده که در این
[illegible] یکدیگر را لعن و طعن میکردند تا [illegible] که باو در یک شهر نباشد و از مدینه بیرون رفته بمکه قرار گرفت
و بعد از قتل عثمان [illegible] طلب خون عثمان [illegible] طلحه و زبیر میکرد و در کتاب [illegible] فصول [illegible] روایت است
که در روزی که عثمان [illegible] محصور داشتند عایشه عازم مکه شد [illegible] جماعتی افتاد که [illegible] عثمان [illegible] داشتند
و انکار [illegible] عثمان [illegible] و دشنام بسیار بعثمان داد و که پیراهن حضرت رسول [illegible] کهنه
شده است و سنت او را کهنه ساختی بکشید این پیر کفتار را و زنهار که زنده اش [illegible] و چون بمکه
رسید و عمره بگذارد متوجه مدینه مشرفه شد ناگاه دید در راه که عبدالله ابن سلمه از مدینه می آید ازاو

پرسید که کار عثمان بکجا رسید گفت که کشته گردید گفت شکر خدا که دست او و مروان از سر امت رسول خدا کوتاه گردید گفت
بگو که مردم بکه بیعت کردند گفت بعلی ابن ابیطالب گفت آه بعد از من خلافت به بنی تیم نخواهد افتاد و کاش که آسمان [illegible] بر زمین
نهادی تا مردم بعلی بیعت نکردندی و بمکه مراجعت نمود و طلحه و زبیر با گروهی از بنی امیه طایفه [illegible] نزد او آمده و او را بطلب خون
عثمان تحریص می نمودند و خود خبر از آن از روی [illegible] داشت و عمال عثمان از اطراف و اکناف آمده در مکه بودند جمیع مالهای که از
ولایتها آورده بودند [illegible] طلحه و زبیر و عایشه آوردند و لشکر بسیار مرتب ساخته عزیمت بصره نمودند و عایشه نزد ام سلمه آمد که تو در زمان
حضرت رسول [illegible] بزرگتری و قوم عثمان [illegible] و در بصره هوادار عثمان بسیار اند با من [illegible]
تا که طلب خون المظلوم نمایم ام سلمه گفت ای دختر ابابکر تو مردم را بکشتن او تحریص می نمودی و میگفتی بکشید این پیر کفتار را
ترا با خون عثمان چه کار او از بنی امیه و تو از بنی تیم و این چه اندیشه باطلست که بخاطر تو خطور کرده و بر سر حرم رسول بیرون [illegible]
از خدا بترس و از آن [illegible] که [illegible] خبر داده اند [illegible] وصیت آنحضرت را فراموش مکن و خود در زیان کار دنیا [illegible]
و از [illegible] روز جزا [illegible] عایشه [illegible] بسته از نزد ام سلمه بیرون آمد و نزد حفصه رفت و مقصد خود بیان نمود حفصه
سمعا و طاعة قبول نمود و تصدیق قول او نمود و ام سلمه نامه بحضرت امیر المؤمنین نوشت و جمیع اخبار را [illegible] نمود
[illegible] پسر خود [illegible] بمدینه فرستاد و در کتاب کشف الغمه آمده که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مدینه متوجه بصره شد در
منزل [illegible] جمع شدند [illegible] عایشه نامه بحفصه نوشت که [illegible] در فلان منزل فرود آمده نه زهره دارد که پیش آید و نه میتواند
که برگردد و چون نامه بحفصه رسید بموجب حدیث نبوی الحب یتوارث و البغض یتوارث زنان مغنیه را گفت
و مضمون کتابت عایشه را بنظم آورده میخواندند و دف میزدند و سرود میگفتند ام کلثوم روی پوشیده [illegible] حفصه شد
و این اشعار شنید روی بگشود حفصه خجل شد و عذر خواهی نمود ام کلثوم فرمود [illegible] عایشه [illegible]
و نه امروزی [illegible] تو و عایشه امروز قصد قتل برادر کرده اید [illegible] قصد حضرت رسول [illegible] داشته اند و حق تعالی [illegible]
کفایت کرد و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین و در آن باب فرستاد این بگفت و بخانه
خود آمد و در کتاب احتجاج ذکر شده که چون عایشه به بصره آمد جمعی کثیر را با اطاعت و انقیاد خود آورد و حضرت
امیر المؤمنین به بصره آمد با عایشه جنگ نمود و طلحه کشته شد و زبیر از معرکه جنگ فرار نمود و هودج عایشه را بر شتری

عسکر نام

عسکر نام بار کرده بودند و یک دست شتر را قطع نمودند ایستاده بود [illegible] مولای مؤمنان فرمود که بکشید
شتر را که شیطان [illegible] است [illegible] عمار یاسر و محمد ابن ابیبکر آن شتر را کشتند و نیز فرات ابن کتاب از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایت است که چون روز جمل عایشه گرفتار شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که سزاوار آنست که عایشه را
آزاد کنم از برای حرمت رسول خدا پس آن حضرت [illegible] که بعد از من اختیار
زنان من با علیست [illegible] گواهی دهند [illegible] خواستند و شهادت دادند که بعضی از ایشان در جنگ بدر در خدمت
[illegible] بودند پس [illegible] بگریست [illegible] پس حضرت امیر المؤمنین فرمود که مرا
خبر داده مخبر صادق [illegible] و در جنگ جمل [illegible] عایشه از آنحضرت التماس
نمود که در بصره باشد [illegible] قبول [illegible] با محمد ابن ابیبکر همراه نموده [illegible] بمدینه فرستاد و در عوض
[illegible] که از مولای مؤمنان مشاهده نموده [illegible] و مقاتله آنحضرت
و از این [illegible] و جدال [illegible] که بعایشه رسید آن بود که خود را [illegible] لعن و طعن و سزاوار عذاب و عقاب الهی نموده
باعث ریختن خون چندین هزار مسلمانان و مؤمنان شد و از [illegible] ابن الطفیل روایت است که حضرت امیر المؤمنین فرمود
که حضرت رسول [illegible] اصحاب جمل و اهل صفین و خوارج نهروان [illegible] کردند [illegible] چون اصحاب جمل شکست خوردند [illegible]
[illegible] عایشه آمده [illegible] گفتم که [illegible] چنین چیزی [illegible] عایشه گفت [illegible] حضرت رسول شنیده ام
[illegible] جمل [illegible] شد و احمد ابن حنبل در کتاب [illegible] اخبار روایت کرده که زنی از زنان کوفه
بخدمت عایشه آمد و گفت یا ام المؤمنین چه میگوئی در حق مادری که فرزند خود را بکشد از روی عمد آن فرزند مؤمن
باشد عایشه جواب داد که آن زن کافر است زیرا که حق تعالی فرموده من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها
یعنی هر کس بکشد مؤمنی را عمدا پس جزای او دوزخ است که در او مخلد باشد پس آن زن گفت [illegible] امراة
قتلت ستة عشر الفا [illegible] من اولادها المؤمنین یعنی چه میگوئی در حق مادری که بکشد از روی عمد شانزده هزار [illegible] نفر
فرزندان او [illegible] مؤمنان و مسلمانان چون عایشه فهمید که غرضش چیست و سخن [illegible]
[illegible] شده گفت که دور کنید این دشمن خدا را از نزد من پس آن زن گفت ای عایشه معلوم است که دشمن خدا

که امت دفع الفوز بیرون آمد و به آن مقدار طغیان و عصیان و ریختن خون نشد زیرا که هزار دولت مرد مسلمان آن ملعونه
مرده و از خود راضی شده و منع آمد که تابوت مبارک حضرت امام حسن علیه السلام را به تربت رسول الله برند و این بار نیز برادر
دیگر گمان خود نموده تکلیف یطلق یوم الحشر حقا [illegible] و در کتب [illegible] مذکور است که چون
حضرت امام حسن از دار فنا رحلت نمود [illegible] امام حسین علیه السلام جسد آنحضرت را برداشته به وداع
حضرت خاتم النبیین برد عایشه و مروان و جماعت بنی امیه [illegible] گمان کردند که میخواهند حضرت امام حسن را
در حجره رسول الله دفن نمایند [illegible] آنحضرت را تیرباران کردند و [illegible]
عایشه بر استری سوار شده [illegible] گفت که حجره رسول الله از من است و من راضی نیستم که او را در آنجا دفن نمایند و ابن
عباس در جواب او این شعر را گفت و روایتی عبدالله بن حسن علیه السلام این شعر را در این باب نقل کرده‌اند تجملت تبغلت
و لو عشت تفیلت لک التسع من الثمن و فی الکل تصرفت یعنی روز جمل بر شتر سوار شدی و امروز بر استر و اگر
زنده بمانی محتمل است که بر فیل هم سوار خواهی شد و ترا از میراث رسول الله یک حصه از نه حصه میرسید از هشت یک او
هشت زن [illegible] و به جمیع زنان [illegible] یک آن هشت یک [illegible] و تو همه را تصرف نمودی
و حجره رسول الله را خانه خود نام نهادی [illegible] که سه هزار مرد [illegible] به اتفاق عایشه بر جنازه [illegible] بر جنازه آنحضرت
[illegible] تیر انداختند [illegible]
امر نمود و در کتاب [illegible] روایت است که [illegible] گفت که من دوست داشتم که تو در جنگ جمل کشته
می‌شدی عایشه گفت [illegible] گفت تو کشته میشدی [illegible]
حضرت رسول [illegible] و در کتاب [illegible] روایت کرده است [illegible]
[illegible] رسیدم که ام المؤمنین [illegible]
گفت دختر او فاطمه زهرا [illegible] ابن ابی طالب [illegible]
دو روز [illegible] بعد از [illegible] گفتم [illegible]
که [illegible] ابن ابی طالب [illegible] آنحضرت [illegible] اوصاف موصوف بود [illegible]

و در روی جاهی شدی

و در روی جاهی شدی [illegible] ای بر لب [illegible] رخاک شده [illegible] پس چون عایشه این سخن را
شنید [illegible] و گفت [illegible] اطاعت
[illegible] کلام [illegible]
شده و در [illegible] نظم [illegible]
خصم که سابق عالم [illegible] در مجالس المؤمنین مسطور است که [illegible] رسید که [illegible]
روایت کردند که [illegible] لیلة القدر [illegible]
خود [illegible]
گفت کدام است گفت [illegible]
موافق گفته [illegible] کلام [illegible]
اللعنة والعذاب [illegible] **باب بیست و ششم** در موت عایشه علیها
[illegible] و در [illegible]
از عایشه [illegible]
[illegible]
و در کتاب الزام النواصب آمده که عایشه [illegible]
و در جمع بین الصحیحین نقل شده [illegible] عایشه [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
روایات وارد است که معویه [illegible] در کتاب حدیقة الشیعه آورده [illegible]
الشیعه [illegible]
عایشه [illegible]
گفت [illegible] عایشه
[illegible] معویه [illegible]

[illegible]

و زوجه رسول خدا اگر بدین [illegible] که برادران تو [illegible]
و چون عایشه [illegible] رفت [illegible]
[illegible] و چون عایشه به کجا رفت گفت [illegible]
[illegible] **همیشه تا که بود آفتاب عالمتاب** مدام تا که زند مه [illegible]
[illegible] در روایتی آمده [illegible]
[illegible] معویه [illegible]
مروان [illegible]
[illegible]
بیرون [illegible] امام حسن علیه السلام [illegible]
عایشه [illegible] ابن عباس [illegible]
قتل عایشه [illegible] معویه [illegible]
معویه عایشه را [illegible]
بقیع دفن کردند [illegible] رسول [illegible]
سال [illegible] عایشه [illegible] معویه [illegible]
[illegible] در کتاب حدیقه [illegible]
[illegible]
باب بیست و هفتم در بیان [illegible] ابو موسی اشعری [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
و جماعت [illegible]
[illegible] چون حضرت
امیر المؤمنین [illegible] حضرت امام حسن [illegible]

نمایند حضرت

نمایند حضرت امام حسن علیه السلام بر منبر رفته خطبه [illegible]
[illegible] کوفه [illegible]
غافل ز جان [illegible]
[illegible] ابو موسی [illegible] بر منبر رفته خطبه خواند و گفت [illegible] از رسول خدا شنیدم که گفت بعد از من فتنها
ظاهر شود [illegible]
و گفت ای ابو موسی [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] امامت [illegible]
شدند و عثمان [illegible]
حق [illegible]
[illegible]
[illegible]
پس عمار گفت [illegible] ابو موسی [illegible]
لکن توبه کردم [illegible]
و جمعی دیگر از موالیان [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
زند مالک اشتر [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] مالک اشتر [illegible]
که در دولت [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] ابو موسی [illegible]

حکم ساختند چنانکه در کتاب احسن الکبار ذکر شده که بعد از آن [illegible] رقعه [illegible] عمرو عاص [illegible] گفت یا ابوموسی بیا تا جبری

در گوش تو گویم که سر است ابوموسی گوش پیش داشت عمرو عاص چون دانست که وی احمق است که در میان جهان خلایق گوش

پیش داشته تیز بر وی گفت بیا تا من معاویه را عزل کنم و تو علی را عزل کنی و دختر ترا [illegible] عبدالله پسر من در آوریم و عبدالله پادشاه باشد

و داماد تو هر دو وزیر باشیم و ملک علم و پادشاهی در خاندان ما بماند و چون بشهر رقه رسیدند ابوموسی فریب [illegible] خورده انگشتری از

انگشت بر آورده گفت من علی را از خلافت بر آوردم چنانکه این انگشتری را از انگشت و عمرو عاص بر خاست و گفت من

معاویه را بخلافت مقرر داشتم و چون فهمید که عمرو عاص او را فریب داده از خجالت [illegible] راه مکه را پیش گرفت و در

مکه متوطن شده تا آنکه بدرکات جهنم انتقال نمود [illegible]

[illegible]

[illegible]

در نهایت شیرینی و خوشی مزه و سرد بود از آن خوردیم و وضو ساختیم فرمود که اگر این آب ملی بود جبرئیل [illegible]
از بهشت آب ملی آورد بر مومنی که زعفران داشت و گیاهی بغیر از درمنه تر نگذاشت و از هیچ طرف آب
در او نبود ما گفتیم یا امیر المومنین وقت نماز رسید و ما را آب نیست که وضو بسازیم پس آن حضرت خواسته
نگاهی بازمین کرد و نزدیک بجانب [illegible] زده دیدیم که چشمه آب پیدا شد فرمود که اینک [illegible] بخواهید
آب وضو آوردیم و نماز کردیم و آن حضرت تا نصف شب بنماز و عبادت حق تعالی مشغول بود پس فرمود در حالی
خود قرار گیرید که نماز صبح را [illegible] با حضرت [illegible] خواهید یافت و با دعا [illegible] مشغول بود تا ثلث
دوم از نماز صبح را با حضرت رسول دریافتیم و چون رسید که از نماز فارغ شد بمن فرمود ای انس تو میگویی
یا من بگویم گفتم یا رسول الله حدیث از دهن مبارک شنیدن بهترین است پس آنچه بر ما گذشته بود از اول تا آخر
بیان نمود که گویا با ما بود و چون حکایت را تمام کرد فرمود ای انس در وقتی که این علم من از تو گواهی طلبند گواهی خواهی داد
گفتم بلی یا رسول الله و در کتاب لوامع الانوار از طریق شیعه اثنی عشریه روایت است که چون [illegible] طلا را بر دار
چندان بالا گرفت که آواز ملائکه بگوش ما میرسید که بر خلفای ثلثه و شیعه ایشان لعنت میکردند و بعد از [illegible]
[illegible] رسیدند مگر که بعضی بر خلفای ثلثه میکردند و آن کافر شدند چون بگوش خود می شنیدند و [illegible] می شنیدند
چاره ندا شنیدند و انس گوید که چون حضرت رسالت پناه از دنیا رحلت فرمود ابابکر چون بغصب و جبر متولی امر خلافت
شد امیر المومنین علیه السلام حاضر شده در حضور جمعی گفت ای انس حکایت روز [illegible] طلا و چشمه
آب را نقل کن و شهادت ده که حضرت رسول امر نموده بود [illegible] دوستی ابوبکر کتمان شهادت
نموده گفتم [illegible] پیر شده ام همه چیزها را فراموش کرده ام گفت اگر مداهنه کرده باشی خدای تعالی سفیدی
در روی تو دواند و در جوف تو و کوری در چشم تو پدید آورد که پنهان نتوانی داشت و من از آن مجلس
[illegible] الا این [illegible] مرض والحال ابرص و کور [illegible] روزه ماه رمضان نمیتوانم [illegible] طعام در معده

می قرار

من قرار ندارم نمیگردد و آن سه مرض رفیق و مصاحب بود تا در روز [illegible] جان و دوستان خود رسید و در کتاب
کشف الحق مسطور است که اولاد و فرزندان او بمرض برص می باشند [illegible] که از علمای اهل سنت
و جمع دیگر از علمای طرفین این حدیث طلا را در کتب خود ذکر کرده اند و معترفند که انس [illegible] دعای حضرت
امیر المومنین علیه السلام باعث عذاب و نکال او در دنیا و آخرت است مولوی در مدح مولای مومنان فرموده بیت
گر نبودی خلق محجوب و کثیف ورنه بودی دیدها مانند ضعیف در مدیحت داد معنی دادمی غیر از این منطق
لبی بگشادمی و چون مناسب مقام دیدند که حدیث عامه که از علمای امامیه روایت است این اوراق را
مزین و محلی میسازد در مجمع الرایق و در کتاب منهج التحقیق با اندک اختلاف الفاظ حدیث از سلمان فارسی
رضی الله عنه روایت است سلمان گوید که در وقتی که مردم ابوبکر ملعون را بیعت کردند و او بخلاف حق [illegible] امر خلافت
شده بود من و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و محمد حنفیه و محمد بن ابابکر و عمار یاسر و مقداد و ابوذر در خدمت حضرت
امیر المومنین بودیم از هر طرف سخن و از هر باب حدیثی مذکور می شد حضرت امام حسن متوجه پدر بزرگوار
شده گفت خدای تبارک و تعالی عجب ملک و طرفه سلطنتی بسلیمان ابن داود علیهما السلام کرامت فرموده بودند
که بهیچ احدی از بندگان خود عطا نکرده اند آیا از آن عطیه حضرت در سهم شما هست که [illegible] رسیده باشد شاه ابرار
و ولایت تبسم نمود فرمود قسم بآن معبودی که دانه تخمک را در زمین سبز میگرداند و بآن قدرتی که آدم را
از خاک تیره خلعت خلقت پوشانیده که آنچه بپدر تو داده و عنایت و کرامت فرموده بغیر از حضرت
خاتم النبیین بهیچ احدی نداده قبل از این و بعد از این نیز نخواهد داد و حضرت سلیمان بعد از آنکه از ملک منان
مسئلت نموده که ملکی میخواهم که بدیگری نداده باشی خدای تعالی باو کرامت فرموده و بپدرت [illegible] ارزانی کرده
پس حضرت امام حسن علیه السلام التماس نمود که شمه از آنچه واهب عطایا است بشما عطا نموده مشاهده
کنیم و معاینه به بینیم تا موجب ازدیاد ایمان و باعث تقویت علم و ایقان گردد خاتم اوصیا و سید

اولیا فرمود چنان کنم که شما میخواهید و قطره از بحر کرامت که خدای تعالی بمن عنایت فرموده بر شما ظاهر و هویدا
سازم پس برخواست و دو رکعت نماز گذارد و کلمه چند بر زبان معجز بیان جاری کرد که [illegible] از حرف آن هم
آن نتوانستند گرد و از آن [illegible] جانب مشرق و فضای خانه آمده دست مبارک بجانب مغرب دراز کرده [illegible]
بر کف دست مبارکش پارچه ابری دیدیم آنرا گذاشته بار دیگر دست دراز نموده پارچه دیگر بر روی دستش
دیدیم سلمان گوید که هر یک چون از کف مبارک آن حضرت جدا شدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و ان
محمد رسول الله و انک وصی نبی اکرم من شک فیک هلک و من تمسک بک فقد سلک سبیل الحق یعنی گواهی میدهیم
که خدا یکی است و محمد رسول او است و تو وصی پیغمبر برگزیده اویی هر که شک آورد در وصایت و خلافت تو هلاک
شود و هر که دست در عروه الوثقی محبت تو زند نجات یابد پس آن دو ابر چون دو قالیچه شدند و در پهلوی
یکدیگر قرار گرفتند [illegible] از آن ابر بوی مشک اذفر [illegible] اهل ایمان میرسید و آن حضرت فرمود
برخیزید و بر این ابرها بنشینید پس ما همه برخواستیم و بر یک ابر نشستیم و آن حضرت بر یکی دیگر نشست پس
بکلمه چند تکلم فرمود که هیچکس نفهمید و اشاره بابر کرد که بجانب مغرب روانه شو که مانند [illegible] ابرها در آمد
ابر را با سرعت تمام بر داشته بهوا برد و در آن حال چون بمولای مومنان نظر کردیم دیدیم که بر کرسی از نور نشسته
و دو جامه زرد پوشیده و تاجی از یاقوت سرخ بر سر گذاشته و نعلینی که بند آن از یاقوت درخشنده است
در پا کرده و انگشتری [illegible] می نمود [illegible] شما را [illegible] منقاد [illegible] فرمود [illegible] انا وجه الله و انا عین الله [illegible]
و انا [illegible] و انا ولی الله و انا نور الله الذی لا یطفی و انا باب الله الذی [illegible] و انا حجة الله علی عباده
و انا کنز الله [illegible] و انا قسیم الجنة و النار و انا [illegible] ذی القرنین و انا [illegible] یعنی ای فرزندم من وجه الله
و عین الله و زبان منم و لسان الله که گویا است در میان خلق منم و ولی الله منم و نور خدا که [illegible] منم و آن
دری که بخدا از آن در توان رسید منم و حجت بر بندگان خدا منم و گنج خدا در زمین منم و قسمت کننده بهشت
و دوزخ منم و سدی که ذوالقرنین بسته منم بود و [illegible] اسکندر قرار داده بودم که [illegible] مشهور
شده بود آیا میخواهی که خاتم سلیمان ابن داود را بتو نمایم گفت بلی در بغل کرده انگشتری را آورد و از

طلای احمر

طلای احمر نگینش از یاقوت سرخ چهار سطر بر آن نوشته بود فرمودند ای فرزند من این خاتم سلیمان است
و نامهای ماست که بر آن نقش کرده اند و در روایتی آمده نقش نگین محمد و علی بود سلمان گوید تعجب [illegible]
[illegible] که گویا او را می شناختند پس فرمود که [illegible] از مشاهده من تعجب نیست [illegible] که بخاطر شما امروز آنچه
هیچکس ندیده باشد قبل از این و نه بیند بعد از این هیچ بخشند پس امام حسن علیه السلام گفت آرزوی ما آن است
که سد یاجوج و ماجوج که میانه ما و ایشان است بما بنمای آن حضرت باد را امر نمود که ما را [illegible]
بر [illegible] آوازی چون آواز رعد و برق شنیدیم و ما را ابر برداشته بهوا برد و امیر المومنین علیه السلام
بر کرسی از نور نشسته بود تا باد ما را بکوهی بلند رسانید و درخت عظیمی در آن کوه بود خشک شده و برگهایش
ریخته حضرت امام حسن علیه السلام گفت این درخت را چه رسیده که برگ و رونقش ریخته آن حضرت فرمود که از او
بپرس تا جواب دهد [illegible] امام حسن علیه السلام نزد آن درخت رفته از او سوال نمود که چه رسیده است ترا که سبزی
و خرمی از تو زایل شده و برگ تو ریخته جواب نداد پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود بحق [illegible] بر تو
که جواب بگو سلمان فارسی گوید بخدا قسم که درخت متکلم شده لبیک لبیک یا وصی رسول الله و خلیفته من بعده
حقا پس امام حسن علیه السلام گفت که یا ابا محمد هر شب عادت [illegible] وقت سحر نزد من می آمد و دو رکعت نماز میکرد
به تسبیح و تقدیس حق سبحانه و تعالی مشغول می شد و می رفت و در آمدن و رفتن بر برگ [illegible] از نور در میان ابر [illegible]
می بود که از آن بوی مشک اذفر می آمد و من از استشمام روح افزای آن حضرت با طراوت و سبز و خرم می بودم
اکنون چهل شب شده که تشریف ارزانی نفرموده اند و مفارقت [illegible] که حال بدین مرتبه
رسیده [illegible] اگر آن حضرت [illegible] که لطف خود را دریغ ندارد مرا ازین حال
بر سبزی و خرمی [illegible] شاخ و برگ باز می آورد گر دولت وصلت نشود یار آخر کرد ما را ز فراق فرقت کار آخر
ما را که ز کار خویش بر گرداندم در بادیه فراق بگذار آخر پس شاه ولایت پناه بنزد درخت رفته دو رکعت
نماز گذارده آن [illegible] که [illegible] بود بر آن درخت مالید از آن درخت ناله
مشتاقانه بر خواست و فی الفور سبز شده برگ آورده و میوه بر دار گردید پس آن حضرت بر آن نشسته

باد‌ها را برداشته بلند شد بگوی که دنیا در نظرم مثل سپری می‌نمود و در هوا فرشته دیدم سر او در زیر قرص آفتاب
و پای او در دریای محیط و یک دست بمشرق و دست دیگر بمغرب چون آن فرشته نظرش بآن حضرت افتاد
گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
کله ولو کره المشرکون و اشهد انک وصیه و خلیفته حقا و صدقا بعد از آن [illegible] از آن حضرت سوال نمودم
که این کیست فرمود که بحکم خدا من او را در این موضع نصب کرده‌ام و موکل کرده‌ام او را بتاریکی شب و روشنی روز و چنین
خواهد بود تا روز قیامت و خدای تبارک و تعالی امر دنیا تمامی بمن جمع فرموده و میدانم او را و کردار خلایق را در هر روز
بمن عرض میکنند پس باد‌ها را برداشت و بنزد سد اسکندر و قوم یاجوج و ماجوج برد و امر نمود که نزدیک آن کوه فرود آمدیم که کوه
بود تیره و تار گویا شبی بود پس دیوار او بمقام ما رسید و بلندی او در ارتفاع سد بمقدار [illegible] بود و آنحضرت فرمود
که منم صاحب و نگاهدارنده این بنده‌گان در عقب این سد و بفرمان و حکم من [illegible] فرار دارند و از قدرت حق گفت
من [illegible] گویا که از گرفت و بسیاری ایشان تعجب نمودیم و ایشان از صفت [illegible] طول ایشان
و بروایتی صد بیست گز و عرض هفتاد گز و قسمی طول [illegible] و بروایتی هفتاد ذرع و عرض ده ذرع [illegible]
خود لحاف و دیگری را دوراج کرده پس [illegible] که باد‌ها را برداشته بکوه قاف رسانید کوهی دیدم از یاقوت سرخ و بروایتی
از زمرد سبز و آن کوه احاطه کل دنیا نموده است فرشته‌ای [illegible] موکل کوه قاف است چون آن فرشته را
نظر بر آن حضرت افتاد گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین آیا رخصت میدهی که مطلب خود را از خدمت
شما عرض کنم آنحضرت فرمود که من [illegible] مقصد و مدعای تو رخصت یا تو خود بیان میکنی گفت شما بفرمائید
یا امیر المؤمنین رخصت زیارت [illegible] برادرت میخواهی پس رخصت دادیم پس آن ملک گفت
بسم الله الرحمن الرحیم و روانه [illegible] تا از نظر ما غایب گردید از نظر ما و بروایتی آن فرشته رخصت زیارت
حضرت خضر طلب نمود مولای مؤمنان او را رخصت فرمود و بروایتی که ما بر سر کوه قاف بودیم و سیر میکردیم
دیدیم که آن فرشته از زیارت خضر باز گشت و بمکان خود قرار گرفت پس نظر را که بدرختی افتاد چون
درخت اول ایمان طریق جواب سوال واقع شد درخت درشت اول شب نزد من می آمد و بعد

از غار ق

از غار [illegible] و تقدیس حق تعالی را میکرد و با تسبیح او را شد و میرفت و من بنزد خرم [illegible] بودم برکت را بکلی فرح افزای
آنحضرت [illegible] روز است که فیض قدم خود از من باز گرفته و نیم کرده‌اند و او را قسم [illegible] که در مفارقت اوست
امام حسن التماس نموده دست مبارک بر او کشیده و در حین [illegible] تمام گفت اشهد ان لا اله الا الله
و ان محمدا رسول الله و انک امیر المؤمنین فی الامامة المبارکة الطیبة و وصی رسول رب العالمین من تمسک بک نجی
و من تخلف عنک هوی پس [illegible] از آن درخت بر زمین افتاد و عطر او [illegible] و ما ساعتی در زیر آن درخت بودیم
و در سد ما که آن فرشته که موکل بقاف بود رخصت دیدن مصاحبت شما حاصل نمود کجا رفت فرمود که در
روز گذشته بر جبل ظلمات عبور نمودم و فرشته که در آن موکل است رخصت زیارت از من گرفته بود
امروز این فرشته رفت که تدارک او نماید پس گفتیم یا علی ملائکه همه باذن شما در محل و مکان خود حرکت میکنند و نمود
بکنند الا که آسمان ما را [illegible] او را شنیدم که هیچیک از ایشان بقدرت آن ندارند که بی رخصت من از جای
خود حرکت نمایند و اگر بی رخصت من حرکت کنند مثل [illegible] حضرت ما برق [illegible] خود آن حضرت بسوزانند
و بعد از من جانشین فرزندم حسن و بعد از او حسین و بعد از او نه کس از اولاد فرزندان حسین که آخر ایشان قائم آل محمد است
که حضرت [illegible] مانند این ناز [illegible] را با ایشان از روزنامه داشته و تسبیح ملائکه که مقرب را [illegible]
و برای آن [illegible] که تکلیف [illegible] داده اذن ایشان [illegible] و بس گفتیم یا که فرشته موکل بقاف چه نام دارد فرمود
ابر [illegible] گفتیم یا امیر المؤمنین ما دیر وقت در خدمت شما بودیم کدام وقت محل زوال احوال در جبال ظلمات شده بود
و در هر [illegible] که [illegible] عوض میکند فرمود که ختم مو [illegible] ختم موشند امر [illegible] خود را در کله
یا فتیم گفتیم [illegible] نیستیم که چگونه آمدیم ان هذا لشیء عجیب فرمود که نیست مثل این امور عجب و غریب
از وحی و جانشین حضرت پس آنحضرت فرمود که امر ملکوت در قبضه اقتدار من است که شما را طاقت
اطلاع بر آن نیست و مع هذا من بنده مخلوقم چون مخلوقات دیگر در الواح ترتیب و خواب مانند دیگر بندگان
و اگر اندکی از آنچه من میدانم بگویم بر او نهید در تهاى شما تاب شنیدن آن ندارد و بدانید که اسم اعظم حق

بسیه و تمام هفتاد و دو حرف است و نزد آصف بن برخیا که گفت یقین را یکی ختم زدن نزد سلیمان حاضر کرد
یک حرف بود و نزد من هفتاد و دو حرف است و یک حرف علم غیب است که مخصوص ذات و مرتبه از صفات حضرت
باری عز اسمه است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس فرمود حرفنا من عرفنا و انکرنا من انکرنا یعنی شناخت مرا هر که
شناخت و منکر شد هر که مرا منکر شد پس امر فرمود آن ابر را که ما را بجایی رسانید که در بستری و خرقی یاد و بخت
برابری خاک نمود و در آنجا جوانی نورانی در میان دو قبر نماز میکرد گفتیم یا امیر المؤمنین این جوان کیست فرمود که برادرم صالح نبی است
و این دو قبر از مادر و پدر اوست و چون چشم صالح بر امیر المؤمنین افتاد گریه کنان بسوی آمد و سینه بآنحضرت رسانید و گریه کنان
بنگو و آمد سینه او و پدر او است چه اول گفتیم یا امیر المؤمنین سبب گریه حضرت صالح چیست فرمود از او بپرسید امام حسن
فرمود ایها العبد الصالح چه چیز تو را بگریه آورد فرمود که امیر المؤمنین هر روز در طلوع صبح نزد من می آمد و با هم نماز میکردیم و تسبیح و تقدیس
الهی میکردیم و بعد از آن صحبت [illegible] بود و امروز ده روز میباشد که تشریف نیاورده است و بغداد و ام ابهت از دوام
مراتب شد و اده ازین سبب دلتنگ و غمناک بودم و چون آنحضرت را دیدم حالتم تازه شد این اختیار این امر از من صادر شد
از بسیاری اشتیاق که بآنحضرت داشتم گفتیم یا امیر المؤمنین این عجب است و قریب [illegible] از آنکه از تو مشاهده نمودیم هر
روز صبح در خدمت شما بسر می‌بریم پس چگونه باطلاع ما نمی آمد و بحضرت صالح نماز میکرد ازین آنحضرت فرمود که
دوست میدارید که بحضرت سلیمان بن داود را زیارت کنید گفتیم بلی ما را آرزوی دیدن سلیمان است که شاه کشور و ثابت
برخواست روانه شد در خدمتش به ستانی رسیدیم که کسی مانند آن ندیده و بهتر از آن ندیده آبهای جاری و مرغان خوش الحان
و هواى پسندیده و چون مرغان [illegible] نظر بآنحضرت افتاد دور او فرا گرفته پر میزدند و طواف میکردند و در میان باغ گنبدی بود
از فیروزه و جواهر و در بالای آن جوانی بود و دستهای خود بر سینه نهاده و دو مار در پایین پای او قرار گرفته چون آن دو مار
آنحضرت را دیدند در قدم مبارک او غلطیدند گفتیم این جوان کیست فرمود سلیمان بن داود و آن انگشتر را بر دست او در ده
در انگشت او کرد و گفت قم باذن الله الذی یحیی العظام وهی رمیم و هو الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الواحد القهار
رب السموات والارض ورب آبائنا الاولین پس برخواست سلیمان و گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا
شریک له واشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین و لو کره المشرکون و اشهد انک وصی رسول الله حقا
الهادی المهدی الذی سخر الله لک ملکی [illegible] الا هیبته فانا و هو الملک فضل الله علیکم و انا من خدامکم فتوفا

ذلک فی

ذلک فی الملک الملک الذی اتانی الله یعنی گواهی میدهم که خداوندی که سزاوار پرستش است یکی است و او را
شریکی نیست و براستی که محمد بنده و فرستاده اوست و او را فرستاده براه نمایی و اظهار گردانیدن دین حق که بر دین
که غیر دین اوست باطل باشد و دین او ناسخ همه دینها باشد اگرچه مشرکان ازین معنی کراهیت داشته باشند
و گواهی میدهم که تو وصی و جانشین رسول خدایی بحق و راستی بلا فاصله و راه نماینده و راه یافته شده که بوسیله تو سوال کردم
از خدای تعالی و بحق تو و دوستی اهل بیت تو حاجت ما برآمد و مرا دین و ملک و پادشاهی را بخاطر [illegible] رد
بود و هر که شما را دوست دارد اگر دوستی شما نبود و محبت شما را شفیع نمی ساخت [illegible]
و بزرگیرا پس آن [illegible] سر و را و سیاه در نزد سلیمان نشست و ما بجانب آن [illegible] شدیم و سلیمان ترا
وداع نموده برخواست و سلیمان بمکان اول باز گشت نمود گفتیم یا امیر المؤمنین شما عالمید آنچه در پشت کوه قاف است
فرمود که خدای تعالی چهل عالم در عقب کوه قاف آفریده که هر عالمی را چهل برابر دنیای شماست و علم من بآنچه آنجاست
همچون علم من است بآنچه در این دنیاست و بعد از رسول اللہ نگاهدارنده آن عالمها منم و بعد از من اولاد من
که حفظ شریعت نبوی و وارث علم مصطفوی خواهند بود تا روز قیامت و من داناترم براههای که در آسمانها است
و در راههای که در زمین است و عالم اسم مخزون و مکنون الهی اسما حسنی که چون خدای تعالی را بآن اسما بخوانند اجابت
کند و منم صاحب نامهای که بر عرش و اسا نوشته است و از برای آنها خلق کرده خدای تعالی آسمان و زمین و عرش و کرسی
و بهشت و دوزخ و از ما تعلیم گرفتند ملائکه تسبیح و تقدیس و توحید و تکبیر و تهلیل را و من میدانم اسم اعظم خدا را که اگر
آن اسم را بر ورق زیتون بنویسند و در آتش اندازند نسوزد و برکات و روشنی روز از برکت نامهای ما است
و ما بیم محنت در روز قیامت از برای دشمنان و قیامت کبری و اسامی ما را چون آسمانها نقش کردند و بلیتون
التفقت [illegible] و بر زمین نقش کردند مسطح شد و چون بر باد خواندند در حرکت آمد و بر برق نوشتند لمعان
بهم رسید و بر رعد رقم نمودند خاشع شد و بر جبهه اسرافیل نوشتند که یکبال او در مشرق و یکبال او در مغرب بود متکلم
بکلام سبوح قدوس رب الملائکة والروح گردید و اسامی ما است آن کلمات که چون آدم تلقی آن نمود توبه اش
قبول شد و من نوح را در کشتی مدد و یاور بودم و او را از طوفان نجات دادم و من در شکم ماهی رفیق یونس

بودم و او را از آن زندان خلاص کردم و من کندزا دیدم موسی را از دریا و هلاک ساختم فرعون را و من صاحب
او را و من بودم معلم خضر و موسی و من بودم معلم داود و سلیمان و منم ذوالقرنین و من صاحب ایوب مبتلا بودم
و شفا دادم او را و من همراه ابراهیم بودم و او را از آتش نجات دادم و من بودم تکلم نمودم بزبان عیسی
در مهد او و در کنف من نماز گزاردن آن حضرت فرمود که چشمهای خود را بپوشانید پوشانیدیم باز گفت
بگشائید گشودیم خود را در شهری دیدیم که مشتمل بر بازارهای معمور و قصرهای رفیع مردمش در نهایت درازی
قامت هر یک چون [illegible] پس فرمود که این گروه از بقیه قوم عاد اند که هنوز در کفر و ضلالت و ظلم و جهالت گرفتار اند
ایمان برب العباد و در حب [illegible] و شهرهای ایشان از شهرهای مشرق بودم من از خدای [illegible] قلع و قمع ایشان
نموده ام [illegible] نقل نمودم تا شما این جماعت را در این جا ببینید و شما را بر آن مطلع گردانم و من اراده دارم که با این
قوم محاربه و مقاتله نمایم پس آن قوم را بوحدانیت خدا و رسالت حضرت سید انبیا و ولایت خود دعوت
نموده ابا نمودند آن حضرت بر ایشان حمله کرد و ایشان [illegible] نمودند و بسیاری را بکشت و ما ایشان را می دیدیم و آن گروه
ما را نمی دیدند و چون خوف ما را [illegible] نموده بر زمین آمد و دست مبارک [illegible] هر یک از ما مالید خوف از ما
زائل شده ما را دیدند ایشان را بایمان و اسلام دعوت نمود اطاعت ننمودند پس چیزی چند خواندند آن حضرت که
بغضب آمد برق و صاعقه ظاهر شده و ما را چنان مشاهده می شد که این برق و صاعقه از دهن مبارک آن حضرت
بر می آمد و چنان صدای هولناک بهم آمد که ما گفتیم البته آسمانها با زمین افتاد و کوهها از هم فرو ریخت
متنفس از ایشان باقی نماند گفتیم یا امیر المؤمنین چه کرد خدا تعالی با ایشان فرمود همه هلاک شدند و همه ایشان به دوزخ
پیوستند گفتیم این معجزه بود که ما دیدیم و نشنیدیم مثل این هرگز پس آن حضرت گفت می خواهید که شما را از این عجب
تر [illegible] گفتیم یا امیر المؤمنین ما را قوت و طاقت دیدن بیش از این نیست [illegible]
کنید و آن [illegible] فرمود و بر جا آن حضرت نشست و بر [illegible] هر یک از ما [illegible] خود قرار گرفتیم
و آن حضرت متکلم بکلامی شد [illegible] مشاهده می نمودیم و بعد
لمحه [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام دیدیم وقت [illegible] ظهر بود [illegible] خبر میگفت

دو روقتی

دو روقتی که از خانه بیرون رفتیم آفتاب میانه شده بود گفتیم عجب چیزی مشاهده میکنیم که در یک ساعت رفتیم بکوه قاف
که پانصد ساله راه است و بازگشتیم و بسیاری از اماکن معدوده را دیدیم و چندین [illegible] امیر المؤمنین و مولای
مؤمنان فرمود آن خدائی که نفس من در ید قدرت اوست که اگر خواهم آسمانها را در یک چشم زدن [illegible]
و زمینها بگردانم بر آن قادرم و این قوت و قدرت را باذن خالق [illegible] حضرت سید انبیا یافته ام و منم وصی
و جانشین آن حضرت در حال حیات و در زمان وفات ولیکن اکثر مردمان نمی دانند [illegible]
عنه گفت لعن الله من غصب حقک [illegible] علیه اللعنة والعذاب الالیم [illegible]
که [illegible] بلکه نتوان بصد هزار زبان عشر اوصاف بیان کردن و در کتاب [illegible] آمده که [illegible]
که عمامه حریر بر سر گذاشته و جبه و ردای از خز پوشیده [illegible]
گفت که چون [illegible] می باید که بپوشم [illegible] حریر حرام [illegible]
[illegible] مذکور است [illegible]
[illegible]
نقل شده [illegible] در آن کتاب [illegible]
دانشمندان [illegible]
[illegible] روزه [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible] دشمن امیر المؤمنین علیه السلام است [illegible] دوست میدارد
[illegible] دوست میدارم [illegible]
دو [illegible] دشمن جمع نمی شود [illegible]

بمولای مؤمنان [illegible] صدقک [illegible]
[illegible] دوست [illegible] دشمن [illegible]
دوست میدارم ترا [illegible] **باب سی ام** در ذکر [illegible] عبد الله ابن عمر علیه اللعنة
والعذاب [illegible] امام خود ننمود [illegible]
دست [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible]
اهل خلاف و نفاق [illegible]
[illegible] معاویه [illegible]
بیعت کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
معرکه کارزار [illegible] حضرت امیر المؤمنین [illegible] میدان
شد چون [illegible] آن حضرت [illegible] ذوالفقار [illegible]
[illegible] لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار [illegible]
[illegible] میدان [illegible]
ای مالک [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] عبد الله ابن عمر [illegible]
علیه اللعنة والعذاب [illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت ننمود [illegible]
و بعد از آن [illegible] حضرت امام حسین علیه السلام
شهادت [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
مقاتله کردیم [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
رسید عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
در باب [illegible] جمع بین الصحیحین روایت [illegible] مدینه
بیعت [illegible] عبد الله [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] حجاج [illegible] عبد الله ابن زبیر [illegible]
عبد الله ابن عمر [illegible] حجاج [illegible]
شنیدم که هر که بمیرد و بیعت امام زمان [illegible] جاهلیت است
دست [illegible] بیعت [illegible] امام زمان عبد الملک مروان [illegible]
[illegible] بیعت [illegible]

۱۴۰

فضل میداشتی و داخل آمده که حجاج فاسق بنابر بیعت عبدالملک مروان فاجر بیعت نمایند و الله که ترا بیعی
نفرستاده است الا آنکه بر ان حوالت یعنی ابن زبیر و در کمند فضول الکبر گرفتار شده که عبدالله ابن عمر بعبد
الملک مروان نوشت که ما بر تو بیعت نموده‌ایم و اطاعت تو بقدر طاقت بر خود لازم و واجب داریم
و پسران من نیز اقرار نموده‌اند اما با مولای مؤمنان علی ابن ابی طالب را قدر و منزلت مثل یزید و عبدالملک
مروان نبود الحق مسلمان و خلیفه زاده با سبحان حنین می باید و در روضة الصفا مذکور است که عبدالله ابن
عمر در اواخر ایام حیات خود میگفت که بر فقدان سه چیز از آن مقدار تأسف نخوردم که بر عدم و جدان
سه امر یکی در ایامم که حرارت بر هوا استیلا داشت روزه ماه مبارک رمضان نداشتم دیگر آنکه با علی الفاسق
علی ابن ابی طالب محاربه ننمودم دیگر آنکه بعلی ابن ابی طالب بیعت نکردم و در بعضی نسخه مسطور است میگفته
که چرا اطاعت فرمان برادری علی ابن ابی طالب علیه السلام ننمودم که طاعت او بر کل انام واجب و لازم
است و صفت و منقبت او حد و نهایت ندارد و حالانکه از فخر که داق شنیده بودم که میفرمود انا مدینة العلم
و علی بابها و من مدد دیگران رقم چون ملا حسن کاشفی سبزواری با دیه اقلیم نجفی از فضلا و شیخ و نیز دارای
بدار السلطنه هرات رفت برادم سبزوار بدو بدگمان شده و چون بعد از مدتها بوطن مألوف مراجعت نمود
اما مال الحج در مقام امتحان او بودند تا آنکه در روزی که مولانای مذکور در جامع سبزوار بر سر منبر وعظ اشتغال داشت
بره مردی از شیعیان سبزوار عصا بر دست گرفته برپای منبر مولانای مذکور گفت که از وی سوالی نماید که
کشف الحال اعتقاد مرطون باشد اتفاقی در آن اثنا بر زبان مولانا جاری شد که دوازده هزار مرتبه جبرئیل
بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزول نموده بر سر فاری چون این سخن شنید فرصت یافته گفت بگو که جبرئیل
چند مرتبه بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نزول نموده مولانا چون بد کمانی اهل سبزوار را در حق خود فهمیده
بود میدانست که آن برپا و در مقام نکته گیری است متحیر مانده اگر گوید که جبرئیل بر مولای مؤمنان نازل
شده ظاهر دروغ گفته است و اگر گوید نشده سبزواریان نسبت سنی براو خواهند بست و آن برمند

عمر و ۱۷

ضمیر صفای لا تغربین برادر خود را شکست آخر صفای اعتقاد او مولانا نموده در جواب او گفت
که جبرئیل بیست و چهار هزار بار بر حضرت امیرالمؤمنین نزول نمود آن پیر گفت بگو دلیل مولانا گفت
که دلیل آن است که حضرت پیغمبر فرموده انا مدینة العلم و علی بابها هرگاه جبرئیل دوازده هزار مرتبه
بمدینه آمده باشد باید بیست و چهار هزار مرتبه در رفتن و آمدن بآنحضرت که درب مدینه است
وارد شده است و عارف نسبوری فرموده نبی در گوش وی یکسر علم در داد ور ان اندر دلش
صد علم بگشاد چه گوهر علم این پیغمبر آمد در آن گوهر دانی یک حیدر آمد و در کتاب اوایل ابو هلال
عسکری ذکر نموده که عبدالله ابن عمر میگفت بربطی برای من حافظ داشته باشد که بر بنده اندوهی است
و روزی در مجلس بعضی از امرا حاضر شده مقارن این حال بربطی بر نقل آن امیر که زانند بد از او پرسیده
این را خوب میدانی گفت آری من باین خوش دارم و در وی خود و ستهاتا دوش می نشست و در چشم
آب در چشم میکردم تا آب بکو زدید او را بگرداند در کتاب ندیم آمده که عبدالله ابن حارث
که از ملازم بود بمسجد در آمدی و هر دم او را می نمودند که عبدالله ابن عمر روزی عبدالله ابن حارث عبدالله
ابن عمر گفت ای عبدالله عمر برای مشتهات و این طریق را میراث داری از جد و خالت والوی
بقوم آورده که جد این کیفیت ابت بزم می کشید و گاه شراب میفروخت و در بازار روزی
میکرد و عبد المطلب نگذاشت این برهه و سرزنش فرموده و خال این قدامه ابن مظعون شراب
خورده بود و پدر این جد او را گذرانیده و باز رو بعبدالله کرد که آمدی و با امیرالمؤمنین بیعت
ننمودی و دلیر وزرا اقاله کردی و از بیعت بیرون شدی و بحجاج گفتی که زود دست آر بیعت برا که شنیده‌ام
از حضرت رسول که هر که بی شب خواب کند و بامام زمان بیعت نکرده باشد از جمله جاهلان است
و باین حیله مردم را بر بیعت حجاج درآوردی و باطل را حق باز نمودی و باوجود آنکه صبح و شام
در خدمت سید انام با علیقدر خود المتقدمه و احکام حلال و حرام می نمودی خواست که زن را

طلاق دهد حیفه از امیدالست و جمله اعتماد و اعتقاد داشته بر قول حنین با یک را دو و حمیدی که از بزرگان اهل
سب دولت هستند وحدت از او در جامع خود نقل نموده است که آن طایفه ضاله مظلمه را روی و تعلق شن
بهتر از این در کار نیست و عارف نسبوری شیخ فریدالدین عطار گفته هر که را او در دار بود یک سر از ازل او بمرد دین او
مشت نفل این چه کمراه مرتعش گر حج خواهی که باشی با صفا ورنه مردودی چو مسعود لعون او فقی از دار
چون ابلیس دون تو که مانند امام خویشتن را باش که افتی تو از او در خطا بتر حامد در تراخود دارد گنجینه‌ست گرتا
مردود کویم باک نیست من چه گویم امام حق اینها است در دوعلم شان شاه او خود دولت باب
سی و یکم در بیان افعال و احوال آن رجس اهل ضلال و نفاق و آن سعوم ابلیس در حیله و مکر و نفاق و آن کرده
کننده احت و آن ضایع کننده امت و آن وزیر مشیر و امرد فرعاعیان و آن یار و معاون یزید منافقان
عمر عاص در اخلاص علیه اللعنة والنیران و او یکی از اسماء ستقبه است که بکر لعین القبض ختام النبیین و بغض
امیرالمؤمنین و بقمع و قطع ذریه رسول رب العالمین مشتکم است الحق که لازمه عداوت و شقاوت بود از وی
بعمل آمد و هیچ وجه فوت نشد و فرو گذاشت نه نمود و ستیان مدین و پیروان آن ملاعین از رهی به کیباری
میدانستند و از طبقه اخیار شد می شمارند و در علم و دانش فرد عصر و وحید دهرش می خوانند و در کتاب
لوامع الانوار ذکر کرده که حضرت رسول عاص پدر عمرو را با بر تبت داد و حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد
ان شانئک هو الابتر یعنی بدرستی که دشمن تو عاص بلا اخلاص است و دنباله بریده است و ابتر و نقطه
اخبار روایت کنند که چون معاویه علیه ما علیه بمنزل باویه در قتال و جدال امیرالمؤمنین علیه السلام عازم شد
و از اطاعت و انقیاد آنحضرت سر باز کشید مقربان ارکان دولتش همه متفق الکلمه با او گفتند
که این کار تمام نشود الا بمدد و مشورت عمرو عاص که در مکر و حیله بی نظیر و ممتاز است و گوی مسابقت
در میدان فریب و تدلیس از تو ربوده باید که نامه بجهت آنمزی باو قلمی نموده او را بمعاونت
و مدد خویش طلب نماید و آن فاسق بعمرو عاص نوشته رطب و یابس چند بهم بافته که من خلیفه

تمام ثم اولی

عثمانم که جانشین رسول بزرگم گرسته و امروز بر تو و بر جمیع مسلمانان واجب و لازم است که طلب خون خلیفه بناحق
مظلوم نماید و بکمان آنکه عمرو عاص برای حکومت و امارت و لایتی میتوان فریب داد و در نامه بهمین قدر اکتفا نموده چون
نامه بعمرو عاص رسید بموجب آنکه گفته‌اند موج اندر زره آب شکست بر روی حیله چند در جواب نامه نوشت چنانکه او خود را
خلیفه و جانشین رسول نوشته بود این سخن در من حسب رسول الله خواند و بعد از این نوشت که اما آنکه نوشته‌ای آن محو که علوق اسلام
از گردن خود بیرون کنم و بتو در گمراهی شریک شوم کاری بزرگ است و بتر از روی بر نمی باید کشید و در بارهٔ از مناقب آنحضرت
در آن نامه درج نموده و در آخر نامه نوشت که با وجود این مراتب عظمی که حق تعالی با آنحضرت کرامت فرموده چون فریب
بخوردی که او را از حقش باز دارد و چون او خلیفه را از دست تو داد و بمدد رنج راضی نشد برو این دام بر مرغ دیگر نه
که عنقا را بلند است آشیانه و چون نوشته او بمعاویه رسید باز کتابت دیگر بعمرو عاص نوشت و بار دیگر جهت
ذکر نمود حال خود را از او عرض کرد این بار نیز بر او امتناع نمود و بسیار حکومت و امارت مصر را بر او عرض کرد آن ملعون مترود
خواهان شد که چون ازو مدد خواهی حضرت امیرالمؤمنین حتی نموده و گاهی بجهت حکومت مصر او را کیش آن ملک بی اراده میدان
معاویه میرانده و می کشید و چون در آن مقام او را این معنی مطلع شد گفت معاویه را امید حیاتی فرستاد و آن حیرت که یکبار قدم
نگرده و بقا ندارد کنج بقا جست در این خاکدان مسرور و قناعت در این آخر زمان که ز دربان مادیه آخر کجاست کانچه آورده
دست تهی است هرکه از او خورد و یا نش بسوخت و آنکه از او گفت زبانش بسوخت و به حضرت امیرالمؤمنین علی ابن
ابی طالب علیه السلام نوشت و آن نعیم جاودان است که آخر و انتها ندارد و او در اندرون خانهٔ کعبه بود و فضیلت
او از حد و حصر بیرون است و سجود خانهٔ کعبه از آن شده بر همه واجب که آنکه در وجود آمد علی ابن ابی طالب بهشت
از روی اخلاص خود رقیب است از قول او ستادق موج حیات و باطل زبان بمدح او گشوده و لیکن عبدالله نیز از آن واقف
شده و نصیحتی چند بپدر کرده اما از محبت دنیا چشم و دلش کور و گوش جانش کر شده بود جانب دنیا بود و از وعظ نرود
صبح آهنین بر سنگ زدن و نیز ابرار او فریب اختیار کرده رفیق هشام را مسلم شده و عبدالله بر بسی در رفاقت
بدرش ابا نمود عمرو عاص گفت تو در این سفر با من شرایط موافقت بعمل آر با رادهٔ اطاعت پدر را بتقلید

اگه با مه مقاتله کنی و بعد از آن اختیار ترا است خواهی نزد معویه باش و اگر نه هر جا که خواهی برو و بهر دو [illegible]
و محمد و در آن هنگام از فلسطین بیرون آمده و راه خدمت معویه که شاه راه جهنم بود پیش گرفت ترسم نرسی بکعبه
ای اعرابی کین ره که تو میروی به ترکستان است چون امیر دو راهی که بعراق و شام [illegible] رسیده [illegible]
[illegible]
[illegible]

کلمه بشنوند ملاقات خواهد کرد خدا ایشان را در روز قیامت در حدیث وارد شده که این از رحمت الهی نومید است
و هر که یک سگی نمی را در کشتن او اعانت نماید پس از رحمت الهی را بر پیشانی نوشته خواهند پس حرمت با معویه آید به
نوشته خواهد بود و دیگر او را بهره امیدی نخواهد بود و در کتاب احسن الکبار از عبد الله بن یوریی که مرا با حمید ابن قحطبه کار
بود بدیدن او رفتم در روز ماه مبارک رمضان دیدم که او چیزی میخورد گفتم در تو اثر کوفتی نمی بینم و در رفع ضعیف سبب
روزه نبودن چیست شروع بگریه کرده گفت یا عبد الله من از رحمت الهی نومیدم و میدانم که روزه و نماز من
عبث است و من مخلد در نار و عذاب منتقم جبار گرفتار خواهم بود به در روزی که هارون الرشید علیه اللعنة و العذاب
بطوس رسید شبی مرا طلبید چون بر او رفتم دیدم شمشیری را کشیده پیش وی نهاده گفت ترا اطاعت امر تا به چه مرتبه است
گفتم بنفس و مال و فرزند تبسمی کرد و مرا رخصت داد چون بخانه رسیدم باز مرا طلبید و چون رفتم همان سخن اعاده نمود
گفتم بنفس و مال و زن و فرزند و ایمان و دین خندید و آن شمشیر را بدست من داد و گفت این خادم بر و هر چه وی گوید چنان کن
آنگاه مرا بخانه برد که در میان سرای بود و چاهی عمیق نیز بود و در آن خانه سه در بسته بود در را گشوده و در خانه بیست تن
از اولاد علی و فاطمه بودند از پیر و جوان یکیک را می آوردند که گردن بزن و در میان چاه انداز و من یکیک را گردن میزدم و در چاه
می انداختم و چون سه خانه بود و پیری بر آوردند بمن گفت ای روسیاه شقی ترا بخدا که جمعی از خاندان رسول [illegible]
گردن زدی فردای قیامت جواب جد ما مصطفی و مرتضی و حسن و حسین را چه خواهی گفت من از این سخن بلرزیدم چنانکه
شمشیر از دستم بیفتاد و آن خادم گفت یا امیر المؤمنین عاصی شده ای من از خوف او آن سید را نیز کشتم ای عبد الله
چون حال من این باشد مرا نماز و روزه چه سود دهد بغیر از آنکه در جهنم ابد الآباد باشد بود چه علاج دیگر از اخبار و احادیثی که دلالت
بر لعن معویه و امثال او میکند حدیثی است که احمد حنبل در مسند خود ذکر نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابیطالب لما خلق الله النار یعنی اگر جمع می شدند مردمان بر محبت علی ابن ابیطالب
حق تعالی دوزخ را خلق نمیکرد بدوستی او و ظاهر جمع گشتندی بر [illegible] جواب سؤال و این دلیل واضح است
که دشمنان آنحضرت در دوزخ خواهند بود و دوستان او در بهشت و آنحضرت دشمن معویه بتر از جهنم

نمود وان محنت

بنمود و آن محنت و الی که آنحضرت از معویه و بنی امیه باغیه کشید در حیات حیات و در حال ممات از هیچ طبقه و طایفه
نکشیده چنانچه حقیقت آن جهت ایشان شده باشد [illegible] و دور از رحمت پروردگار شدند و از احادیث دالّه بر این
مطلب حدیثی است که صدر الائمه موفق ابن احمد که از علمای آن طبقه ضاله است باسناد خود از سلمان فارسی نقل کرده که او
گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود علیکم بعلی ابن ابیطالب فانه مولیکم فاحبوه و کبیرکم فاتبعوه و عالمکم فاکرموه
قائدکم الی الجنة فعززوه و اذا دعاکم فاجیبوه و اذا امرکم فاطیعوه فاحبوه بحبی و اکرموه بکرامتی ما قلت لکم فی علی الا ما امرنی
ربی جلت عظمته یعنی بر شما است ای امت که از علی ابن ابیطالب فضل و کمال و قرب و منزلت او غافل مشوید بدرستیکه
او مولای شماست پس باید که او را دوست دارید و بزرگ شماست باید که تابع او گردید و دانا ترین شماست باید که ملازم
او باشید و از او بپرسید فرا گیرید و او است که شما را به بهشت میبرد پس او را عزیز دارید و اگر شما را بخواند و طلبید اجابت
کنید و چون شما را بچیزی و کاری راه نماید فرمان برداری او نمائید باید که او را دوست دارید بسبب دوستی من و او را عزیز و مکرم
دارید بجهة کرامت و حرمت من بشما در شان علی نگفتم الا آنچه پروردگار من مرا امر نموده جلت عظمته و هر کار از رسول خدا در حق
در شان آنحضرت صادر شده باشد هر که کتمان آن و مناقب آنحضرت را بپوشاند [illegible] بغض و عداوت
و لعن کردن تابعان او لازم است [illegible] در کتاب [illegible] آمده که سید المرسلین
فرمودند که من [illegible] فقد سبّ الله [illegible] یعنی هر که دشنام کند علی را پس [illegible] مرا
و هر که دشنام کند مرا پس بتحقیق که خدا را دشنام کرده است و هر که [illegible] او را [illegible] در آتش
دوزخ و در کتاب احسن الکبار آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اللهم العن معویه و المروان [illegible]
[illegible] آورده که حضرت [illegible] روزی [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] گردانیده [illegible] خواهند [illegible]
[illegible] در کتاب [illegible]
شهادت [illegible] القیمة [illegible]
که در روز قیامت [illegible] دشمنی معویه کردن خواهم بود در پیش خدا [illegible]
[illegible] بود ضعیف [illegible] شده بود [illegible] و دلیری از او [illegible] آمد که از جوانان [illegible]

مظهر [illegible] بود جمعیت بدست من که چون افراز [illegible] غم بر زدیه از دوام دغا [illegible] مبارک گنبد حریف من دامن [illegible]
چون [illegible] گنبد [illegible] و چون مدینه شهادت شعار بر گشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که عمار را بهشت [illegible]
[illegible] دوزخ خواهد شد و آن منسوبه [illegible] و بر جنازه [illegible] مبارک [illegible] و او را در خاک نهاد
[illegible] چون [illegible] مرد [illegible] چون شهید [illegible]
که [illegible] و چون خبر شهادت [illegible] معویه رسید جمعی [illegible]
قرار [illegible] آورده [illegible] آن طایفه [illegible]
پس [illegible] در کتاب حدیقة [illegible] آورده که شنیدم
[illegible] گفت عمار [illegible] معون است [illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]
[illegible]
دیدند و در کتاب [illegible] که چون [illegible] بعد از شهادت امیر المؤمنین [illegible] معویه آمد
[illegible] عدی گفت [illegible]
[illegible] معویه گفت پسر ابیطالب [illegible] پسران [illegible]
[illegible] گفت که من [illegible]
[illegible]
در حقیقت [illegible] معویه [illegible] روزی که از مدینه [illegible] روز احد
و روز احزاب و روزی که [illegible] و روز [illegible] و امام حسن علیه السلام روزی
[illegible] معویه [illegible] صاحب
[illegible] رسول صلی الله علیه و آله فرمود [illegible] من اهل النار یعنی مردی
همان ساعت [illegible] خواهد شد که از اهل دوزخ است [illegible] معویه [illegible] الا کلام

از جمله [illegible] نقل است که گفت روزی نزد حضرت رسول نشسته بودم که آنحضرت فرمود که هر کس اول از این در آید
او بر خلاف سنت [illegible] من بمیرد چون آنحضرت این سخن فرمود من ترسیدم مبادا [illegible] باشد از جهت آنکه وقتی
که از خانه بیرون می آمدم [illegible] جامه بر خود راست میکرد که نزد حضرت رسول آید ناگاه معویه پیدا شد
[illegible]
که حضرت رسول [illegible]
[illegible] ذکر شده که [illegible] معویه [illegible]
آنحضرت [illegible]
در کتاب [illegible] روایت نموده که روزی حضرت رسول [illegible] خطبه میخواند و در آن اثنا معویه بر خواست و دست
[illegible] ابو سفیان را گرفته از مسجد بیرون رفتند و چون چشم مبارک آنحضرت بر ایشان افتاد فرمود لعن الله القاید
و المقود [illegible] معویه [illegible] معویه [illegible] از مسجد بیرون رفت [illegible]
[illegible] از رحمت الهی [illegible]
[illegible]
[illegible] در آن کتاب [illegible] روایت کنند که روزی [illegible] ابو سفیان [illegible] معویه
[illegible] روایت [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] فرمودند لعن الله القاید و الراکب و السایق [illegible]
[illegible] ذکر شده که ابو سفیان [illegible]
بود آنحضرت [illegible]
[illegible] که حضرت [illegible] حضرت علی علیه السلام [illegible] معویه را
[illegible] بعد از آن [illegible]
که در کتاب [illegible] که سید رسل فرمودند من [illegible] اهل المدینة [illegible] فعلیه لعنة الله و [illegible]

الی یوم القیمة لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا یعنی هر که بترساند اهل مدینه طیبه و سکنه آن مکان طیبه را ترسانیده و کم از روی ظلم

و ستم [illegible]

[illegible]

بروز [illegible] جابر [illegible]

و در صحیح از عبد الله بن عباس روایت کرده که با طفلان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

باعتقاد و نقل شما خلیفه رسول الله بودند حرام است ز اخبار [illegible] و فرض اگر خطا باشد از جمله خروج خدا و عداوت بلکه
بر رخسار دین خطا عبارت کما قال امیر المؤمنین ع اقارب کالعقارب [illegible] ولا تغتر بعموم و کال
فلم ... لکون العم سم و کم خال من الخیرات خال و حکم [illegible] در کتب حدایقه [illegible] بس چند اگر
چه خال سلسلات دوستی و یم بکار نیست و در نوشت او خطی ز بهر زر ان بر خطی بر زافتخاری نیست
در مقامی که تیر پر دانند بر خط خال اعتباری نیست وای نا بینی خال المؤمنین کاتب وحی بودن چه نفع رساند
بکسی که بر خلیفه بحق و امام مطلق اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام خروج کند و با آنحضرت
محاربه نماید و منازعه آغاز کرد و بسیاری از عوام الناس را در شک و شبهه انداخت و بواسطه او چندین کس از رفض به
زوال خدا و چندین هزار کس از طرفین کشته شوند و در بعضی نسخ مذکور است که چهل هزار کس از نسل حضرت امیر
المؤمنین ع بدرجه شهادت فایز گشته و از ابتدای مقاتله و محاربه تا انتهای آنکه هجده ماه بود هفتاد و دو جنگ
با امیر المؤمنین علیه السلام کرد و خود را سلطان مبدا انستند بلکه جمع [illegible] هم داشتند باعتقاد خود طلب خون
عثمان با یاران میکردند و اهل سنت او را هم مذهب میدانند و میگویند مجتهد بود و مجتهد اگر در اجتهاد خود از صواب
گرد باشد ده ثواب دارد و اگر خطا کند یک ثواب [illegible] آخر شان با معویه کنند و [illegible] کم ازین بکار [illegible]
دو جنگ با امام زمان کند و همه اجتهاد نام کنند و [illegible] هم از برای او و قرار [illegible] که معویه ازین ثواب
یک حصه بدوستان و محبان خود خواهد داد [illegible] آنکه خوانده در معویه است [illegible] و اگر در باره [illegible]
شیعی در باب بر سر یزید عظمت [illegible] از پادشاهان اهل سنت گفتگوی معویه و حرب امیر المؤمنین ع مذکور شد از قاضی ملک [illegible]
ملک که هر دو از متعصبان اهل سنت بودند آن پادشاه پرسید که چه میگویید در جنگها که معویه را با حضرت امیر المؤمنین
روی نمود گفتند او مجتهد بود و خطا کرده باین سبب حرجی نیست آن پادشاه گفت که یکبار خطا دو بار خطا ای مادر
بخطا و ملبس [illegible] شد و از جمیع افعال و اعمال معویه قبیح تر و زشت تر آن بود که باوجود
آنکه حق سبحانه و تعالی در شان حضرت امیر المؤمنین ع و تعظیم و تکریم او نازل ساخته چنانکه مولانا حسن

کلام شرف

کاش گفته هر کجا در جمع قران خدا را آیتیست از کمال لطف رحمت خاصه در شان شماست
در رسول خدا امر نمود که از ان حضرت و دعای او در مباهله استعانه جویند و احادیثی که در حق او از رسول خدا واقع شده
برادری او رسول خدا او با قرب و منزلت و فضایل و کمال او که آن مشهور مردود گشته اول همه را شنیده بوده
بود و حکم کرد که بر منبرها استغفر الله سب آنحضرت و حسنین علیهما السلام مبارکه باشند و مردمان از اهدای امری نمود
در ترک آن زجر و سیاست میکرد ع ادب گفته ام سخن با خاصان حق و ای بر اندیشه دار و ورق و معمول
و حکام عالم خود [illegible] که خطبه بر بالای منبر سب آن حضرت نمایند چنانچه در مجالس المؤمنین آمده که در
وقتیکه معویه بکوفه آمد و جمع مردم آنجا که حضرت امام حسن علیه السلام جهة امان گرفته بود مجلس او آمدند و صعصعه
ابن صوحان عبدی نیز از آنجمله بود چشم معویه بر او افتاد و به برادر افتاد گفت بخدا قسم که تو در امان در زنده صعصعه
گفت بخدا قسم که بمن خوا سنم که ترا بگذارند نام بردم پس معویه گفت اگر تو مرا خلیفه میدانی بر منبر رو و علی را
لعن کن صعصعه متوجه مسجد شد بر منبر رفت و گفت از پیش کسی آمده ام که شر خود را مقدم ساخته و خیر خود را موخر
داشته و مرا امر کرده که علی ابن ابیطالب را لعن کنم پس او را لعنت کنید لعنة الله اهل مسجد باواز بلند گفتند آمین
آنگاه صعصعه نزد معویه رفت و آنچه بر منبر گفته بود اخبار نمود معویه گفت والله که تو باین عبارت لعن مرا قصد نموده
بودی یکبار دیگر باید رفت و تصریح بر لعن علی کرد صعصعه بر گشت و بر منبر آمد و گفت معویه مرا امر کرده که علی ابن
ابیطالب را گویم اینک من لعن میکنم آنکس را که لعن علی ابن ابیطالب را کند حاضران مسجد دیگر بار باواز بلند
آمین گفتند و چون معویه بر آنجا به از آن خبردار شد او را از کوفه اخراج نمود و نیز روزی معویه خطیبی را گفت
که بر منبر رو و علی را ناسزا بگو آن شخص بر بالای منبر رفته گفت امیر ما معویه ابن ابی سفیان علیه لعنة الله علیه یعنی امر
و حکم کرد مرا معویه که لعن کنم بر علی لعن و دوری باد از رحمت پروردگار بر او و از استماع این سخن معویه
خشمناک گردید و خطیب را عزل نمود و در بعضی روایات وارد است که در وقتی که عقیل نزد معویه
رفت و مال بسیار از او گرفت معویه بوی گفت که برو بر بالای منبر و علی را لعن کن عقیل بر بالای منبر آمده
این کلام را گفت بعد از آن معویه گفت که عقیل آمد و مال بسیار از من گرفت و برادر

میان جمعی لعن نمود و در تاریخ طبری مذکور است که رفتن عقیل ابن ابیطالب نزد معویه در محرم سنه اربعین
که سال شهادت امیر المؤمنین علیه السلام بود و چون آنحضرت از رفتن او مطلع شد حکایت و کلامی که در
آنکمال بر بان معجز بیان آورده که ترجمه آن ابیات [illegible] الست باور که خورد غصه تو [illegible] روزی گرگ شد زدشمنان
رنج المهم یا آنکه داند فوت ایشان بستم و رجحان گند برا اطاعت مردم و در کتاب انوار البدیعه از منهاج
التحقیق نقل شده که وجه تسمیه با ابیمان بیدین و منتظران حضرت امیر المؤمنین ع السبتی آنست که چون معویه مرتکب
امر نمود سب امیر المؤمنین علیه السلام آن سال را عام السنة نام بردند از این سبب دشمنان آنحضرت را اهل سنت مینامند
و در کتاب فصول الحکی ذکر شده که عبیدیه که از دانشمندان آن طبقه گمراهست و در کتاب خود آورده که روز بیعت
معویه یک که سال چهلم از هجرت بود عام السنه است و در روز مصالحه حضرت امام حسن علیه السلام با معویه خلیفه با غم عام
الجماعت خواهند از آن جهت است که با همیان بیدین را اهل سنت و جماعت خوانند و در کتاب طرایف آمده که در زمانی که
سر حضرت امام حسین ع را بزد یزید بر دمشق آوردند از دری که آن مشهور است آوردند هر که در آن در امر و نسخ کرد مرو و در تحفة الابرار
مذکور است که در زمان خلفای بنی امیه طاغیه هر که طلب ریاست و امارت کردی لعنت ابو مصید او بنا که مشغول و در سب و طعن
امیر المؤمنین علیه السلام و اهل بیت الطاهرین ع کوشی و منبر اعلی ساز و در منابر و محافل ذکر آن کنند و آن کتاب را به اطفال تعلیم دهند
و هر که نام علی را بر زبان جاری سازد با طفل را علی نام کنند زبانش را قطع نمایند تا آنکه گویند در زمان عبد الملک
روزی یکی از علما در مسجد دمشق وعظ میگفت ناگاه در انتهای مقال [illegible] از فضایل علی علیه السلام بر زبانش جاری شد
عبد الملک ملعون بعد حکم کرد زبانش را ببرند و گفت و الحیاه هنوز مردم نام علی را فراموش ننموده اند و در آن کتاب
ذکر کرده اند که [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام هفتاد و سال در میان مردم استمرار داشت تا آنکه عمر و ابن عبد العزیز
که از خلفای بنی امیه است بواز جمله آن ر[illegible] و بدآئین زشت را بر طرف ساخت چنانکه در روضة الصفا مسطور
که یکبار از اطباء او دو در معرض که اعیان و اشراف بنی امیه و اکابر و معروف شام تمام حاضر بودند مبتعیض عمر عبد العزیز دختر
او را خواستاری نموده عمر بن عبد العزیز گفت این مواصلت اصلح وصلت نمیشاید که ما مسلمانیم و شما کافر یا طبیب گفت
پس چگونه بعمر شده و دختر بعلی ابن ابیطالب داد عمر گفت که او یکی از عظمای ملت احمدی است [illegible]

پس حج او را لعن میکنند عمر روی با کی ازان مجلس آورده گفت جواب آنرا بگوئید همه ساکت و مرد دم کشته
سرها زیر انداختند و آن عاقبت محمود باشد گفت که الانصاف بیاورید که تو آن علی ابن ابیطالب که داماد رسول باشد با آن فضل
و کمال در منابرها سب کردن و در حقیقت الانصاف امری از همه عیب داشت از تو که الانصاف تابع وجود به که عمری در تاریخ در وجود
و حکم کرد که دیگر هیچکس زبان بنا شایست حضرت امیر نکشد و او و صنایع او را با بنی امیه اختلاف بسیار است تا کیکبار که او را
مومن آل فرعون می گفتند و مشهور است که شخصی در نزد عمر بن عبد العزیز جلالت میکرد و گفت امیر المؤمنین ع زبده ما
چنین کرد و چنان گفت بفرمود تا او را برهنه کردند و بیست تازیانه بزدند و در تاریخ حبیب السیر آمده که منع
نمودن عمر بن عبد العزیز خطبا را از سب و طعن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در سنه ۹۹ هجری نمود و روایت
که حضرت امیر المؤمنین ع در حیات از رکان از رفتار بجنت المادا وصیت فرمود که حضرت امام حسن علیه السلام که جنان
مکن که مردمان را معلوم گردد که مدفن من کجاست که مرا از بنی امیه خوف است و اولاد و خلفاء آنحضرت بموجب
فرموده عمل نموده در شب آنحضرت را مدفون ساختند و منع قبر مبارک را با زمین هموار نمودند که اعدا بران اطلاع نیابند
و تا زمان حکومت هارون الرشید غیر از ائمه معصومین علیهم السلام هیچکس واقف نبوده و سبب ظاهر شدن بدان
مرقد مطهر و مشهد منور آن شد که روزی هارون الرشید در آن حوالی شکار میکرد آهوی چند از هم جدا باسگان بهشت
ن ان پناه بردند و هر چند مردان شکاری و سگان و تازی را بر انشان سر دادند اباء و امتناع نموده بر اطراف
آن مکان شریف میگردیدند هارون از مشاهده آن صورت متعجب و متفکر شد از حضار و مندهای خود استفسار این امر نمود بعد از
ان اسم تحقق و تحقیق بر وی گفت که آنجا مدفون و احداد ما هارون رشید که حیدر مطهر منور امیر المؤمنین حیدر در این مقام
مدفون است و دیگر از کردار زشت معویه آنکه جعده بنت اشعث را فریفته قدری زهر از جهت اوفرستاد
تا حضرت امام حسن علیه السلام را زهر داد و بدان سبب آنحضرت از دار فنا بسرای عقبی ارتحال نمود
و بر یزید پلید را ولیعهد و افضل نمود که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کنند و ان سگ بچه با جیا و حیا و حبت
پدر با بعنا در ابعمل آورد و الیقون باید دین خود را امیر المؤمنین نام نهاد و هر که بغیر این نام او را اسم میبرد
او را بقتل میرسانید و هر یک ازین افعال قبیحه موجب لعن و کفر آن مرد و در دو صحرا مواده است و جای

الکه این همه قبایح از یک کس [illegible] چنانکه در کتاب فصول [illegible] وارد شده از تاریخ قاضی مصر رسیده‌اند که از فضایل
معویه چیزی بیان کن گفت پدر او مقاتله کرد با پیغمبر و مادر او خورد جگر عم پیغمبر را و بکشت او زهر داد سبط پیغمبر را
و پسر او کشت سبط دیگر پیغمبر را زیاده ازین منقبت چه تواند بود و در مجموعة الحدیقه و در ترجمهٔ دیوان [illegible] منسوب
بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده که وقتی که معویه مسجد دمشق را از بیت المال و مال جنایت بنا نهاد
مولای مؤمنان باو نوشت بیت سمعتک تبنی مسجدا من جنایة ۞ و انت بحمد الله غیر موفق ۞ کمطعمة الرمان مما زنت به
جرت مثلا للخائن المتصدق ۞ ای ساخته از خراج مسجد [illegible] ۞ صد شکر خدا که نیست توفیقت یار
چون آنکه زنا کرده ببخشیده انار ۞ اینست مثل ز حاکمی خیر نثار ۞ فقال لها اهل البصیرة و التقوی ۞ لک الویل
لا تزنی و لا تتصدق ۞ چون کرد زنا و کرد خیر از زنان ۞ گفتند بدو اهل بصیرت کیهان ۞ کروای بر احوال تو ای
دور زمان ۞ نه می کنی زنا و نه [illegible] ۞ صاحب دیوان ترجمهٔ کلام معجز نظام را نیکو بنظم آورده نظم
تا چند ز سیم خلق برپا [illegible] ظرف ۞ و الله به بغیر جو نیک اهل اسراف ۞ مسجد که تو از حرام سازی باشد
مانند مناره که سازند ز برف ۞ و در کتاب اهل سیر و تواریخ ذکر شده که معویه اول کسی بود که در اسلام
بظلم هر زنا کرد و اول کسی بود که مسلمانان را غارت کرد و ضحاک بن قیس را با سه هزار کس فرستاد که هر که را
در اطاعت و محبت حضرت امیرالمؤمنین بیابند غارت کنند و آن لعین بسیار غارت کرد و بسیاری
از شیعیان و موالیان آنحضرت را بقتل رسانید و در کتاب بضاعة [illegible] آمده که معویه لعنه الله در ایام
خلافت خود چهل هزار کس از مهاجر و انصار و اولاد ایشان را بعلت دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام
بقتل رسانید و اول کسی بود که در میان صفا و مروه [illegible] سعی کرد و اول کسی بود که [illegible]
و سرود را آن ملعون ساخت و [illegible] کرد و حکم [illegible] نمود و اول کسی بود که [illegible] کتاب نوشت
و اول کسی بود که سر مسلمانان را هدیه بسوی [illegible] فرستاد و اول کسی بود که بر تخت نشست و تشبه بکاسره و فراعنه
نمود و اول کسی بود که نوبت مسلمانان را شماتت نمود چنانکه در کتب تواریخ و سیر آمده که در وقتی که خبر

شهادت دادند

شهادت و فوت مولای مؤمنان باو رسید شماتت نمود [illegible] بعث و حزن مشغول بودند که قول
امیرالمؤمنین علیه السلام جمیع فوائد الدنیا غرور ۞ و لا یبقی بمسرور سرور ۞ فقل للشامتین
بنا افیقوا ۞ فان نوائب الدنیا تدور ۞ خوش وقتی دنیا همه وهم است و زور ۞ پیوسته نماند بجهان عیش و
حضور ۞ ای گشته ز [illegible] مسرور ۞ هوش دار که نوبت [illegible] و اول کسی بود که [illegible] و اول کسی
بود که [illegible]
[illegible] و اول کسی
که امیر مسلمانان [illegible] و اول کسی بود که خلافت را [illegible] و اول کسی بود که از [illegible] اسلام
[illegible] و اول کسی بود که در مسجد مقصوره ساخت و اول کسی بود که خواجه سرایان [illegible]
و اول کسی بود که خطبه را [illegible] در آخر ایام حیات [illegible] و اول
کسی بود که [illegible] و اول کسی بود که [illegible]
و اول کسی بود که [illegible] و دوستی و محبت
مولای مؤمنان [illegible] در روضة الصفا مذکور است که یکی از
اهل دمشق [illegible] معویه [illegible]
[illegible]
تسلیم [illegible] معویه گفت [illegible] حکم کند
دیگر [illegible] و چون مردم متفرق شدند معویه [illegible]
[illegible] معویه [illegible] هزار کس [illegible]
[illegible]
بحضرت امیرالمؤمنین [illegible] و آنجمع که فردای قیامت آنحضرت

[illegible] ۞ فان حیی من بعده ۞ [illegible] ۞ لمن حلق الاله غدا [illegible] ۞ فوی [illegible]
[illegible] ۞ ای وای بر آنکه چون رسد روز جزا ۞ با ظلم من آید بملاقات خدا ۞ [illegible]
فرمان من الکار کنند در همه جا ۞ و آن منافق [illegible] خلاف [illegible] بود [illegible]
آن بود که [illegible]
که [illegible] سلام [illegible]
[illegible] السلام علیک [illegible]
و چون از مجلس معویه بیرون آمد عمرو عاص [illegible]
[illegible] و معویه [illegible]
و شقاوت و عداوت [illegible] در ایام خلافت بنی امیه [illegible] شیعیان و محبان حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible] و چندین هزار کس
به تهمت دوستی اهل بیت کشتند [illegible] و قطع ذریه و اولاد سید المرسلین [illegible] کشتند
که [illegible] و بعد از ایشان خلفای بنی عباس [illegible] و مطاعن [illegible] دوستی
و محبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در زمان معویه [illegible]
بنی مروان [illegible] سلطنت بنی عباس [illegible] معویه [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] معویه [illegible]
[illegible] معویه [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین علیه السلام [illegible] معویه [illegible]
[illegible] اولاد حضرت امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه [illegible] ساخت چنانکه حکیم سنائی گفته نظم
مصطفی [illegible] ۞ راه [illegible] برنبسته ۞ [illegible] ۞ هر که [illegible] ۞ [illegible]
[illegible] ۞ آدمی [illegible] ۞ هر چه خواهی [illegible] ۞ و [illegible]
قبایحی که از بنی امیه بظهور رسید [illegible] امیرالمؤمنین علیه السلام [illegible]
[illegible] خاتم النبیین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] خلافت [illegible]
[illegible] معویه [illegible]
[illegible]
[illegible] معویه [illegible] امام [illegible]
معویه را [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] ۞ [illegible] ۞ [illegible]
[illegible] عمرو عاص [illegible] ۞ [illegible]
[illegible] ۞ لعنت [illegible] ۞ [illegible]
[illegible]
[illegible] و در کتاب فصول [illegible] آمده که [illegible] امام فخر رازی [illegible] در کتب

خود روایت کرده اند که در صفین از لشکر معویه مردی بمیدان آمد که ... مولای مومنان
بمبارزت او بیرون آمده و گفت یا اخ العرب سید ... گفت نه آنحضرت فرمود که والله
منم آن ... در خلافت من اختلاف نمودند حق که ... بود که ... خلاف نموده اند و باز
زود بود که ... و محاربه ... عقیده خود در ... من از ... سوال ... چون
آن مبارز شامی این کلمات را از آنحضرت شنید گفت تا امروز ... بودم و امروز
اعتقاد ... توبه نمودم با امیر المومنین ... مولای مومنان
آمده و در آن جنگ بدرجه شهادت رسید و مدت جنگ و جدال حضرت امیر المومنین علیه السلام با معویه
در منزل ... بیست ... لشکر آنحضرت نود هزار کس بودند ... معویه ... هزار
کس و در آن مدت هفتاد هزار کس کشته شده بودند و بیست هزار کس از لشکر مولای مومنان بدرجه شهادت
فایز شده بودند و پنجاه هزار کس از ... منافقان معویه ... ساخته بودند و در
شبی که مشهور است بلیلة الهریر سی و شش هزار کس از طرفین کشته شده بودند و در آن شب مالک اشتر مرتبه
بفتح شده بود که عمرو عاص ... مصحفها را بر نیزه کردند و چون لشکر حضرت امیر المومنین علیه السلم آنرا
دیدند دوازده هزار از آن لشکر جدا شده بخدمت آنحضرت آمده گفتند که قوم معویه ما را بکتاب خدا میخوانند
امر فرما که مالک اشتر دست از محاربه بکشد ... آنحضرت مالک را باز
باز گردانیدند و قرار بحکمین دادند و ... عمرو عاص در حکمین ... ابو موسی اشعری ... ذکر شده
و دویم ... حضرت امیر المومنین علیه السلم ... جدال و قتال معویه افتاده بضربت ابن ملجم مرادی
لعنة الله شربت شهادت چشید ... در ... جنگ صفین ... مقاتله امتداد
بهم رسانید شبی در مجلس معویه ذکر اوصاف و مناقب مولای مومنان در میان آمد و هر یک از مقتابعان
آنملعون ... مناقب آنحضرت ... از فضایل و مناقب آنسرور بیان کردند
تا آنکه نوبت بعمرو عاص رسید و او نیز زیاده از دیگران اوصاف حمیده و مناقب جلیله آنحضرت بیان
نمود و گفت ای معویه حلم و کرم و مروت مولای مومنان بنوعیست که اگر با آنکه هر روزه با او ...

الفقار ذوالدم

و مقاتله ... اگر بخدمت آنحضرت ... افعال زشت و اعمال ناخوش ما را اظهار نکرده از
او ... و ... عداوت ... شود ... اورویم ... مروت و حلم و کرم
و بزرگی او ظاهر گردد معویه گفت که ... در اوصاف او ... از کلمات ... فضایل او ... آن شب
آن هر دو منافق اتفاق نموده ... بر روی خود انداختند که کسی ایشان را نشناسد و ... ایشان ... هر دو بر شتر
سوار شده روانه لشکر حضرت امیر المومنین ... چون بارگاه آنحضرت رسیدند ... انتظام
بارگاه آنحضرت ... بخدمت مولای مومنان رفته ... آمده ... حضرت ...
... آن مجلس ... از ... حرف ... در خلوت عرض نمایند چون ...
بخدمت حضرت آمده ... مالک اشتر و جمعی از موالیان ... حضرت از مجلس ...
انصراف شد چون مجلس از غیر خالی گردید معویه و عمرو عاص ... برقع از روی کشیده خود را ... بر قدم آن سرور
افتادند مولای مومنان با ایشان ... بسیار نموده ساعتی ... بخدمت آنسرور ... گرفتند و ...
زشت اعتراف و اقرار نمودند و بعد از آن رخصت انصراف گرفته ... خود ... دو ... محروم
تو که با دشمنان ... و بعد از ... مالک اشتر و محبان آنسرور ... امیر المومنین ... فرمود ...
فرمود که آیا این دو ... عرض کردند ... که عمرو عاص و معویه بودند ...
... حضرت ... که ... مطلع ... دو ... را ...
... آنحضرت ... که این دو دشمن خدا و رسول ... از دست ...
... مروت ... که ... حضرت ... اعتقاد بر حلم و کرم
... که ... رسند ... امیر المقلقین ... هیچ ...
... و در کتاب ... و در کتاب ... معویه ... خطبه میخواند
... حال متغیر شدند که ... مقامی ...
... معویه ... گفت ... آمدن و بیرون رفتن ...

راست گفتی ای معویه ... آمدن با ... راحت است ... پس گفت ای اهل شام
... بیرون رفته متوجه مدینه شد ... حال ... آن بدرگاه
حیدر نواخت روسیاه آنکس که ... هر که چون ... حیدر کشید
بر باد ... کج در سر نهاد است باب ... در ذکر ... آن ... معویه ... هاویه و بیان
حالات ... در روضه ... که معویه ... حاجت بر سر
چاه رفت و در ... بر ... در ... فرو رفت و ...
اعضای او ... دکتاب ...
الایمان ذکر شده که ... معویه ...
بکلام الصادق القول ... سر آن چاه رفت ... آمد ... که
که چون ... معویه ... آمده خواب ...
... که ... کفت ...
هوای نفس ...
... ابن ابیطالب علیه السلم ... آنحضرت
... محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ... علی مرتضی علیه السلم حسن مجتبی ...
... وصی مصطفی ... عذاب
... عقاب ... آخرت ... آماده ...
... علی علیه السلم ... علی علیه السلم ...
... ای وای بر آنکس که ...
...
...

شده از راه راست

شده از راه راست منحرف ... و ... و عداوت اهل بیت اطهار ... و اکنون حال
کار ... بهنجار رسید و ... دشمن ... و دوست ...
دنیا ... آخرت و قیامت ... که بعقاب و عذاب الهی و مکافات
گناه ... محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و عداوت علی مرتضی و ... حسن مجتبی گرفتار خواهم
بود و ...
درین عالم ...
تا ...
... شام و اشراف شام را
...
الفاسقین ... امیر المومنین نام کرده ... نام ...
و روز بروز ...
...
آه چرا ...
تو ... ابن ابیطالب ...
... مولای مومنان ...
... ابن قیس ... امیر المو
منین علیه السلم شنیدم که معویه ... اسلام ...
... شنیدم که معویه ...
...
...
پس گفت ای احنف ...
...

هنوز کی به هر رسیده بودم که آواز مردن معویه از هر طرف بر آمد کلمات امیر علیه السلام انما الدنیا کظل زائل او کضیف بات
لیلا فرحل او کنوم قد یراه نائم او کبرق لاح فی افق الامل دنیا بست سایه درویش [illegible] که اعدا گذر رحیل
با صد خواب [illegible] برق راه که باید از فکر عیش و قوفی القصاید نیز منقول بوده که معویه مرد در حالتی که یک مرد
وار ضمیر توقع نفاذ داشت و ما بوالها در کتاب [illegible] آورده که از متقدمین و متاخرین کسی را در این خلاف نیست
و همه متفق اند بر اینکه معویه بت [illegible] از دنیا به درکات جهنم رفت و ماویه [illegible] وقال امیر المومنین
مضی العمر والایام والذنب حاصل وانت بما تهوی من الحق غافل نعیمک فی الدنیا غرور وحسرة وعیشک فی الدنیا
محال و باطل ایام گذشت [illegible] کشتی هوای نفس از خود غافل ارشد ای دنیا [illegible] فرصت حاصل
عیش [illegible] تزود من الدنیا فانک راحل وبادر فان الموت لا شک نازل الا انما الدنیا کمنزل راکب
اراح عشیة وهو فی الصبح راحل بر گیر [illegible] سعی [illegible] دنیا [illegible] مقامی [illegible]
آنچه در [illegible] و در روضة الصفا و در کتاب احسن [illegible]
که از جمله [illegible] معویه با یزید [illegible]
بکلام رسیده [illegible] که علاج [illegible]
علاج [illegible] که پدرم وصیت کرده [illegible]
بگو [illegible]
و [illegible]
گردن [illegible]
خورا [illegible]
هم [illegible]
مبلغ [illegible] سال معویه [illegible] و در کتاب [illegible]

ارشاد [illegible]

از ابان بن بشیر النبال روایت است که حضرت امام الباطن والافق [illegible] جناب امام محمد باقر
فرمودند که از [illegible] بر شتری سوار بودیم و به راهی می رفتیم و اشتر رم کرد ناگاه [illegible]
بر مردی افتاد که در گردن او زنجیری بود و یک [illegible] موکل او بود گفت [illegible] معویه [illegible]
ده موکل او گفت [illegible] که هر گز [illegible] خدا [illegible] او را که این معویه [illegible]
چنان [illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که روزی با پدرم در راه [illegible]
می رفتیم که [illegible] و [illegible] زنجیری بود [illegible]
مردی بود [illegible] که آب [illegible]
که این مرد مقول [illegible] معویه بود و [illegible] در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که با پدرم
براه مکه میرفتیم و [illegible] سوار بودیم [illegible] رسیدیم [illegible] بیرون آمد و در گردن زنجیری
بود و بر زمین [illegible] گفت [illegible]
کشیده و گفت [illegible] آتش [illegible]
[illegible] معویه بود و [illegible] در آن کتاب [illegible] که در خدمت [illegible] براه مکه
میرفتیم چون [illegible] رسیدیم [illegible] حضرت فرمود که معویه بود و در کتاب
فصول [illegible] روایت است که [illegible] فرمود که [illegible] معویه در صندوق آتش
است و کلینی [illegible] روایت نموده است که [illegible]
که [illegible] حضرت رسول [illegible] معویه [illegible]
[illegible] و در کتاب فصول [illegible]
[illegible] عبد الملک مروان
روایت کنند که چون عبد الملک [illegible]

[illegible] یکی دیگر بودیم که مشاهده [illegible] نمودیم و حیران [illegible]
که [illegible]
[illegible]
[illegible] ای [illegible] که از آن بتر نباشد حاشا سی و پنجم
در ذکر [illegible] یزید بن معویه لعنة الله علیهما و مقالات مناسب این باب حضرت
امام حسین را بکشته او شهید کردند و آنچه از ظلم و ستم از او باهل بیت رسول الله رسید از ابتدای آفرینش
دنیا تا انتهای آن هیچ آفریده [illegible] رسیده [illegible] رسید و چون در اکثر
کتب [illegible] این واقعه [illegible] به تفصیل ذکر شده [illegible] اثنا عشریه رسیده لهذا از
طول کلام اعتراض نموده و بعضی از روایات متفرقه از کتب [illegible] مناسب این باب
ذکر می نماید که شاید بعضی [illegible] صاحبان هوش رسیده باشد از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
مرویست که چون از مدینه بر آمدیم [illegible] رسیدیم [illegible] که حضرت امام حسین علیه السلام
ذکر [illegible] روزی [illegible] آن حضرت فرمود که [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] و در کتاب منتقفات
آمده که چون امام حسین علیه السلام [illegible] کربلا نزول نمود و صفوف قتال و جدال آراست
بقصد نصرت او [illegible] آن حضرت آمدند امام علیه السلام [illegible] حرب نداده
و [illegible] قایم آل محمد [illegible]
که نصرت آن حضرت نمایند و با اعدا مقاتله کنند و در [illegible] شاه شهیدان
آمدند و طلب اذن [illegible] که نصرت آن حضرت نمایند و با دشمنان مقاتله کنند حضرت
[illegible] اذن نداده فرمود [illegible]

[illegible]

و در کتاب تحفة الابرار از [illegible] روایت است در تفسیر آنکه فما بکت علیهم السماء والارض
که [illegible] آسمان [illegible] چون کشته [illegible] حضرت امام حسین علیه السلام گریست آسمان [illegible]
سرخی [illegible] آسمان [illegible] تا قیامت [illegible] واقعه [illegible]
[illegible] این سرخی [illegible]
این سرخی [illegible] شهیدان کربلاست و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که [illegible] حسین بن علی علیهما السلام [illegible] آسمان سرخ شد [illegible]
آن دو مظلوم [illegible] تا قیامت [illegible] و در کتاب تحفة الابرار از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
مرویست که فرمود ما بکت السماء احد الا علی یحیی بن زکریا والحسین بن علی
وحمرتها بکاؤها یعنی [illegible] آسمان [illegible] یحیی [illegible] و حسین بن علی علیهما السلام
و [illegible] آسمان [illegible] ظاهر می شود و در کتاب [illegible] بیت المقدس ذکر شده و که در روز
قتل آن حضرت از آسمان خون بارید و در بیت المقدس [illegible] که در زیر آن
خون تازه [illegible] آسمان [illegible] خون بسته می شود و در کتاب عیون اخبار الرضا
از [illegible] روایت است که حضرت سلطان علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثناء فرمودند
که [illegible] حسین علیه السلام را شهید کردند آسمان خون بارید و [illegible] بود و در کتاب
فتوحات القدس مذکور است که [illegible]
در روز [illegible] آن [illegible] آب [illegible]
[illegible] آن [illegible]
از حسرت آن تشنه لبان [illegible] آن [illegible]
تیره [illegible] و [illegible] کتاب [illegible]

آمده که بعد از شهادت شاه شهیدان آن ملاعین خواستند که اسب بر سینهٔ پاکیزهٔ آنحضرت بتازند
در آن اثنا از دامن صحرا شیری پدید آمد و در نزد نعش مبارک آنحضرت بپاسبانی ایستاد و چون آن ملاعین
آنرا دیدند عمر گفت این فتنه‌ایست نزدیک وی مروید که مشهور شود پس آن مردودان بازگشتند
روایت است که در حرب صفین که حسین علیه السلام همراه حضرت امیر المؤمنین بود [illegible]
[illegible]
[illegible] امیر المؤمنین روزی خطاب بحضرت امام حسین علیه السلام نموده فرمود کانی بخضب و اعقابها
[illegible] فتخضبت من الحق [illegible] خضاب العروس [illegible]
[illegible]
و در کتاب عقاب الاعمال ابن بابویه قمی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت که آنحضرت
فرموده [illegible]
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که زیارت امام حسین علیه السلام واجب است بر همه کس که اقرار
بامامت او داشته باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن مرثیه که در حق شهیدان اهل بیت من گفته من بر او خوانده‌ام بیت لا اضحک الله سن الدهر ان ضحکت * وآل محمد
مظلومون قد قهروا * و نیز روایت از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود که هر که [illegible] چون [illegible] در
[illegible] شهید [illegible] خود مطلع شده سر آن سرور شهید از [illegible] برگرفته [illegible] و مشک عنبر معطر گردانید و تا یک هفته بر آن سر
تعزیه و نوحه گذاری با گریان خود مشغول بود در آن اثنا یزید پلید گوشه‌ای بر زبان آورد جهت تسلیه [illegible] قبول نکرد و [illegible]
تعزیه ام نه در [illegible] آوری در مرثیه آنحضرت فرموده بیت [illegible] چون گل حسین * هر جا که ذکر واقعه کربلا رود
گر خلق خدای بگرد یا اولیا * ترسم که این معامله با انبیا رود * و بعد از اتمام عزا و ماتم با گریان خود از خانه بیرون آمد
که آورد [illegible] و اثری از ایشان ظاهر شده که محبت و دوستی اهل بیت مصطفی [illegible]
باعث [illegible] و خلاص این زن شد از محبت آن [illegible] در روز جزا و در آفت جاویدان [illegible] و در
کتاب احسن الکبار آمده که کنیزه زن یزید سر مبارک امام حسین را بر داشته [illegible] آن حضرت
فاطمه علیها السلام را در خواب دید [illegible] و از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین مرویست که هر که [illegible]
بگذراند [illegible] در صحرای کربلا [illegible] امام حسین علیه السلام جان فدای کردم ثواب آن مثل ثواب کسی باشد که با حضرت
شهید شده باشد حکایت عمرو لیث [illegible] عرض لشکر میدید [illegible] که هر امیری و [illegible] که خود را [illegible] و مسلح و مکمل
بعرض [illegible] گرز زرین [illegible] چون از عرض لشکر فارغ شد صد و بیست گرز زرین [illegible] بود [illegible] عدد و شمار
لشکر [illegible] خود را از اسب بر زمین انداخته سر بسجده نهاد و روی [illegible] بر زمین [illegible] و بعد از مدت
مدیدی که سر از سجده برداشت [illegible] گفت [illegible]
ای ملک [illegible] این همه لشکر و حشم [illegible] کارهای [illegible] بباید که [illegible]
و [illegible] گفت چون دیدم که عدد لشکر من [illegible] هزار رسید [illegible] واقعه کربلا [illegible]
حضرت [illegible] این لشکر [illegible] در آن صحرا [illegible] من [illegible]
میکردم [illegible] شهید [illegible] که ایشان [illegible]
مرهمی [illegible] اگر رفته‌اند و زنده‌اند [illegible] عالم [illegible] و چون [illegible] راوی است

[illegible]

رسید در خواب دید تاج مکلل بجواهر بر سر و گوهر [illegible] در جنب و راست
[illegible] که این مرتبه [illegible] یافتی گفت خدای تبارک و تعالی [illegible] دشمنان مرا
از من خوشنود گردانید و گناهان مرا [illegible] آرزوی که در عرض لشکر کرده بودم و نیت [illegible]
[illegible] و در کتاب روضة الشهدا مرویست
که [illegible] که روز عاشورا [illegible] و با خود [illegible] حاضر بودم [illegible]
[illegible] و [illegible] بحضرت رسول [illegible] دیدم [illegible] ای شیخ
[illegible] حضرت [illegible] آب [illegible] حسین [illegible] گریه که امروز
کردی [illegible] افلاک [illegible] بیرون
[illegible] بیت [illegible] گریه کن [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] و در تاریخ [illegible] آمده که اول کسی که رسم ماتم [illegible] امام حسین علیه السلام در
میان مردم [illegible] معز الدوله دیلمی است که شیعه اثنا عشری بود [illegible] شد
بمذهب اثنا عشری [illegible] و در شهور سنه [illegible] معتکفی عباسی زمام [illegible]
اقتدار [illegible] معز الدوله [illegible] بغداد این کلمات [illegible] لعن الله معاویة بن ابی سفیان
ومن غصب فاطمه علیها السلام فدکا ومن منع ان یدفن الحسن عند قبر جده ومن نفی اباذر غفاری ومن اخرج العباس
عن الشوری و ترجمه این [illegible] است که [illegible] غصب فاطمه علیها السلام فدک [illegible]
فدک [illegible] حضرت [illegible] گرفتند و [illegible] من منع ان یدفن الحسن عند قبر جده [illegible]
[illegible] حضرت امام حسن را که [illegible] جد خود دفن [illegible]
مدفون [illegible] نفی اباذر غفاری [illegible] که اباذر را [illegible] اخراج نمود

وعبارت ومن اخرج العباس من الشوری [illegible] که [illegible] انتقال [illegible] بالشوری [illegible]
و [illegible] این کلمات را [illegible]
[illegible] اسم معاویه [illegible] این کلمات [illegible] لعن الله
الظالمین [illegible] آل محمد بیت [illegible] و در تاریخ [illegible]
مذکور است که در [illegible] سنه [illegible] در بغداد نزاع واقع شد در میان اهل سنت و طایفه شیعه
[illegible] که [illegible] از روی تعصب [illegible] را [illegible] نام کردند [illegible]
[illegible] کلخ بغداد که مسکن شیعه بود رفتند [illegible]
عثمان [illegible] باب الکرخ [illegible]
[illegible] حکایت [illegible] و دشمنان ائمه طاهرین [illegible]
موصل [illegible] ناصبه بود [illegible] اهل بیت رسالت [illegible] عقیده [illegible]
که [illegible] حضرت امام حسین علیه السلام را
که [illegible] شام [illegible] واقع شده [illegible]
[illegible] جمال الدین
[illegible]
و چون [illegible]
[illegible] رفت [illegible] که قیامت
[illegible] خطاب [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] الهی [illegible] کربلا [illegible]

[illegible]

مرتبه [illegible] خطاب کرد که [illegible] را در باب [illegible] جواب
شنید [illegible] ملک جمال الدین [illegible] و از عقیده [illegible] بغض [illegible]
و [illegible] ملک [illegible] شد و چون [illegible]
اهل بیت علیهم السلام [illegible] و منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرین
آنحضرت گفته و در کتاب [illegible] المؤمنین [illegible] مذکور است و در کتاب فتوحات القدس آمده که [illegible]
[illegible] امام حسین [illegible] دو چون آب [illegible] و در شهد مقدس آنحضرت [illegible]
[illegible] مقدس آنحضرت داخل شد [illegible] حسین علیه السلام [illegible] و در کتاب تبصرة العوام ذکر شده
که [illegible] زلزله ظاهر شد [illegible]
در شهور سنه [illegible] هزار کس هلاک شدند و در کتاب احسن الکبار آمده که [illegible] یزید [illegible] مدینه [illegible] کردند
و [illegible] هزار کس [illegible] عزم مکه کردند و منجنیق ساختند [illegible]
[illegible] قتل و غارت میکردند و در کتاب [illegible] ترجمه منهاج الکرامه ذکر شده که [illegible]
بر [illegible] مدینه [illegible] هفتصد کس [illegible]
بقتل آوردند [illegible] هزار کس [illegible] خون [illegible]
حضرت [illegible] خانه کعبه [illegible] منجنیق خراب کرده [illegible] در کتاب [illegible]
ذکر شده [illegible] یزید [illegible] کعبه [illegible] مدینه [illegible] بد
[illegible] بیست و ششم [illegible]
[illegible] تاریخ [illegible]
که بعد از شهادت حضرت امام حسین [illegible] یزید [illegible]
[illegible] ایام سلطنت او [illegible] سال [illegible]

گرد از هر جانب جمعی یزید بیرون آمده جنگ و جدال با سپاه [illegible] در انداختند و او از غم و اندوه بیمار شد
و علتها و مرضهای گوناگون بروی پدید آمد و اطبا از معالجه او عاجز شدند و هر چند آب میخورد عطش او زیاده میشد
و پیوسته میگفت العطش العطش و بسیار تشنگی احساس کرده و اندرونش سیاه شده بود و هر دم میگفت این عار را از
من دور کنید و میگفت آه آه چه آتش در دل من است و این چه حالت است که مرا روی داده گویا [illegible] در
درون شکم من است و هر دم میگریست و در آن رنج بود تا روزی طبیبی [illegible] بر بالین او آوردند طبیب چون
مشاهده احوال او نمود گفت [illegible] خیمه [illegible] از اجمع نموده [illegible] گرفته گفت
این را فرو بر و چون یزید [illegible] خیمه را بلع نمود و بعد از لحظه خیمه را از درون آن بیرون کشید دید که آن
چندین [illegible] است طبیب متحیر شده گفت [illegible] که بدین علت گرفتار شده [illegible] خود [illegible]
که این مرض [illegible] شود [illegible] فرزند رسول [illegible] باشد و اگر [illegible] و چون یزید [illegible] گفت [illegible]
ذات حقیقت [illegible] طبیب گفت [illegible] که از برای [illegible] فرزند رسول خدا [illegible]
داری [illegible] اسلام [illegible] و هر روز [illegible]
زیاده می شد [illegible] و [illegible] که [illegible] در [illegible]
تا روزی [illegible] خوف [illegible] بالا رفته [illegible] که [illegible] بود
بیفتاد و هر چند [illegible] که [illegible] را [illegible] ظهور کرد
و آن [illegible] که در [illegible] آمده که در [illegible]
چنانکه در روضة الصفا مذکور است که بعد از انقراض خلافت بنی امیه خلفای بنی عباس [illegible] در [illegible]
[illegible] خاکستر دیدند و در بعضی نسخ مسطور است که یزید [illegible]
[illegible] و در آن [illegible] گردید [illegible] در آن [illegible]

بان عورت

بان عورت و [illegible] آب میکرد و هر که [illegible] رسید و در [illegible] ذکر شده که چون آن ملعون در [illegible] که از
[illegible] نا [illegible] شد هر چند [illegible] کردند [illegible] آوازی شنیدند که [illegible]
یزید پلید را [illegible] در [illegible] گرفتار کرده است که [illegible] چون این خبر از جانب [illegible]
[illegible] رسید [illegible] و در تاریخ حبیب السیر [illegible] ذکر شده که یزید روزی [illegible]
اقدام می نمود [illegible] بر خواست [illegible] کرد و در آن [illegible] خورد [illegible]
الاسفل [illegible] *بیت* هر که [illegible] *بیت*
خسران [illegible] حضرت امام حسین علیه السلام در لوامع الانوار و در دیگر کتب ذکر شده که آن گروه گمراه که در لشکر
عمر سعد بودند همه [illegible] در دنیا مبتلا شدند [illegible] خواه [illegible] خواه [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] بوده و در کتاب روضة الواعظین ذکر شده که حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که در عقب خیمهها [illegible]
خندقی بکنند و پر از آتش سازند که [illegible] نتوانند [illegible] آن حضرت [illegible] از لشکر
عمر سعد بیرون آمد چون آن خندق و آتش دید [illegible] گفت ای حسین [illegible] پیش از آنکه [illegible]
که خود [illegible] آتش [illegible] آن حضرت فرمود اللهم [illegible] عذاب النار [illegible] آن ملعون [illegible] در آن خندق
آتش انداخت [illegible] و در آن کتاب آمده که [illegible] حسین
[illegible] لشکر عمر سعد بیرون آمده گفت ای حسین آیا میبینید [illegible] که [illegible] از آن [illegible]
و [illegible] قطره [illegible] بکشید [illegible] امام حسین علیه السلام فرمود [illegible] اللهم [illegible] عطشا
[illegible] را عطش گرفت [illegible] و چندان [illegible]
بجهنم واصل شد و نیز در آن کتاب آمده که [illegible] محمد بن اشعث الکندی [illegible] آن حضرت [illegible]
دعا [illegible] ملعون [illegible] بیرون رفت و [illegible] عقرب [illegible]
بجهنم واصل شد و در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که بعد از قتل حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] و برص [illegible] چند از [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] و طعام [illegible] و آتش [illegible] از [illegible] خوار و هر که از آن
[illegible] مبتلا شده [illegible] که [illegible] خاکستر شده بود [illegible]
بود [illegible] از [illegible] خون تازه [illegible] خوش که از آن
[illegible] که از آن [illegible]
فتوحات القدس آمده که [illegible] زر سرخ از میان اموال آن حضرت برده بود [illegible] از آن
[illegible] دختر [illegible] آتش [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] که بعد از شهادت حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] که [illegible] در آن [illegible] واصل شد و [illegible]
[illegible] و در فتوحات القدس آمده که بعد از شهادت آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت را [illegible] مبارک [illegible] پوشید [illegible] و در آن [illegible]
[illegible] بود [illegible] آن حضرت [illegible] مو [illegible] شهرت [illegible]
و نیز در آن کتاب ذکر شده که [illegible] آن حضرت [illegible] در جمیع اعضای
وی [illegible] میگفت
[illegible] منوش
[illegible] و بجهنم [illegible] *بیت* هر که تیغ ستم کشید برون *بیت* فلک [illegible] خون *بیت* و در اکثر کتب
مذکور است که بعد از [illegible] که [illegible] آن حضرت [illegible] عبید الله
ابن زیاد علیه اللعنه آورد و چون آن کافر [illegible] را به [illegible] ابن زیاد علیه اللعنه آورد و حشم [illegible]
داشت [illegible] اعلا ... [illegible] الملک [illegible]
[illegible] یعنی [illegible] که [illegible]

[illegible]

بهترین [illegible] که [illegible] ام [illegible] ابن زیاد [illegible] گفت که [illegible] ابهترین
مردمان [illegible] اقدام میکردی [illegible] گردن [illegible] زدند و روایت [illegible]
کردند و گفت [illegible] از عقب تو می آیم و در بعضی روایات آمده که سنان ابن انس [illegible]
[illegible] که در وقتی که [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین علیه السلام را به [illegible] مالک [illegible]
[illegible] شهدا را [illegible] آن ملعون [illegible]
شد و گفت اگر [illegible] امام حسین [illegible] فرمود که او را
بقتل رسانیدند [illegible] شمر و [illegible] علیه اللعنة والعذاب بعد از واقعه کربلا [illegible]
[illegible] که دندان [illegible] بیرون آمده بود
و در [illegible] بود [illegible] شهدا [illegible] آن حضرت [illegible] آن حضرت
چون مشاهده دندان و سینه [illegible] آن [illegible] فرمود که [illegible]
زیرا که [illegible] واقعه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله [illegible] *بیت* بوقت
[illegible] آواز می آید که [illegible] حق [illegible] و دیگر از دشمنان اهل بیت عبید الله
ابن زیاد [illegible] که [illegible] حضرت امام حسین [illegible] شهید
کردند و چون [illegible] ملعون [illegible] مبارک [illegible] ملاحظه کند [illegible] قطره
خون [illegible] مبارک جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام [illegible]
[illegible] و [illegible] که از [illegible] روز [illegible]
داشت [illegible] عفونت داشت که هیچ کس [illegible]

همیشه میل یاخود داشت که حصار میس التمون آن بود استونند فایده بران مترتب شد و بوی عقوبت
آنزا اهل محبس می شنیدند تا زنده بود بآن درد و الم گرفتار و معذب بود و ابراهیم بن مالک اشتر ابوعمر را که مختار
ابن زیاد را اگرفته بعقوبت تمام بسزای و جزای کردارش رسانیده بهر کشش بآتش قهر و غضب سخت و سر او را
بکوفه نزد مختار فرستاده و در رساله قاضی زاده کره رودی مذکور است که عبیدالله بن زیاد با [illegible] سوار و پیاده بجانب
کوفه می آمدند تمام ایشان بدست ابراهیم کشته شدند بجای که بعدد سی نفر از زنان و فرزندان آن اهل خانه التمون
بود که بدست ابراهیم تمامی بقتل آمدند و در مجالس المؤمنین آمده که عسکر ظفر قرین [illegible] در آن روز ابن زیاد را
با هفتاد و هزار کس از محبی لشکران بقتل رسانیدند و در کشف الغمه مسطور است که چون سر او را بدار الاماره آوردند در زمین
کذاشتند ماری پیدا شد و تتبع آمده بمنخر آن لعین رفته و بعد از ساعتی برآمده رفت و بعد از لحظه باز معاودت نموده
بازمکی نموده برآمد بار سیوم بمنخر سنابین دمی در انجا قرار گرفت و هر زهر که داشت در آن ریخته تعجب کرده بودکار خود نموده بوطن خود
مراجعت نمود و در کتاب مسیعات الاعمال منظور آمده که آن مار بمنخر عبیدالله زیاد در رفت و بعد از آنکه بیرون آمد بمنخر
دیگر التمون مردود رفت بیت عمرو عاص و یزید ابن زیاد چه قوم بنود نسل فساد یکا دیگر از آن جماعت کمراه نام سعد عمر بن سعد
است که بفرموده ابن زیاد و سردار لشکر اهل خذلان و نفاق گشته آب بر روی شاه شهدا بسته بامید حکومت ری
آنحضرت را شهید کرده برادر خود نرسیده و در روضه که ابن سعد عنوان را التکلیف سرداری کرده طاغیه باغیه و حکومت
ری نمود عمر در آن تردد خوابید که بموجب شهیدان بجای نموده وان از حکومت ری میکشد ابن انشد از آن شعرای نمود
کنت واقع بین ارضاه و بهر دو کار که از آن هر دو بفکرم که دای کونیم وان نکات سلطنت ملکت ری
وان دیگر اثم و عقاب و بخطر قتل حسین قتل او موجب است بر الافت غیبت بنود لیک ز ری قیمت
را فره عینی التش قتل حسین انشبه آن دولت افزا هیچ عاقل بهر دولت موجود دین وار امیع این
بنانه روایت که روزی در خدمت مولای مؤمنان و مستر دار جهان امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب بودیم آنحضرت
خطبه می خواندند و مرد هر ایند و لیقت میکرد و میگفت سوال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید بس بخدا قسم

کمراه الخزاعی

که سوال مکنید از من آنچه گذشته و خواهد آمد مگر آنکه آگاه ساز شمارا باین ابن سرخ عرایض
سعد بن وقاص و گفت یا امیر المؤمنین مرا خبر ده مرا که چند موی در سر و ریش من است آنحضرت فرمود
که رسول خدا خبر داده مرا از این سوال و خیبت در سر و ریش تو موی نیست مگر آنکه در بن او شیطانی نشسته
و در خانه تو کسی هست که قاتل حسین پسر من باشد و عمر سعد در آن وقت در پیش سعد حاضر بود و در
کاشف الحق آمده [illegible] ارزواقعه کرباهر که عمر سعد را امید بملکیت بدان قتل حسین ابن علی یعنی
این لعین کشنده حسین [illegible] اینکه روزی که امام حسین علیه السلام آمده گفت ابن سعد ابن زنان
آنست که من ترا خواهم کشت آنحضرت تبسم فرموده فرمود که چنین گفتی که ابن لعین ها میکشند و بیفکند میستد
امری که بظهور خواهد رسید بزبان ایشان جاری می شود ولیکن تو ای پسر سعد بعقابی بدان که بعد از من
شکم خود را از گندم عراق سیر کوارهی کرد و زنده گانی تو بعد از من کوتاه بود و مگر اندک و آن لعین از روی ابن کبر
گندم عراق را که نرزد بلکه نان گندم را نتوان خورد و نان جو میخورد و از راهم رسید که نتوانست کی نان
گندم بخورد و آخر آن امر مختار را در ابلمرش حفص گرفته گفت بیت کبرم که روز کار تو را امیر ری کنند آخر اجل
نه نامه عمر تو طی کند واقعه چنان شد که به کسی فرستاد مختار بدان اشتر سر آن عمر را از تن جدا کرد و در حال
تن او بسته و آتش کرده کرم در افتاد و جسد مهدش بابر کمی ملک سوختند و آرزوی حکومت
در حواطرش ماند و بدان مراد نرسید و در بعضی روایات آمده که آن شقی بصورت سگ مسخ
شده و در بین ری از بهر آب میگردد و هرگز سیراب نمیشود تا باب هم نرسید تا محلی که از حمیم جهنم
سیراب گردد بیت ای کار بسته کو زن ری او کار ری هست آخر رضا ز جهان کام بنود هیچ اندیشه کردی
از روز تعلیق گر زها و جرمت ایشان جه وقت فرمود که آه از آنم که کند فاطمه از جور زد او مصطفی
از تو غضبناک که خشم آلود و یکی دیگر از آنان کرده روسیاه حرمله ابن کاهل اسدی است و آن لعین را

که سر شاه شهدا را بدمشق می برد و در راه شام منهال میکرد و با او چیها نموده و در اعلام الشیخ طوسی و در کشف
الغمه مذکور است که منهال ابن عمرو کوفی متوجه زیارت حرمین زاده الله شرفا شده در مدینه بطیبه
بخدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام مشرف شده آنحضرت از احوالات مختار پرسید
گفتم بر سند حکومت متمکن است و هر روز جمعی از دشمنان شما را بقتل میرساند فرمود که حرمله ابن
کاهل زنده است گفتم بلی امام علیه السلام فرمود اللهم ده و فته حر الحدید اللهم اذقه حر النار راوی گوید
که چون بکوفه رسیدم روز دیگر بیرون شهر دیدم که مختار سوار ایستاده است و جمعی گرد بر گرد او
قرار دارند و چنان مینماید که انتظار کسی دارد و من نیز سلام کردم بایستادم بعد از لحظه دیدم که حرمله
پیدا است و گردن بسته آوردند مختار شگفت بسیار نموده گفت الحمد لله خدا مرا بر تو مستقط کرد فرمود
که دستهای او را ببرند و آتش عظیمی افروختند و آن لعین را بند از بند جدا کرده و بر آتش انداختند من چون آنرا
از امام شنیده بودم تبسمی نمودم مختار را نظر برمن افتاد وجه تبسم را پرسید گفتم در مدینه بخدمت امام علیه السلام
رسیدم چنین و چنان خبر فرمود والی اکنون از شهر داخل شده این امر غریب را مشاهده نمودم و کلام آنحضرت
بخواطرم رسید تبسم کردم مختار از این سخن بار اسب فرود آمده دو رکعت نماز بگذارد و سجده شکری بجا آورد
و مدتی بسجده بود بعد از آن سوار شده و در خدمتش روان شدیم و چون برابر خانه رسیدم نیز
خانه من افتاد التماس کردم که ساعتی بخانه من فرود آئید گفت در آن وقت که تو از انتقال دادی و چون
هنوز چیزی نخورده بودم شکرانه که امام علیه السلام دعا کرده الحمد که از حق تعالی طلبید از من بظهور آمد تا وقت
روزه گرفتم و امروز رسیدیم و اگر دعوت ترا اجابت میکردم خدا اجرای اجر را که این مرده
بمن رسید نمیدادم و در تاریخ روضة الصفا و مختار نامه مفصل احوال قاتلان حضرت امام علیه السلام و کیفیت
هر یک از آنها را بجوئی که خاطر دوستان و محبان خاندان نبوت و رسالت خواهد از آن شده
اگر کسی ذوق و مطالعه زیاده از این جهة استشفاء خواطر داشته باشد به آن کتابها رجوع نماید و معلوم نماید

قدس سره مختار را از مقبولان شمرده و از محبان اهل بیت نام برده و در کتاب مجالس المؤمنین از طرق اهل بیت علیهم
احادیث بسیار در نیکوئی اعتقاد و مختار مذکور است و در رفتن دشمنان خاندان اهل بیت جمعیه میبذول داشته چنانکه ابو مزید
خوارزمی گوید که مختار چهل هزار نفر را بقتل رسانیده و کس از دشمنان و مبغضان حیدر کرار بقتل رسانیده و قاضی میر حسین
میبدی در شرح دیوان مرتضوی و از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل کرده که عدد آنکه بحق که دردست مختار کشته
شدند بیشتر دو هزار کس رسیده و در مجالس المؤمنین مسطور است که حضرت امیر المؤمنین فرمود سیقتل ولدی الحسین
و سیخرج غلام من بنی ثقیف و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون الفرحی و هو المختار بن ابی عبیده الثقفی یعنی
زود باشد که فرزندم حسین را به ستم و ظلم بکشند و لیکن برخیزد که پسری از قبیله ثقیف بعد از او و بکشد آن جماعتی را که با او ظلم کرده
باشند یا بکشتن او راضی بوده اند سیصد هزار کس و سه هزار مرد و آن مختار ابن ابی عبیده ثقفی است و در کشف الحق مذکور شده که حضرت
امام محمد باقر علیه السلام مختار را دعا میکرد و منع فرمود و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر او رحمت فرستاد و حضرت امام زین
العابدین علیه السلام با او خیر دعا نمود و در کتاب فتوحات القدس آمده که جبرئیل امین از جانب رب العالمین بخدمت سید المرسلین
پیغام رسانید که یا محمد بخشیدم کسی که ترا بکشد هفتاد و هزار کس را کشتم و از برای قتل فرزند تو حسین دوباره هفتاد هزار کس را خواهم کشت
و در صحیفه رضویه نقل شده که کشنده امام حسین در تابوت از آتش و دستها و پاهای او بسلاسل آتشین مقید و مغلول است
او افزون از حد و شمار و در کتاب خیرة النعمه و ترجمه منهاج روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کشنده
حسین علیه السلام در تابوتی باشد از آتش و بر او باشد نصف عذاب اهل دوزخ و دستها و پاهای او را بزنجیرهای آتشین
بسته باشند بیفکنند سرنگون چون پاره ای و او را سوخته گردد حق تعالی پوست تازه دیگر بر او کند و آب جوش بر او ریزند و چنین
باشد و هر که شریک در قتل آنحضرت باشد با من بعضی در دوزخ همیشه معذب و معاقب است و نیز در آن
کتاب از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت است که سخت گردد خشم خدا بر کسی که خون اهل بیت
و عترت من بریزد و آزار رساند بمن و بر اهل عترت مرا کوبانده و در صحیفه رضویه ذکر شده که حضرت مولی علیها صلوات الله و سلامه
بعد از فوت برادرش حسن از خدا امتناع نمود و بعد وحی فرستاد که اگر راضی آمرزش

فدلی

اول این و آخرین را مطلبیدی و دعای تو اجابت میکردم و همه را میسر میدادم مگر قاتلان حسین را که من خود
انتقام حسین از قاتلان او خواهم کشید کس انجمان خونها رزد جهان افتد که هرگز برنخیزد و در کتاب
عیون الاخبار الرضا خبری ایراد نموده که مضمونش مشعر است بر آنکه مهدی آل محمد ذریه قاتلان امام حسین را بقتل خواهد رسانید
پس هنوز انتقام این خون باقیست تا خروج حضرت صاحب الزمان علیه السلام و روایتست که بعد از واقعه کربلا
حضرت امام حسین شهید در مدینه آوازی می شنیدند و صاحب آن را نمی دیدند که باواز بلند این شعر را میخواندند ابیات
ایها القاتلون جهلا حسینا ابشروا بالعذاب والتنکیل کل من فی السماء یدعو علیکم من نبی و مرسل و قبیل قد لعنتم علی لسان
ابن داود و موسی ابن مریم صاحب الانجیل و بصحت رسیده که هیچ کس از قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام و آن
گروهی که بشهادت آنحضرت راضی بودند و شماتت نمودند از دنیا بیرون نرفتند مگر آنکه پیش از مرگ بعضی محنت
و رسوا و گرفتار شده بقتل یا مبتلای [illegible] چنانکه در کتاب لوامع الانوار از ابو رجاء عطاردی روایتست که مرا همسایه
بود از بنی جهیم که آن لعین دشمن اهل بیت بود و چون خبر شهادت حضرت امام حسین علیه السلام شنید سخن [illegible]
گفت که لایق بحال خودش بود هنوز آن ملعون سخن را تمام نگفته بود که [illegible] و زنده چند [illegible]
[illegible] در کتاب یعقوب ابن سلیمان روایت کنند که شبی با قومی حکایت کردند که هیچ کس
نبود از آن جماعت که در کربلا با امام حسین علیه السلام محاربه و مقاتله نمودند مگر در همان سال بعقوبتی و بلائی گرفتار شده
بمرد از آن مجلس یکی گفت من در میان آن جماعت بودم و مرا خبری نشد ناگاه چراغی که میسوخت تاریک شد
آن مرد لعین برخاست تا آن چراغ را روشن کند آتش در انگشت او گرفت و انگشت بدهان برد که آتش را
فرو نشاند آتش در ریش و مویش افتاد و از خانه بیرون آمد خود را در آب انداخت آتش تمام روی
او را گرفت و جسم پلیدش در میان آب به آتش غضب الهی سوخته گردید که العیاذ بالله اثری از او باقی نماند همچو
فرعون قوم و گردن کش از ره آب رفته در آتش باب یازدهم در ذکر بعضی از دشمنان و مبغضان
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] بدبختان عبدالله بن زبیر عوام است که آن مرد [illegible]

[illegible]

بدار به الخمر خود مینمود [illegible] بعداوت اهل بیت علیهم السلام بود و [illegible] عبدالله [illegible] ابو بکر
و عداوت اهل بیت اظهار [illegible] روضه و جده [illegible] رسیده بود و در کتاب لوامع الانوار
آمده که عبدالله ابن زبیر چهل جمعه در مکه خطبه خواند که صلوات بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله نفرستاد تا مردم از آن
منکر او شدند و با او در عداوت در آمدند و دیگر از دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سعد ابن ابی وقاص
قرشیست که از اهل شوری بود و با سعادت آنکه سرور مؤمنان در بیکار [illegible] اورده بود لیکن آنحضرت را در دل
گرفته میل بخلافت عثمان کرد و در زمان خلافت ظاهری حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت با آنحضرت
ننمود و در کتب سیر آثار آمده و ذکر شده که سبب عداوت و کینه سعد ابن ابی وقاص با مولای مؤمنان آن بود
که آنحضرت [illegible] که یکی از اقربای سعد بود در بیکار [illegible] بقتل رسانیده بود و دیگر از مبغضان آنحضرت
ابو عبیده جراح است که با عثمان [illegible] دیگر عبدالرحمن عوف قرشی بود که کینه و عداوت
با آنحضرت اظهار میکرد و دیگر سعید ابن عاص از دشمنان آنحضرت بود و دیگر از معاندان آنحضرت حکم ابن
عاص عم عثمان بود و [illegible] منافقان بود و دیگر ولید ابن ابی عقبه که برادر مادری عثمان بود که زبان
درازی بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود آنحضرت فرمود که خاموش شو ای فاسق حق سبحانه و تعالی این
آیه فرستاده افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون که حکم بفسق آنفاسق و ایمان آنحضرت علیه السلام کرده [illegible]
[illegible] من ورائه جهنم و یسقی من ماء صدید [illegible] علیه [illegible]
یعنی یکسان نباشند و برابر نبود آنکه در دوزخ باشد و [illegible] شراب او [illegible] و آنکه
در بهشت باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از دشمنان آنحضرت زیاد ابن ابیه است که چون پدر مشخص نداشت باین اسم شهرت یافت

چنانکه در باب [illegible] ذکر شده و معاویه [illegible] از [illegible] و آن ملعون [illegible]
و عار [illegible] دشمنان مولای مؤمنان علیه السلام [illegible]
امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] و هزار شیعه را [illegible]
و در کتاب فتوح [illegible] از تاریخ ابن اعثم کوفی نقل شده که چون [illegible] بحضرت امام حسین
رسید [illegible]
[illegible] دشمنان آنحضرت
[illegible]
رساله ذکر شده و تقصیری [illegible] هزاران لعنت حق [illegible]
[illegible] باب دوازدهم در ذکر بعضی از احادیث و روایات [illegible] دشمنان حضرت امیر المؤمنین
و مبغضان اهل بیت [illegible]
[illegible]
حضرت [illegible]
[illegible] بغض و عداوت ائمه الطاهرین [illegible]
که در دنیا بعذاب و مبتلا شوند در قیامت بعذاب الیم گرفتار خواهند شد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دشمنان حضرت امیر المؤمنین [illegible]
عداوت [illegible] دوستان آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین
[illegible] نیمه ماه شعبان بود [illegible]

[illegible]

مومنی [illegible] که [illegible]
[illegible] آنحضرت فرمود [illegible]
ذو الفقار را برداشته [illegible]
[illegible]
فرمود که من اسد الله الغالب و ابو الائمه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مصطفی زوج البتول [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] دشمنان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] از معجزات و کرامات [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

بیک قدم آنحضرت را می بوسیدند و بر چهرهای خود میمالیدند و استشفا مینمودند بیت چو خوبان سر برین در می نهند بجبهه اینجا مگر از
خاک رهند پس آنحضرت برخاسته خطبه خواند و حمد و ثنای الهی و نعت حضرت رسالت پناهی بتقدیم رسانیده
فرمود ای مردمان هر که ما را دوست دارد داخل دوزخ نشود و هر که ما را دشمن دارد داخل بهشت نشود و من قسیم جنت و نارم
این یک جماعت را بطرف راست میفرستم که جنت است که آن دوستان منند و دیگر طایفه را بجانب چپ
حکم میکنم که دوزخ است و ایشان دشمنان منند و من در روز قیامت بر دوزخ خطاب خواهم کرد که این از من و آن
از تو و شیعیان من مثل برق خاطف و رعد عاصف [illegible] خواهند گذشت [illegible] مردمان همه
بیکبار گفتند الحمد لله الذی فضلک علی کثیر من خلقه یعنی حمد خدا را که ترا فضیلت [illegible] داده است بسیاری از خلق خود بیت
هرجا باشد [illegible] خاک بردارم [illegible] که آب آید بیرون و در کتاب فتوحات القدس مذکور است

[illegible]

با این قدر [illegible] آنحضرت متوجه او شده [illegible] مبارک را بحرکت در آورده [illegible]

[illegible]

در آن کتاب روایت است که یکی از [illegible] از حضرت امام زین العابدین علیه السلام سؤال نمود که [illegible]

[illegible]

[illegible]

آمده که حضرت امیرالمومنین علیه السلام بعد از رسول خدا بجهت از چهار کس شهادت روز غدیر و کلام معجز نظام حضرت مقدس
نبوی که من کنت مولاه فعلی مولاه طلب نمود آن چهار کس کتمان شهادت نموده بنفرین حضرت گرفتار شدند و هر یک ایشان
بدعای آنحضرت بمرضی و بلیه معذب و معاقب شدند و انس بن مالک که بدعای آنحضرت بمرض برص و دیگر گرفتار شد
چنانچه در باب احوالات انس نوشته شد و دیگر ازیشان اشعث ابن قیس الکندی که بدعای آنحضرت کور شد و جریر
بن یزید که بدعای آنحضرت طلیق از زمان جاهلیت مرده و هم چنین براء بن عازب منافق بود بدعای مولای مومنان در غربت بدیار
رنج و عقوبت مرد و آن ملعون از جانب معاویه امیر و حاکم یمن شده و در الحجهم و اصل شد کما قال امام تقی بود
وقع الشقف بوجهه [illegible] و دیگر از آنجاییکه بسبب عداوت آنحضرت بعقوبت گرفتار شدند مرة ابن قیس است
و او کافری بود صاحب مال و جاه روزی از احوال آبا و اجداد ملعون خود استفسار نمود و با او گفتند که علی ابن ابیطالب آبا و اجداد
ترا با هزار کس از فرعون و چون نیست ... نو بقتل رسانیده آن ملعون با دو هزار سوار و چهار هزار پیاده روانه نجف اشرف شد که علامه
نموده اهانت و بی ادبی بروضه مقدسه منوره و سکنه آن کند و چون بدشت نجف رسید و چون به نجف اشرف رسید و خدام
و سکنه آن مشهد مقدس از خوف و ترس آن ملعون پناه بروضه منوره آوردند و او داخل روضه شد گفت ای علی تو آبا
و اجداد مرا کشته و گفتگوی بی ادبانه نسبت بسرور اولیا نموده در این اثنا دو انگشت مبارک حیدر کرار بدر آمد بزمان دو
انگشت از مرقد مطهر منور بیرون آمده چنان بر کمر کشش زد که مثال خیار تر بدو نیم شده و در ساعت سنگ سیاه شد و تا حال آن سنگ
هست ما متبرکه بروز حشر حصار افتاده الملک و مثل است و بعد از آن واقعه مردم نجف اشرف آن سنگ را از نزد
حیران در آورده بیرون پای بود که بیلسار [illegible] نداشت و فردوسی طوسی این واقعه خبر میدهد شعر که
بدو انگشت مرقه را بدو نیم برای قسم علاوه بر شمشیر ذوالفقار انگشت و مداوای تابیهی باوردن کسی که بیاید از سلاطین
دون الا قتدار بعضه او رسید بر سر قبر حنیفه ملعون آمده قبر کج آن مسجد را شکافته استخوان رمیم او را با آتش قهر و غضب
سوخت و چند گاه قبر او را مستراح خاص و عام گردانید و بعد از آن سنگ سیاه کج بر گشته را در آن موضع دفن نمود
که از نزد انشمندان و بهریز کاران فرقه ناجیه اثنی عشری فرمود که مرا دوستی بود و با ایمان صلاح و دانش و ورع و زهد
و تقوی و برادران و فعال و گفتار او اعتقاد تمام داشتم او همیشه این دو شعر را ورد زبان خود نموده ها اورا تکرار
روزی بجهت اتفاق کردم آن رسیدم که آن دو شعر و سرور دا است از وجه آن پرسیدم گفت

دوستی مولای مومنان و پیشوای متقیان اسد الله الغالب مولانا علی ابن ابیطالب علیه السلام را دیدم انحضرت
بمن خطاب فرمودند که آن اشعاری که ورد زبان خود ساخته بخوان در خدمت آنحضرت خواندم تبسم نموده
تلطف فرمودند بسیار تحسین کردند من از سرور و خوشحالی از خواب بیدار شدم و آن ابیات آن است که ذکر کرده
بسم الله و آگاه باش که تسبیح و ورد ذکر بهتر و نیکوتر از دوستی و محبت و ذکر فضایل و مناقب امیرالمومنین و اولاد طاهرین
او و دشمنی و عداوت و نفرین و دوری از دشمنان ایشان نیست و این حسام میرزا [illegible] بد اعتقاد و طریقی
و مذهبی یارب بحق عقیده ز ظلم براوری طو بار حیی و تر ابا و مرقدی با مهر اهل بیت یکانم به بیبری
و در کتاب فتوحات القدس و کشف الغمه از ابوالقاسم حسن بن محمد مشهور بن الوقی منقولست که روزی در مسجد الحرام
نشسته بودیم در مقام ابراهیم کثرت عجیب و جمعیت غریب مشاهده نمودم چون بنزد یک رفتم راهبی را دیدم که جبه
صوف در بر داشت و بغایت خوش گو با دو هزار در برابر مقام ابراهیم علیه السلام نشسته حکایت میکند که
روزی در صومعه خود نشسته بودم ناگاه دیدم مرغ بزرگی بصورت عقاب از هوا فرود آمد در کنار دریا بر سر سنگی نشست
و ربع بدن انسانی را از منقار انداخت و متوجه هوا شد و بطریق چهار مرتبه فرود آمده ربع انسانی
را که برو از منقار انداخته تمام بدن انسانی از آن اطراف نمود ناگاه دیدم که آن چهار جزو بقدرت حق تعالی
بیکدیگر التیام گرفته بیکران شد در بکشیده مرد گریه منظری بر خواست و با طراف و جوانب خود نگاه میکرد
که باز آن مرغ در رسید و بمنقار ربع بدن او را پاره فرو برد و بطریق اول دو ... بحکم خدا ربع از بدنش پرید و باقی
بدن انفصال نموده تا آخر او فرو برده برواز کرد من از مشاهده و معاینه آن امر عجیب و صورت غریب حیران
و متفکر بودم که کاش در وقتی که آن شخص بر خواسته بود و اعضایش درست گشته از او سوال کردم که وی چه کیست
و بسبب این عذاب چیست روز دیگر ناگاه دیدم که همان مرغ بدستور دوش بکنار نشسته آمده ربع ربع او را تا گرده
تا اجزا و اعضای آن شخص تمام شده برهم متصل گشت من استماع او پیش دویده از احوال او پرسیدم گفت
وار احوال شهر آن و بدبختی گرفتار شدم پرسیدم گفت من عبدالرحمن ابن ملجم و بدترین اولاد آدم و حضرت
علی ابن ابیطالب وصی رسول آخرالزمان را شهید ساختم از انروز خدا تعالی مقرر ساخته ابن عذاب بر من گماشته

و هر روز چند مرتبه مرا چنین از هم جدا کرده میخورد و بعد از آن قی میکند و چون زنده شوم باز مرا این خواری میکشد
و هر گاه بمحض عداوت باطنی با آن حضرت هر چند بحکم ظهور رسید ابدالا باد در دوزخ خلاص و نجات
نخواهند یافت بس به همین که برای قاتل او چه باشد و این بکنه علاوه بر آنچه مشاهده شده است و نقلی که این
علم معروف چند هزار قسم از این و سخت تر در عالم برزخ است تا روز قیامت و در دوزخ چه قسم
عذابها و عقابها و چه نوع بلاها از برای او حضرت قاهر ذوالجلال آماده و مهیا کرده باشد و در کتاب کشف الغمه از
زهری روایت است که او گفت عبدالملک مروان از من پرسید که روزیکه علی ابن ابیطالب علیه السلام مقتول شد
آن روز را چه علامت بود من گفتم آن روز این بود که هر سنگ ریزه که در بیت المقدس برداشته شد در زیر آن خون
تازه بود عبدالملک چون این سخن گشته گفت من و تو در این حدیث موافق یکدیگریم و نیز در ان کتاب از حضرت
خاتم الاوصیا منقولست که از حضرت سید الانبیا صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله بدبخت ترین مردم چه
کس است فرمود آن کس که ناقه صالح را پی کرد و بعد از آن کسی که تیغ بر فرق تو زند و محاسن تو در آن کتاب آمده که شخصی از معاندان
و معاندان اهل بیت رسالت نزد منصور دوانقی رفته بهتان و افترا بحق حضرت امام جعفر الصادق
علیه السلام بیان نمود پس منصور آنحضرت را طلبید و گفت فلان و فلان مرا خبر داده که تو اجتماع کرده فرمود که اگر او را حاضر
کنی من خواهم که ان تو کیم که در حق من گفته افترا و بهتان است پس منصور آن شخص را طلبید و گفت چنین
و چنین از جعفر بمن خبر دادی گفت بلی شروع بقسم خوردن نمود امام علیه السلام فرمود که از حضرت ... چون قسم خورد من او را
قسم میدهم گفت بده فرمود که بگو برات من حول الله و قوته الا حولی و قوتی لقد فعل جعفر کذا و کذا آن بدبخت
چون این کلام را بر زبان آورد در حال در میان نشسته بود که بزمین افتاد و بمرد آرام و قرار گرفته و در ان وقت بمرد
دوید با چون تو داهر آکه دم دشمنی زند متصل اگر اهل آن وهد کشش بی نیزه دم خصم تر از زمانه منتقم میکشد از ترشه
وجود او عرصه عدم و در کتاب نافث المنافث از ربیع حاجب منصور دوانقی روایت است که آمد بد
بنزد منصور و معتقد در تراز اهل بیت پس منصور برات ترا بیت جعفر طلبید و گفت شما و اولاد پیغمبر را ارزانی کردید از مداراتی خود از
ایدم موسی بن عمران و به تحقیق که جعفر بن محمد مثل شما ساحر و کاهن است بس شما سحری بکار برید که او از آن عاجز شود

واگر چنین کار کنند بدهم بشما جایزه و مال بسیار پس آن ساحران بطمع آنمال مبلغی هفتاد نوع صورت سباع درنده ترتیب دادند
و هر کدام از آن جماعت صورتی که ساحر بودند در پهلوی خود گذاشته و منصور در بالای تخت اساس گرده نشسته
و تاج بر سر گذاشته و حضرت امام جعفر علیه السلام را طلب نمود و چون آنحضرت داخل مجلس منصور شد دید آنچه
آن جماعت ساحر ترتیب داده بودند خطاب بآن ساحران نمود گفت وای بر شما آیا می شناسید مرا منم آن حجت
که باطل ساخت سحر ساحران شما را در روزگار موسی بن عمران پس آنحضرت بآواز بلند فرمود که ای تماثیل صور
المتمثله لیاخذ کل واحد منکم صاحبه باذن الله تعالی یعنی ای صورتهای تماثیل ساخته شده بگیرد هر یک از تماثیل صاحب
خود را بفرمان خدا تعالی پس برجستند هر یک از صورتهای سباع و گرفتند صاحب خود را و بهمان مکان خوردند و منصور
در بالای تخت از هوش رفت چون بهوش آمد گفت پناه میبرم بخدا یا اباعبدالله ترحم کن بدرستیکه توبه کردم
که باز چنین کاری نکنم بمثل اینکه کردم هرگز پس آنحضرت فرمود که ترا عفو کردم و از گناه از زشت تو گذشتم پس منصور
گفت یا سیدی امر فرما بسباع را که رد کنند آن ساحران را آنحضرت فرمود که هیهات اگر رد میبایست عصای موسی آنچه فرو
برده بود رد کرده بودندی این صورتهای سباع این ساحران را رد کردندی و در کتاب فتوحات القدس و حسن الکبار مذکور
است که هرون الرشید ملعون منصور را طلب نمود و با او گفت که میخواهم که کاظم علیه السلام در حضور من خجل و منفعل
شود آن ملعون قبول آن امر نمود و چون حضرت امام محبس بیرون حاضر شد و بغره چند از خشت حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام و دست مبارک دراز نموده که از نان برداری موم طرفی میخواندند از خشت کاظم علیه السلام ظاهر اثر نموده
دور شد هرون ملعون از روی خنده کرد امام علیه السلام اشاره بصورت شیری نموده که در پرده نقش بود که بگیر دشمن خدا را
در ساعت شیر از مکان خود حرکت نموده و آن ملعون را فرو برده هرون و حضار اهل مجلس مدهوش شدند و بعد از آنکه
و بعد چون بخود آمدند هرون گفت آن شیر را بگو که آن شخص ملعون را رد کند پس امام علیه السلام فرمود که اگر عصای
موسی حبال سحره را رد کرد این صورت شیر این شخص را رد میکرد و دیگر از دشمنان اهل بیت رسالت و نبوت
که در دنیا بجزای کردار و گفتار خود گرفتار شدند حمید بن مهران بود که در حضور مامون الرشید با حضرت امام
ثامن علی ابن موسی الرضا علیه التحیه والثنا شروع بگفتگو نموده بی ادبانه و گستاخانه با آنحضرت گفتگو نموده گفت بهات

میگویند که امام و پیشوای مردم تو باشی و حق تعالی با تو است این دو حکایت از کتب معتبره آورده شده یکی آنکه در زمان مستنصر عباسی ...
بر من مسلط ساز و در آن ایام باران مقدار معجزه نمی‌بود بحسب الالتماس آن ملعون شاه عباس را دو مومنان مومنان از آن
دو حکایت کرد آن خار برچیدم از آن خمیر ما موران از هم کشیده او را حرز و دعا و از جمله بعضی از آن کلمات نوشته و این حکایات
مذکور است و در کتب فرق شیعه مذکور است و چون مطلب حاصل است بهمان قدر اکتفا شد اگر کسی خواهد که مفصلا
بران مطلع گردد و بعضی اخبار را از غیر آن و دیگر کتب رجوع نماید و در کتاب مشارق الانوار الیقین و در بهجة المباهج
و کشف الحق روایت است که در زمان متوکل عباسی متعبدی بود که مرده متوکل را روایتی که امام علی النقی علیه التحیة والسلام
حاضر بود و در آن ایام آنحضرت تحفه‌ای بخدمت آن خلیفه نموده بود که امام علیه السلام گواهی داد که آن پیروان اهل بیت
و نوبت سیم آنحضرت متفطن شده ایشان را بصورت شیری کرده برده ایشان را بحضور مستفیض نموده بود امر فرمود که آنحضرت را از هم
دریده خورد و اثری نگذاشتند از او و این حکایت بطرق مختلفه در کتب معتبره ذکر شده و ممکن است که چند مرتبه
واقع شده باشد و در کتاب کشف الحق آمده که معروف نامی با آنحضرت روزی چند گفت و بر طبق آن قسم یاد
آنحضرت فرمود خدایا اگر دروغ گفت و قسم دروغ خورد تو منتقم از او بشو همان روز بیمار شده صبح بعد از آن
دور نخواهد شد گرفت و یا دیگر از دشمنان اهل بیت که کرامی کرده از خود در دنیا رسید جعده بنت اشعث است که زهر دید بجناب
امام حسن علیه السلام که بگفته معاویه مرتکب آن شده بود چون جعده داده بود آن ملعونه کوفی زهر را در کوزه آب
جناب امام حسن علیه السلام ریخته و شهادت آن سبط رسول را همان بود چنانکه گفته اند مباد کسی که از زن بی‌اعتماد
جوید که از زن زنها حذر بهتر بود و بعد از شهادت آنحضرت بگفته معاویه عمل نکرد جعده و به دمشق رفت به نزد معاویه که
زن را بر تو دهم و مال بسیار گفته مال مخصوص ولیکن ترا به پسر خود ندهم که ترا بر آنحضرت کشتی و جعده آتش بر سر معاویه بگفته
که مرا برادر تو فرستاده بود و مرا در دریا انداختند و ملعونه را گرفتار و برده تاراج کردند
و در کتاب فتوحات القدس و کفایت المومنین منقول شده که معاویه امر کرد که جعده را
در زورق نهاده در بحر بردند و ترا با تمام انتقام امام همان زورق بجای آب فرو بردند و بر وی موجهای نقمت و در
منتقمان درین عالم از آن فرموده که در این جا ذکر کردیم یکی از قبیل
و من

وقوع من الدوله است زن یا دوکمن کرد و زن خوانند چیست چون بادمیان استعداد است بر آنها است یا بشنو بیا
تکلیف دائم است هر کس که میوه دوال زنده است یا بخاطر نه در روزی بعضی از دشمنان اهل بیت رسالت
که در خواب بسیار از دوستان امیر المومنین شده اند و در عالم خواب آن خار برچیده اند با آنکه در خواب
آن خار برچیده که از نه معصوم صلوات الله علیهم اجمعین را دیده اند و از جمله و صحبتی گرفتار بشنیده اند از آنچه در کتاب
کشف الغمه از حضرت امام حسن علیه السلام منقول است که ابراهیم بن هشام المخزومی والی مدینه بود و هر روز جمعه بر منبر
رفته سب حضرت امیر المومنین علیه السلام میکرد و در بار از جمعه‌ها در اثنای منبر از هم دریده و افتاده و ذکر کرد که شبی
دیدم که قبر مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله شکافته و مردی از آن بر آمده جامه سفید پوشیده بیرون آمد گفت یا ابا عبد الله
ترا اندوهگین می‌بینم حال زار ترا در آن حکایت میگویم گفتم یا ابا عبد الله چیست که بدین حالی بچشم که قدر دو الجلال او را در بسط مسجد من از خواب
بیدار شده دیدم که انگشت رحمت از میمنه زمین سرنگون افتاده و در آن الفضل نیم چرخ و آرام گرفت و هر ز در آن کتاب
آمده که یکی از فضلای ثقات که در خواب دیدم که قیامت قائم شده و خلایق در حشر جمع و مجتمع است و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله در کنار حوض کوثر نشسته جمیع امتان را زمره‌ای آب میداد در پیش ایشان رسیده گفتم مرا آب ده چرا حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که ترا آب نمیدهم زیرا که در امام شما تو خار برچیده است که علی را آزار میکند و تو او را منع نمیکنی گفتم یا رسول
الله مرا قدرت منع آن ملعون نیست حضرت رسول کاردی بمن داد فرمود برو و او را بکش من رفتم و او را
کشتم گفته بخدمت حضرت رسول آمدم آن خار ملعون موجود است فرمود که ای حبیب او را آب ده امام علیه السلام مرا
آب داد و من کاسه را از او گرفتم میخوردم از آن آب که ناگهان از خواب بیدار شدم و وضو ساخته بنماز مشغول گردیدم
ناگاه آواز بر آمد که فلان کس را در جامه خواب کشته اند بعد از لحظه‌ای کاشتهای حاکم هم بسیاری مرا گرفته من
پیش حاکم رفتم و واقعه را بگفتم گفت جزاک الله خیرا و آن جمع از آن تهمت خلاص شدند و در کتاب
فصول الحق مذکور است که واقعه‌ای دیگر واقع شد ما را شیخ ابو الفضل است در تاریخ خود نقل نموده است که در روزی
موصل شیخی بود با سلطان تهم و دشمن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المومنین بود و سب آنحضرت
میکرد شبی شاعر ملک موصل در خواب دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المومنین علیه السلام بر جنازه

آن با سبحان آمده و حضرت رسول بسوالای مومنان و کشنده کافران و جاحدان گفت برادران این با سبحان
را آن که تو میکشند و حضرت علی در میان دو کتف او زد چون صبح شد او را کشته دیدند و میان دو کتف او شکافته
و در آن نسبت ملک موصل کس دیگر این خواب او دیده بود و همه نزدیک ملک موصل آمده گواهی دادند و در آن کتاب مذکور
است که در موصل مردی بود با جمعی دیگر از اهل و همه مشهور دشمن حضرت امیر المومنین علیه السلام بود و جمیع رفتند نزدیک
یکی از ایشان آمده گفت چون به مدینه مطهره رسیدیم از زنان آن محله که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله عجب این است که دختری از اهل بیت
داری آنچه بجز از او پسندیده بیشتر و به کسی داد او را که این مقام را برسانی و چون آن شخص به مدینه
مبارکه آمد و از خاطرش رفت شبی مولای مومنان را در خواب دید که او را فرمود بمقام الشیخ را برسان و او هیچ
پیغام نرسانید مقدس منوره آمد و پیغام او را بجا آورد و چون بار دیگر بخواب رفت آنحضرت را در خواب دید که بار دیگر
مرا آن خائن آمده در زیر گلیم خود و بلکه روی بر آن مرد کسی را به یک بار بر او بروید و کاردی را میخواستی دوکارد او را در زیر او در
خانه او خاک کرد چون صبح شد صورت خواب را با رفیقان گفته تاریخ آن روز را نوشتند و صباح آن روز آن از موصل
بر او را یافتند ملک موصل جمعی از همسایه‌های او را گرفته بتهمت خون او محبوس نموده تا آنکه آن جماعت از جهت مراجعت
نمودند و احوال قتل آن ملعون و محبوس بودن آن جماعت را شنیدند نزدیک ملک موصل آمدند و قصه را باز گفتند و جا
حفظ تاریخ نمودند چنانکه در آن واقعه دیده بودند آن آلوده بخون دیدند و کارد را در زیر خانه او یافتند و تاریخ قتل آن شخص موافق
آن شبی که آن واقعه را دیده بود ملک موصل محبوسان را از آن جماعت جمعی دیگر از نواصب از اعتقادات فاسد خود
برگشتند و در سلک اهل ایمان انتظام یافتند و در کتاب لوامع الانوار مذکور است که یکی از دوستان اهل بیت
نبوت و رسالت در خواب دید که قیامت آشکار است و حضرت رسول رب العالمین و امیر المومنین
و حسنین علیهم السلام در کنار حوض کوثر مردمان را آب میدادند آن شخص نزد حضرت سید المرسلین آمد طلب آب
کرد آنحضرت او را آب نداد آن مرد گفت یا رسول الله من از دوستان تو و اهل بیت تو ام سبب آب ندادن
چیست آنحضرت فرمود که تو دوستان و محب اهل بیت منی لیکن همسایه‌ای تو منافقی است که دشمن

عاد و اولاد

علی و اولاد او است و تو او را منع نمیکنی آن مرد بمن گفت یا رسول الله من قادر بر قتل آن ملعون نیستم آنحضرت
کاردی بمن داده گفت برو و سر آن خار برچیده را از تن جدا کن آن مومن رفته سر او را از تن جدا ساخت و چون آن مرد از
خواب بیدار شد کارد خون آلود در دست داشت و صبح آن خار برچیده را در بستر کشته دیدند و حاکم شهر خبردار شد
همسایه‌های آن ملعون را بعلت خون او گرفتند و چون آن مومن حاجی این منوال دید بنزد حاکم رفته حقیقت حال را
عرض نمود حاکم او را خلعت داد و آن جماعت را که گرفته بودند عذر خواهی نموده رخصت دادند و نیز در آن کتاب از
عیسی ابن عبد الله و او از زبیر قرشی که نام او شبرده بود روایت میکند که گفت مردی را در شام دیدم که نیم روی
او سیاه بود پرسیدم از سبب آن گفت من نذر کرده‌ام که هر که سبب این را از من بپرسد بگویم و بیان شده نذارم
بدانکه من عظیم دشمن حضرت امیر المومنین علیه السلام بودم و ذکر آنحضرت را بسیار میکردم شبی خفته بودم شخصی نزد من
آمد و گفت تویی آنکه در حق امیر المومنین ناسزا میگویی طپانچه بر یک جانب روی من زد و چون بیدار شدم یک نیمه
روی من سیاه شده بود و در کتاب بهجة الباهج روایت است که مردی بود که چشم کور داشت و دست و پا
نداشت و میگفت الهی مرا بیامرز و از آتش دوزخ نجات ده او را گفتند که چه کرده‌ای که هیچ نمانده که بتو نکرده
اند از عقوبت نبوی گفت من یک تن از قاتلان امام حسین علیه السلام بودم در کربلا و چون وی را شهید کردند بر جامه او در پای
او بود و بند تکمه‌ای در آن زیر جامه بود و خواستم که آن بند را بیرون کنم آنحضرت دست مبارک را بلند کرد و بر آن
در آن نهاد و من دست وی را بریدم پس دست چپ را نیز بریدم و دست کردم که بند را بیرون آورم آواز
مهیبی بگوشم رسید بترسیدم و از دهشت و هراس خواب بر من غلبه کرد در میان کشتگان بخواب شدم چنان
دیدم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و علی و حمزه و حسن علیهم السلام آنحضرت را بوسه میدادند و حضرت فاطمه علیها السلام شاه
شهیدان را بر گرفته گفت ای فرزند من ترا که کشت اگر خدا تعالی آن قوم را بکشد گفت تیر ملعون مرا
کشت و این چون دستهای بریده و اشاره بمن کرد گفت که خدا تعالی هر دو چشمت کور کند و هر دو دست
و پایت قطع کند در حال بیدار شدم و هیچ نمیدیدم و هر دو دست و پایم افتاده و از دعای آنحضرت
هیچ نمانده در حق من مگر آتش دوزخ و نیز در آن کتاب از ابن ربیع روایت است که گفت

مرد نابینا دیدم که گفت در معرکه قاتلان امام حسین علیه السلم من حاضر بودم و من [illegible] بر او زدم و تیری که بر او
فیند اختم چون آن حضرت را شهید ساختند ما ده کس بودیم [illegible] خود شدیم و من در کنار [illegible] خفتم که از دور [illegible]
شده دیدم که کسی پیش من آمد و گفت رسول خدا ترا می طلبد و گریبان مرا گرفته نزد آن حضرت برد و در صحرای
نشسته بود و حربه در دست داشت و فرشته پیش وی ایستاده و شمشیری از آتش در دست [illegible] نه کس که با من
بودند [illegible] آن حضرت آن فرشته [illegible] یکی را از ایشان بزد آن آتش در [illegible] ایشان زبانه زدی
و بسوختی پس مرا پیش حضرت آوردند و گفتم السلام علیک یا رسول الله جواب سلام [illegible] سر بر داشت و گفت یا عبد الله
برده حرمت مرا [illegible] و عترت مرا بکشتی و حق من نگاه نداشتی و چنین کار کردی گفتم یا رسول الله من شمشیر نزدم
و نیزه بری نینداختم گفت راست گفتی ولیکن سیاهی لشکر ایشان بودی نزدیک من آی من نزدیک وی
شدم طشتی پر از خون پیش وی نهاده بودند گفت این خون فرزندم حسین است از آن خون سرمه در چشم
من کشید چون بیدار شدم کور بودم و تا این دم چنینم ب از برق ستم هر که ز ذات شهیدان ۰ شد [illegible]
صاعقهٔ برق الهی ۰ [illegible]

[illegible]

فرمود که والله داخل آتش نشود از شما دو کس والله داخل آتش نشود از شما هیچ کس والله داخل آتش نشود از شما یک کس
و در کتاب ابن مردویه که از علمای اهل سنت منقولست که حق سبحانه و تعالی جل جلاله فرموده که ولایت
علی بن ابیطالب حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی یعنی اعتقاد و ولایت علی ابن ابیطالب حصار من
است و هر که در حصار من داخل آید از عذاب من ایمن گردد و این روایت دلالت میکند که اقرار بولایت
آنحضرت مثل اعتراف بوحدانیت خداست هیچ عقوبتی که او آگاه نیست هیچ کس را در حشر
پیش راه نیست و در کتاب فتوحات القدس از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که حضرت رسول
خطاب بمولای مؤمنان نموده فرمود یا علی خدا ابقا کند ترا اگر زنده و اگر میت و شیعیان ترا و محبان ترا اگر زنده
و در کتاب کشف الحق آمده که محمد بن زکریای شافعی در کتاب خود نقل کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
در مسجد اشکر میفرمود الهی بحق ... اغفر لمحبیننا یعنی خدایا بخش که دوستان ... اهل بیت
و نیز در آن کتاب ذکر شده که در روز مباهله چون رسول ثقلین امیر المؤمنین و فاطمه و سبطین را در زیر عبای
عبای خود گردانیده و دست مبارک بر عبا داشته فرمود اللهم احشر ... زمرة محبیهم یعنی خدایا حشر کن مرا در زمره
طایفه که دوستدار این جمع باشند روایتست که روزی مولای مؤمنان و امیر ... امیر المؤمنین علی که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله عرض نمود که یا رسول الله طلب آمرزش کن از خدا تعالی از برای ... حضرت ... که ... است
دو دست مبارک بدرگاه قاضی الحاجات برآورده فرمود که خدایا بحق امیر المؤمنین که امیر المؤمنین را بیامرز
امیر المؤمنین علیه السلام از مناجات حضرت رسالت پناه تعجب نمود حضرت رسول فرمود که یا علی بحق آن خدا
که جان محمد در قبضه قدرت اوست که در نزد خدا تعالی از تو عزیزتر و مکرمتر کسی ندیدم که او را شفیع آمرزش
تو بدرگاه آمرزنده گناهان سازم از این سبب بحق تو نام ... تو دم که بحق و ... را نزد او ... را بیامرز
و در کتاب مشارق الانوار الیقین آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بمولای مؤمنان نموده
که یا علی اعمال شیعه ترا عرض میکنند بر من در روز جمعه پس شاد می شوم از کردار نیک ایشان
و طلب آمرزش میکنم از برای گناهان ایشان و در کتاب فتوحات القدس مذکورست که حضرت

رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اول ما یسئل عن العبد حبنا اهل البیت یعنی اول چیزی که از بندگان سوال کرده می شود حب و دوستی اهل
بیت نبوتست و نیز در آن کتاب آمده که جمیع انبیا در شب معراج که بآن سعادت مشرف گشتند که همه مبعوث شده اند برای ادای شهادت
لا اله الا الله و اقرار کردن بنبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب و نیز در آن کتاب آمده که حضرت فرموده که در شب
معراج در آسمان چهارم خانه دیدم از یاقوت سرخ حجرهای مروارید گفت یا محمد این بیت المعمور است حق سبحانه و تعالی این خانه را
قبل از آسمان و زمین به پنجاه هزار سال آفریده است داخل این خانه شو و نماز کن و چون داخل شدم جمیع انبیا بمن اقتدا کردند
و بعد از اتمام نماز از حضرت رب العالمین خطاب آمد که ای محمد از این پیغمبران بپرس که ایشان را پیش از تو
از برای چه فرستاده بودم من گفتم ای گروه پیغمبران خدا شما را پیش از من از برای چه فرستاده بود گفتند بولایت و دوستی تو
و ولایت و مودت علی بن ابیطالب علیه السلام و در کتاب روضة الواعظین ذکر شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده یا علی بشارت بده شیعیان
و انصار خود را به ده خصلت اول حلالزادگی مولود دوم حسن ایمان بخدا سیوم دوستی داشته است خدا تعالی ایشان را
وسیع و گشاده گردانیده است قبور ایشان را پنجم نوری میفرستد خدا تعالی در میان چشمهای ایشان که بر روشنی آن از صراط بگذرند
ششم برداشته است درویشی و فقر را از چشم و دلهای ایشان هفتم دشمنی می نماید خدا تعالی با عدای ایشان هشتم ایمن و محفوظ
اند از جذام نهم بریزد گناهان و سیئات ایشان دهم با من خواهند بود در بهشت و در خصال ابن بابویه از حضرت امام
ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمودند که خدا تعالی عفو کرده و برداشته از شیعه ما شش خصلت
جنون و جذام و برص و ابنه و ولد الزنا و سوال بکف و شیعه از شش عیب محفوظند و در کتاب فتوحات القدس
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت فرمودند که دوستی من و دوستی اهل بیت من نفع دهنده است
در هفت موضع که هول و شدت آن مواضع عظیم است اول نزد وفات دویم در قبر سیم در وقت نشور چهارم نزد کتاب
پنجم وقت حساب ششم میزان هفتم وقت عبور از صراط و در کتاب ... از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست که آنحضرت فرمودند که دوستی و محبت ما اهل بیت نبوت بر میریزد گناهان را از بندگان خدا
چنانکه میریزد باد سخت برگ را از درخت و در کتاب ... مذکورست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب
بمولای مؤمنان نموده فرمود که یا علی منم شفاعت کننده برای شیعه تو فردای قیامت در وقتی که بایستم بر مقام محمود که آن مقام
شفاعت است پس بشارت ده ایشان را باین مژده فردا همه تو خواهند بود در دوزخ نفتیم در حکم خدا تو نه مردم بدو بنیم

یاران علی شراب کوثر نوشند و آنکه دوست میکنند در باغ نعیم یاران عمر حمیم زقوم نوشند و آنکه دشمنان کنند در نار
جحیم و در کتاب عیون اخبار الرضا فرموده که شیعه علی رفع عنهم القلم یعنی شیعه امیر المؤمنین را قلم از ایشان بر
داشته اند گناه و خطیئتی در نامه اعمال ایشان ثبت نگردد و در کتاب جامع ... بسیار ... روایتست
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که شیعه ما همه ایشان از اهل بهشتند نیکو و بدکاران و ایشان بخصوص
و بیاد و عبر هم خواهند داشت باعمال و کردار ایشان هر که بنده او و صاحب دست خدا تعالی گردد باشد در آن مرتبه و مقام
او خواهد است و در کتاب روضة الواعظین از حضرت مقداد بن الاسود صلی الله علیه و آله روایتست که آنحضرت فرمودند که بخیر
عدد ... شیعه علی و عترت او را بعدد او ... شفاعت میکنند گناهکاران ... بعدد ربیعه و مضر که دو
طایفه اند در عرب بعضی گویند که در عرب از قبیله ربیعه و مضر هیچ کس بیشتر گوسفند ندارد و مراد موی گوسفندان است
یعنی بعدد موی گوسفندان ربیعه و مضر آن شیعه شفاعت گناهکاران میکنند و در بعضی روایات آمده که ربیعه
و مضر دو قبیله اند از امت انبیای سلف و در کتاب روضة الواعظین از حضرت سید المرسلین روایتست که شیعه
علی رستگاری اند در روز قیامت علی محبت شیعه او رستگار شوند که ایشان داخل جنت نشوند عمر با تابعانش بجرم آنکه
ایشان را بدوزخ می کشانند و در کتاب فتوحات القدس ایراد یافته که بر لوح المحفوظ در آسمان بفارسی دال
که کلمه طیبه لا اله الا الله بر آن نقش کنند سلمان گفت که امر نمود محمد رسول الله نیز بر آن رقم کنند چون الحکمة بمنظر مبارک
سید کاینات رسید آنحضرت بسلمان فرمود که بر آن نقش نشده فرمود که این بسلمان گفت یا رسول الله
از تو لا اله الا الله بود که برای نقش کنند من محمد رسول الله را نیز بر آن رقم نمودم حضرت رسول فرمودند بعلی بگو که حضرت
جبرئیل امین ... امیر ... فرموده گفت یا رسول الله حضرت عزت جل جلاله سلام میرساند و میفرماید که لا اله
الا الله خواست تو و محمد رسول الله خواست سلمان بود که بر آن رقم کرد و خواست ما آن بود که علی ولی الله نیز رقم
کنیم که تو ولایت علی کلمه شهادت است و نیز در آن کتاب از اعلام ابن بابویه نقل شده که سید کاینات
فرمود که هر که دوست دارد از آنکه او بگذرد بر صراط همچو باد تند و داخل بهشت شود بی حساب باید که دوست دارد
ولی و وصی و یار و خلیفه مرا بر اهل بیت من و بر امت من که علی بن ابیطالب است و هر که مسرور گردد از آنکه او در آتش

در آتش دوزخ بسی باید که ترک ولایت و محبت علی کند بیعت و بزرگی خدا تعالی که باب الله است یعنی در بیت
که هر که از آن در آید بگذرد بر او بمنزله راه مستقیم است یعنی براه راست مردم را می برد بمنزله که دوست آن کس
که در رسد بخدا تعالی از ولایت او روز قیامت و در آن کتاب از حضرت امام حسن علی روایتست که آنحضرت
فرمود که در جوار ما یهودی بود که خدمت ما کرد و حرمت ما نگاه داشتی و اظهار محبت و مودت ما بسیار نمودی آن
یهودی وفات یافت من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم که ای پدر بزرگوار این یهودی که فوت شده خدمت ما بسیار کردی
و همیشه مردم از محبت ما می مرد بر طبق آن آثار محبت و مودت ظاهر می شد فردای قیامت حال او چون باشد حضرت رسول
فرمودند ای جگرگوشه من خدا تعالی مزد او را در دوستی شما ضایع نمی کند که فردای قیامت در دوزخ از کلالی خانه برای او بر زد
که حرارت آتش و عذاب نرسد بسبب محبت شما و در کتاب اعلام الوری شیخ مفید از آن ... روایتست که حضرت
سید کاینات فرمود که داخل بهشت شد ... ... هفتاد هزار کس که ایشان ... ... بی ... علی منفعت
شد فرمود که اگر جمعیت شیعه تو اند و تو پیش رو ایشان خواهی بود موالیان علی را بیکار رسد در دوزخ که دشمنان علی بار دوزخ
کنند رسیده است بحقیقت روایت حدیث که شیعه را از جهنم خدای گردد معتق متابعان عمر جهنم را داخل شوند
برای آنکه محبت علی آن ندارند هر آنکس که محبت علی در دل دارد ... کسی که داخل جنت میشوند بالقرینه و نیز از آن حضرت
مرویست که اگر جمع می آمدند مردمان بر دوستی علی بن ابیطالب علیه السلام هر آینه خدا تعالی نمی آفرید دوزخ را و در کتاب
مقتبس الانوار از ابن عباس روایتست که حضرت رسول فرمود که جبرئیل امین بمن گفت که قسم بذات الهی که خلق
کرده که مرا فرستاده بحق که اگر مجموع اهل زمین امیر المؤمنین را دوست داشتندی همچنانکه تمامی اهل آسمان او را دوست
میدارند حق سبحانه و تعالی دوزخ را خلق نمی نمود و در مسند احمد حنبل از حذیفه یمان و در مناقب خوارزمی از انس بن مالک
روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دوستی علی حسنه ای است که ضرر و نقصان نمی رساند با آن هیچ
سیئه و گناه و بغض و دشمنی علی گناهی است که نفع و فایده نمی رساند با آن هیچ حسنه و ثوابی حب علی ... دولت
نیست مرا هر قوم را ... و در روز شفاعت در بهشت و دوزخ جا و مرتبه جایی ... و در کتاب مشارق الانوار در حقایق اسرار
امیر المؤمنین از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که خدا تعالی را دو هزار شهر است یکی در مشرق و یکی در مغرب
و دور هر شهری حصاریست از آهن و هزار هزار در دارد و از هر دری تا در دیگر یک فرسخ است و بر هر ... شهر

هفتاد و هفت صنف است از علمای یهود ... [illegible]

[illegible]

در ذکر آیات و احادیث و روایاتی که وارد شده که مبغضان و دشمنان حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ... [illegible] هرگز ... ایشان نخواهد رسید و هرگز از دوزخ نجات و خلاص نخواهند یافت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وبعد از آن در میان خلق مرده گشته شود و بولایت تو ایمان نیاورده باشد وجود این طاعات و عبادات بوی
هیچ فایده نرساند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که اول چیزی که در
روز قیامت از بندگان سوال میکنند نماز و روزه و زکوة و حج و از دوستی و محبت ما اهل بیت رسالتیم پس هر که اقرار
بدوستی ما کرده باشد و راستی [illegible] باین عقیده از دنیا رفته باشد قبول میکند خدای تعالی نماز و روزه و حج و زکوة
او را اگر اقرار و اعتراف بدوستی ما نداشته باشد و حق ما را نداند قبول نمیکند خدای تعالی هیچ چیز از نماز و اعمال و کردار او
اگر چه [illegible] آن قبولیت نمود امید شفاعت [illegible] ندارد اگر طاعت [illegible] [illegible] قبول نخواهد
و در کتاب فتوحات القدس از امام [illegible] روایت است که حضرت رسول فرمود یا [illegible] و گواه
باش که اگر فرض کنیم که بنده بندگی خدا کند هزار سال [illegible] هزار سال میان رکن و مقام ابراهیم که در کعبه است
و بعد از آن بر دشمنی علی بمیرد خدای تعالی او را بر [illegible] و روی در آتش جهنم سرنگون اندازد و در کتاب [illegible] آورده
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت باری تعالی جل ذکره برسول صلی الله علیه و آله
خطاب فرمود که ای محمد [illegible] اگر بنده عبادت کند تا آنکه ضعیف شود مثل مشک کهنه [illegible] من و دوستی
تو و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نداشته باشد و منکر حق ایشان باشد من او را ساکن نسازم در بهشت
در سایه عرش [illegible] نماز [illegible] نزد خدای [illegible] [illegible] احمد [illegible]
فاطمه [illegible] و در کتاب روضة الواعظین [illegible] ذکر شده که جبرئیل امین [illegible] رب العالمین نزد
سید المرسلین آمد و گفت یا محمد خداوند سلام میرساند ترا و میگوید که خلق کردم [illegible] و [illegible] در وقت
[illegible] زبان [illegible] خلق نکردم [illegible] [illegible] رکن و مقام
ابراهیم باشد و اگر بنده عبادت کند مرا [illegible] در روزها [illegible]
که خلق کرده ام و ملاقات [illegible] کند و منکر دوستی علی باشد [illegible] سرنگون در آتش جهنم و در کتاب
تفسیر [illegible] از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت که جبرئیل علیه السلام نزد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا محمد خداوند تعالی ترا سلام میرساند و میگوید [illegible]

آورده را

خود را [illegible] که عذاب [illegible] هر که او را دوست دارد [illegible] هر که او را دشمن دارد و در کتاب عقاب الاعمال از
حسین بن ابی العلا روایت است که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرمود که [illegible]
میگردد [illegible] جماعت [illegible] عذاب [illegible]
ای [illegible] بر تمام عالم [illegible] [illegible] احسان [illegible] [illegible]
[illegible] و در کتاب [illegible] روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی خطاب
بگروهی [illegible] فرمودند که اگر روزه بگیرید تا آنکه [illegible] و نماز کنید تا آنکه [illegible] مثل کمان
هیچ نفع و فایده [illegible] [illegible] و در کتاب
عقاب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که اگر بنده [illegible] حق تعالی را صد سال میان
رکن و مقام روزها در روزه باشد و شب [illegible] [illegible]
حق ما را [illegible] [illegible]
و در روزه باشد [illegible] [illegible]
و در کتاب [illegible] از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست [illegible] که [illegible] قسم
که اگر بنده از بندگان خدا در میان رکن [illegible] و مقام ابراهیم [illegible] در کعبه [illegible]
و روزه بگیرد [illegible] [illegible] نبوت و رسالتیم هر که عبادت [illegible]
قبول نمیکند [illegible] [illegible]
زکوة [illegible] و در کتاب [illegible]
[illegible] که [illegible] نزد امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت [illegible]
از اهل شام [illegible] [illegible] اهل بیت [illegible]
از [illegible] [illegible]
حال [illegible] [illegible]

[illegible] بمن [illegible] [illegible]
[illegible] حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود [illegible]
[illegible] حضرت امام
[illegible]
در [illegible] السلام [illegible] [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible]
که [illegible] امام علیه السلام [illegible] [illegible]
بعد از آن [illegible] و سلام کردم [illegible]
[illegible] [illegible] نزد من آمد و گفت [illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible] امام زمان و حجة
الله [illegible] و بعد
[illegible] [illegible] آمده
[illegible] و [illegible] جهنم و عذاب الیم [illegible] کرده
[illegible] [illegible]
[illegible] اهل بیت رسالت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] حضرت امام محمد باقر علیه السلام [illegible]
[illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] [illegible]
[illegible] دوستی و محبت اهل بیت نبوت و رسالت نفع [illegible] دنیا

[illegible]

[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
در کتاب فتوحات القدس [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] روح [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] که طاعت و عبادت بنده [illegible] [illegible]
و محبت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی [illegible] مسجد
[illegible] [illegible] یوم القیمة [illegible]
[illegible] [illegible] کلام است [illegible]
حضرت عزت باری [illegible] در کلام مجید فرموده [illegible] یوم القیمة فردا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] و چون این حدیث [illegible] کتاب الله [illegible]

ورد کردن آن واجب و لازم است حدیث دیگر از احادیث موضوعه که سنیان کاذبانه فرموده
که آن مثل ابابکر و عمر مثل جبرئیل و میکائیل است و شیخ ابو طالب طبرسی قدس سره در کتاب احتجاج ذکر نموده که یحیی
بن اکثم در حضور مامون علیه اللعنه از حضرت امام محمد تقی علیه السلام سوال نمود از این حدیث و التماس جواب نمود حضرت
امام علیه السلام در جواب فرمودند که جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقربند و هرگز یک لحظه معصیت نکرده اند و یک لحظه
از عبادت خدا فارغ نشده اند و ابابکر و عمر مشرک بوده اند و بر تقدیری که مسلمان شده اند بیشتر اوقات
در کفر و شرک بوده اند و محال و ممنوع است که تشبیه و برابر کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابابکر و عمر را
بجبرئیل و میکائیل حدیث دیگر در کتاب فصول الحق آمده که پیغمبر صادق فرمود که بر ساق عرش دیدم لا اله الا
الله محمد رسول الله ابوبکر صدیق و عمر الفاروق و عثمان ذو النورین ای ناصبی مدعی حیا کن که خدا تعالی نام
نامی خود را و اسم گرامی حضرت رسالت پناه را که پاک و مطهر از همه صفات رذیله باشد قرین
با نام کسی و جمعی که مدتها بت پرستیده باشند و چهار دانگ عمر خود کافر باشند آیا کدام یکی از افعال
ذمیمه و اعمال کریهه ایشان که علمای شما در کتابهای خود نوشته اند باعث این شده که نام آن بدبختان
قرین اسم حضرت عزت جل جلاله و برابر نام حضرت رسول باشد حدیث دیگر از احادیث
باطله که سنیان کاذبانه موضوع نموده اند که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی که اصحاب من مثل ستارگان
اند هر کدام که اقتدا کنند هدایت می یابند ای ناصبی این کلام نافرجام خود را بشنو هر گاه بر من
الحضرت اقتدا توان کرد این خصوصیت با ابوبکر و غیره ندارد و حضرت امیر المومنین
یکی از صحابه بود و جمعی که بعد از رسول اقتدا با آن حضرت نمودند هدایت یافته باشند پس شما
حکم بر فسق و کفر اهل جماعت میکنند و دیگر علمای شیعه جمعی از صحابه را نام می برند که مرتد شدند از آنجمله
ابن ابی سرح که کاتب وحی بود مرتد شد چون بمکه گریخت پیغمبر خون او را مباح کرد و پس از این
قرار ابن ابی سرح و امثال او اقتدا توان نمود و دیگر از صحابه جمعی منافق بودند مثل اصحاب عقبه

و اقتدا بمنافق

و اقتدا بمنافق باعث هدایت نمی شود و علمای شما در کتب خود ذکر نموده اند که ابوبکر و عمر و عثمان از اصحاب
عقبه اند پس قدوه ای که از وضع این حدیث منظور سنیان بوده مقتدیان و امامان خود را از زمره منافقان و
نبوی خطیب ... مقال ... صحابه گرچه همه سبب نجوم است ... و از بعضی که گمراهی ... حدیث دیگر سنیه کاذبانه فرموده اند که ابوبکر
و عمر سید کهول اهل الجنة یعنی ابابکر و عمر بهترین کهول اهل بهشتند و کهول کسی را گویند که در میان سی سالگی تا پنجاه باشد و در کتاب احتجاج
آمده که یحیی بن اکثم در حضور مامون از حضرت امام محمد تقی علیه السلام گفت چه میفرمایند شما در صحت این حدیث آن حضرت
فرمودند که این حدیث کذب و محال است از برای آنکه اهل جنت تمام جوان خواهند بود و در بهشت کهل نخواهد
بود و این حدیث را وضع نموده اند بنی امیه که ضد آن حدیث باشد که سنیه کاذبانه فرموده الحسن و الحسین سید شباب
اهل الجنة خواهیه پیغمبر صلوات الله علیه در مقام جواب این حدیث موضوعه باطله آمده میفرماید قطع نظر از اینکه این
حدیث موضوعست صاحب کتاب المستغاثه که از علمای اهل سنت است راویان این حدیث را اعتماد نمی دارد
و میگوید که از روایات ثقه بما رسیده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اهل جنت داخل بهشت خواهند شد در حالتی
که ساده و بی مو و سرمه در چشم کشیده باشند و هر گاه چنین باشد پس کهول در بهشت نباشد و ابابکر و عمر بهترین ایشان نخواهند بود
و آن دو منافق در بهشت داخل نشوند و بعضی از متعصبان آن گروه گمراه در مقام جواب یاوه سرایی خود در آمده
گفته اند که می شود که این حدیث صاحب المستغاثه ذکر کرده است بر قول راویان آن حدیث اعتبار نباشد
دیگر علمای شما نیز داخل بهشت شدند و سید نور الدین در کتاب مصائب النواصب در مقام جواب آمده میفرماید که بر فرضی
که این حدیث در محل اعتماد و اعتبار نباشد و قول صاحب کتاب المستغاثه قبول نکنند پس چه میگویند در این حدیث که علمای
شما در محل اعتبار نقش نموده اند و شیخ کرام را در این جرئه ... نزاعی نیست در صحیح مسلم و دیگر کتب معتبره شما که
رسول صلی الله علیه و آله میفرمود الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة یعنی حسن و حسین علیهما السلام بهترین جوانان
اهل بهشتند لازم می آید که میان دو حدیث که سید کهول با کهول و سید جوانان با جوانان در بهشت نبوده و چنین
نیز در وقت رحلت از دنیا جوان نبودند و در سن کهولت بودند و هر گاه خدا تعالی بعضی را جوان کند و بعضی را کهول
به بهشت داخل سازد عدالت الهی جاری نباشد و این محض کفر است و دیگر آنکه علمای شما در صحیح مسلم و غیره

ذکر نموده اند که بر زنی پیر که خدمت سیده کائنات آمده التماس دخول بهشت نمود آن حضرت فرمود که پیر زنان داخل بهشت
نمی شوند پیره زن گریه آغاز کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخنده در آمده و او که مزاح میکردم و حق تعالی فرموده انا انشاناهن انشاء
فجعلناهن ابکارا خلاصه معنی آنکه جوان شوند و به بهشت روند و علامه حلی این حکایت را بنظم آورده نظم
گرد از آن کهن سال اعجاز ... از نبی کرده خنده خصال ... تا آنکه میگوید ... که در آن منزل
با کره شوند و نیز بالاتفاق فریقین حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اهل الجنة جرد مرد کحل ... فلا یدخل الجنة
یعنی همه اهل جنت جوانان ساده بی ریش و اصلاح نمی شوند و صاحب کتاب کامل بهائی میفرماید که اهل سنت
بالاتفاق دارند بر اینکه سیده کائنات فرمودند که الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة من الاولین و الاخرین و ابوبکر
خیر منهما و معاویه بدعت اراده ابطال و نقض آن نموده این حدیث را وضع نموده اند و اکثر در بهشت کهول
و پیر نباشند و هر که در بهشت رود امام حسن و امام حسین علیهما السلام سید و بهتر از ایشان باشند و بر فرضی که صحیح
صحت این حدیث موضوعه نمائیم مراد از بهشت جنات است برای آنکه بهشت که در آن کهول باشند دنیا است
چنانکه حضرت رسالت پناه فرموده الدنیا سجن المومن و جنة الکافر یعنی دنیا زندان مومن و جنت کافران
و اگر واضع این حدیث میخواست که فضیلت بجمعی بوده از راستی داشته باشد می بایست که چنین در هم بافته که ابوبکر و عمر
سید کهول اهل الجنة یعنی ابوبکر و عمر بهترین پیران اهل بهشتند از برای آنکه این دو منافق از سن کهولت گذشته از سال ات
بنجاه گذر نموده بودند و ابابکر شصت و سه ساله بود و عمر شصت ساله چگونه کهول توان گفت آن ناصبی که وضع
این حدیث نموده آنمقدار شعور نداشته بوده که عجوز را از کهول فرق کرده و بهمین قرار از اکثر وضع نموده که پیر
و پیرها درهم بافته و کهول را از عجوز ملاحظه فرق نمی تواند نمود و این مزخرفات را وضع نموده حدیث دیگر از
احادیث موضوعه اینکه سنیه کاذبانه فرموده که جبرئیل امین نازل شده گفت ای محمد پروردگار
تو ترا سلام میرساند و میفرماید که ابابکر را از من سلام برسان و بگو او را که من از تو راضیم آیا تو از من راضی
هستم آیا تو از من راضی هستی یا نه و در کتاب احتجاج آمده که یحیی بن اکثم در حضور مامون از حضرت

امام محمد تقی

امام محمد تقی علیه السلام در صحت این حدیث سوال کرد آن حضرت فرمود قال الله تبارک و تعالی و لقد خلقنا الانسان
و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن اقرب الیه من حبل الورید آیا خدا تعالی نمیداند که ابوبکر از وی راضی است یا خشمناک
است که سوال کند از او ای ناصبی گمراه بدانکه الله تعالی عالم السر و الخفیات است بکلیات و جزئیات واقف و مطلع
اگر ابوبکر به حسب و نسب از خدا تعالی راضی بوده باشد حضرت عزت جل جلاله بر آن واقف است و احتیاج بسوال کردن
نیست و نیز الله تعالی از رضا و خوشنودی ابوبکر مستغنی و بآن محتاج نیست که از او پرسد که تو از من راضی هستی یا نه
و نیز اگر الله تعالی تقدیر رضا کرده باشد وقوع آن واجب و اگر نه وقوع آن ممتنع و محال باشد و الله تعالی از چیزی
که محال است نپرسد و چگونه عقل تجویز نماید که الله تعالی باید از بندگان بپرسد که من از تو راضیم آیا تو از من راضی هستی
یا نه و آن ناصبی نادان ابله احمق الله تعالی در کدام حال از او راضی باشد آیا در روز احد از او راضی باشد که پیغمبر خدا را
در میان لشکر گذاشته فرار نموده یا در جنگ خیبر جهت آنکه منهزم شده لشکر اسلام را منهزم گردانیده یا در غزای ذات
السلاسل که از دولت راه مراجعت نموده یا از جهت آنکه تخلف در جیش اسامه نموده یا از برای آنکه بخلاف امر خدا و رسول
او متصدی منصب امامت و خلافت شده و حق امیر المومنین علیه السلام را غصب نموده یا از جهت آنکه بخلاف امر خدا
فدک را از حضرت فاطمه علیها السلام انتزاع نموده یا از برای آنکه بخلاف فرمان امر خدا و رسول حکم بارتداد مالک بن
نویره و قوم او کرده و مردان ایشان را کشته و اموال ایشان را غارت کرده و زنان ایشان را اسیر گردانیده و بتر ابوبکر
بود که چهل و شش سال در کفر و شرک بود و گوشت و پوست و عروق و امعاء و احشای او بخمر و میته پرورده شده بود
و انواع ظلم و تعدی بر اهل بیت رسول الله و سید المرسلین کرده چنانکه شمه ای از آن در این کتاب مذکور شد چگونه جایز باشد
که خدا تعالی از او راضی باشد و بار رسول خود را فرماید که من از او بگو راضیم از وی بپرس که از من راضی هست یا نه
حدیث دیگر از احادیث باطله آنکه رسول فرمودند که این مثل ابابکر کذبنی الناس و هو صدقنی و امن بی ازوجنی
ابنته و جهزنی بماله و واسانی بنفسه و جاهد معی ساعة الخوف یعنی کجاست مثل ابابکر که مردم تکذیب من کردند
و او تصدیق من نمود و بمن ایمان آورد و دختر خود را بزنی بمن داد و بمال خود همراهی کرد و بنفس خود

مواسات کرد و ریختن که خوف و ترس بود در حدیث شخص ضعیف برای ابابکر قرار داده انداین جواب شود
بشنو اول آنکه میگویند که تصدیق حضرت رسول نمود و ایمان آورد یکبار دیگر شما را و میفهمید که در اینجا یک معنی دارد ابابکر را
چه زیادتی فضیلت در ایمان آوردن برهمه دیگر هر کس ایمان آورد در وقتی بود که دیگران تکذیب میکردند و اگر ایمان
آورد است باشد همه ایمان آوردند فضیلت او در چه چیز است تا اگر دعوای آن میتوان نسبت کرد که اول بار برسول
ایمان آورد قبول میکردیم اما چه فایده که درین گفتگو عاجز اند و محقق است که ابوبکر بعد از بعثت حضرت رسالت تا
هفت سال کافر بود چنانکه در کتب و سیره المعتقدین از ابوذر غفاری روایت است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمودند ان الملائکة صلت علی و علی علی سبع سنین من قبل ان یسلم بشر یعنی مدت هفت سال که ملائکه بر من و علی صلوات
فرستادند پیش از آنکه فردی از افراد بشر مسلمان شود و دیگر آنکه دختر خود را برسول داد حضرت رسول از اول تا آخر چه
زنان داشت و همه پدران داشتند که با هم او باشند و دیگر آنکه تجهیز نمایند حضرت رسول میکرد با بعد از آنکه به مدینه نمود قطع
نظر از آنکه ابوبکر طاقتی نداشت در روز خیاط بود و کمال فلاکت داشت آیا این مال پیش از هجرت در مکه صرف نمود
یا بعد از هجرت اگر پیش از هجرت بود حضرت رسول کدام لشکر را فرستاد یا کدام خدم و حشم و عیال داشت که محتاج مال
ابابکر بود و حال آنکه هم چون خدیجه کبری زن داشت که مالداری و توانگری او در میان قریش و عرب مشهور بود همه را صرف
او میکرد چنانکه ارباب تاریخ و سیر آورده اند که چندین هزار زر در مطبخ خدیجه بود و مال ابابکر در برابر آن چه مقدار بود اگر این
لطف و احسان بعد از هجرت بود خود در همه تاریخ مذکور است که ابوبکر شتری بچهار صد درهم در وقت رفتن بمدینه
خریده بود تا رسول الله چهار صد درهم او را داده بران سوار شد در مدینه ابابکر محتاج بود و در این بود و دختر او اسماء
دوری میکرد تا گردد ... محتاج و عاجز و چاره جوی این چنین بود که ابتدا را ... دختر نمیداد و ابن
رحم بوی رحم نمیکرد و اول رعایت همه رحم بستی کرد و نیز مفسران و اهل سیر اتفاق کرده اند در جمیع باب
الاحتجاج آسته گرامیه که چون آیه نجوی نازل شد جمعیت به ... انصار ترک مناجات سید ابرار کردند
الا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هر بار بسید کاینات مناجات و گفتگو می نمود یکدینار صدقه میداد چون آیه
أأشفقتم نازل شد حکم آیه نجوی منسوخ شد تا ... آیه نجوی عمل نکرد و به سید کاینات مناجات نه نمود

بی ابابکر

پس ابابکر در حین آیه نجوی قادر بود که یکدرم یا کمتر صدقه کند و با حضرت رسالت سخن گوید و ببب کمکی ترک
مناجات با سید کاینات کند چگونه میتواند که چهل هزار دینار را در هم انفاق نماید و اگر نداشت در چه مقدار
هم قادر نبود کسیکه بر درهمی قادر نباشد چگونه تواند بود که چهل هزار دینار انفاق نماید و مع ذالک اجماع حاصل است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چند قرص جو که قیمت آن در ایام قحط و غلا ربع درهمی باشد بر مسکین
و یتیم و اسیر ایثار کرد حضرت الله تعالی سوره هل اتی را از اول تا آخر در شان آنحضرت و بیان فضیلت
و علو مرتبه او فرستاد و کسی که چهل هزار دینار بر حضرت سید ابرار انفاق و ایثار نماید چگونه تواند بود که حضرت
ملک غفار در شان او آیه نفرستد الی غیر ذلک من النقض بر رسالت ... یعنی آنچه در شرح نمودیم در
بیان بطلان و عدم صحت این مفتری کافیست صاحبان الباب خداوندان عقول را اما مواسات بنفس
و جهاد در رسالت حفظ کرد در هجرت همراهی و قوع از زاری در مکه با وقوع و نیمی در مدینه کرده باشد بلکه
و نهان بسیف و سنان و اگر همه یکبار باشد باید در تاریخی مذکور باشد اگرچه بدروغ باشد قبولت ... در باب
بلال میگویند که ابابکر بلال را از کفار خرید و از عذاب خلاص داد اما صاحب استیعاب در ترجمه بلال از عبدالله
بن مسعود نقل کرده که بلال مسلمان شده بود و ابابکر و مقداد ... و کفار ریسمان در گردن بلال کرده میکردانیدند
و ابابکر قدرت بر خلاصی او نداشت و ای عجبی معنی ابوبکر این مال را از کجا آورد ... بود که بلال را بخرد و مکر آنکه ابوقحافه
پدرش در وقتی که چاره جوی این چنین بود و کاسه لیس ... جهت قرص خود چیزی خیره کرده باشد که از آن ابابکر
بلال را بخرد و بر فرض که بلال را خریده آزاد کرده باشد بقول صاحب استیعاب که از علمای جماعت که میگوید ابابکر قدرت
بر خلاصی بلال نداشت هر گاه که زر خود را ... از جای نتوانسته داد و دیگر ... قدرت خلاص داشته باشد
و این خرافات از اصحاب هوش و دانش قبیح است و ... از جاده مستقیم انحراف بنور زده و مولوی فرموده که گفت
از نمک علمای پاک ... هیچ اگر دو زرای کاروان ... از غوغای سگ ... از بیر نکه مه فشاند نور و سگ عوعو کند ... هر کس بر خلقت خود می تند ... حدیث دیگر از احادیث

گفت عایشه را گفت از مردان گفت پدرش ای ناصبی گمراه جواب بشنو اولا این حدیث باطل است بلکه حدیث
طیر چنانکه علمای شما از انس بن مالک روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خدایا بفرست کسی را که با من
در خوردن این مرغ بریان شریک باشد و دوست ترین خلق باشد حضرت امیر المؤمنین حاضر آمد و تفصیلیکه در احوال انس
گذشت و اگر صدق بودی عایشه ابابکر حاضر شدندی و بعض روایت که خود روایت فرموده اند که از
عایشه پرسیدند که دوست ترین خلقان نزد حضرت پیغمبر که بود گفت فاطمه گفتند از مردان گفت شوهرش و مع هذا از
عترت دور است که نزد ناصبی و فاسق چون عمر و عاص گویم زن خود را دوست تر دارم با آنکه حضرت رسول از
عایشه و حفصه در آزار بود چنانکه قبل از این احوالات ایشان بسمت گفته از انس ... هر کس را نقضی تو تا دارد
از سستی مذهب ... که بودن این عقده مام چیدر ... مهر مشرع امل مصباح ... دیگر آنکه اگر من
مبعوث نمیشدم هر آینه عمر مبعوث میشد اگر ما را اول لعنت کنند او را رسالت میدادند در کتاب احتجاج شیخ ابو منصور
طبرسی مذکور است که یحیی بن اکثم در حضور مامون معلون از حضرت امام محمد تقی علیه السلام گفت صحیفه ... در باب
این حدیث آنحضرت فرمود که این حدیث کذب است و کلام حق تعالی راست تر است از این خبر قال الله تعالی و اذ
اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و هر گاه حق تعالی عهد و پیمان گرفته باشد پس چگونه ممکن است که تبدیل میثاق
و عهد خود کند و عمر را بمنصب خود سازد و همه پیغمبران هرگز یک ذره شرک نیاوردند یک چشم بر هم زدن پس چگونه پیغمبر شود
بپیغمبری عمر را که مشرک بود و حدیث دیگر آنکه هر گز جبرئیل دیر نشد آمدن نزد من گمان کردم که البته
بر عمر نازل شده در کتاب احتجاج مذکور است که یحیی بن اکثم در حضور مامون از حضرت امام محمد تقی علیه السلام
از صحت این حدیث سوال نمود آنحضرت فرمود که این حدیث کذب و محال است و حضرت رسول اشک نبوت
بر عمر خود که این را باید خدا تعالی فرموده که ان الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس پس چگونه ممکن باشد
که نقل نبوت نماید خدا تعالی از آن کس که برگزیده است او را بکسی که شرک آورده بود و نیز جواب
این هر دو حدیث موضوع در کتب اهل خلاف مذکور است که ضیوی صاحب کتاب ... و ... که
که از بزرگان طبقه ... است در ذکر طبقات مشایخ جنید ... آورده که ده قرن ... عمر از حذیفه

موضوعه و غیر آن عدم صحت آن روایت کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که ابابکر را اول کسی که بهشت داخل گردد من امتی ... سکینه
تو ای ابابکر اول کسی باشی که داخل بهشت شوی از امت من ای ناصبی بدانکه این حدیث منقوض است بحدیثی که جابر الله
زمخشری و دیگر علمای شما در تفاسیر خود ایراد کرده اند که حضرت رسول ... حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا علی اول
من یدخل الجنة انا و انت و الحسن و الحسین و ذرارینا خلف ظهورنا و ازواجنا خلف ذرارینا و شیعتنا عن ایماننا و شمائلنا
یعنی ای علی اول کسیکه در بهشت داخل شود من باشم و تو و حسن و حسین و فرزندان ما از جانب راست و چپ
ما باشند و ذریه در خلف ازواج ما باشند و شیعه ما در عقب ما باشند و حق الغا موافق و این حدیث مخالف
و ای ناصبی گمراه بمقتضای آیه کریمه و السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم بطلان تو و خلیفه برگزیده است که هیچ خود
رفقاء پس او آن که ... و از حدیث ... حدیث دیگر از احادیث موضوعه
آنکه سید کاینات فرمود که ابواب ... المسجد باب ابابکر یعنی ابواب همه را ... سد کنید و در ... که سدود
گردانید در خانه ابوبکر را که یکی از خود کرد از ... ای ناصبی بدانکه عدم صحت این خبر واضح است که در
که در مسند براء بن عازب و ابن عباس و احمد حنبل در مسند خود از زید بن ارقم و غیر ایشان از علمای فریقین روایت
کرده اند و هیچ یک را در آن خلافی نیست که چند نفر از صحابه در مسجد رسول دریچه باز کرده بودند و آنحضرت
فرمود که برادرید این دریچه ها را بغیر از در خانه علی علیه السلام را پس ابابکر و عمر و بقیه صحابه بسته شدن آن با سکن کردند و غیبت
آنحضرت نمودند چون گفتگوی ایشان بسمع سید کاینات رسید بر خواست و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که من
هیچ چیز نبستم و نگشادم مگر با مر الهی حدیث دیگر از احادیث موضوعه آنست که سید کاینات فرمود
که حضرت اله تعالی هیچ چیز از علم در سینه من نریخت الا آنکه من آن را در سینه ابابکر ریختم ای ناصبی بدانکه عدم صحت
این خبر آنکه ابابکر در وقت نزع گفت کاشکی این سه چیز را از رسول الله پرسیدمی اول آنکه معنی کلاله چیست دوم آنکه
معنی فاکهه و ابا چیست سیم آنکه میراث نصیب جده چند است و این دلیل است قاطع و برهانیست ظاهر بر آنکه
این خبر دروغ و کذب است حدیث دیگر آنکه عمرو عاص بد اساس از آنحضرت پرسید که را دوست تر داری

اکثر ... بام

یمانم بار سید که چون تو منافق مزاجی تشنیع کنی که من از منافقانم یا نه که من در دین معنی شک دارم کسی که در اسلام خویش
شک داشته باشد چگونه شاید که وحی بوی نازل شود و خاتم الانبیا باشد و اگر چنین بود پس رسول الله عمر را بهترین دشمن باشد
چه اقتضای رتبه و بلندترین درجات درجه نبوت است و آن درجه بن خطاب از علم فوت شده و این جانب نیز مهم کار وی
بخبر شده باشد حضرت رسول صلعم مستغفر شده بر عمر خشم گرفته باشد و هر روز ده بار سر بکب دلیل خود را میدید باشد و با آنکه عمر نزدیک
با مردی بود که از خدمت سالها محروم شده آیا این درجه کجا یافته باشد و نیز در میان دوستان و محبان عمر مقررات
که خلاف گفته علم خدا آن تعلق یافته محال است پس خدا تعالی عمر را در ازل رسول اول است یا نه اگر دانسته باشد خلاف آنکه
دانسته و علم این تعلق گرفته ظاهر شده باشد و این محال است و اگر ندانسته است و تو عشق میداری باشد و رسول صلعم از وی خبر داده
باشد که چند همنشین ستیزه جو باشد و ایم مقام ایشان ابقر من شعب ام البلدق دال بر کوم لعن بعیر که بهت از بکر
کر حدیث دیگر از احادیث موضوعه که حضرت سیدکاینات فرموده ان الله وضع الحق علی لسان عمر
بدان ستیکار آن تعالی نهاده حق را بر زبان عمر آنان بعمی بعدی اگر این حدیث حق و صدق میبود حق بر زبان آن منون جاری
نگشتی که خلاف قرآن بود چنانکه در صحیح کی ربی و دیگر کتب تفاسیر و احادیث مسطور است که عمر روزی بر منبر گفت که هر که
زن خود را چهار صد درهم مهر کند او را حد میزنم پیره زنی برخواست و گفت ای عمر حق تو اولاتر یا قبول کردن سخن خدای تعالی
عمر گفت سخن حق تعالی پیره زن گفت خدا تعالی فرموده و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آتیتم احدیهن قنطارا
فلا تاخذوا منه شیئا یعنی اگر زنان را گذارید و زن دیگر خواهید و قنطاری باو داده باشید از او باز مستانید و قنطار روایت که دیت
که مملو باشد از زر طلا و نقره عمر گفت کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال یعنی همه شما فقیه ترید از عمر حتی زنان پیر و نیز
روایت کرده که عمر مرزی بعقر روزی بجمعی اطفال و کودکان بگذشت که بازی میکردند عمر با ایشان گفت که ایشان پدری
از زنهار مفارقت کنید حیزی ندیدم یکی از اطفال گفت ای حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیده ای عمر از این سخن بگریست
و دعای رسول الله او بیزان بیزار است عمر مشتی خاک برداشت و بر دهان انداخت و گفت کل الناس افقه من عمر
حتی الاطفال یعنی همه مردم از عمر عاقل ترند تا کودکان اگر حق بر زبان عمر جاری بودی هر پیره زنان و کودکان او را

الزام خداوندی

الزام خداوندی حدیث دیگر از احادیث موضوعه حضرت رسول فرموده که چون شب معراج مرا باسمان بردند
داخل بهشت شدم در بهشت کوشکی دیدم از طلا و دیدن او مرا عجب آمد مایل بدیدن او شدم پس گفتم که مر این
این قصر گفتند از عمر بن خطاب است پس مرا مانع شد از دخول آن کوشک الا آنکه میدانم غیرت ترا ای عمر ای ناصبی
ببین معلوم عمر از کوشک بگرد بدانکه عدم صحت این خبر ظاهر و هویدا است چه آنکه چون حضرت سید کاینات قصر و کوشک
خود و جمیع انبیا را دید تعجب نکرد و کوشک عمر را دید تعجب کرد و میل بآن فرمود باید که کوشک عمر از کوشک رسول و دیگر انبیا بهتر باشد
و لازم آید که از حضرت سید کاینات و باقی انبیا افضل بوده باشد و مخفی نیست که رفعت درجه و علو منزلت و مرتبه هر کس
در بهشت بقدر فضیلت و ثواب و علم و عمل ایشان خواهد بود ای ناصبی غیرت شرمت باد که از غیرت عمر سخن
در میان آری و اگر تر از غیرت عمر می بود طرف غیرت عمر حرف میزدی و اگر خواهی که ترا غیرت عمر آن بابت زاده فی الجمله
اطلاعی حاصل شود این کتاب را از اول تا آخر از روی تامل و انصاف ملاحظه کن و در هر ضمن که انشاء الله بنحوی که احوال
خود رجوع بآنها نماید تو ظاهر گردد و محقق شود که آن حرامزاده بعلت گرفتار بمرض ابنه بوده و چه مقدار غیور بوده باشد و خواطر کثیف
خود را جمع دار که در آن قصری که ما فوق مرتبه انبیا و اولیا است ایشان در آن راه نیست نه او و در آنجا جمع
داخل خواهد شد ما را چه پدر سیتی نامرد نبود بر چهره اش ار مخنثی مادر نبود و در سر خم از نجاست در دو جهان زان
روی که گوش پدرم زرد نبود حدیث دیگر آنکه سید کاینات فرموده که عمر سراج اهل الجنة یعنی عمر چراغ
اهل بهشت است و در کتاب احتجاج شیخ ابو منصور طبرسی آورده که یحیی بن اکثم در حضور مامون از حضرت امام محمد تقی
علیه السلام از این حدیث سوال نمود آنحضرت فرمود که این حدیث محال است و این را وضع نموده اند از برای آنکه در بهشت
فرشتگان مقرب و آدم و محمد و جمیع انبیا خواهند بود و بهشت از انوار منور نخواهد بود که محتاج باشند بنور عمر ای ناصبی بدان
بدانکه عمر سراج اهل بهشت باشد حال از دو وجه بیرون نیست یا اهل بهشت محتاج بسراج است یا نه اگر بهشت
محتاج بسراج نباشد سراج بهشت بی فایده و عبث باشد و اگر بهشت محتاج بسراج باشد از دو حال بیرون

نیست یا عمر بهشت از انبیا در پس در بهشت بوده و اگر بعد از ایشان به بهشت رود و متواتر بود که اگر عمر خود بسید و عقیدت
المنام والحجیة و اثر بتخر صرف کرده باشد پیش از انبیا در بهشت رود و اگر بعد از انبیا به بهشت رود و مقدر بوعد این
خبر انبیا در بهشت ایستاده باشند تا زمانی که عمر که چراغ اهل بهشت است برسد و بی آنکه عمر فاضل تر از انبیا باشد و جاریز
نباشد که مفضول مقدم باشد بر فاضل و اگر گویند سراج عبارتست از نور روی عمر و مراد بسراج نور روی اوست حال
از دو وجه بیرون نیست یا نور روی عمر بیشتر از نور روی انبیا باشد یا کمتر اگر نور روی او کمتر باشد حاجت بنور روی او
نیست و اگر نور روی عمر بیشتر از نور روی انبیا باشد و از ایشان فاضلتر باشد و هر کس که عمر را افضل از انبیا داند در ول
علاخلاف کافر باشد حدیث دیگر آنکه پیغمبر فرموده ابوبکر و عمر را هدان السمع والبصر یعنی ابوبکر و عمر هر دو گوش
و چشم منند ای ناصبی خر بدانکه این خبر فریاد میکند که از احادیث موضوعه و بعلت آنکه چشم از برای دیدن است و گوش از برای
شنیدن کسی را چشم و گوش میتوان گفت که پیغمبر در مقام التی روا اعتراض بود که به حضرت رسول گفت
اگر داندمی چون گفت چرا چنین کردی و گفتی ابوبکر که نه یک روش موافق روی رسول بود و نه یک چشمک بابا بجز
رسانید که از اگر کم کاوان بوده باشد این سان السمع و ان البصر گفتن آن سیع وجه مناسبت نیست الا آنکه مراد از چشم چشم
اعور و از گوش گوش کر باشد و چنانست که معنی راستیان کوند بنت ایمند نه بر پیغمبر و یکبار که استعمال
چشم و گوش میکنند آنست که مادر و پدر فرزند فرزند خود را یا یتادی شاکرد خود را یا دوست و محبی محبوب خود را
چشم و گوش نه عمر فظ غلیظ یکی مساله را و ابوبکر پیر مبهوت نشفت ساله را چشم و گوش گفتن از فرصتی است
فصل کلام جامعت بیغ بفرشتها دور است و این معنی است که صاحب الانصاف می بیند و قبول میکند
که بیند بی در حق ابوبکر گفت که ایستند مراسمع و البصر باشد اگر این بیچ مسول نه و چون هر دو کسر از نملی حدر
حدیث دیگر آنکه ابن عمر گفته که من یک حرف میزدم در حضور حضرت رسول که آیا بعد از او
که افضل باشد آنحضرت نشنید گفت ابوبکر و عمر و عثمان اگر این حدیث راست بودی عمر حذیفه را قسم
نمیدادی که تو را بگذار اقسم میدهم که من از منافقانم یا نه و ابوبکر نمیگفت که مرا شیطان هست از راه می برد و فریبم

محمد

میدهد که رسول او را از آن بگرداند و هر شیطان او را چون فریب دهد و اگر انحراف بود او از راستی داشتی بیعدی بر قبل
عثمان بایمان چون اتفاق میکردند حدیث دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده لو نزل العذاب
لما نجا منه الا عمر بن الخطاب یعنی اگر فرود آید عذاب الهی کسی خلاصی نمی یابد از آن مگر عمر بن الخطاب
در کتاب احتجاج شیخ ابو منصور طبرسی ذکر شده که یحیی بن اکثم در حضور مامون از حضرت امام محمد تقی علیه السلام پرسید
چه میفرمائید در صحت این حدیث آنحضرت فرمودند که این محال است زیرا که خدا تعالی فرموده و ما کان الله
لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون پس هرگاه خدا تعالی خبر داده باشد که عذاب بایشان نیست مادام
که رسول در میان ایشان باشد و مادام که ایشان طلب آمرزش و توبه کنند حدیث دیگر آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرموده که شیطان از سایه عمر میگریزد ای ناصبی که چهار در اسلام عمر خود در بت پرستی و شرب خمر باشد
چون شیطان از سایه او بگریزد و دیگر آنکه شیطان با عقیدت ناقص خود کمالش آنست که در روز قیامت سید کاینات
و انحضرت از شفیع ساخته خدا تعالی توبه او را قبول خواهد کرد و ممکن است که از سایه عمر بگریزد که مبادا عمر او را از راه ببرد
و چیزی چند از گفته عمر از او صادر شود که تدارک آن نتوان نمود و سبب آنکه حضرت رسول او را شفاعت نکند حدیث
دیگر آنکه آنحضرت فرموده که شیطان جمیع انبیا را از راه برده مگر عمر را که او را نتوانست از راه بردن ای ناصبی بدان
پس عمر خود بهتر از جمیع انبیا باشد از برای آنکه شیطان خود کتابها جمع نموده اند و در آنها بروجهی چند بهم بافته اند و در هر یک
از انبیا و رسلی خطا و معصیتی چند نسبت داده اند و عمر را منزه از لوث ذنوب و عیوب میدانند و کسی را که افضل آن
آن باشد که در کتب خود یاد نموده اند شیطان از راه حد که او را از راه ترا بر و صد مثل شیطان بتنطف والای او تعلیم می یابد
و آنچه او از مکر و حیله میدانست حاشا و کلا که شیطان هرگز بکوا این خطور نموده باشد حدیث دیگر آنکه شیطان در زمان
خلافت عمر علیه اللعنه خلق را بر فواحش و عصیان نمی داشت و از عمر رسید ای ناصبی خدا تعالی چندین هزار پیغمبر
فرستاده که خلق را امر بامر و نواهی کنند شیطان از خدا و انبیا نترسید و اکثر مردم را گمراه ساخت و انبیا را بقتل داد

و اینکه [illegible] رسیده است که افضل از خدا و انبیا باشند [illegible] علمای اهل سنت در مصنفات خود آورده اند که پسر عمر [illegible] دختران
یهودی عاشق شده بود و فساد کرده عمر او را حد زد تا زیر تازیانه بجهنم رفت پس کسی که [illegible] بطریق
اولی [illegible] حدیث دیگر [illegible] از احادیث [illegible] که حضرت
رسول فرموده که از یاران و صحابه من ده کس از اهل بهشت اند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید و عبدالرحمن عوف و ابوعبیده
جراح و سنیان آن را عشره مبشره می خوانند ای ناصبی [illegible] این خبر [illegible] ابوبکر [illegible]
دختر [illegible] کتاب [illegible]
و دیگر [illegible] که در سکرات بود گفت کاش [illegible] حیض زنان بودمی و انسان
نبودمی و اگر عثمان از عشره مبشره بودی مهاجر و انصار [illegible] باتفاق آن [illegible]
و قصد قتل حضرت امیرالمومنین علیه السلام نمیکردندی [illegible] اهل بهشت نکنند و الا لازم آید که فرق میان اهل بهشت
و دوزخ نباشد و سعد بن وقاص از اصحاب عقبه است و از اهل [illegible] با امام [illegible] امیرالمومنین بیعت نه نموده گفت
[illegible] تو بیعت میکنم که شمشیری بدهی که بشناسد مومن را از کافر [illegible] مومن را و اگر سعد از
عشره مبشره می بود [illegible] که با حضرت امیرالمومنین علیه السلام [illegible] خلیفه چهارم است [illegible] مومن را
از کافر فرق نمیکرد و سعد بن زید [illegible] از اصحاب عقبه است [illegible] کلام الهی که ان المنافقین فی الدرک الاسفل
من النار و از اهل دوزخ باشند نه [illegible] بهشت و عبدالرحمن عوف نیز از اصحاب عقبه است و از اهل شوری است
و در شوری بمولای مومنان گفت که من ترا بخلافت اختیار میکنم که [illegible] ابوبکر و عمر سلوک کنی آنحضرت فرمود
که بکتاب خدا و سنت مصطفی عمل میکنم پس رو بعثمان کرد که من ترا خلیفه می سازم که بروش [illegible]
ابوبکر و عمر سلوک کنی عثمان گفت قبول کردم و بعثمان بیعت نمود و ای ناصبی از روی انصاف نظر کن که چون
از اهل بهشت باشد شخصی که [illegible] او را بکتاب خدا و سنت حضرت رسول خواندند ترک آن کند و آن منافقی

[illegible]

که گوید که بهشت [illegible] ابوبکر و عمر [illegible] که کردار و گفتار ایشان خلاف امر خدا و فرموده رسول است و در کتاب [illegible]
آن [illegible] خلاف [illegible] از اصحاب عقبه است و این [illegible] که ایشان را از عشره مبشره می خوانند همه از اهل
نار [illegible] که بجز حضرت رسول [illegible] که ایشان [illegible] اهل بهشت باشند و راوی این حدیث سعد بن زید است
که از جمله عشره است [illegible] خود ساخته است [illegible] لعمری کان بالناس [illegible]
[illegible] فما عذر قوم اخروه و قدموا [illegible] حدیث دیگر آنکه فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة یعنی اجماع نمیکنند
امت من بر گمراهی [illegible] این خبر را بر افضلیت ابوبکر وضع نموده اند ای ناصبی این خلاف است که اجماع کرده باشند
امت بر امامت و خلافت ابوبکر زیرا که محقق و متفق علیه است که بنی هاشم و جمع کثیر از صحابه از اکابر مثل
سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و حذیفه و سعد بن عباده خزرجی با تمام قبیله خزرج و زید بن ارقم و اسامه بن زید و بریده
اسلمی و سهل بن حنیف و خالد بن سعید ابن عاص و ابوالهیثم بن التیهان و [illegible] و خزیمه بن ثابت
و ابی بن کعب و ابوایوب انصاری و مالک بن نویره با قبیله بنی حنیفه و غیر ایشان [illegible] انکار امامت او
کردند و از بیعت [illegible] و چون قبیله بنی حنیفه انکار امامت او نمودند و زکوة باو ندادند او ایشان را
مسمی گردانیدند باهل رده چنانکه در باب [illegible] مذکور شده [illegible] ابوبکر [illegible] چنانکه مفصلا ذکر شده
پس [illegible] که امت اجماع کرده اند بر خلاف [illegible] که همه امت بر امامت ابوبکر اجماع نکرده اند
بلکه اهل مدینه نیز بر امامت او اجماع نکردند و بر تقدیری که اجماع را در خلافت شرط دانیم [illegible] واقع نشده [illegible]
ناصبی را [illegible] که عثمان واجب القتل باشد و کشتن او [illegible]
[illegible] بوده باشد او کافر شده باشد [illegible] مهاجر و انصار اجماع کردند بر کشتن او و چون او را
کشتند گفتند قتلناه کافرا پس [illegible] نصب امام و خلیفه توان نمود [illegible] اجماع بر قتل و عزل خلیفه [illegible] باشد
[illegible] جماعت [illegible] و بعضی گفته اند و اقل جماعت
مردی و زنی [illegible] حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام

در قرآن مجید فرموده که ان ابراهیم کان امة قانتا لله حنیفا و حضرت رسالت قیس بن ساعده را امتی
تنها خوانده و فرموده رحم الله قیسا یحشر یوم القیمة امة واحدة [illegible] حدیث [illegible] از لفظهای
در امت حضرت امیرالمومنین و تابعان [illegible] کثرت در
کلام مجید مذموم یاد نموده [illegible] در آیه کریمه [illegible] و ما آمن معه الا قلیل [illegible] در قرآن مجید
بسیار است [illegible] کثرت را مذموم یاد نموده است حدیث دیگر آنکه [illegible]
[illegible] محمد بن حنیفه افترا نموده اند که از پدر خود پرسیدم که کدام یک از مردمان افضلند بعد از پیغمبر گفت ابوبکر گفتم بعد از او
گفت عمر ترسیدم که اگر گویم بعد از او که بهتر است بگوید عثمان گفتم بعد از عمر تو گفت من [illegible]
از مسلمانان [illegible] افترا [illegible] امام حسن و امام حسین علیهما السلام [illegible]
[illegible] تا شش ماه از بیعت [illegible]
شما [illegible] امیرالمومنین بیعت [illegible] دیگران [illegible]
حق [illegible] زاغ در [illegible] زاغان [illegible] بلبل از آواز خود
کم [illegible] حدیث دیگر آنکه بر امیرالمومنین علیه السلام افترا نموده اند که آنحضرت فرمود خیر الناس بعد النبی ابوبکر
و عمر [illegible] بهترین مردم بعد از پیغمبر ابوبکر است و عمر [illegible] ای ناصبی [illegible] اگر این روایت
[illegible] خطبه شقشقیه
در شکایت ایشان [illegible] حضرت امیرالمومنین [illegible] مردمان
[illegible]
[illegible]
منت خلافت ندارم [illegible] امیرالمومنین
علیه السلام [illegible]

[illegible]

آن [illegible] که همه مردمان [illegible] دلیل دیگر بر عدم صحت
این خبر حدیثی است که مخالفان روایت کرده اند از ابن مسعود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی خیر البشر فمن
ابی فقد کفر یعنی علی بهترین مردمان است و هر که از این معنی ابا نماید کافر است [illegible]
[illegible]
[illegible] در کتاب فصول [illegible]
[illegible] که عثمان روزی بخدمت حضرت رسول آمد آنحضرت فرمود که عثمان هر چه خواهی بکن [illegible]
[illegible] ای ناصبی اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله ازین سخن [illegible]
[illegible] حرام بوده [illegible] رسول خدا بعثمان حلال کرده [illegible] عثمان
در آن وقت نه طفل بود [illegible]
دیگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب حیای عثمان فرموده الا استحیی ممن تستحیی منه ملائکة السماء یعنی آیا شرم نکنم از کسی که ملائکه
آسمان از و شرم می کنند ای ناصبی [illegible] عثمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
یهودی [illegible]
بود که امر باحراق مصحف نمود یا از آن بود که رانده و طرید حضرت رسول را [illegible]
بود که اباذر را که از اصحاب رسول بود از مدینه اخراج کرد یا از آن بود که عبدالله ابن مسعود را چندان بزد که [illegible]
[illegible]
آسمان [illegible]
در بهشت حدیث دیگر آنکه آنحضرت فرمود که عثمان بی حساب به بهشت رود [illegible]
باشد [illegible] بی حساب به بهشت [illegible]

ودات خویش که تو بر او بحیث او به بهشت خواهی رفت و رفیق او خواهی بود. بیت: گوهر جام جم از کان جهان دیگر است
تو توقع ز گل کوزه گران میداری. حدیث دیگر آنکه پیغمبر فرمود که صلوا خلف کل بر و فاجر یعنی نماز کنید در عقب هر نیکوکار
و هر فاجری و بدکاری و هر کس را اندک عقل و شعوری باشد میداند که این از مزخرفات احادیث موضوعه است و نماز
در عقب فاسق و فاجر چه اعتبار دارد و حق تعالی کی بنفی راضی است که وضع این قسم مزخرفات میکنند بواسطه آنکه متابعت فسق و فجور خلفای ثلثه
بنمایند شده. حدیث دیگر در فضیلت معویه طاغیه باغیه وضع نموده اند در کتاب ... انس بن مالک روایت است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من در قیامت ... معویه را نمی بینم و بعد از آن او را میبینم که می آید ... از جانب ... که ...
او از رحمت خدا و قوام او از زبرجد باشد گویم کجا بودی گوید که در زیر عرش که خدا ... مرا و من او را ... میکردم و با هم مناجات
مینمودیم و خدا ... که این عوض دشنام است که در دنیا ترا داده اند ... که چندین مرتبه مصاف و جدال با حضرت
امیر المؤمنین ... نموده باشد و چندین هزار کس را ... کشته باشد و سب ... مؤمنان در منبر و مساجد می نموده باشد
چگونه خدا ... با او مناجات نکند و عذر نخواهد. حدیث دیگر در کتاب ... نقل شده که خدای ... بد
که در روز قیامت از برای معویه کجی ... در بالای عرش و خدا ... در زیر تخت نشیند و معویه در بالای تخت قرار گیرد
حدیث دیگر در فضیلت ابی حنیفه وضع نموده اند در کتاب تبصرة العوام از کتب ... ابی حنیفه ... نقل
شده که حضرت سید رسل فرموده که ابو حنیفه سراج امتی یعنی ابو حنیفه چراغ امت من است ای ناصبی که چندین
حدیث وضع نماید و چندین فسادی ... که ... از ... و اکثر محرمات را بر مردمان خود حلال
سازد چون چراغ امت باشد و دیگر ناصبیان میگویند که علامتی که بر افضلیت ایشان میکنند یکی فتحهایی بود در ایام ...
ای ناصبی پیغمبر خدا خبر داده بود که تا ... سال دیگر این فتوحات خواهد شد و این بلاد مفتوح می گردد بخلافت
هر که می بود و بسرداری هر که باشد می شد و بعد از رحلت حضرت رسول خلفای ثلثه حرکت نکردند و بی ... رفتند
که ایشان را دخل باشد لشکر اسلام قوت گرفته بود و از پیغمبر مژده فتح شنیده ... و فتح ... نه راه دخل ... فتوحات
از افضلیت ایشان نگفته اند میگویند که آنچه دلالت بر افضلیت ابو بکر و عمر میکنند آنست که خلافت در زمان

ایشان رونقی

ایشان رونقی تمام داشت ای ناصبی بعضی از ابتدای دنیا چندین هزار پادشاه ظالم بهم رسیده اند مثل فرعون و نمرود و شداد
و امثال ایشان و رونق حکومت ایشان زیاده بر رونق و حکومت ابو بکر و عمر بود از برای آنکه بعضی از ایشان دعوی خدائی کردند
و اکثر اطراف عالم در تصرف آنها بود پس رونق ایام سلطنت را از فضیلت نتوان شمرد. دیگر در کتاب فصول الحق از رزاه بن
طلحه قضاة روایت است که عمر لشکری به نهاوند فرستاده و ساریه را امیر ایشان نموده بود جمعی از کفار کمین کرده بودند عمر از منبر آگاهی ... نموده
آواز داد و یا ساریه الجبل الجبل و ساریه آواز عمر را شنیده پناه بکوه برد ای ناصبی بدانکه کفار شتران اهل مدینه را از نواحی آن جلب
کرده بودند و رسول خدا ایشان مطلع نشد تا جبرئیل امین از حضرت رب العالمین آن خبر را بسید المرسلین رسانید پس چون عمر
از هفتصد فرسنگ راه ساریه را دید و آواز را به ساریه رسانید و او آواز او را شنید پس عمر و ساریه افضل از حضرت پیغمبر باشند
الحق در صحت این روایت شک و شبهه نیست امام چنین باید که تا هفتصد فرسنگ راه آواز او برسد عجب از او که الحال
از جهنم آواز خود را بشما نرساند و ممکن است که آواز خود را در این وقت بشما میرسانیده باشد امروز نمی باید شما را قابلیت شنیدن
آواز او اکنون نمانده و دولت خویش دارای ناصبی مرا گمان بود که تو همین در وضع حدیث ید بیضا داری در ساختن معجزه
نیز از اعجاز می نمائی. حدیث دیگر جمع نمودن عثمان مردم را به یک مصحف از دانش و ورع او میدانند ای ناصبی این
از جمله مطاعن او است نه در فضائل او و جواب این در مطاعن عثمان ذکر شده. حدیث دیگر عثمان را ذو النورین میخوانند
با قدعای آنکه دو دختر حضرت رسول در خانه او بود ای ناصبی این خلاف و کذب است و او را در این فضیلتی نیست از برای آنکه
دختران ... خواهر خدیجه بود که چون مادر ایشان نبود خدیجه ایشان را بزرگ کرده بود و پدر ایشان ... مالک
بن ... بود و دو تا از آن دختران بعقد خود در آورد و از غصه کشت و دیگر ... میکرد و در بعضی
روایت آمده که یکی از آن دختران را عقد نموده هنوز مقاربت ننموده که آن دختر فوت شده و در بعضی تفاسیر شیعه
مسطور است که چون سید رسل فتح مکه معظمه نمود و آن مکان مقدس را از بت ... ساخت امر کرد
که هر کجا مغیره خال عثمان ... بعثمان پناه برد و در همان شب عثمان او را
پوشیده داده از مکه بیرون نموده اند که راه طی نمود نعلین او گسیخته پاهایش مجروح شد چون آن خبر بحضرت رسول رسید

مبادا کسی را او بر خورد و بقتلش آورد پناه به کفستان برده قرار گرفت این خبر را جبرئیل امین بسید المرسلین رسانیده
و حضرت رسول بمولای مؤمنان امر نمود که با ... رفته مغیره را بقتل رسانید و چون این خبر بعثمان رسید
بگمان آنکه خبر مردن رفتن مغیره را از مکه بوده او بحضرت رسول رسانیده که باعتقاد اهل سنت دختر رسول بوده و بعقیده
شیعه دختر خواهر خدیجه بود و آن مظلومه را بقصاص خون مغیره چندان بزد که از هوش رفت و چون این خبر بسید بشر
رسید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را امر فرمود که بخانه عثمان رود و آن بیکسان را از دست آن ظالم نجات دهد حیدر
کرار ذو الفقار را کشیده متوجه خانه عثمان شد و چون عثمان ... از آمدن مولای مؤمنان خبردار گردید از گوشه در
رفت و آن حضرت داخل ... گردید آن مظلومه را مجروح و اعضای او شکسته برداشته بخدمت پیغمبر آمد و شب دیگر آن مظلومه
بجوار رحمت حق پیوست و خون او در گردن عثمان ماند و در آن شبی که آن مظلومه فوت شده زنا با کنیز ... شهیده نمود
و صباح در تشییع جنازه حاضر شد حضرت رسول فرمود که هر که ... برگردد از گفته آنحضرت عثمان برنگشت
دیگر باره آن حضرت فرمود که هر که ... برگردد و اگر نه میگویم که او کیست عثمان این مرتبه از خوف آنکه مبادا آن حضرت
مردم را از این معنی مطلع سازد به بهانه آنکه دلم درد دارد دست بر شکم نهاده و افغان کرده برگردید و اکثر احادیث موضوعه در زمان
بنی امیه طایفه ... بسیار ... داده امر نمود که هر کس ... از فضایل علی علیه السلام بر زبان راند او را بکشند و زر
میداد که مردم وضع احادیث در باب خلفای ثلثه و بنی امیه و بنی عباس نمایند و مثالب و مناقب و معایب ایشان را فضایل
سازند و آنرا ... و امصار فرستاد تا معلمان بطفلان می آموختند و واعظان در منابر می ... کردند در منبر و مساجد
و مجالس آنها را میخواندند و مردم را می آموختند نقل است که جمعی قسم ... بعقیده اهل ... میداشتند ... گفتند که اعمال
ابو بکر و عمر را ... در ... سایر امت وزن کردند ایشان راجح آمدند ... در بدیهه گفت اگر این خبر صحیح است
البته در میزان قصوری بوده ای ناصبی اگر ترک احادیث موضوعه ... فضیلت ایشان مناقب ... از حد ... کردی
ظاهرا بهتر بود ... و ... خواطر ... کردم در این باب بهمین اکتفا نمودم و اگر نه زیاده بر این از احادیث
موضوعه باطله و ... عدم بطلان و صحت آن ... میکردم هر کس که بر نقض تولا نکند ... دین

حق تبری

حق تبری نکند اخراج زد نباچه کنند شی ... جز فتوحا هم هیچ جا نکند در بیان ثلثه
از آنکه ناصبیان ... و نسیان العیاذ که بحضرت عزت جل جلاله و انبیا نسبت میدهند و کافه اهل سنت را عقیده است
که آنچه واقع شده از خیر و شر و عباد است و فسوق و فواحش همه از جانب خداست ... میگویند که خدا ... است ...
بر است ... حضرت آدم ... معصیت ... برای ... آمده ... باید ... برای
دو زخ بردن آورد و ... و وقوع معاصی از انبیاء معصوم نموده اند و بعضی از ایشان کفر را بر انبیا ... قبل از بعثت
... بوده باشد ... بعد از آن جایز داشته اند و همه ... سهو و غلط و خطا و نسیان به پیغمبران نسبت میدهند در کتاب
طرایف آمده که در کتاب جمع بین الصحیحین ... از کتب اهل سنت مذکور است که آدم و حوا منسوب ... کرده اند
و در کتاب فصول الحق از علمای اهل سنت روایت است که نوح علیه السلام ... خمر خورد و ... برهنه شد حام ... سام
... چون نوح احوال را شنید دعا کرد که فرزندان حام بنده اولاد سام باشند با آنکه خود از حضرت رسول روایت میکنند
که خمر بجمله انبیا و امت ایشان حرام بوده هرگز حلال نبوده و در کتاب طوایف از علمای اهل سنت نقل شده که در روز قیامت
خلایق بنزد ... هر یک از انبیا آمده التماس شفاعت مینمایند و هر یک ... نمایند تا بنزد حضرت ابراهیم آیند و التماس شفاعت نمایند
گوید امروز ... در دنیا ... گفتم که امروز ... دروغ ... بگویم
... گویند که ابراهیم در قدرت حق ... کرد ... نموده ... موسی ... برکت
و در کتاب لطایف ... نقل است که چون ملک الموت ... بقبض روح حضرت موسی آمد ... بر روی
... آن ... ابو هریره گفت که ملک الموت ... می آمد از آن روز ... جهان می آمد ... روایت
کنند که چون زلیخا میل بیوسف کرد یوسف هم قصد فور کرد ناگاه یعقوب را دید که انگشت بدندان گرفته ... بود
یوسف در موضعی که ... می نشیند ... داود علیه السلام عاشق زن اوریا شد و اوریا را بغزا فرستاده
داود ... دید زن او را ... کرد ... رفت و گفت ای اوریا ... که زن تو عاشق شدم
... فرستادم ... حلال ... توبه او را قبول کرد و گویند که از برای
سلیمان دختر پادشاه ... آورده ... دختر را سلیمان بسیار دوست میداشت و آن دختر از فراق

چه بسیار متألم بود سلیمان بدو آن فرمود که تمثال پدر او را کشیدند و ابلیس آن زن را بسجدهٔ تمثال پدر امر کرد و همه کنیزان با او
موافقت کردند و مدت چهل روز همه پرستش آن صورت کردند و گویند سلیمان را نیز خاتمی بود که پادشاهی در او بود دیوی صخر نام آن انگشتر را
دزدید و [illegible] سلیمان چهل روز به دشت و بیابان حیران بود و محبت میداشت و آصف برخیا فهمید که [illegible] حرکت کرد و خاتم را در دریا
افکند و آن را ماهی فرو برد و سلیمان نزد [illegible] علاج شده بود ماهی بگرفت و [illegible] خاتم را یافت و بجای خود
رفت و قرار گرفت و در کتاب الزینه که از کتب [illegible] است نقل شده است که در وقتی که [illegible] را با سلیمان بردند دست
بود از بیند و گویند که حضرت خاتم النبیین چهل سال در دین جاهلیت بوده و نیز میگویند که حضرت رسول آخر الزمان در نماز صبح
قرائت سوره والنجم نمود و بعد از آن آیه کریمه افرایتم اللات والعزی و منات الثالثة الاخری خواند و تلک الغرانیق
العلی و منها الشفاعة ترتجی و این کلمه محض کفر است و شرک است و چگونه پیغمبر خدا [illegible] توان کرد که اقرار و اعتراف بکمالات
قدر و علو منزلت اصنام داده و شان [illegible] و امید شفاعت اصنام و ادعای آن باشد و علامه حلی قدس سره در این باب فرموده
نعوذ بالله هذه المقالة التی نسب النبی صلی الله علیه و آله الیها توجب الشرک فما عذرهم عند الله یعنی پناه می برم بخدا از این
گفتگوی که نسبت میدهند حضرت پیغمبر را با آن که موجب شرک است پس چه خواهد بود عذر ایشان فردای قیامت نزد حضرت
رسول و گویند که حضرت رسول عاشق زینب دختر جحش که زن زید بن حارثه بوده باشد و زید بعد از دیدن اهمیت او را طلاق داد و حضرت
رسول الله زینب را به نکاح درآورد و هم چنین اهل سنت و جماعت در صحاح خود روایت کرده اند که حضرت رسول نماز
عصر را در حضر دو رکعت گذارد و اصحاب گفتند یا رسول الله نماز را قصر کردید یا فراموش نمودید آنحضرت حقیقت را استفسار
نمود عرض کردند که شما نماز را دو رکعت گذارده اید و در ان باب گواهی دادند حضرت رسول برخواست نماز را
اعاده نمود [illegible] و نیز از عائشه روایت
که جمعی در کوچه ساز می نواختند و رقص میکردند و بلهو و لعب مشغول بودند و رسول بدیدن آمده تماشا کرد و باز آمد مرا گفت
تو نیز میخواهی که تماشا کنی گفتم بلی مرا رسول الله بر دوش مبارک خود برداشت تا از دیوار خانه تماشای آن قوم نمودم
و سر بر شانه او نهادم [illegible] تا سیر شدی یا نه گفتم نه و مقصود من آن بود که منزلت خود را در نزد رسول الله بدانم
ناگاه عمر در آمد خلق [illegible] پراکنده و متفرق شدند و رسول فرمود من نظر میکنم بسوی شیاطین جن و انس که همه از عمر

[illegible]

میگریزند ای یا نبی یک کدام عاقل روا میدارد که زن خود را بدوش بردارد که نظاره کوچه و بازار کنند و تماشای لهو و لعب
نماید و امثال این امور رکیک را که [illegible] از اراذل الناس نسبت نتوان داد به پیغمبر خود که اشرف کاینات
و خلاصه موجودات است نسبت میکنند و عمر ملعون را در صلاح و عفاف و غیرت بر او ترجیح میدهند مولوی گفته بیت
در رتبه مهتاب سه را برسماک ⁂ از بانگ عف عف سگان مه را چه باک و نیز روایت کرده اند که رسول از غزا
باز گشت زنی نزد وی آمد گفت یا رسول الله من نذر کرده بودم که اگر تو بسلامت باز آیی دف بزنم و سرود بگویم رسول فرمود
که اگر نذر کرده بعمل آر و [illegible] آن زن شروع برقص کرده دف میزد و سرود میگفت ابوبکر و عثمان درآمدند و آن
بکار خود مشغول بود و چون عمر پیدا شد آن زن دف را پنهان کرد ای ناصبی بدین [illegible] دف زدن آن زن طاعت
بود یا معصیت اگر طاعت بود شایسته که در حضور عمر مردم ترک عبادت کنند اگر معصیت بود چون نمود که رسول خدا
او راضی بمعصیت شوند با آنکه قدرت بر رفع و دفع آن داشته باشند و شیطان که از خدا نترسید و از همه پیغمبران [illegible]
و با عقاید فاسده شما جمیع پیغمبران از او ترسیده و از ایشان خطایا سرزد و از عمر نرسید آیا این مرتبه از همه یافته باشد
که لهو و لعب و خطا بر رسول روا باشد و عمر را چنان بنمانند بیت یاقوت را مقابل خرزه می نهند ⁂ سنگ سیه به نرخ
زر سرخ می خرند و نیز گفته اند که جابر [illegible] که پیغمبر [illegible] در هم زد و اخس و احقر انبیاء [illegible] و در کتاب
تنزیه الانبیاء سید مرتضی و دیگر علمای معتبر [illegible] ذکر آنها شده و سنیان [illegible] بنا بر آنکه قبایح عمر و ابوبکر و عثمان را اصلاح کنند
کفر و ظلم و انواع معاصی را حواله بمشیت الهی مینهادند و اعتقاد اکثر ایشان اینست که از ازل تا ابد هر چه شده و میشود
همه فعل خداست و مطلقا فایده بر سعی مترتب نیست و کفر کفار و فسق فساق و عناد ابوجهل و حکومت یزید همه
و تقدیر حق است و در قیامت اگر همه پیغمبران را بدوزخ برند و جمیع اشقیا را به بهشت [illegible] هیچ قبحی ندارد
بلکه نیکوست و از زنا و لواطه و غیره هر چه رو دهد بر مضایقه و احترازی ندارد بلکه راغب و مایلند و پیغمبران
و مرسلین را نیز مثل خود [illegible] و [illegible] میشمارند چنانچه مولوی اشاره بان نموده کار پاکان را قیاس از خود
مگیر ⁂ گرچه باشد در نوشتن شیر شیر [illegible] علما [illegible] چون [illegible] رفت

و آنجا بتدریس مشغول شد مخدوم [illegible] که علامه [illegible] بود [illegible] و او با شیخ محبت میداشت
شاگردان آخوند رعایت حقوق استادی و شاگردی نموده مکرر بخانه آخوند [illegible] میفرمودند که شاید مخدوم زاده را منع
نماید و آخوند بتغافل میگذرانید تا آنکه [illegible] شده [illegible] با آخوند گفتند که فلان فلانیان هر روز [illegible]
بیاغی و [illegible] چنین و چنان میکنند مولانا تبسم نموده فرمودند که عجب از شما که با وجود دعوای عقل
و شعور این قسم جبر را در یاد ندارید بعد از آنکه آنچه میکنند [illegible] نفس ناطقه او را به نقصان
میرسد و در کتاب [illegible] آمده که مذهب جبریه ابتدا در اسلام معاویه رواج داد و اکثر اهل سنت جبری
و قدری اند روزی جبری مجوسی را دعوت کرد باسلام مجوسی گفت هدایت من بخواست خداست که چنین
خواست جبری گفت راست گفتی ای مجوسی و نیز در ان کتاب آمده که غلامی بود از عبد الله بن داود و عبد الله
از علمای اهل سنت بود و جبری بود و اتفاق افتاد که قاری در مجلس عبد الله آیه قال یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما
خلقت خواند غلام در علم جبر او استاد بود گفت ابلیس را از سجده کردن آدم خدا تعالی مانع شد اگر من
آنجا حاضر بودمی میگفتم خداوندا تو او را از سجده کردن منع نموده [illegible] در ان مجلس حاضر بود گفت ای غلام
از خدا تعالی شرم نداری که برای ابلیس لعین اقامت حجت میکنی ابلیس با همه شیطنت و مکر نتوانست از برای
خود این حجت بگفت و نیز در ان کتاب آمده که جبری [illegible] گفت [illegible] نزد من از
برای آنکه تا خدا تقدیر نکند زنا نتوان کردن و در کتاب انوار البدریه آمده که شخصی از اهل سنت و جماعت
بدعت [illegible] از [illegible] خود را دید که با کنیزی از کنیزان او محبت میدارد [illegible] در تادیب ایشان
نمود غلام گفت که از قضا و قدر است و ما را تقصیری نیست [illegible] گفت که قضا و قدر [illegible] دوستر است
از هر چیزی و آن غلام را آزاد نمود و نیز راغب اصفهانی که در محاضرات خود آورده که شخصی از اهل سنت
و جماعت داخل خانه خود شده مردی را دید که با زن او محبت میدارد تازیانه برداشته زن را سیاست نمود

[illegible]

که این چه کار است که از تو صادر شد و آن زن میگفت که این کار باراده و اختیار من نیست و از قضا و قدر است و الا مرد تادیب
او را مبالغه مینمود و میگفت زنا میکنی و [illegible] آن زن فریاد بر آورد و گفت آخر ترک سنت کردی و مذهب رافضی
اختیار نمودی مرد از این سخن متنبه شده و تازیانه از دست انداخت [illegible] و معذرت خواست و گفت تو از اهل سنتی
حکایت
در کتاب [illegible] الفاضلین و در کتاب کامل بهائی ذکر شده که در زمان محمد بن سلیمان از ملوک بنی امیه [illegible]
بود از شیعه و جبریان [illegible] او نزد محمد بن سلیمان میکردند و او نیز جبری بود روزی علمای مجبره پیش محمد بن سلیمان حاضر شدند و التماس
کردند که عالم شیعه را حاضر کن که تا ما او را [illegible] و اهانت بوی رسانیم زیرا که او میگوید بنده فاعل فعل خود است و افعال بنده از خیر و شر باراده
و مشیت و تقدیر الله تعالی نیست [illegible] تکفیر و تفسیق علمای اسلام میکند و این چهار مذهب را قبول ندارد
و تو را و جمیع ملوک بنی امیه را [illegible] و فاسق بلکه کافر میگوید محمد بن سلیمان امر کرد که او را حاضر گردانند چون حاضر شد آن علما را
تهدید و توبیخ بسیار کرد و بعد از آن گفت که تو میگویی که بنده فاعل فعل خود است و افعال نیک و بد او باراده و مشیت و تقدیر الله تعالی
نیست اگر این سخن که بتو نسبت میکنند بثبوت رسد تو را خواهم کشت عالم شیعه گفت میخواهم که کلمه چند عرض کنم اگر رخصت دهی بعد
از ان حاکمی اگر قتل کنی [illegible] محمد بن سلیمان گفت هر سخنی که میگویی و میخواهی بگو عالم شیعه گفت فرض کنیم که من و شخصی
دیگر در خدمت بودیم و از تو انواع فساد و مناهی و فجور و زنا و غیره بظهور آمد چون روز شد از خدمت تو جدا شدیم من در میان مردم
ذکر عدل و عفت و پاکدامنی تو میکنم و مدح و ثنای تو میگویم و افعال قبیحه که از تو مشاهده نمودم کتمان میکنم و آن شخص دیگر که از تو با مردم
میگوید و افشای اسرار تو میکند تو از ما کدام را دوست داری محمد بن سلیمان گفت تو که کتمان سر ما کردی دوست دارم و تربیت کنم
و او را که افشا کرده دشمن دارم و سیاست فرمایم عالم شیعه گفت سبحان الله هر گاه که تو گناه کرده و مرتکب افعال قبیحه شده نمیخواهی که من باز
گویم خدای که پاک و منزه است از جمیع افعال قبیحه و اعمال شنیعه چگونه روا دارد که [illegible] کفر اولاد آدم و معاصی و فساد
و الحاد و فسق [illegible] و جمیع آنچه حرام گردانیده با او اسناد نمایند گمراهی را که مذهبش اینست [illegible]
دین است
باب [illegible]
در کفر اهل سنت و ارتداد آن گمراهان [illegible] و باعث کفر [illegible] متابعت شیطان
امت [illegible] عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب گردید که امت را از جاده اطاعت اهل بیت رسالت
منحرف نموده به مسلک [illegible] عناد و شقاق گردانید و [illegible] در احکام شریعت مطهره اعتقاد در رای
فاسده و فتاوی باطله ایشان نموده بمقتضای آن عمل نموده اند و [illegible] ایشان منتهی [illegible]

مفاسد عظیمه شده و آنکه نه شایسته بارگاه احدیت تواند بود و آنکه نه مناسب مرتبه نبوت و رسالت و امامت
تواند شد باظهار آن اضلال کبرای که از بندگان خدا نموده آن جمع را از زمره کفره و فجره گردانیده و از این جهت متفرق بهفتاد و سه
فرقه شده‌اند و یکی فرقه که شیعه اثنی عشریه‌اند ناجی و باقی هالک اند چنانچه عارف سنایی در این معنی از ترجمه فرموده نظم اورا حدیث اعتقاد و سه
ملت آنکس زان یکی ناجی بود باقی هالکند ای هوشیار ... من گرفتم دامن آل پیغمبر زان میان ... هر که را خواهی تو بگزین دیگران را اختیار
من چه در کشتی نوحم با نجاتم باو همی ... کو ز بیم طوفان بگریز در آسمان آفت ببار ... رستگار آمد کسی کو بود با اهل بیت ...
من که با آل رسولم چون نباشم رستگار ... و دین که روشن و ظاهر است در کفر و ارتداد ناصبیان یعنی دشمنان علی و مخالف
و موالف با ایشان اختلافاتست چنانچه حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین ذکر کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده
من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مردن او مثل مردن زمان
جاهلیت است و از ابی بصیر روایت است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روزی با من خطاب نموده فرموده یا ابا بصیر
والله لا یقبل الصلوة الا منکم و لا الزکوة الا منکم و لا الحج الا منکم یعنی ای ابا بصیر بخدا قسم که نماز و روزه و زکوة و حج از هیچکس
مقبول نیست مگر که شیعه اثنی عشری و شما از دوستان مایید که عبادات شما تمام مقبول درگاه الهی است بیت ها مذهب درست
نماز بی ولایت ... زاهد اگر رحمت گرسنه کند و ضو ... و در کتاب فتوحات القدس آمده که سید کاینات فرموده در شب معراج
حضرت عزت جل جلاله با من خطاب نمود که یا محمد من ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین را از نور خود آفریدم و ولایت و دوستی شما را
بر اهل آسمان و زمین عرض کردم هر که قبول کرد از مومنان شد و هر که انکار کرد از کافران باشد یا محمد اگر بنده عبادت
من کند تا منقطع گردد حیات او و چون بمن رسد منکر شما و اهل بیت باشد او را نیامرزم الا آنکه مقر و معترف باشد
بولایت شما پس خطاب فرمود که یا محمد میخواهی که ایشان را ببینی گفتم بلی گفت نظر کن بجانب راست عرش چون نظر کردم علی و فاطمه
و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن المهدی
صلوات الله علیهم اجمعین را دیدم که در موضع فراخ و وسیع از نور ایستاده‌اند و نماز میکردند و مهدی در میان ایشان مانند
کوکب دری میدرخشید گفت یا محمد اینها برادر و فرزندان تواند و حجتهای من بر خلق من و مهدی کینه خواهنده عترت
تو است بجلال و بجلالم که این حجت من است و از اولیای من است و انتقام خواهد کشید از اعدای من و این

خبر باین

حجت بنده است از من و این هادی و مهدی است و این حدیث دلیل است ظاهر بر کفر ناصبیان یعنی دشمنان و مبغضان
وصی سید المرسلین و منکران ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و در کتاب فضایل الحق ابن معاذی از ابوذر غفاری
رحمة الله علیه روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که دشمن علی را بخلافت و جانشینی من بخواند
بعد از من او کافرست و او محاربه کننده با خدا و رسولست و در کتاب نهج الحق شیخ جمال الدین مطهر حلی از
ابن مسعود روایت نموده که حضرت رسول فرمود در وقتی که خدا تعالی آدم را خلق کرد و علیه السلام را عطسه آمد گفت
الحمد لله حق سبحانه و تعالی بآدم وحی فرستاد که حمد گفتی مرا ای بنده من اگر نه از آن دو بنده که من بودند که ایشان را
خلق خواهم کرد ترا در دنیا خلق نمیکردم ... اگرچه هستند بصورت تمام را آدم ... با تو تلاف بباید
آن دو بنده مقرب درگاه تو از من بوجود خواهند آمد خطاب شد ... ای آدم سر بالا کن چون آدم سر بالا
کرد دید که بر ساق عرش نوشته لا اله الا الله محمد نبی الرحمة و علی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی و من انکر حقه
وخسر اقسمت بعزتی ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانی و قسمت بعزتی ان ادخل النار من عصاه و ان
اطاعنی یعنی نیست معبودی و آفریدگاری که سزاوار پرستیدن باشد مگر خدا تعالی و محمد را فرستاده است برحمت
بر خلقان و علی اقامت کننده حجت بر همه خلقان است و هر که شناخت علی را پاک و پاکیزه گشت و هر که انکار کرد
حق علی را ملعون و زیانکار گشت و من که خداوندم سوگند خورده‌ام بعزت و بزرگی خود که به بهشت برم آنرا که فرمان
علی برد و مطیع او باشد اگرچه فرمان من نبرد و اطاعت من نکرده و بدوزخ برم آنکه را که بعد از پیغمبر
او را امام و جانشین آنحضرت ندانند و دیگری را بر او ترجیح دهند که او را امام و جانشین حضرت رسول
ندانند به تحقیق که منکر نبوت حضرت رسول است چنانکه سید کاینات فرموده من جحد علیا امامته بعدی فقد جحد
ربوبیتی الله یعنی هر که امامت علی را انکار کند بعد از من بدرستیکه انکار نبوت من کرده است و هر که انکار
نبوت من کرده به تحقیق که انکار ربوبیت خدا تعالی کرده است و در کتاب کافی روایت از زراره از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام و از آنحضرت متصل بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرقوم گشته که امامان از رجال قائم

لیله و صیام نهاره و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و لم یعرف ولایة ولی الله فیوالیه و یکون جمیع اعماله بدلالته علیه ما کان
له علی الله حق فی ثوابه و ما کان من اهل الایمان مضمون عبارت آنست که حضرت رسول فرمود که اگر کسی تمام شب عبادت
و تمام روز صرف روزه نموده باشد و جمیع اموال خود را در راه خدا صرف و تصدق نموده و در تمام عمر و اوقات صرف حج نماید با وجود
این حال او را معرفت ولایت ولی خدا حاصل نشده باشد و دوستی او ندارد که ... تا تولا بوی نموده و جمیع
اعمال او بدلالت آن ولی خدا از او صادر گردد و این عمل کسی را در درگاه الهی استحقاق اجر و ثوابی نبوده باشد و از دایره اهل ایمان خارج
باشد بیت رهبری جو که درین بادیه هر رو زیست ... مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت ... و در رساله ثانی زراره گوید از محمد
ابن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت است که آنحضرت فرمود که من دان الله بعبادة یجهد فیها نفسه و لا امام له من الله فسعیه
غیر مقبول و هو ضال و متحیر یعنی هر که نزدیکی جوید بخدا تعالی بوسیله عبادتها که نفس وی در آن غایت جهد و سعی نموده باشد و او را امامی
از جانب الله تعالی نباشد سعی النفس در آن عبادت قبول حق سبحانه و تعالی نبوده گمراه و حیرت زده از جمله کفره و فجره است نظم
زنفس بد اگر اینجا طمع داری چنین باشد ... که از زارع سیه دانی طمع سرسبزی مینا ... درین دریای خونخوار ای قضا سازد و اکشتی
در آن کشتی قدم در نه که بسم الله مجریها ... نجات از راه عترت جو نه از جهای غرنا ... نفر زان خاک در که دان نه طب بو علی
سینا ... و در کتاب فتوحات القدس از رساله ابن بابویه نقل شده که حضرت رسول فرموده من فضل احدا من الصحابة علی
علی فقد کفر یعنی هر که تفضیل دهد کسی را از اصحاب و یاران من بر علی به تحقیق که او کافر باشد و نیز در آن کتاب در تفسیر
آیه کریمه ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة آمده که مراد از کلمه طیبه لا اله الا الله است که هر که لا اله الا الله گوید مومن است
و مثل زده بشجره طیبه یعنی اصل درخت دین ایمان است و نماز بمنزله تن اوست و زکوة فرع اوست و روزه ماه رمضان
پوست و شاخ و برگ اوست و ولایت علی بن ابی طالب و اهل بیت او میوه اوست چنانکه درخت کامل نباشد
الا بمیوه هم چنین درخت و شاخ اسلام کامل نباشد الا بولایت و متابعت اهل بیت رسالت و این دلیل واضح است
بر کفر ناصبیان یعنی پیروان عمر لعین و در کتاب نصوص الائمه از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت

که حضرت رسالت

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود الائمة من بعدی اثنا عشر اولهم علی و آخرهم القائم خلفائی و اوصیائی و اولیائی و حجج الله
علی امتی بعدی المقر بهم مومن و المنکر لهم کافر یعنی امام و پیشوایان بعد از من دوازده امامند اول ایشان علی و آخر ایشان
قایم است که ایشان خلفا و اوصیا و اولیای منند و حجتهای خدا اند بر امت من بعد از من اقرار کننده ایشان مومن است
و منکر ایشان کافر بیت گر دهر علی در راه جنت بنود ... از دین محمد اثر سنت بنود ... اثنی عشر ار نبودی بمقام ... از دوزخ
جاودان امانت بنود ... و در کتاب روضة الواعظین از جابر بن عبدالله انصاری روایت است که خطبه خواند از
برای ما رسول خدا ... گفت ای گروه مردمان هر که دشمن دارد اهل بیت مرا بر انگیزاند خدا تعالی او را در روز قیامت یهودی
جابر گوید گفتم یا رسول الله هر چند روزه گیرد و نماز کند که مسلمانست آنحضرت فرمود هر چند روزه گیرد و نماز کند و گمان کند که مسلمانست
و در کتاب فتوحات القدس از امالی ابن بابویه علیه الرحمه نقل شده که عبدالله بن مسعود روایت کند که از سید کاینات
سوال نمودم که یا رسول الله ارشاد کن و راه بنما مرا بسوی نجات در رستگاری فرمود که ای پسر مسعود هرگاه مختلف باشند و قصدها و عزمها
و هر ایشان شود حقیقتها و راهها پس بر تو باد که از علی بن ابی طالب جدا نشوی که او بحق سوی است من است و خلیفه و قایم مقام
من است بعد از من و اوست فاروق که تمیز میکند میان حق و باطل و هر که سوال کند جواب بدهد او را و هر که از او طلب ارشاد
کند راه نماید او را و هر که طلب حق کند نزد او یابد حق را و هر که از او التماس نماید هدایت دهد او را و بحق هدایت نماید و هر که پناه برد
باو ایمن شود و هر که چنگ در وی زند نجات داد او را و هر که اقتدا کرد بآنحضرت راه نمود او را و بحق هدایت کرد او را ای پسر
مسعود سلامت یافت هر که دوست داشت او را و هلاک و ناچیز شد هر که رد کرد او را و دشمن داشت ای پسر
مسعود علی از من است روح او روح من است و طینت او طینت من است و او برادر من است و من برادر اویم و او
شوهر دختر من است فاطمه که سیده زنان عالمیانست از اولین تا آخرین و بدرستیکه از او بیرون آمدند دو امام اهل بهشت
حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که نهم ایشان قایم است من است و پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه
پر بود از جور و ظلم و نیز در آن کتاب از سلمان فارسی روایت است که رسول فرمود که جبرئیل امین از جانب رب
العالمین آمده گفت که حق تعالی فرموده که گرامی ترین خلقان نزد من محمد است و برادر او علی ابن ابی طالب است

دو فرزندان ایشان که معصوم‌اند و امام خداوندگان گردانیدم است و هر که را مطلبی و حاجتی باشد چون محمد و آل او را وسیله و شفیع
سازد مطلب او را برآورم و به برکت ایشان حاجات از خداوندگان دور سازم و اگر بنده را در طاعت و عبادت
من تقصیری واقع شده باشد چون بعلی تولا کند و از دشمنان او تبرا کند او را ببخشم [illegible] و اگر بنده را دشمن دارد و از دوستان
او تبرا کند هرگز بر او رحمت نکنم و در کتاب نصوص الائمه آمده که سید رسل فرمودند که امام و پیشوای خلایق بعد از من دوازده اند
و نه کس از ایشان از صلب حسین اند و آخر ایشان قایم آل محمد است پس خوشا حال کسی که ایشان را دوست دارد و بد احوال کسی که ایشان را
دشمن دارد و شیخ نورالدین آذری گفته جنابت ای فلک را دوازده تمثال که آفتاب در او دور میکنند مرسال در آسمان
هدایت دوازده برجند به آفتاب ولایت همه را وج کمال و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت که فرمود
لا یبالی الناصب صلی ام زنا یعنی در میان نماز گردن و زنای ناصبی فرق نیست خواه بنماز مشغول باشد و خواه بزنا پس ناصبی
که با ایمان و مروان [illegible] تصدیع نکشند و رنج بیهوده در گردن نماز و روزه نبرند مراد از ناصبی آنها اند که بعد از حضرت
رسول حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب را امام و پیشوا نمیدانند و دیگری را بر آنحضرت ترجیح میدهند و نیز از آنحضرت
مرویست که هر که شک کند در کفر دشمنان ما و آنهایی که بر ما ظلم کرده اند آنکس کافر است و از ابو بصیر جعفر روایت است
که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از حال کسی که دوست دارد حضرت امیرالمومنین را و تبرا از دشمنان او نکند
و گوید که امیرالمومنین در پیش من دوستر است از آنکسی که مخالفت آنحضرت کرده اند آنحضرت فرمود که او
دوستی و دشمنی را باهم ممزوج کرده است و او دشمن ماست بیت شنیدستی که جهان شاه مردان که با محب مخالف اوی دشمنند
بداوان جهان بدشمنان علی دوستی کند آنکه دم از محبت او میزند زهی نادان و از آنحضرت نیز مرویست که ایشان
خود میفرمودند که نیست فرق میان شما و میان لعنان مگر تبرا و بیزاری از دشمنان ما پس کسی که لعنت میکند بدشمنان در این
امر از او تبرا کند و از او بیزاری جوید اگرچه او علوی و فاطمی باشد بیت که کند خود تو یاد کند و در لعنت ناصبی تبرا کند
با ملک تا بحضور حاصل باشد به از آنکه [illegible] یکی از آنکه را با خصمان آتا بکند و مشهور است که شیخ جمال الدین مطهر [illegible] قدس
سره با سید [illegible] میگفت بر آل محمد صلوات چه جای بعینه فرستادن پیچ نزدیک که خدا تعالی در قرآن بر اهل مصیبت صلوات فرستاده

و فرموده اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة پس چرا بر آل محمد صلوات جایز نباشد سید سنی گفت صلوات
بر اهل مصیبت [illegible] آل محمد را چه مصیبت رسیده که بر ایشان صلوات جایز باشد شیخ گفت که مصیبتی که بر آل محمد رسیده
به هیچ کس نرسیده و چه مصیبت ایشان بالاتر از این باشد که تو خود را سید میگوئی و از فرزندان ایشان میدانی و صلوات
بر آل محمد جایز نداری و بادشاه مغفور مبرور شاه طهماسب که الله تعالی چنانچه مناسب مقام فرموده هر کس که بود
تبرا ضروراست آنرا که از دین نیست از ایمان خبر است فرزند علی اگر تبرا نکند فرزند علی نیست که نسل عمر است
و در کتاب توحید از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که خدا تعالی گردانیده علی علیه السلام را نشانه میانه خود و میان بندگان
خود هر که شناخت او را مومن است و هر که انکار او کرد کافر است و هر که نشناخت حق او را در گمراهی و ضلالت
افتاده هر که دیگری را بر او ترجیح دهد مشرک است و هر که دوست و محب او شد داخل بهشت میشود و در کتاب لوامع الانوار آمده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده علی خیر البشر و من ابی فقد کفر یعنی امیرالمومنین علی بهترین بشر است و هر که قبول
ندارد پس او کافر است و نیز ابن مردویه که از علمای اهل سنت است این حدیث را در کتاب خود نقل نموده و در کتاب
فتوحات القدس از مناقب ابن مردویه از ابو هرون عبدی مرویست که گفت رای و اجتهاد من همچو رای
و اجتهاد خوارج بود در حق مرتضی علی علیه السلام تا وقتی که شنیدم از ابو سعید خدری که میگفت مردمان به پنج فرض مامور شدند
به چهار فرض عمل کردند یکی را ترک کردند پس یکی از حضار گفت ای ابو سعید کدام است این چهار که با آن عمل کردند ابو سعید
گفت نماز و روزه و حج و زکوة آن مرد گفت پس کدام است آن یکی که آنرا ترک کرده اند ابو سعید گفت دوستی علی
ابن ابیطالب آن مرد گفت ولایت او با این چهار واجب و مفترض است ابو سعید گفت چه آن مرد گفت پس
بدرستی که الحال کافر شده باشند که حق ولایت مرتضی علی را بجا نیاورند ابو سعید گفت هر چه گناه باشد و اعتقاد
علم الهدی و شیخ عبد العالی آنست که مردمان دو قسم اند اثنی عشری و کافر و اینکه ناصبان بعضی تهمت محبت
اهل بیت رسالت بر خود می نهند از مقوله مقولون بافواههم خواهد بود زیرا که اقوال و افعال و اعمال ایشان بخلاف
آن گواهی میدهند تا آنکه جمهور ایشان در روز عاشوراء المحرم شادی در جشن میکنند و بر رسم ایام عید مبارکباد و فتح

بزنده میکنند و اکثر ایشان مانند اهل ماوراء النهر بغض حضرت امیرالمومنین علیه السلام را شرط ایمان و اسلام میدانند و دشمن
آنحضرت را در روایت احادیث صدوق و ثقه میخوانند و از احمد حنبل که امام القوم ناصبی وارد او لا دو اولاده بغاوت حضرت
در سند جعفر روایت آمده میگفته الرجال لا یکون مومنا حتی یبغض علیا قلیلا و در کتاب احقاق الحق آمده که قاضی ابن خلکان که از
اکابر طبقه ضاله است در کتاب وفیات الاعیان گفته که ان محبت علی لا یجتمع مع التسنن یعنی که به تحقیق که محبت علی ابن
ابیطالب با تسنن جمع نمی شود و این قرار ظاهر شده که دوستی ناصبیان اهل بیت را منحصر دوستی است و کفاهم بهذا
فی الدنیا عارا و فی الاخرة نارا و غزالی که مشهور بحجة الاسلام و از دانشمندان آن طایفه ضاله است در کتاب صراط
المستقیم آورده است که هر کس که بنده شهادتین است آخر به بهشت خواهد رفت مگر کسی که میانه جمع مسلمانان مصدر
خلافت شود و سبب افتراق و خلاف میانه امت علی ابن ابیطالب شد خلافه که هرگز منقطع نشود و بعد از این سخن گوید که کار
خلق سخن همی کرد [illegible] آن خلاف را از میان بردارم و باز گویم که [illegible] سخن من گوش کنند و خدا تعالی در ازل
حکم کرده و بر ایشان نوشته و تقدیر نموده ای ناصبی بدین هر که درین سخن و گفته آن فاضل کافر نادان بدیده انصاف
نظر کند و نیک اندیشه نماید که معویه و یزید و جمیع بنی امیه و بنی عباس را از اهل بهشت گردانیده و علی ابن ابیطالب را
که خدا تعالی او را نفس رسول خوانده و زوج بتول گردانیده و چندین آیه در شان او نزول یافته و چندین هزار حدیث رسول الله
در فضایل و مناقب آنحضرت فرموده از اهل دوزخ خوانده استغفر الله من هذه العصیان و الکفر الصریح و تناقض
در سخن آن کافر احمق مشاهده کنید اول آنکه خلافه که هرگز منقطع نشود دیگر آنکه گوید که اگر سخن بشنوند آن اختلاف
که علی کرده از میان مردم بردارد و دیگر گوید که آن حکم خدا بود و دفع تقدیر نتوان نمود ای ناصبی حق که دین ناحق
باطل تو بر حق است که حق چنین کفری بگوید او را حجة الاسلام نام کنند و از خدا و رسول او نترسی چنانچه مذکور شد
از این احادیث و روایات و حکایاتی که ذکر شد دلیل قاطع و برهان ظاهری است در کفر ناصبیان
بهمین و سنیان بعضی و خواجه حافظ شیرازی در خصوص اعتقاد خود گفته بیت ای دل غلام شاه جهان باش
شاد باش پیوسته در حمایت لطف الله باش از آنکه دوستی علی جنت کافر است گو زاهد زمانه و گو

مرو راه باش از سینان هزار ملک چو [illegible] که قاف تا بقاف منافق سیاه باش مرد خدا شناس که تقوی طلب کند
خواهی سفید جامه تو خواهی سیاه باش امروز زنده ام بولای تو یا علی فردا بروح پاک امامان گواه باش دست
کرم بجنبی که [illegible] نرسیخ بار گناه بهای کاهی اگر به کاه باش حافظ طریق بندگی شاه پیشه کن وانگاه در طریق چه مردان راه باش
باب بیست و هفتم در جهت [illegible] ابو حنیفه لعین و فتوای باطله آن بیدین و مقالات مناسب این باب در کتاب
رجال و مشکوه که از کتب معتبره اهل سنت ذکر شده که نام ابو حنیفه نعمان و نعمان پسر ثابت کوفی و ثابت پسر زوطای
کابلی است و زوطای غلام یکی از بنی تیم بود و آزاد شده و در سال هشتادم از هجرت آن بیدین بوجود آمده و در سال صد
پنجاه از هجرت وفات یافت و هفتاد سال عمر او بود و در میان آن ملعون گویند که در زمان [illegible] پدر او با نو زاد که خدمت
حضرت امیرالمومنین علیه السلام آورد و دعای حضرت امیرالمومنین را یافت [illegible] ولی ناصبی بدانکه اجماع امت که در سال
چهلم از هجرت حضرت امیرالمومنین علیه السلام بجوار رحمت ایزدی پیوسته و ابو حنیفه در سال هشتادم بوجود آمد پس چگونه خدمت
حضرت رسیده باشد و جارالله علامه در تفسیر خود آورده که ابو حنیفه زندیق مذهب بود و خلفای بنی عباس را متغلب میخواند
و شاگرد امام جعفر صادق علیه السلام بود و نوبت خلافت بمنصور عباسی رسید و جمعیت مردم با آستان حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام مشاهده نمود منصور اندیشه مند گردید و در سال صد و ... از هجرت ابو حنیفه و مالک را طلب نمود و مواظف
بسیار و وظایف بیشمار از ایشان مقرر داشت و چون مردم زمانه همیشه بنده دینار بوده اند و طلب جاه و منزلت و ولایت
مراو حکام لازم طبایع ایشان است چنانچه الی الان از احوال روزگار مشاهده می شود آن هر دو ملعون فریب زخارف دنیا
خورده با منصور عباسی هر کدام احداث مذهبی کردند و منصور ملعون جهت شاگردان ابو حنیفه ملعون وظایف مقرر
داشت و جمع را موکل نموده که همیشه در دولتسرای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و در خانه ابو حنیفه ملعون حاضر
باشند که هر که بخدمت حضرت میرفت بمثقال طلا از او میگرفتند و ابواب بسیار بر او می بستند و هر که نزد ابو حنیفه ملعون میرفت بمثقال
طلا باو میدادند و اعزاز و اکرام [illegible] بسیار می نمودند نقل است که در زمانی که ابو حنیفه شاگرد حضرت امام جعفر صادق بود و اکثر
اوقات که در خدمت آنحضرت بود و در خاطر داشت که دعوای امامت و رهنمای خلقان نماید لهذا روزی
که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام دست مبارک می شست آب دست آنحضرت را جمع نموده در آیینه و ظروف

ضبط نمود که در ایام امامت جهة معجزه بکار رود اتفاقا در حالتی که متصدی امر امامت گردید جمیع از هر طرف جهة استشفا
بروز نکبت سرای آن شقی گرد آمدند و او بر سر آن ظروف که آب دست امام علیه السلام داشت رفته و از آن آب آورد
آن بیماران استفاده و معجزه کرامت خود شمرد همه آن ظروف را شکسته و آبها را ریخته یافت ملول و محزون استاده بازن
گشت نمود دید که در یکی از ظروف قطره آبی باقی مانده به جنبه آن را برداشت و بر روی بیمری مالید شفا یافت و این باعث
اعتقاد مردم شد باو و معجزه او منحصر باین بود و در کتاب احتجاج مذکور است که مومن طاق را با ابوحنیفه مکالمه بسیار واقع
شد چنانکه یکبار باو گفت که تو میگوئی که رجعت در دنیا واقع شده خواهد بود گفت آری گفت هزار دینار بمن ده و چون
رجعت کنم از من باز گیر مومن طاق گفت تو کفیل بمن ده که در رجعت [illegible] الف از من خواهی [illegible]
و در آن کتاب است که مومن طاق و ابوحنیفه دست هم فرا گرفته در بازار رفته میگذشتند پس دیدند که منادی میکند
که کسی کسی دیده که طفل را گم نموده باشد مومن طاق گفت که طفل گمراه ندیدم اما اگر شیخ گمراه میخواهی اینست بیا که دست
او بدست تو دهم و هم چنین در آن کتاب ذکر شده که چون حضرت امام جعفر صادق را مسموم نمودند ابوحنیفه مومن طاق را
گفت امام تو مرد گفت آری آن امام تو اینست که از وقت یافته که انت [illegible] تو خواهد مرد تا وقت معلوم یعنی ابلیس و نیز در آن
کتاب روایت است که روزی مومن طاق متوجه مجلس ابوحنیفه شد چون ابوحنیفه را نظر بر او افتاد و از روی تعصب
و عناد با صحاب خود گفت که قد جاء کم الشیطان یعنی آمده به شما شیطان مومن طاق این سخن را شنید این آیه را بحنیفه
و اصحاب او خواند که انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤزهم ازا یعنی اگر من شیطانم شما کافرید و ابوحنیفه و اصحاب او را
شیطان طاق میگفتند و علمای اهل سنت و جماعت ابوحنیفه را مذمت نموده اند نقلیکه یکی از علمای اهل سنت است
میگفته که گفتها که اهترات از ابوحنیفه سفیان و مالک و عمل داوری و شافعی میگفته اند که زنا نشده است در اسلام
کسی که شوم تر باشد از ابوحنیفه و هم چنین شافعی گفته که نظر کردم کتب اصحاب ابوحنیفه نمودم صد و سی ورق آن را بر خلاف
کتاب خدا و رسول دیدم و مالک میگفته که ابوحنیفه را ضرر رسانیدن به شریعت از فتنه ابلیس و این اهوای میگفته
که فتنه دین اسلام بعد از دجال عظیم تر از ابوحنیفه نبود حکایت در کتاب احتجاج آمده که یکی از علمای امامیه
فرموده اند که روزی به فضل ابن حسن همراه بودم بمدرس ابوحنیفه رسیدیم که درس میگفت فضال گفت

من از اینجا نروم تا ابوحنیفه را الزام ندهم من گفتم ابوحنیفه از علمای زمانست و خلیفه حامی و متقوی اوست مبادا او ترا
الزام دهد و خجل گردی فضال گفت دلیل و حجت می الفاظ بر حجت و دلیل من غالب نشود و بعد از آن نزد ابوحنیفه رفت
و گفت مرا برادر است که بسال از من بزرگتر است و رافضی است دلیل میکند ابابکر و عمر را و میگوید که بعد از رسول خدا افضل
عالمیان علی است و هر چند و برا نصیحت میکنم و میگویم که بعد از رسول افضل ابابکر است و بعد از آن عمر او قبول نمیکند و چون
دلیل و برهان می آورم او دلایل میآورد میگفته دو دلیل دیگر در جواب میگوید امروز که [illegible] تو آمده ام تا مرا دلیلی چند تعلیم کنی
تا بروم و برادر خود را [illegible] گفتم دو دلایل او را جواب گویم چون ابوحنیفه این حکایت شنید تامل بسیار نمود و با فضال گفت
با برادر خود بگو که چون تفضیل میدهی علی را بر ابی بکر که هر گاه پیغمبر صلی الله علیه یکبار بزبان و یکبار برب رسیعنر در هر گاه و تفضیل تفضیل رضی
یکبار بزبان ایستادی یکبار بر روی علی از دور رفتی و الکفر جهاد کردی فضال چون این سخن از ابوحنیفه شنید گفت ای خدا اوند
من این سخن را بار ها با برادرم گفتم و او چند فرینه حدیث یاد داده گفت ابوحنیفه گفت برادرت در جواب چه گفت
فضال گفت برادرم در جواب گفت اگر چون تفضیل میدهی کسانیکه نشسته باشند بر آنکسیکه جهاد فی سبیل الله بمال و نفس
خود کرده و حق تعالی در شان او فرموده و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما و نیز آیه بر من خوانده ان الله اشتری من
المومنین انفسهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله و میگوید بموجب این دو آیه علی افضل است ابوحنیفه گفت که با برادر
بگو که چون تفضیل میدهی علی را که بمکاه راه دور تر بود و فوت است از پیغمبر آنکه پیغمبر در یکی مدفونند فضال گفت من این
سخن با برادرم گفتم این آیه بر من خواند یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم و گفت محقق است
که قبر رسول الله در خانه آنحضرت بود و حضرت پیغمبر در خانه خود و حضرت پیغمبر و ورثه او اذن نداده اند که اینها را که
دفن کنند اینها غصب کرده باشند و خلاف شرع تصرف نموده باشند هر آینه غصب کننده میت است [illegible] برحمت که باشند
خدا از وی بیزار ابوحنیفه گفت با برادرت بگو که عائشه و حفصه که دختران ایشان بودند هر دو زنان حضرت پیغمبر بودند
و در عوض صداق و مهری که در ذمه حضرت رسول داشتند پدران خود را در آنجا دفن کردند فضال گفت که من این
سخن را باو گفتم این آیه بر من خواند یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن یعنی مهرهن پس مهر معلوم شد
که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حیات زنان را داده است الا آنکه اول [illegible] پاداری و بعد از آن تصرف نمودن نقل آنکه صداق

ایشان در ذمه حضرت مانده باشد و نیز حق ایشان را در آنجا دفن کرده باشند ابوحنیفه گفت با برادرت بگو که ایشان
میراث تصرف نموده پدران خود را در آنجا دفن نمودند فضال گفت باو گفتم جواب گفت که در مذهب شما
حضرت رسول را میراث نبود فدک را از حضرت فاطمه انتزاع نمودند باین گفته که حضرت رسول فرموده نحن
معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة چون از برای فاطمه علیها السلام میراث نبود که دختر رسول خداست دختران
چون میراث برند و بر تقدیری که خانه حضرت رسول قسمت مانند ازین جهت و زن عائشه و حفصه را تمن مقدار
مکان دو وجب مربع نمی نمود پس چگونه دو مقدار قبر تصرف ایشان جایز باشد ابوحنیفه اعراض شده گفت این
مرد را دور کنید که خود رافضی است و برادر را نسبت او را الحق مرد عارف است بوریا شیخ فرید فرموده رافضی
نبود کسی را که امام مرتضی باشد بعد نبیا و السلام و ابوحنیفه شیخ احداث مسائل شنیعه و حکایات قبیحه در دیانت
و مسمه بسیار نمود در کتاب منهاج الکرامه از کتب اهل سنت ذکر شده که اگر زنی در مشرق باشد و کیل وی او را بعقد
بعقد مردی در مغرب در آورد و مرد بعد از چند سال از مشرق آید و زن خود را حامله بیند و چند فرزند رسیده وی آن زن و شوهر
با هم ملاقات نکرده فرزندانی که در رحم دارد با فرزندان تعلق بآن مرد دارد و قاضی حنفیه حکم میکند که فرزندان
از آن مرد زن خود رسیده است از او میراث میبرند او نیز از فرزندان میراث میبرد هر چند الحاح کنند که من
باین زن نرسیده ام پس چگونه این فرزندان از منست قاضی میگوید که احتمال دارد که محتلم شده باشی یا انزال
منی نموده باشی با زن دیگری جماع کرده باشی و فرشته نقاله منی ترا برحم زوجه تو نقل نموده باشد یا منی تو بر منبه
یا پارچه چسبیده باشد و باد آن را برداشته بمهر آن زن برده باشد و زن آن منبه را بر فرج خود گذاشته حامله
شده باشد و نیز جایز میدانند که بمقدار از دو بدر باز داده بهم رسیده دیگر آنکه اگر مردی زنی را بعقد خود در آورد در اکک
در حضور قاضی زن را به طلاق بدهد و اینجا آن زن طلاق داده شوهر ندیده اگر بعد از شش ماه فرزندان بزاید تعلق بشوهر دارد
دیگر اگر مردی در سفر باشد و دو کس گواهی دهند که او مرده است پس عده نگاه دارد و شوهر کند و از شوهر دوم فرزندان
بهم رسیده پس شوهر اول از سفر بیاید جمیع فرزندان که از شوهر دوم بهم رسیده بشوهر اول تعلق دارد و از او میراث
می برند و او نیز از ایشان میراث می برد و دیگر از فتواهای آن نابیدین آنکه اگر پسر یازده ساله یا پانزده ساله

بمرد صد ساله بگوید تو پسر منی یا تو از منی آن مرد صد ساله پسر آن یازده ساله می شود و از هم میراث می برند و اگر آن صد ساله
بنده آن پسر یازده ساله باشد آزاد می شود دیگر اگر دو مرد در زمان واحد وطی کنند در یک طهر و آن زن فرزند آورد در مدتی که احتمال داشته باشد
که فرزند از هر یک از ایشان بود آن فرزند بهر دو ملحق می شود و آن پسر از دو پدر میراث می برد اما به کسی ملحق نمی شود و اگر
صد کس دعوی طفلی کنند بایشان ملحق می شود و آن فرزندان از آن صد کس میراث می برد و آن صد پدر از آن یک فرزند میراث
می برند و دیگر گویند اگر کسی دو کنیز داشته باشد و طفلی از ایشان بهم رسد و هر یک ازین دو کنیز دعوا کنند که این یک فرزند از ایشان
و مولای خود دارند بهره و ملحق می شود و دیگر جایز میدانند لواطه را با پسری که او را باجاره گرفته باشد و وطی نمودن خواهر را بعد از
عقد چنانچه در بکار از کتب حنفیه این بیت ذکر شده و لیس فی لواطه حدی ولا بوطی الاخت بعد العقد لی و دیگر
از فتاوی او آنکه اگر مردی اجاره بکرد زن را از جهت رخت شوی یا نان پزی یا خیاطی یا دیگر صنعتها پس آن زن
با کسی دیگر زنا کند و آن زن حامله شود فرزند تعلق بآن مرد دارد و حد از او ساقط می شود و دیگر در کتب منهاج الکرامه از
کتب اهل سنت نقل شده که چون کرباس بر ذکر پیچیده وطی محرم خود مثل مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و غیر آن دخول کند
حد از وی ساقط می شود و باین طریق که ذکر شده جایز داشته که با غیر محرم مقاربت کند زنا نخواهد بود و واجب نیست
بر او حد دیگر کسی اگر محارم خود را به نکاح در آورده باشد مجزیست پس هر گاه بصیرت و هشتی باشد درین مسایل
و فتوی ابوحنیفه نظر کند معنی حلال زاده گویا کتب ایشان در بدبهه در می یابد و از همه عجب تر آنکه با این
طهارت مولود متعه اثنی عشری را حلال زاده نمیدانند و در تشنیع ایشان طعن میزنند که چرا بقول خدا و رسول عمل نموده
سخن شیطان امت ملعون کذاب عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب در تحریم متعه شنیده اند چنانکه از
شعرای آن طبقه ضاله گفته قول الروافض نحن اطیب مولد قول جری بخلاف محمد نکحوا النسا و شیخ شهید قدس
سره در جواب آن حرامزاده فرموده ان التمتع سنة موروثة دردا لکتابه و دین محمد و دلیل طیب مولدی جایز
میدانند که موزه و جوراب را مسح زنند و دیگر آنکه در وضو اول پاها را بشویند و بعد از آن دستها را و بعد از آن رو را
بعکس آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و نیز جایز میدانسته به نبیذ وضو ساختن هر گاه طبخ یافته باشند

دیگر پوست جمیع حیوانات را سوای پوست خوک پاک میدانند و داود که یکی از پیروان ابوحنیفه است پوست خوک را
بدباغت پاک میدانند دیگر از فتاوی ابوحنیفه آنکه هرگاه سگ را ذبح نمایند طاهر است و جلد میته بدباغت پاک
دیگر جایز میدانند که پوست سگ را دباغی کرده باشند در نماز بپوشند و پوست مرده را جایز میدانند جانماز سازند و نماز در زمین
مغصوب گذارند و سجده بر نقش آدمی کنند بشرطی که خشک باشد و دیگر نماز را بزبان فارسی بگویند خدا بزرگست بهندی
آن کی ای آورند و در عوض سوره مدهامتان یا ترجمه آن که دو برگ سبز است بگویند و بعد از آن سر خود را اندک کج کنند نه آنکه ذکر رکوع
گویند و طمانینه نمایند و بعد از آن بسجود روند و فاصله در میان دو سجده بمقدار دم شمشیر جایز دانسته و وضع پیشانی را در حال سجود
بر محل سجده در نماز واجب ندانند و تجویز میدانند که در تحت مکان سجده حفره نمایند و پیشانی را در آن گذارند سجده
نماید تجزی میدانند و تشهد اول و صلوات را واجب ندانند و جلوس در تشهد ثانی را واجب میدانند اما تشهد را واجب ندانند
و قنوت را بدعت میدانند و خروج از نماز بغیر از سه چیز جایز میدانند سلام دادن یا حرف زدن یا خروج ریح از موضع معتاد و میگویند
بهتر از سلام بادی است که در آخر نماز در رود و اگر سهو واقع شود نماز باطلست و سجده شکر بعد از نماز بدعت میدانند حذر کن
از چنین کردن نمازی اگر داری بالحضرت نیازی هر آنکس کاین باشد نمازش درون بوشد دوزخ گدازش
والحق نمازی که ایشان میکنند از بهایم لیسته زیرا که کسی به بیند و نفهمد نوعی که ذکر شده و بعد از آن بادی از پایین سر در رود
بلکه سزاوار لعنت و مذهب خویش رها کند آن نماز او چون عقد ایمان و نکاح ایشان کرده بر باد است در کتاب ترجمه
ذخیرة العقبی و ترجمه منهج الکرامه ذکر شده که بعضی از فقها در مجلس پادشاه حنفی مذهب صفت نماز حنفی را مذکور ساختند برای
دو وجه که ذکر شده و در آن مجلس بعضی از علمای حنفی بود چون آن پادشاه آنها را شنید از مذهب حنفی بیزار شد
برگشت و مذهب حق اختیار نمود و دیگر فتاوی ابوحنیفه آنکه جایز میدانند که مشرکین داخل مسجد شوند باذن مسلمانان دیگر جمع
در میان نماز ظهر و عصر و نماز شام و خفتن جایز نمیدانند خواه در سفر و خواه در حضر دیگر گویند که هرکه کور شد حج از او ساقط
میشود دیگر میگویند سفیه و دیوانه به بیست و پنج سال که رسید مال او را باید داد دیگر آنکه زن رشیده بالغه شوهر
نداشته باشد مال او را باو میتوان داد و اگر شوهر داشته باشد آن زن را اجازت نیست که تصرف در مال خود کند مگر باذن
شوهر این عجب امریست که امام شما مال سفیه و دیوانه را بایشان عطا میکند و مال رشیده عاقله را منع میفرماید دیگر از

فتاوی باطله

فتاوی باطله او آنکه هرگاه کسی زنا کند و گواهان شهادت دهند اگر زانی تصدیق گواهان کند حد ساقط میشود و اگر
تکذیب گواهان کند حد واجب است دیگر اگر شتر دزدی شتر خود را از مکانی که از دو بر شتر جوالی باشد اگر دزد جوال را
بالکلیه از بالای شتر بدزدد قطع ید واجب نیست و اگر جوال را بشکافد و چیزی از آن بدزدد قطع ید واجب است
دیگر جایز میدانند که جنب هرگاه خوابیده باشد در کنار حوض از شراب خرما و بگردد در خواب و بحوض بیفتد از جنابت
بیرون می‌آید و پاک میشود دیگر جایز میدانند که سال فرزند در رحم مادر باشد دیگر آنکه دزد گندم کسی را آرد
کند ملک او میشود و هم چنین کرباسی بدزدد و جامه دوزد یا رنگ کند مال دزد میشود و اگر صاحب گندم خواهد آن آرد را
از دزد بگیرد اجرت آرد کردن را بدهد یا صاحب کرباس اجرت دوختن یا رنگ کردن را بدهد و مالک آنها را
کند و بر دزد لازم نیست که اجرت گرفته آنها را بصاحب رد کند و دزد مالک آنهاست و اگر میانه ایشان مناقشه
و جدال واقع شود و صاحب گندم یا صاحب کرباس کشته شود خون او هدر باشد و اگر دزد کشته شود صاحب گندم یا صاحب
کرباس را در عوض خون او بقصاص میرسانند دیگر آنکه هرگاه شخصی دو هزار دینار از دو کس بدزدد و هر دو را باهم ممزوج
سازد ملک او میشود و بر او حلال است دیگر هرگاه مسلمی کافر را بکشد مسلمان را در عوض کافر میکشند و دیگر آنکه هرگاه شراب را
بگوشت پزند حلال میشود و دیگر آنکه جنبی به نیت وضو دست یا پای که در آب باشد بکشد تمام آن آب مستعمل میشود و اگر نه
بقصد وضو جنب دست در چاه کند آب آن چاه در اول دست خود باقی میماند حکایت روزی بهلول در حالت جنون
گذارش بدر سرای ابوحنیفه ملعون افتاد چون بدر خانه او رسید ایستاد و گوش بدر خانه باز گذاشت شنید که ابوحنیفه
با اصحاب گمراه خود میگوید که امام جعفر صادق علیه السلام سه سخن میفرماید که آن سخنان نزد من معقول نمی‌آید اول
آنکه میفرماید که حضرت واجب الوجود را نمیتوان دید اما چون تواند بود که چیزی موجود باشد و او را نتوان دید و این نزد
من معقول نیست دویم آنکه میفرماید که بنده فاعل فعل خود است و آن نزد او در خود اختیار است این سخن نیز پیش
من بسیار دور است سیم آنکه میفرماید که شیطان در دوزخ معذب خواهد بود این چون بود چرا که شیطان از
آتش است جنس از جنس چون معذب شود این نیز معقول نمی‌نماید بهلول علیه الرحمه چون این سخن را بتمامی شنید
داخل خانه ابوحنیفه شد و کلوخی برداشت و محکم بر سر آن شقی زد و بگریخت جماعتی از شاگردان آن ملعون

از پی او دویده بهلول را گرفتند و پیش ابوحنیفه آوردند و میخواستند که آزاری باو برسانند ابوحنیفه منع نمود از جهت آنکه بهلول را
نزد منصور دوانقی اعتباری تمام بود و قرابتی نیز با خلیفه داشت ابوحنیفه گفت او را پیش خلیفه ببرید تا خلیفه او را تادیب
نماید ابوحنیفه با جمعی از امت سر خود بهلول را برداشته نزد خلیفه بردند و حقیقت حال را عرض نمودند خلیفه بر آشفت و با بهلول
عتاب فرمود که چرا بی ادبی کرده و بر سر امام کلوخ زده بهلول گفت که کلوخ بروی زدم امام را آزار او با ست خلیفه گفت
بپرس گفت ای ابوحنیفه از این کلوخ که بر تو زدم ترا چه واقع شد گفت سر من درد میکند بهلول گفت بنما به بینم درد را
گفت ای مجنون درد را میتوان دید گفت ای ملعون درد موجود است یا نه گفت بلی گفت ای ابوحنیفه تو دعوی میکردی
که چون تواند بود که چیزی موجود باشد و آنرا نتوان دید پس این درد موجود است چرا نمی‌نمایی ابوحنیفه شرمنده شد و دانست
که تعرض بهلول از چه جهت است دیگر بهلول گفت ای ابوحنیفه این کلوخی که بر تو زدم بایست که از کلوخ بر تو ایذائی نرسد
چرا که تو از خاکی و من خاک بر تو زدم و تو دعوی کردی که شیطان بآتش معذب نخواهد شد که او از آتش است و آتش
از آتش چون معذب شود پس بایست که از این کلوخ که بر تو زدم آزاری بتو نرسد دیگر آنکه گفتی بنده فاعل فعل
خود است بنده را هیچ اختیاری نیست و همه بتقدیر خداست پس این کلوخی که بتو زدم چرا از من رنجیدی چون اختیاری
نیست هرچه کرده خدا کرده از من تقصیری واقع نشده که موجب قصاص باشد چرا مرا گرفته و بنزد خلیفه آوردی ابوحنیفه
منکوب و خجل و شرمنده از مجلس خلیفه برخاسته بمنزل خود رفت و شیخ عطار گفته نظم راه حیدر گیر دین مصطفی
غیر از این معنی مگو از هیچ جاه راه او راه مصطفی آن او است چون ندانستی بروکان ره کاست من ترا صد بار گفتم صد هزار
دست از دامن حیدر بر مدار راه حیدر رو که اندر راه او نور حق بینی همه همراه او راه راه او است دیگر راه نیست گر روی
راه دیگر جز چاه نیست فصل پنجم در بیان احوال شافعی و مسایل و فتاوای شافعی بن سابت علم از مالک و از محمد بن حسن
الشیبانی که شاگرد ابوحنیفه بود آموخت و نام او و پدر او بر این وجه است محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع
بن سابت بن عبید بن عبد یزید بن هاشم بن عبد المطلب بن عبد مناف و مصنف کتاب ... در آن کتاب
ذکر نموده که من کتابی دیدم احوال شافعی را که یکی از اصحاب او نوشته بود که اکثر اوصاف شافعی را مختصر توان نمود

اما در حین وفات بغایت از او ناامید شدیم زیرا که جمیع غسل و تکفین خود یکی از اصحاب امام موسی کاظم علیه السلام
نمود و وصیت کرد که او را در جوار امام موسی کاظم علیه السلام مدفون سازند و عادر اعتقاد او در تحقیق شده که او رافضی بود و از بیم جهال
و طمع مال و جاه خود را از اهل سنت مینمود است چنانکه نمیخواستند که بر او نماز کنند آخر الامر گفتند که از شدت تب و بیماری
مرض هذیان میگفته بر او نماز گزاردند و در کتاب ذخیرة العقبی ترجمه منهج الکرامه ذکر شده که مصنف الکتاب شیخ جمال
الدین حسن بن مطهر حلی میفرماید که بسیاری را مشاهده کردیم که در باطن مذهب امامیه داشته و حب دنیا و طلب ریاست مانع می‌آید
از اظهار آن ایشان را و دیدم که یکی از علمای حنابله را که گفت من در مذهب امامیه ام گفتم پس چرا مذهب حنابله درس میگوی
گفت زیرا که در مذهب شما البته استر و جهای ... نیست نقل است که شافعی مردی بود هوا پرست و تا در مجلس
او پسر امرد خوشروی در پهلوی او نمی‌نشست حدیث نقل نمیکرد و اکثر شاگردان او پسران شکیل صاحب حسن بودند و در وقتی که از
بحث علمی ملول میشد با آن امردان بجا خیز شطرنج مشغول میشد و سرود و اضافه آن مینمود و از فتاوی شافعی آنکه
شطرنج را حلال میدانند از برای تربیت دماغ ... و ... جایز است و اکثر سنیان زنا را حلال میدانند از برای
تربیت دماغ و میته بدباغی پاک میدانند و جایز میدانند که مشرکین بی اذن مسلمین داخل مسجد شوند الا مسجد الحرام و نیز
تجویز کرده است که کسی زوجه مدخوله خود را در حال حیض در حضور طلاق گوید باعتقاد ایشان این طلاق منعقد میشود
بلکه شافعی از عبد الله بن عمر روایت نموده است که من زوجه خود را در حال حیض طلاق دادم حضرت رسول مرا منع نمود و حال
آنکه بمذهب هر چهار از ایشان طلاق دادن در حال حیض حضور زوج جایز نیست و هم چنین هرگاه مردی نزد
قاضی حاضر شده ادعا نماید که فلانه زوجه منست و قاضی داند که دروغ میگوید آن مرد دو گواه کاذب حاضر ساخته
گواهی ناحق بر طبق ادعای آن مرد بدهند و قاضی حکم بزوجیت ایشان بکند آن زن بآن مرد حلال میشود و نیز اگر
شخصی زنی را عقد کند و قبل از دخول او اجنبی را از غیبت بآن زن بهم رسد و ادعا کند که شوهر آن زن قبل از دخول
او را طلاق داده و او عقد کرده و دو گواه کاذب بر طبق دعوی نزد قاضی بگذرانند و قاضی بمقتضای آن حکم کند
قاضی در این باب نافذ است بر شوهر حرام و برای مدعی کاذب حلال میشود و جماعت حنفیه در این مسئله
خلاف ندارند دیگر اگر کسی فرج خود را دست بمالد وضو باطل می‌شود اما فرج خوک و سگ را مس کند وضو باطل

نمی شود دیگر جایز میدانند که بلفظ بیع و تملیک و هبه زن را عقد کند خواه ذکر مهر نماید خواه بدون آن باشد و مالک را
اعتقاد آنست که اگر ذکر مهر نماید صحیح است و اگر نه باطل است و دیگر روایت هر چیز [illegible] که بوده باشد غیر از سگ
و خوک پاک میدانند بدنهت و دیگر گویند هرگاه حدثی از کسی در میان نماز واقع شود از بول و غایط و ریح از جمیع
معتاد و [illegible] قصد و خواه سهوا [illegible] غایط کند و بعد از آن وضو سازد همان نماز اول را اتمام میکنند و نیز میگوید
که محل قنوت بعد از رکوع است و تشهد اول و صلوات در نماز نیز [illegible] واجب نمیدانند و نیز میگویند که مخیر است مسافر میانه
قصر و اتمام در سفر مباح و جایز نمیدانند قصر را در سفر معصیت و جایز نمیدانند جمع میانه ظهر و عصر و میانه شام و خفتن
و میگویند که [illegible] تمام میکند و در سفر نیست هر کس را که قصر در نماز جایز باشد جمع میانه نماز ظهر و عصر و شام و خفتن
جایز است و لکن شافعی اعتقاد دارد و دیگر تقدیم عصر بر ظهر جایز میدانند هرگاه که اراده داشته باشند که هر دو نماز را
یکجا بجا آورند و دیگر اگر روزه ماه مبارک رمضان را عمداً بخورد کفاره را واجب نمیدانند مگر که بجماع افطار کند و در
این حال کفاره واجب میشود اما ابو حنیفه هرگاه که اکل و شرب و جماع همه مفطر اند فرق در میانه حیثیت که باکل و شرب
عمداً کفاره واجب شود دیگر شوهر را رسد که منع زوجه خود کند از حج واجب دیگر قبل از دخول هرگاه کسی زن خود را
طلاق دهد واجب میدانند که کل مهر را بدهد و نیز میگوید طلاق قبل از نکاح صحیح است مثلا بگوید که هر زنی را که بعد از این
تزویج بکنم طلاق است و بعد از آن هر زنی را که نکاح کند بر او حرام است و ابو حنیفه و مالک را آنست که ظهار
قبل از نکاح واقع شود و جایز میدانند که فرزند چهار سال در رحم مادر باشد و ناصبیان حرامزاده میگویند که شافعی چهار سال
در رحم مادر بوده است و جایز میدانند که مرد دختر خواهر رضاعی خود را [illegible] و با او مقاربت نماید بر او حد واجب
نمی شود و نیز جمع بین الاختین را جایز میدانند و علمای چهار مذهب هیچ کدام جایز نمیدانند عقد دختر عمه و دختر
خاله را و فرزندی که از ایشان بهم رسد حلال زاده نمیدانند دیگر مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و جمیع محرمات
که هر دو تن را در قرآن مجید حکم بحرمت آنها کرده که حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات
الاخت و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعة و امهات نسائکم و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی

دخلتم بهن

دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم و ان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان
غفورا رحیما هرگاه از زنا حاصل شده باشد او را جایز میدانند که عقد نموده دخول نمایند و نیز جایز میدانند که هرگاه اسباب تحریم جمع شده باشد
بر او حلال است یعنی که خواهرش باشد مثلا زید با دختر خود [illegible] نام جماع کرده و پسری بهم رسانید و در وجود آمد [illegible] در [illegible] خواهر عمر خواهر بود
و دختری که او را از دختر خود بهم رسیده باشد و هم دختر و هم دختر زاده باشد و عمه که خاله اش نیز باشد مثلا اگر زید دو دختر داشته
باشد یکی سلمی نام و دیگر هند نام و با هر دو دخول کند از سلمی دختری [illegible] نام در وجود آید و از هند پسری خالد نام بهم رسد در این حالت سلمی عمه
و خاله پسر خالد بوده و نکاح او بر او جایز میدانند و این عیب مذهب مجوس است و یکی از شعرا مناسب این مقام گفته نظم
در مذهب شان زنا حلال است نظم با عمه و خاله این چه حالست - با مادر خویش در چه کارند - در مزرع خویش تخم کارند - با دختر
خود بعیش کوشند - چون میوه باغ خود بنوشند - این با که اصل شان زناست - فرزند حلال زاده این است - حکایت در کفایت
فصل [illegible] مسطور است که در تاریخ الف من الهجرة مولانا [illegible] روزبهان شیرازی که از علمای جمله شافعی است و تعصب
و عناد آنچنان بوده که چون در میان قزلباش که غازیان شیر [illegible] علی حیدر کرار اند در شیراز نتوانست که بموافق
اعتقاد فاسد خود عمل نماید از موطن و مولد خود دوری نموده بنزد اکبر شاه والی هندوستان رفته اعتبار تمام یافت و کتابدار
او شده و با علمای مذهب شافعی و با علمای [illegible] اوصاف ایشان در تکمیل مذهب شیعه مدت آن قیام نمود چون اکبر شاه
و سلطان سلیم [illegible] را [illegible] دیده و مذهب شیعه [illegible] امر نمود که علی [illegible] موافق [illegible] مذهب خود
عمل نمایند و در مجلس او اهل ادیان مختلفه راه داشتند اتفاق روزی روزبهان در اثبات مذهب شافعی و نفی مذهب شیعه
سخنی میگفت و مولانا نقی [illegible] که از علمای طبقه اثنا عشریه بود در آن مجلس حاضر بود و نفی احادیث و سخنان موضوعه
مخترعه آن ناصبی مینمود تا آنکه در میان ایشان گفتگوی بسیار شد پس والی هندوستان گفت که از طرفین دلایل مذکور نساخته
حق ثابت نمی شود و عرصه مجادله را کنار [illegible] و بر ما حقیقت هیچکدام از این دو مذهب ظاهر نشد آن دو عالم مباهله
قرار دادند و دست بهم داده بیست روز مدت مباهله را مقرر نمودند و در شب هفدهم چراغی [illegible] مولانا روزبهان
[illegible] برد آتش در کتابخانه افتاد و روزبهان خود را در کتابخانه انداخت که آتش را فرو نشاند اتفاق دریای
کتابخانه برهم آمد و از بسیاری دود راه گم کرد [illegible] با خادمه بسوخت و پادشاه و اکابر و اصاغر هندوستان متنبه شده

در مقام هواداری شیعه برآمدند و از برای مولانا دولت و دشمن تحفه ها فرستادند و از جمله امرای ذو الاحترام شد فاعتبروا
یا اولی الابصار و شیخ [illegible] در کتاب مظهر العجائب گفته شاه عالم و لایت مرتضی است جوهری از بحر الطاف
خداست و چنین [illegible] زانکه زاد و رفت از مادر بحرام هر کرا مادر بود پاکیزه زاد [illegible] از وجود او بغض
نا پاک زاد هر کرا مادر مطهر آمده است مقتدایش بی که حیدر آمده است باب چهل نهم در ذکر احوال مالک
و فتاوی آن مردود و مالک انس است و از قبیله یمن بوده و آن لعین از شاگردان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود اما احادیث
مسایل روایت نمود و بغض حضرت امیر المؤمنین را در دل داشته و بغض و عداوت مالک و جمیع [illegible] مرتبه است که علامه
میکنند که اطفال ایشان با چیزی [illegible] از جهت آن طفل گریه [illegible] و میگویند که [illegible] بر او [illegible] داده است و چون
چند روز بگذرد و آن چیز را بمیزند و بان [illegible] میگویند که [illegible] از [illegible] و میگویند [illegible] را تا دوستی و محبت
عمر و بغض و عداوت امیر المؤمنین علیه السلام در طفولیت و خورد سالی در دل ایشان قرار گیرد و شیخ عطار رحمه الله فرموده
امیر المؤمنین یا تو چه داند که بغضش با تو اندر جان ایشان زبغضش راه دوزخ می‌توان کرد [illegible] در [illegible] او
و در مجلس مالک [illegible] و اکثر [illegible] منسوب [illegible] آنها [illegible] نقل است که مذهب خوارج داشته و نیم خورده [illegible]
و خوک را مکروه میدانند و غیر از آن مباح میدانند و جایز میدانند که اگر سگ [illegible] آب نیم خورده سگ بیابد بدان وضو سازد
و در میان نماز بنا بر مصلحت کار ضروری حرف میتوان زد و سجده شکر را بعد از نماز مکروه میدانند و گفته اگر کسی روزه داشته
باشد و به نسیان بخورد روزه باطل است و در کتب فقه مالکیه مذکور است که [illegible] الارض حلال یعنی [illegible] و
زمین راه میرود حلال است و گوشت سگ و خوک را [illegible] نموده اند و حکم بر حرمت آن کرده اما سگ و خوک را پاک
میدانند و جایز میدانند که زن تا هفت سال حامله باشد و خدا را جسم میدانند و خیر و شر را [illegible] میدهند
و جایز میدانند لواطه را با غلام و [illegible] شافعی نیز [illegible] نموده و [illegible] که از پسر عبد الحکم که شاگرد شافعی است
نقل کرده که در باب وطی غلام از او [illegible] شافعی شنیدم که گفت لم یصح عن النبی فی تحلیله و لا تحریمه شیء و القیاس
حلال یعنی از پیغمبر ما خبری نرسیده که گفته باشد که وطی غلام حلال است یا حرام اما قیاس دلالت بر آن میکند
که حلال باشد و مشهور است که مالک غلامی خرید از مالک دیگر و نتوانست که وطی غلام کند [illegible]

افته

رفته گفت غلام معیوب است و وطی او ممکن نیست قاضی حکم کرد که بیع مبیع را گرفته ثمن را بمشتری باز
دهد و جعفر بن سلیمان مالک را بر [illegible] او را تا [illegible] و بر [illegible] گرده و او [illegible] در حمام [illegible] فرموده رباعی
ابروی غلام خویش [illegible] دفرید بنام خویش [illegible] نتوان شد بکفته مالک غوطه در درطه [illegible] مالک
باب پنجاهم در ذکر احمد بن حنبل شیبانی و بیان بعضی فتاوی او و آنچنان از اولاد و فرعی الشدید از اولاد
خوارج است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نهروان بقتل رسانیده و در کتاب فصول الحق آمده
که احمد بن حنبل از فرزندان زهیر [illegible] است و احمد حنبل جلاد [illegible] و علما و جهال بود و معتقد بزید پلید بود و
یزید را لعن میکرد آن کس را مخطی و واجب القتل میدانست و جایز دانسته که برادر یا پیشه [illegible]
نماز بگذارد و زیاده از آن بجوز نکرده و گوید اگر کسی [illegible] الاخی از پیش [illegible] بگذرد نماز او را ساقط
می سازد و آن نماز را قطع باید کرد و دیگر تحنج با عادة نیست و در کتاب [illegible] الاعیان که از تصانیف
اهل سنت است ذکر شده که احمد حنبل میگفته که محبت علی ابن ابی طالب با [illegible] جمع نمی شود و در مسند جعفر آمده
که احمد حنبل میگفته تا کسی بغض علی نداشته باشد اگر صد انگاری باشد او سنی نخواهد بود و از او پرسیدند که آن اندک
چه قدر باشد گفت بقدر جوی و محمد بن جریر حنبلی چون این فتوای او مطلع از مذهب او تبرا نمود و بدین
شافعی در آمده و کافه حنابله را اعتقاد آنست که حق تعالی جسم است و بعضی از مقلدان مثل [illegible] او را
جسم و بانندگان [illegible] خود مصافحه و معانقه میکند و ذوات اوصاف الهی را مانند نموده که بر بالای عرش نشسته
و از هر طرف [illegible] عرش انگشت از [illegible] خود زیاده آمده و از زیر تا بسینه خالی و مجوفست و تا پایین گرفته
و مصمت است و موی مجعد و لباست و نیز خنده و گریه [illegible] کتاب [illegible] الهی میدهند و در کتاب الزام
النواصب آمده که علمای حنابله را اعتقاد آنست که خدا شخصی جسمی است طویل و عریض و عمیق و در کتاب [illegible]
[illegible] آمده که داود ظاهری که از علمای آن گروه است اعتقاد او اینست که الله تعالی

جسمی است که او را گوشت و خون هست و اعضا و جوارح مثل دست و پا و چشم و گوش و غیر آن دارد شخصی
پرسید که ریش دارد یا نه گفت اعفونی عن الفرج واللحیة واسئلونی عما وراء ذلک یعنی مپرسید از من از فرج
و لحیه خدا سوال کنید از من از غیر این هر چه خواهید و نیز میگویند که هر شب جمعه حق سبحانه و تعالی از آسمان بزمین
می آید بصورت پسری امرد بر خری سوار و نعلین در پا دارد و کناره نعلین خدا از لولو است و در گوش خر
خدا گوشواره ها است و تا صباح منادی میکند که هل من تائب و هل من مستغفر بنابر این بعضی از حنابله در بغداد در
پشت بام مسجدها آخورها بسته اند و برای جو و کاه میریزند از برای آنکه هر گاه خدا بزمین آید خر او در زمین گرسنه
نباشد و در شب جمعه در پشت بام اینها میگردند که وقتی که خدا بزمین آید مشاهده جمال او کنند و گفته اند که بر طوفان نوح
خدا تعالی چندان گریست که درد چشم بهم رسانید و فرشتگان بعیادت او رفتند و در کتاب طرائف
علی ابن طاوس رحمه الله از کتب حنابله نقل است که خدا تعالی بعد از خلقت مخلوقات و نظام و نسق آن
بپشت خوابیده پای خود را بر روی پای دیگر انداخت و گفت کسی دیگر نرسد که مثل این فعل از او صادر شود
و نیز در آن کتاب از آن طایفه حکایت نقل است که خدا تعالی بالای جمیع آسمانها بر عرش نشسته و بر او قبه هاست
در لوا فرموده که من امت خود را خانه سازم که خدا تعالی آنجا باشد و هم چنین در آن کتاب از کتاب
الاسماء ابن مقاتل مشهور است که از سید رسل پرسیدند که خدا از چه چیز است فرمود از آب
و نه از آب آسمان و آن چنان بود که اسپی آفریده آنرا دوانید تا عرق کرد خود را از عرق او خلق کرد
ببینید مرا که کدام ابله این را قبول کند که اسپی را که خدا خلق کند خود را از عرق او پیدا کند اگر خالق اسب خدا
بود هر آینه پیش از آفریدن او موجود بود چون تواند شد که از عرق اسپی که خود خلق کرده او بهم رسد و اگر خالق
اسب دیگر بود او خدا خواهد بود نه آن کس که از عرق اسب مخلوق شده و نیز در آن کتاب آمده

که خدا را

که خدا تعالی از عرش بآسمان دنیا می آید و بعضی از حنابله را اعتقاد آنست که دریاها از آب دهن خداست
و نیز در کتاب طرائف آمده که حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده که روز قیامت جمیع مردمان در صحرای محشر حاضر
شوند هر گروهی با معبود خود بیایند بعد از آن خدا تعالی بنزد موحدین آمده گوید چه چیز میخواهید گویند خدای خود را میخواهیم
گوید منم پروردگار شما آنگاه ایشان طلب رؤیت نمایند خدا تعالی بخندد آن خندان خود را بایشان نماید و پیش افتاده همه خلایق
از عقب او روند و هر یک از مؤمن و منافق را نوری بخشند چون بجسر دوزخ رسند آنجا قلابها باشد که هر کس را خدا خواهد
بجهنم کشند بعد از آن جسر عبور نمایند بعد از آن نور منافقان منطفی و برطرف شده انوار مؤمنان بحال خود باشد اینها همه
حمیدی اول میگوید که نور خدا شامل مؤمن و منافق خواهد بود و بعد از آن میگوید که منافقان را بدوزخ ببرد این خلاف عقل است
و هر بغیه و نادانی میداند که هر که را نور الهی دریابد چون ای نبود که او را حکم برفتن دوزخ کنند و نیز در آن کتاب ذکر شده
که در روز قیامت بعد از آنکه خدا تعالی کفار را بدوزخ فرستند خود را با ایشان ظهور رسانیده بگوید ما بر ایشان نماید ایشان گویند
تو پروردگار ما نیستی و این کلام میان خدا تعالی و خلقان چندین مرتبه تکرار یابد خدا تعالی فرماید که میان شما و معبود
علامتی است که فرق باشد گویند بلی در آن حال خدا تعالی ساق خود را برهنه ساخته ایشان را مامور بسجود گرداند هر کس که در دنیا
باخلاص خدا را سجده کرده سجده کند و هر کس چنین نکرده باشد بر پا گردد و از سر تا قدم خشک گردد هر چند خواهد که سجده کند نتواند که خدا تعالی
خود را بصورت اول بایشان نماید همه خلایق تصدیق کنند و گویند تو خدای مائی تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا
و تناقض و بیهودگی این کلام از کلام حمیدی بر خواص و عوام ظاهر و هویداست و محتاج بیان نیست نقل است
که یکی از صلحا و اتقیای حنابله پسر خوش صورتی را در پشت بام مسجد جامع دید گمان کرد که پروردگار است
در پای پسر افتاد و تضرع میکرد و پسر را گمان آنکه اراده فاحشه دارد از نامشروعی وارو فریاد بر آورد تا آنکه
جماعتی آمده ایشان را از یکدیگر جدا کردند قاضی زاده که رود در رساله خود آورده که از اهل سنت
شخصی باتفاق با پسر خود که بغایت تکلیف بود و نیکو منظر بود از مشایخ حنابله که از شیخ مذکور متوجه
مکالمه با پسر شد در آن امر زیاده بر اندازه نمود و برخی که بار پسر را گمان شد که شیخ را

میل نفسانی بهم رسیده از جهت غلبه شهوت این قدر مکالمه مینماید و چون در مذهب آن پسر مضایقه
و احترازی از لواطه نیست و اکثر علمای ایشان لواطه را جایز میدانستند نظر باین پسر خود را با آن شیخ
متوجه برای کرده التماس نمود که شیخ را لذت از پسر در خاطر کند که مطیع و فرمان بردار است شیخ در
جواب گفت که مبالغه من در مکالمه پسر از این جهت بود که مذهب من اینست که حق سبحانه و تعالی
بر شکل و شمایل پسر خوش صورت نزول مینماید و گمان من در مکالمه این بود که پسر تو حق تعالی است که بر
این هیئت نزول نموده نعوذ بالله من المقالات الباطلة والاعتقادات الفاسدة حق تعالی عذاب هم
علیهم الله و در تاریخ آل عباسی آمده احمد حنبل سبب لعن ابی حنیفه و شافعی لعن مینمودند و معتصم بالله
عباسی فرمان بقتل او داده فرمان باطراف فرستاده که او از جمله گمراهان است و او مدتها پنهان
بود و راضی بالله را ملعون میخواندند و مقرر بود که بر او لعنت میکردند و علمای حنفی و شافعی چند بود
نسبت میدادند که آن نیز دلالت بر گمراهی ایشان میکند حنفی و مالکی نیز در افشای قبایح حنفی
و شافعی از خود تقصیر راضی نشدند و هر گاه اهل چهار مذهب محمد غیره باطله نسبت میکند بر ایشان گویند
کسی را چه اعتماد مانده و چه اعتبار کند بر قول ایشان و ظرفه آنکه باز اجماع نموده اند بر صحت این
چهار مذهب و نیز یکی از شعرای مرحوم را در این نظم کشیده نظم شافعی گفته که شطرنج حلالست مدام
کج نباید که بجز راست نظر نموده امام بو حنیفه به از آن گفته در باب نبیذ که ز خوشه بنگور تا نبود
بر تو حرام حنبل گفته که گر زانکه بغم در مانده بسته بنگ تناول کن و بر خوش بخرام گرکنی پیروی مذهب
چهارم مالک او هم از دهر تو تجویز کند وطی غلام بنگ می خور و طی کن بغلام باز قمار که بیار این چهار
امام است تمام حبیب ما کیم فی النوادر بدانکه تعصب و عداوت اهل سنت و جماعت با اهل بیت
علیهم التحیة والعذاب با اعادیشان و موالیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمرتبه است که اعتقاد دارند

سید فتاوی

وقتاوی
شیعه [illegible]
[illegible]
و در کتاب مجالس المؤمنین [illegible]
[illegible]

میان عامه بیرون آورده و آن را از هم گشوده مملو از نجاست بود و آن جمله را بمقعد خود مالیده و باهم تخته و در
میان عامه که نشست وضوی ناقصی بطریق مذهب خود ساخت و داخل مسجد شده و با جماعت [illegible]
مشغول گردید ❊ حکایت ❊ در زمان سلطان حسین میرزای گورکان در هرات مرد کارزی بود بعد از آنکه اعتقاد
سالها عمر خود را در مذهب اهل سنت گذرانیده بود بمذهب شیعه اثنی عشری انتقال نمود و چون ناصبیان از حال
او اطلاع حاصل شد در مقام مواخذه او شدند و آن پیر مرد را گرفته بنزد سلطان حسین آوردند و گفتند
این مرد رافضی شده و بموجب فتوای علمای حنفی واجب القتل گشته سلطان احوال را تحقیق نموده [illegible]
خواست که در قتل او تاخیر واقع شود از او پرسید که بکدام حجت و دلیل از مذهب حنیفه بمذهب رافضی
انتقال نموده مرد کارزی عرض کرد که بدان دلیل که در این روزگار در بازار که بعمل کارزی مشغول بودم همیشه
شعور حنفیها را که بجهت [illegible] بمن میدادند پر از نجاست میدیدم و شعور شیعه را پاک و پاکیزه مشاهده
نمودم باین دلیل و حجت از مذهب حنیفه انتقال بمذهب شیعه اثنی عشریه نمودم و ائمه شیعه اثنی عشری
ناصبی را دم دار و دم بها و ذوی الاذناب میخوانند از باب عناد و تعصب نیست بلکه در واقع
ایشان دم دارند و بعضی مشاهده دم ایشان نموده اند چنانکه نقل است که شخصی ناصبی را مکشوف
العوره مشاهده نمود در عقب او دو دم در موضعی که حیوانات دم بیرون می آورند که چهار انگشت
دم داشت و زن دو دم نیز گفته اند گویا هر یک از نواصب را که تعصب و عناد زیاده است
دم او بلندتر باشد و نیز روایت است که شخصی با زن ناصبی جماع می نمود در اثنای خفتن و خیز
دم او را مشاهده نمود از حقیقت حال پرسید او گفت که بعضی از مردان و زنان ما این را دارند
و نیز نقل است که کیسه مالی در حمام ناصبی را خدمت میکرد در آن اثنا دست او بر دم آن
ذی خمار رسید آن ناصبی گفت که اگر کشف این ستر نمائی پیر تو را از قلعه بدن ابلیس سازم و تا
آن ملعون در آن شهر بود آن مرد اظهار آن نکرد و یکی از شعرا مناسب این مقام فرموده
نظم سنی که ببر لباس مردم دارد ❊ دندان ز نسلش نیش ز ارقم دارد ❊ مانند ستاره

ذوالاذناب

ذوالاذنابست ❊ هر چند بر آسمان رود دم دارد ❊ و ابو حنیفه و مالک شاگرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بود و شافعی و احمد ابن حنبل شاگرد شافعی بود و این چهار مذهب در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و تا
زمان منصور عباسی که صد و بیست سال باشد نبود و در زمان منصور رواج یافته بهم رسید ❊ رب ❊ در دور نبی
السنی و حنفی نبودند ❊ با من تو بگو که اهل سنی بودند ❊ از یار چهار [illegible] ❊ با قوم بگو که ائمه سنی بودند
و [illegible] علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت را اعتقاد آنست که مذهب شیعه در زمان حضرت
رسول ظهور نمود و در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بهم رسید لهذا ائمه شیعه را مذهب جعفری
میخوانند و یکی از شیعه را اشاره بآن نموده ❊ رب ❊ صد شکر که من مذهب جعفر دارم ❊ با بغض عمر هوای حیدر
دارم ❊ خورده بهم عمر از من مطلب ❊ من جوهری ام متاع جوهر دارم ❊ و علمای اهل سنت را عقیده
آنکه ابتدای مذهب شیعه از زمان پادشاه جم جاه ملک سپاه مروج مذهب حق ائمه اثنی عشریه شاه
اسمعیل موسوی صفوی بهادرخان اسکنه الله فی اعلی درجات جنانه و اظل الله الملک والسلطنه فی ذریته
و اولاده الی آخر الزمان بهم رسید و میدانند که هر که حضرت امیر المومنین علیه السلام را بعد از حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله امام و جانشین میداند او شیعه است و هر که ابوبکر صدیق را خلیفه میداند
او سنی است [illegible] تقیه بود و شیعه در هر ولایت و هر طایفه و قبیله بسیار بودند و بمضمون حدیث
التقیه دینی و دین آبائی که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است اظهار نمیتوان
کرد و از خوف و ترس اخفای آن حق می نمودند از آنجمله از شهرهای مشهور که از زمان ظهور اسلام تا حال
بوی تسنن بمشام ایشان نرسیده و همیشه ناصبیان ایشان را شیعه میدانستند چون قم و کاشان
و سبزوار و استرآباد و قزوین و چند مقدس است که در اسلام ایشان را عجم لعین و ناصبیان بد دین
دو مال از ایشان میگرفتند یک بعلت رعیتی که معمول و متعارف است و یک بعلت
تشیع چنانچه مشهور است که یکی از [illegible] اهل سنت به سبزوار رسید و از تعصب [illegible]

امر بقتل و اسیری ایشان نمود یکی از مقربان آن بد مذهب با و گفت شنیده که در این شهر گروهی از
اهل سنت و جماعت باشند و مسمی [illegible] بدکیشی [illegible] مردم سبزوار گفت که اگر در شهر شما
ابوبکر نامی بهم رسد او را بنزد من بیارید تا من از سر قتل و اسیری شما بگذرم آن غلامان [illegible]
شاه ولایت چون میدانستند که در میان ایشان باین نام کسی بهم نمیرسد هر چند مردم خود تکلیف
نمودند در هم و دینار بایشان عرض کردند که یکی از آن مومنان یک فرزند خود را ابوبکر نام نهد
تا آن پادشاه از سر قتل ایشان بگذرد هیچکدام راضی نشده همه متفق الکلمه گفتند ما بقتل
و اسیری راضی می شویم و باین نام زشت راضی نمی شویم که نسبت بخود دهیم عاقبت الامر کور مفلوج
[illegible] بهم رساندند که در مدت عمر خود مالک یک دینار نبود و هرگز شکم او سیر نشده بود از التماس
و زاری او را امان بسیار دادند تا او را باکراه ابابکر نام نهادند و نزد آن ناصبی بردند چشم او
به ابابکر افتاد گفت ابابکر چنین میباشد آن محبان شاه ولایت شاه فرمودند که در شهر ما به
ازین ابابکر بهم نمیرسد ❊ ب ❊ سبزوار است این جهان بی مدار ❊ ما چه بوبکریم در وی خوار و زار ❊
صاحب مجمع البیان در باب تشیع اهل قم بهمین طریق حکایتی ایراد نموده که چون ابابکر نامی بنظر
پادشاه آوردند گفت بعد از چند روز ابوبکر نامی آورده اند این کسی است که اقبح خلق خدا است
در اثنای عتاب و خطاب او یکی از ظرفا عرض نمود که ایها الامیر هر چه خواهی بکن که از آب و هوای
قم ابابکر نام بهتر ازین پرورش نمی یابد و چون امیر [illegible] از لطایف طبع نمود بی اختیار بخندید
و ایشان را ببخشید و از تاریخ ابن کثیر شامی مسطور است که در سال سیصد و چهل و نه از هجرت
فتنه عظیم واقع شد میان اهل اصفهان و اهل قم که مردم قم باصفهان بتجارت رفته
بودند بسبب آنکه اهل قم [illegible] صحابه نموده بودند اهل اصفهان جمعی کثیر را از ایشان
کشتند و اموال تجار را غارت کردند و چون این خبر بملک الدوله بویهی رسید بواسطه

شیعی

شیعی بودن [illegible]
از غضب [illegible]
مواخذه نمود و [illegible]
و شیخ [illegible]
که [illegible]
تا [illegible]
معنی آنست که چون [illegible]
شیعه و اصفیای [illegible] انوار [illegible]
مولویه [illegible] المومنین [illegible]
کم است و [illegible]
یکی گفت که چون [illegible]
اهل کاشان از ظهور اسلام تا حال [illegible]
از رب [illegible] گفت [illegible] حضرت امیر المومنین علیه السلام [illegible]
ابابکر گفت [illegible] اهل استرآباد [illegible]
اهلی و دیگر اهل استرآباد [illegible]
[illegible] امام حسن عسکری علیه السلام [illegible]
[illegible] و حضرت [illegible]
و الحال آن [illegible] چنانچه در کتب [illegible]
و در کتب [illegible]
و کشف الغمه

مذکور است که جعفر بن شریف جرجانی نقل نموده که سالی بحج میرفتم و مردم استرآباد و جرجان مال بسیار
همراه من کرده بودند که در سامره بحضرت امام حسن عسکری برسانم چون بخدمتش رفتم با اراده آنکه
بپرسم که آن امانتها را بکه حواله میفرمایند قبل از پرسیدن امر فرمود که آنچه با تو است بمبارک
خادم من بسپار پس چنان کردم شیعه تو در جرجان سلام مرا برسان و فرمود که چون از حج برگردی
که به مراجعت خواهی نمود و امروز تا نود روز دیگر که به خواهی رسید و در ثالث المناقب
آمده که فرمود تا صد و نود روز دیگر که خواهی رسید و در روز جمعه سیم ربیع الاول در اول روز
داخل شهر خواهی شد و در آخر همان روز در خانه تو مرا خواهند دید ... بزودی حق تعالی ترا ...
با تو است بجرجان برساند و شریف پسر تو را حق تعالی پسری کرامت خواهد کرد او را صلت نام کنند
که از دوستان ما خواهد بود پس عرض کردم بابن رسول الله ابراهیم بن اسمعیل ... از شیعیان شما است
و هر سال از او تا صد هزار در هم بدوستان شما میرسد و محتاج بفرزند است فرمود که حق تعالی او را
دو فرزند دهد یا ولادت کرد بگو پسر خود را احمد نام کنند پس من از خدمت امام علیه السلام مرخص شده
بمکه رفتم و در همان روزی که فرموده بود بجرجان رسیدم و دوستان امام مردم دادم و در خانه من جمع شدند
و هر کس حاجتی و مسئله داشت مهیا نمی رسیدن آن شده و در آخر همان روز امام علیه السلام بمکان موعود
رسیده و ابتدا بسلام کرد و یک یک با نو پس آنحضرت مشرف شدند فرمود که من وعده کرده
بودم با جعفر بن شریف که در آخر این روز نماز شما عهد تازه کنم و نماز ظهر و عصر را در این رای ...

[illegible]

علاو ...

میسر ما علیه بود چهار رسته از او پرسید چه کسی آمد گفت سید ام و طالب علم و استرآبادی ملا حاجی گفت
آخر قضا را در کلام مطلوب سامی باشد بگو کافر مطلق و ما را و خود را از زمین همه گفت که فارغ
سازی دیگر از شهرهای که مردم آن مشهور به تشیع اند بحرین است و در سال هشتم از هجرت صلح
آن دیار شده و از ظهور اسلام تا حال اکثر مردم آن شیعه اثنی عشریه اند و جمهور از اسب
که عرب بحرین را که ابابکر و عمر و عثمان را دشنام داده بودند تا جبان از حدود ان ادراک کرفته در عرصه
کرد شهر میکرداندند یکی پرسید که این چه گناه کرده است مردی گفت ابابکر را دشنام داده است
عرب گفت با که چنان بسته طاقت نیاورد و از روی عتاب با مرد گفت یا هذا اما تعرف عمر
و عثمان یعنی ای ناکس فراموش مکن و تهمت بر من منه که تقصیر نموده ام و عمر و عثمان را نیز
دشنام داده ام دیگر از بلاد اسلام که همیشه مردم آن شیعه اثنی عشریه اند جبل عامل است که مثل نقطه
سفیدی بر کاو سیاهی در میان ما بجان مدن واقع شده اند و مع هذا در تشیع مشهور و معروف
اهل زمانند و از جمله تعصبات عوام شیعه آنجا یکی آنست که اگر با ایشان جمعی گفتند که ابابکر خر
در انبان یا کوزه یا سبوی آب یا در چراغ نمانت البته از آن امیر کنند و آن کوزه را
میشکستند و این ستم ظریفی در آنجا باقی و مستمر بود و از این بسیار بایشان نقصان
میرسید تا آنکه روزی تاجی از علمای آن عامل و حاکم آنجا یکی از شیعیان صادق العقیده
آنجا دو چار شده که از آسیای آمده انبان آرد بکی نه می برد آنگاه از روی
ظرافت باو گفت ابابکر در انبان آرد تو است آن مرد خالی از زیرکی نبود در جواب

علاو ...

گفت باکی نیست او را همراه بپوس انبان آرد بیرون خواهیم آورد و بعد از این اینجوات لطیف در میان مردم
مشهور گردید و ای ناصبی هیچ مگر نشنیده و کتب و تواریخ مطالعه ننموده که بعد از تمام در مصر و حوالی
مغرب زمین را پادشاهان اسمعیلیه داشتند و همه شیعه بودند چنانکه در تاریخ یافعی ارسال یافته
مذکور است که از پادشاهان اسمعیلیه المعز والدین بالله اسمعیل علیه جوهر خادم خود را فرستاد که آن
ملک را بحیطه تصرف در آورده خطبه اثنی عشری خواندند و این واقعه در شهور سنه ثمان و خمسین
و ثلثمائه روی نمود و خطیب در روز جمعه در مسجد مصر این کلمات شیعیان را بر منبر خواند اللهم صل علی
محمد المصطفی و علی المرتضی و الفاطمة البتول و الحسن و الحسین سبطی الرسول الذین اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
و صل علی الائمة المعصومین و در روز جمعه دیگر نماز کفتن حی علی خیر العمل مامور گردانیدند و بعد از آن معز
الدوله بمصر آمد و مصر را پای تخت نمود و نیز سیف الدوله که از آل حمدان بود و در اوان حاکم حلب بود
بوالله شیعی که داشت امر نمود که در مساجد حلب این کلمات را نوشتند و مدتهای مدید حکومت عراقین را
پادشاه دیالمه داشتند همه شیعه بودند و در پادشاهی دیالمه سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه رحلت نمود
القدر شیعه در بغداد بودند که هفتاد هزار کس بر جنازه او نماز کردند و ابتدای پادشاهی دیالمه
در ثلثمائه هجری بود دیگر سلطان سنجر بن سلطان ملکشاه شیعه بود و باعث تشیع او آن بود که بعد
از فوت پدر چون بر تخت سلطنت قرار گرفت بحکیم سنائی نوشت که مذهب اهل سنت
حق است یا مذهب شیعه و خلفای ثلثه بر حقند یا ائمه اثنی عشر و کدام مذهب باطل و کدام
ملت بر حق است حکیم سنائی علیه ما علیه قصیده گفته بوی فرستاد که بعضی از ابیات آن این است
جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند ٭ یادگاری کو توان تا روز محشر داشتن ٭
از کلام مصطفی و مجتبی حیدر مرتضی ٭ عالم دین را نشاید جز کسی معتبر داشتن ٭ از کس

سلطان

سلطان ملکشاه چون بمیداری رود ٭ تاج تخت پادشاهی جز که سنجر داشتن ٭ از پس سلطان دین پس چون روا دارد
خرد ٭ جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن ٭ هر چه ایزد نکو باید ز روی اعتقاد ٭ حق زهرا بردن از دین عمر داشتن ٭
آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امیر ٭ بالله ار بر میتواند نفس قنبر داشتن ٭ هست نتوانات سلطان گفتها در وصف حیدر
محض کفر آمد ز جهل آن گفته باور داشتن ٭ سلطان از گفته حکیم هدایت یافته خود را در جرگه غلامان و موالیان
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آورد و شیعه در زمان او مرفه الحال بودند و جمهور اسب که گنبد مبارک

[illegible]

عقاید طعن میکنند یعقوب لیث گفت مرا گمان بود که طعن تشیع ما میکنند او و اند خلفای ثلثه را خواهد
طعن کند خواه لعن و آن پادشاه نیک اعتقاد میگفته که همین دلیل بر افضلیت علی مرتضی مرا بس است که تولد
او در حرم کعبه بود و این درجه و منزلت مخصوص [illegible]
حمیری گفته ◦ در مرتبه عثمانه چون است نه چنین ◦ در خانه حق زاده کی اشکو کند ◦ به فرزندی که خانه زادی
دارد ◦ شک نیست که باشد کش کی فرزند ◦ و نیز شاعری گفته ◦ [illegible]
شیر داشت ◦ از برای دشمنان مصطفی شمشیر داشت ◦ مادر گیتی نزاده در جهان مثل علی ◦ آسمان گویا
که در ترکش همین یک تیر داشت ◦ و نیز الجایتو سلطان که از تهور است سلطان محمد خدابنده
و از نسل چنگیزخان است اما شیعه بود و الجایتو بمعنی فرخنده است و او در باب رواج مذهب حق
ائمه اثنی عشریه مساعی جمیله بعمل آورده و مدت ده سال در ایام دولت آن خلافت محمود مذهب شیعه
رواج داشت و در منابر خطبه باسم سامی حضرت شاه مردان علی ابن ابی طالب و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین میخواندند و تبرا از خلفای ثلثه میکردند و در تمام قلمرو او معمول بود و سبب تشیع او آن بود که اول از کفر
بمذهب سنت میل نمود و اکثر اوقات با علمای آن مذهب مخترعه صحبت میداشت روزی در
مجلس سلطان علمای اهل سنت و جماعت در منازعه و محاجه بر روی یکدیگر گشوده و در رد مذاهب و بیان
مثالب یکدیگر باقصی الغایت کوشیدند ◦ گشتند با هم در فتنه باز ◦ بلا نعم کرده گردن دراز ◦ بسان
خروسان شاطر بجنگ ◦ فتادند با هم بمنقار چنگ ◦ یکی از ایشان بجواز [illegible] خون کا در
دلبند [illegible] مذهب دیگر نموده و او بجواز نکاح مادر و خواهر و دختر مخلوقه از زنا [illegible]
خصم نمود از این مقوله شکست مذهب هم مینمودند و بطریق استهزا و افسوس با یا هم [illegible]

یکدیگر میکوشیدند و سلطان از این معنی بغایت آزرده دلگیر شده از مجلس برخواست بحرم رفته
و اهل حرم نیز از این گفتگو شنیده بسلطان عرض کردند که این چه دین و چه مذهب است ما نیز فرزندان
داریم هرگاه [illegible] حاجز باشد محل است که این معنی بما نیز سرایت کند و سلطان نیز بسیار
آزرده شد الجایتو گاه اراده آن نمود که بطریق پاشا و بابای چنگیزخان رجوع نماید و با امرای خود
[illegible]

عشر علیهم السلام مطهر فرصت یافته تحریک سلطان باختیار مذهب تشیع ترغیب و تحریض نموده
بعرض رسانید که شیعه مذهب خود را باهل بیت رسول نسبت میدهند و معروف و مشهور است خود را
از ائمه اطهار و اهل بیت ابرار فرا گرفته اند از آن روایت میکنند و هر حدیث و روایتی
که از سند او بائمه اطهار نمیرسد و در محل اعتبار نمی شمارند و ائمه علمای اهل سنت از احادیث
و روایتی که نقل کرده اند از خلفای یا از ابوحنیفه و شافعی و مالک و حنبل و غیرهم اگر موافق کلام الله
یا کلام رسول یا ائمه یا از روایات شیعه سند آن را بائمه اطهار میرسانند قبول میکنند و الا رد
مینمایند و گفته این علمای چهار مذهب باطل را قبول ندارند و مضمون صاحب البیت ادری بما فی البیت
[illegible] که اهل رسالت و امانت از شرایع الاسلام [illegible] علما ثبت
ذکر شده که حضرت امام ناطق جعفر بن محمد صادق علیه السلام اشاره بدینت مبارک [illegible]
مزاج خود نموده فرمودند کل شیء و لا یخرج من البیت فهو باطل و یکی از شعرا فرقه ناجیه گفته
صد شکر که نه شافعی و حنبلیم ◦ نه پیرو [illegible] ◦ با مذهب این آن نباشد کارم ◦ من پیرو
قول و فعل آل علیم ◦ سلطان پرسید که در میان طایفه شیعه علما و دانشمندان هستند یا نه
طهر مطهر گفت که فضلا و مجتهدین در میان این جماعت بسیار است و در اینوقت شیخ
جمال الدین حسن ابن مطهر حلی نیز حاضر شد و بمکالمه و مباحثه مشغول شدند و جناب
شیخ بدلایل عقلیه و براهین نقلیه اثبات حقیقت مذهب فرقه ناجیه اثنی عشریه
رضوان الله و ابطال مذهب اهل سنت و جماعت خذلهم الله نمود چنانکه بر شاه و گدا
و خواص و عوام این معنی ظاهر و واضح شد نظم چه در مجلس شه برانوشت ◦ زبان

بر کن ز دهنها به بست ◦ بگفتگ فصاحت چاکه که داشت ◦ بدانها چه نقش نگین نگاشت
سر از گوی صورت بمعنی کشید ◦ قلم بر سر حرف دعوی کشید ◦ بگفتند از هر کنار آفرین ◦ که بر عقل طبعت
هزار آفرین ◦ سمند سخن تا بجایی براند ◦ که قاضی چه خر در وحل بازماند ◦ علما و دانشمندان اهل سنت
و جماعت مبهوت و متحیر مانده و خاسر شدند و سلطان و اکثر خواص و مقربان مذهب تشیع
اختیار کردند و حسب الفرمان سلطان در سنه ثمان و سبعمایه در ممالک ایران تغییر خطبه نموده
نام خلفای ثلثه را از خطبه انداخته باسامی حضرات ائمه معصومین در منابر خطبه خواندند و [illegible]
[illegible]

وبرای آخرت خود را معمور ساخت و در شب عید فطر سنه ست عشر و سبعمائه بجوار رحمت ایزدی پیوست
و دوازده سال پادشاهی کرد و ده سال شیعه اثنی عشری بود و عمرش سی و پنج سال و شش ماه و هیجده روز بود
و بعد از فوت او علامه کتب بسیار تصنیف نمود و معارف کتب بود در حقیقت
مذهب حق اثنی عشری گفته شد مذهب حق یک بود نه چهار چهار ـ این سخن نقل است از حضرت
چهار ـ و در کتاب مجالس المؤمنین آمده که یکی از ناصبیان مهدین و پیروان آن سنه کتابی در رد
مذهب شیعه امامیه کتابی نوشته بود و در میان مردم میخواندند و از اولاد شیعه ممنوع و از بیم
آنکه مبادا کسی از علمای شیعه رد آن نماید آنرا بکسی نمیداد که بنویسد و شیخ جمال الدین حسن ابن مطهر
حلی همیشه حیله می انگیخت که آن کتاب را بدست آرد تا رد آن نماید لاجرم علاقه استادی شاگردی
که در ایام تحصیل علامه چند درسی در پیش آن ناصبی خوانده بود وسیله التماس عاریه کتاب مذکور
نمود چون آن ناصبی نخواست که یکباره دست رد بر سینه التماس علامه کتاب مذکور نمود نهد
گفت سوگند یاد کرده ام که زیاده از یک شب این کتاب را پیش کسی نگذارم علامه آنقدر را
نیز غنیمت دانست کتاب را گرفت و بخانه برد که در آن شب بقدر امکان از آن نقل
نماید و چون بکتابت اشتغال نمود نصفی از شب بگذشت و خواب بر او غلبه کرد حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر شد و با شیخ گفت که کتاب را بمن بگذار و تو خواب کن
و چون از خواب بیدار شد بکرامت صاحب الامر کتاب تمام شده بود دیگر از سلاطین
شیعه حسام الدوله بود و در تشیع بحدی غلو داشت که جمعی بحج میرفتند و یکی از ایشان
گفت که چون بمدینه طیبه رسی سلام من بحضرت رسول الله صلی الله علیه برسان
و بگو که اگر عمر و ابوبکر در جوار تو مدفون نمی بودند هر سال هر آینه بزیارت تو می آمدم

ای ناصبیان

ای ناصبیان مهدین و پیروان ابابکر و عمر و عثمان لعین برغم شما از ابتدای جلوس میمنت مانوس
پادشاه جمجاه ملایک سپاه مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر شاه اسمعیل موسوی صفوی طاب الله مضجعه
واسکنه الله فی جنانه قدمه تا حال که شهر محرم الحرام سنه ست و سبعین و الف هجری است روز
بروز شیوع و رواج مذهب ائمه هدی در ترقی و تزاید است و ملت مخترعه باطله شما در تنزل و در
اکثر امصار و اقطار عالم شیعه اثنی عشریه بسیارند بخصوص ممالک ایران که بعون عدالت و رعیت
پروری پادشاه ظل الله السلطان بن السلطان الخاقان بن الخاقان خلیفه امن و امان شاه عباس
ثانی موسوی الصفوی خلد الله ملکه و دولته الی ظهور صاحب الزمان که این پادشاه حمیده خصال سابع
سلسله پادشاهان موسویه مرتضویه است شیعه برفاه حال ترک تقیه و اظهار سب و طعن خلفای
ثلثه و تابعان ایشان مشغول و مشعوفند و خطبای فصیح بیان و بلغای خوش الحان بر منابر
و مساجد لعن و سب ابابکر و عمر و عثمان علیهم اللعنه والعذاب النیران مینمایند و ملایکه و جن و انس
همه بیاد دکم میکویند و تبرا ایشان در کوچه و بازارها بی تعب و آزار یک یک از امامان ضاله
گمراه شما را بهجوی بر دار میدهند که اگر در این حالت توبه بغیر از غصه و رنج و هلاک خود علاج و چاره ندا
و شیعه را بهتر از مهر و ولای اهل بیت اطهار و لعن و تبرای آن سه ملعون غدار توشه و زاد
راه آخرت و باعث نجات و خلاص از شدت و سختی عذاب و عقاب روز حسرت و ندامت
نیست و امید از رحمت بی پایان و کرم و شفقت یزدان جل جلاله آنست که درین زودی بمدد
و استعانت حضرات ائمه اثنی عشر این پادشاه دین پرور با عساکر نصرت مآثر مکه معظمه
و مدینه مشرفه و عتبات عالیات صد مرتبه و بلاد معموره دنیا را از کفر و لوث مذاهب باطله پاک
و پاکیزه ساخته در منابر و مساجد حرمین الشریفین به اماکن مقدسه و بلاد آنها و مدارس خطبه
اثنی عشری خوانده تبرا و لعن خلفای ثلثه نمایند و اغفر لوالدینا و ارحمهما و جمیع المؤمنین
والمؤمنات بحق محمد و سید المرسلین و علی خیر الوصیین و الائمه المعصومین صلوات الله

وسلامه علیهم اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین و لعنت الله علی اعدائهم الی یوم الدین
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب یوم الخمیس چهاردهم شهر
ذی الحجه الحرام سنه هزار و [illegible]
و غصه والم ...
بنده ...
محمد صالح ابن محمد اسمعیل ...
کنندگان جنات که هر گاه
و البته بنظر شریف برسد
قلم عفو بجرایم این گنهکار در
کشند و بدعای خیر این کمترین یاد
فرمایند که در دین و دنیا هر دو
شریک باشیم
۱۲۲۷

